

# مجموعه اسناد تاریخی

بخش غرجستان "ساما"، هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان،

سازمان کمونیست‌های انقلابی افغانستان و حزب کمونیست افغانستان

به مسؤلیت: هیئت تحریریه شعبه جاوید

۲۵ میزان ۱۳۹۶ (۱۷ اکتوبر ۲۰۱۷)



# مجموعه اسناد تاریخی

بخش غرjestان "ساما"، هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان،

## سازمان کمونیست‌های انقلابی افغانستان و حزب کمونیست افغانستان

این مجموعه، که به صورت بخش بخش انتشار می‌یابد، قسمت‌های با اهمیتی از اسناد تاریخی مقاطع مهمی از تاریخ جنبش کمونیستی (م ل م) کشور را در بر می‌گیرد. ضرورت باز تحریر و انتشار مجدد این اسناد تاریخی از لحاظ ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی برای مطالعه تاریخ جنبش کمونیستی (م ل م) کشور و درک درست و اصولی آن، به خصوص برای کسانی که تا حال این اسناد را مطالعه نکرده اند و یا دقیقاً مطالعه نکرده اند، بی‌نیاز از بیان است.

اسناد شامل درین مجموعه، از روی متون تصویر برداری شده (اسکن شده) از اسناد اصلی، که بعد از تصویر برداری بنا به مشکلات نگهداری از بین برده شده است، به صورت دقیق باز تحریر گردیده و تا آخرین حد ممکن سعی به عمل آمده است که مطابق به اصل باشد. متأسفانه بعضی از اسناد یا بخش‌های بعضی از اسناد، در جریان نقل و انتقال مفقود گردیده و درین مجموعه شامل نمی‌باشد. امیدواریم بتوانیم به کمک رفقا و دوستان، به خصوص رفقا و دوستان مقیم در خارج از کشور، بخش‌های مفقود شده را پیدا نموده و درین مجموعه شامل سازیم.

**هیئت تحریریه شعله جاوید**

25 میزان 1396

- **سند شماره اول:** نامه سرگشاده به تمامی اعضای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) ..... 6
- ضمیمه شماره اول: قطعنامه اولین کنفرانس فعالین بخش غرستان ..... 15
- ضمیمه شماره دوم: از طرف کنفرانس مسئولین بخش غرستان به مرکزیت سازمان آزادیبخش مردم افغانستان... 17
- ضمیمه شماره سوم: به کمیته مسئولین بخش غرستان! ..... 17
- ضمیمه شماره چهارم، نامه سلب اعتماد از مرکزیت: به مقام رهبری سازمان آزادیبخش مردم افغانستان! ..... 18
- ضمیمه شماره پنجم: نامه ژنیو ..... 19
- ضمیمه شماره ششم: به نماینده بخش غرستان رفیق ...! ..... 20
- ضمیمه شماره هفتم: نامه انتقادی به رهبری: به رهبری (ساما) از طرف دومین کنفرانس مسئولین ..... 20
- ضمیمه شماره هشتم: قطعنامه دومین کنفرانس مسئولین بخش غرستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان..... 22
- ضمیمه شماره نهم: نامه مرکزیت به جواب نامه کنفرانس دوم بخش غرستان..... 23
- ضمیمه شماره دهم: نامه رهبری به جواب نامه کنفرانس دوم بخش: ..... 26
- ضمیمه شماره یازدهم: به رهبری سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) از طرف کمیته مسئولین ..... 28
- **سند شماره دوم:** ابلاغیه کمیته مرکزی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) به کلیه مسئولین..... 35
- **سند شماره سوم:** اعلامیه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان ..... 37
- **سند شماره چهارم:** اعلامیه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان - بخش غرستان ..... 39
- **سند شماره پنجم:** اعلامیه کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی در "ساما" ..... 42
- **سند شماره ششم:** متن موافقتنامه تسلیمی نیروهای "ساما" در شمالی به دولت مزدور کابل در خزان سال 1360 \* ..... 43
- **سند شماره هفتم:** پاسخ ما به دشنامنامه "رهبر و شرکاء" ..... 45
- بررسی ندای آزادی دوره اول: ..... 85
  - مقاله "در رابطه بقاء و مبارزه" شماره پنجم و ششم دوره اول ..... 85
  - بررسی مقاله "فرهنگ آزادگان و فرهنگ بردگان" شماره پنجم و ششم ندای آزادی: ..... 90
  - بررسی قطعنامه دومین پولینوم اولین دوره کمیته مرکزی "ساما" ..... 96
  - بررسی متن اعلام مواضع "ساما" ..... 109
- **سند شماره هشتم:** عمق فاجعه ..... 130
- **سند شماره نهم:** پراگماتیسم پایه ایدئولوژیک تسلیم طلبی ..... 148
- **سند شماره دهم:** روی یونیسف پایه ایدئولوژیک تسلیم طلبی ..... 152
- **سند شماره یازدهم:** تیوری سه جهان استراتژی بین المللی پرولتاریای افغانستان ..... 160
- **سند شماره دوازدهم:** تیوری سه جهان استراتژی بین المللی رویونیستهای چینی ..... 165
- **سند شماره سیزدهم:** چرا و چگونه جنگ مقاومت کنونی ما به پیروزی میرسد؟ ..... 171
- **سند شماره چهاردهم:** ..... 180
- ضمیمه شماره اول: مباحثات پیرامون "تازه اندیشی" در کنفرانس سرتاسری "ساما" ..... 180
- نگاهی به اعلام مواضع ..... 192
- ضمیمه شماره دوم: سند شماره پانزدهم: اعلام گسست از "ساما" ..... 245
- ضمیمه شماره سوم: سند شماره شانزدهم: اعلام مواضع سازمان آزادیبخش مردم افغانستان ..... 249

# مجموعه اسناد بخش غرجستان "ساما"

## **نامه سرگشاده به تمامی اعضای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)**

**تذکر لازم:**

اکنون که خیانت تسلیم طلبی یک ادعا نیست، بلکه به یک واقعیت دردناک و نفرت انگیز تبدیل شده است و فرد رفقای صدیق و پاکباز ما چنگ و دندان اژدهای جنایتکار روس را در گلوی سازمان خود، جنبش انقلابی کشور و جنگ کبیر میهنی می بینند، مبارزه قاطع با این روند اسارتبار و قطع ریشه این "سرطان خبیثه" نمیتواند عاجلترین و فوری ترین وظیفه رزمندگان راه شهیدان ما را که در مشی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان تجلی یافته است، نسازد. از اینرو است که کندوکاو بخاطر ریشه یابی، علل و عوامل آن، بدون اینکه مقاطعه با عناصر خاین و تسلیم شده به دشمن ملی را به تعویق بیندازد - وظیفه مبرمی است که پاکیزگی و رزمندگی رفقای ما را در آینده تضمین می نماید.

بناءً بخش غرجستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان بدون آنکه تزلزلی از طریق اتهامات ناروا را در اراده انقلابی خود مجاز بداند، بحث پیرامون این موضوع را، اگر هم با تأسف یک جانبه است، دنبال میکند.

ما یقین کامل داریم که موضعگیری و روشنگری رفقای متعهد با آرمان "ساما" از یکطرف عمق و گسترش این روند اسارتبار را بیشتر روشن خواهد ساخت و از طرف دیگر حرکتی خواهد بود در جهت پاک سازی عناصر تسلیم طلب از سازمان. بناءً ما معلومات مان را به رفقا پیش کش میکنیم تا آنها هم بتوانند قفل دهن را باز کنند.

وقتی که ما از شیوه مبارزه خود بنا بر محدودیت معلومات ما درینمورد علیه این گرایش خطرناک بین کنفرانس اول مسئولین بخش غرجستان و کنفرانس دوم مسئولین بخش غرجستان انتقاد میکنیم معلوم است که از کم توجهی رفقای رزمنده سامایی نیز انتقاد شدید داریم. زیرا رزمندگی رفقا با قاطعیت و عدم قاطعیت در اینجا ترازو میشود نه با چیز دیگر، چه در چنین شرایط انتقاد از خود و انتقاد از دیگران قبل از اینکه در موارد دیگر بستر بگستراند در مورد مبارزه علیه تسلیم طلبی اهمیت خاص پیدا میکند. از نظر ما برخورد لیبرال منشانه ... به معنی آن است که با کمی دیر شدن دست و پای خود را ببندیم و در انتظار فاجعه دیگری در سازمان خود باشیم. روی این ملحوظ است که فعال بودن مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی، برای ما بدون آنکه دچار بحران زدگی شویم، ضرورت انصراف ناپذیر پیدا کرده است.

بناءً ما این نامه سرگشاده را در فقدان موجودیت نشرات درون سازمانی بخاطر فعال شدن مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی صرفاً به رفقای رزمنده و انقلابی سازمان نگاشته ایم.

از هر رفیقی که این نامه معلوماتی و موضعگیری بخش را بدست میگیرد، میخواهیم تا در حفظ آن مانند حفظ اسناد محرم سازمانی برخورد کند و با احساس مسئولیت عمیق سامایی از یکسو مرز درون سازمانی را

در آن رعایت نموده، از رفقای سازمان پوشیده نگاه نداشته بدسترس شان قرار دهد و از سوی دیگر از انتشار بیرون سازمانی آن جداً جلوگیری نماید.

ما به موضعگیری رسمی و ارزیابی رفقای متعهد به آرمان "ساما" شادباش خواهیم گفت و خواهان تماس و تفاهم با رفقای انقلابی ای که به آرمان "ساما" و مردم کشور پشت نکرده اند هستیم.

### **رفقای رزمنده! اعضای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان!**

تقریباً یک و نیم سال قبل کنفرانس فعالین بخش غرچستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان دائر گردید. قطعنامه ای که در ختم کنفرانس صادر شد و موضعگیری رفقای بخش غرچستان را در قبال یک سلسله مسایل بیان می کرد به رهبری سازمان تسلیم گردید. ماده پنجم قطعنامه، مبارزه ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی قاطع و جدی علیه تسلیم طلبی را طلب کرده و خواهان تصفیة عناصر تسلیم طلب از صفوف سازمان گردید.

از آن زمان تا حال رفقای بخش غرچستان مورد اتهامات ناروای زیادی قرار گرفته اند. گاهی بنام ملی گرا و هزاره گرا، زمانی بنام انشعابگر و فرکسیون باز و زمانی هم بنام مطلق گرا، دگماتیست، سمارق های زهری و... مورد حمله قرار گرفته اند. ناگفته پیدا است که این اتهامات بی پایه نتوانست - و نمی تواند - خیانت های آشکاری را که زیر چتر این اتهام پراگنی ها سعی در مخفی نگاه داشتن آنها می شود، از دید رفقای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان پوشیده نگاه دارد.

متأسفانه رهبری و مرکزیت سازمان حاضر نیستند پرابلم ها و مشکلات سازمان را در یک فضای دموکراتیک و در جریان یک مبارزه سالم ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی در سطح سازمان حل نمایند و صرفاً میخواهند که همه مسایل را از بالا بصورت بروکراتیک به رفقای سازمان دیکته نمایند. این روش که در عمل باعث جلوگیری از یک مبارزه اصولی و فعال ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی در تمام سطوح سازمان میگردد تا حال نتایج زیان آوری داشته و ادامه ان عواقب خطرناکی را در پی خواهد داشت. بدین علت است که رفقای بخش غرچستان خود را مکلف میدانند غرض روشن شدن هرچه بیشتر مسایل مورد اختلاف - و یا بهتر بگوییم مسئله مورد اختلاف بین بخش غرچستان و رهبری و مرکزیت، نامه سرگشاده ای به رفقای سازمان تقدیم نمایند. به این امید که بتوانیم همه با هم غرض مبارزه قاطع علیه خیانت تسلیم طلبی و گرایشات ناسالم دیگر و احیاء و استحکام تشکیلات سازمان راهی بیابیم.

### **گزارش مختصری از هرات:**

بهار سال 1360 گزارشاتی از زدو خورد بین رفقای سامایی و افراد جمعیت اسلامی در هرات به رهبری سازمان آزادیبخش مردم افغانستان میرسد. رهبری سازمان بعد از اعزام هیئتی به هرات و بررسی اوضاع به این نتیجه میرسد که سازمان قادر نیست درگیری با جمعیت را در هرات ادامه دهد و لذا یگانه راه را عقب نشینی رفقا بطرف ایران تشخیص می دهد.

علیرغم نظر رهبری سازمان، شاخک هرات، که تشکیلات مستقل خود را دارد، به ابتکار خود یک تعداد رفقا را از کابل غرض کمک به هرات می فرستد و برعلاوه بصورت کاملاً مستقل یک گروه چریکی را در کابل فعال میسازد که غرض بدست آوردن اسلحه و مهمات عملیات چندی از طرف این گروه صورت گرفته و غنایم بدست آمده به هرات انتقال می یابد. ولی این فقط ظاهر قضیه است. اصل قضیه ازین قرار است که شخصی بنام "داکتر صدیق" که از روابط هرات و عضو خاد است در ارتباط با دولت و در نزدیکی کاملی با "نعیم"، "احمد" و بعضی دیگر از افراد شاخک هرات سازمان عملیات متذکره را رهبری کرده و سلاح و مهمات توسط طیاره از کابل به هرات فرستاده میشود. در هرات "عتیق" برادر داکتر صدیق و شخص دیگری بنام "سید آقا" که گویا قوماندانی جبهه را در دست دارد کاملاً در رابطه با دولت قرار میگیرند. عملیات مشترکی که به همکاری قوای دولتی علیه جمعیت براه انداخته میشود باید بطور قطع دامنه این خیانت را بیشتر ساخته و افراد دیگری را نیز به نحوی از انحاء درین خیانت دخیل ساخته باشد که متأسفانه اطلاعات بیشتری درین مورد نداریم.

ولی بهرحال این خیانت آشکار ضربت شدیدی بر حیثیت سازمان وارد آورده و باعث تلف شدن زنده ترین رفقای سازمان توسط این خابنین میگردد. بعداً "سید آقا" و "داکتر صدیق" توسط رفقای هرات و "احمد" توسط رفقای کابل اعدام میشوند و گفته می شود که "نعیم" بعد از سپری کردن مدتی در زندان توسط دولت اعدام گردیده است!؟

از تکامل بعدی اوضاع به علت سکوت رهبری و مرکزیت سازمان اطلاعات درستی در دست نداریم و طبق اظهارات رفقای هرات که ما موفق به صحبت با یکی دوتن از ایشان شده ایم- در رابطه با مسئله تسلیم طلبی اکنون در سطح منطقه مشکلی ندارند و این سرطان خبیثه را ریشه کن کرده اند. امیدواریم چنین باشد!!

## **گزارشی از کوهدامن:**

بعد از ضربت خوردن کمیته نشرات و دستگیری رفقای دفتر سیاسی- به استثنای نعیم- در جلسه اضطراری که از طرف تعدادی از رفقا دائر گردید ضمن انتخاب افراد تازه ای برای دفتر سیاسی فیصله می گردد که اعضای رهبری سازمان بنا به موجودیت خطرات امنیتی در کابل، باید به کوهدامن نقل مکان نمایند. بعد از رفتن اعضای رهبری سازمان به کوهدامن رفت و آمد "داکتر صدیق" از کابل به کوهدامن در ارتباط نزدیک با "نعیم" شروع می گردد. البته معلوم نیست که آیا "داکتر صدیق" قبلاً هم به گونه ای با بعضی از افراد کوهدامن رابطه داشته است یا خیر؟ ولی قرار گفته یکی از اعضای مرکزیت فعلی در ابتدای سال 1360 ضرورت ارتباط گیری با دولت در مبارزه علیه "اخوان" از طرف بعضی از کادرهای کوهدامن طرح ریزی شده و حتی در سطح منطقه تصمیماتی نیز در مورد گرفته می شود که طبق ادعای گوینده، این اقدامات توسط وی که در آن موقع از طرف سازمان در منطقه مسئولیت داشته ظاهراً خنثی می گردد.



خزان سال 1360 بعد از تشدید حملات اخوان بر کوهدامن و از دست رفتن بعضی مناطق سازمان، در حالی که اعضای رهبری در منطقه هستند از طرف "پیکار" و "انجنیر زکریا" با دولت و روس ها تماس گرفته شده و کمک نظامی جلب می گردد. مناطق تحت کنترل اخوان مثل "مشوانی" و غیره جاها توسط هلیکوپتر به رهنمایی پیکار بمبارد می گردد و منطقه موشوانی از طرف افراد سازمان مورد چور و چپاول قرار می گیرد. حتی گفته می شود که یک بار رفقای ناراضی از ارتباط گیری با دولت نیز توسط پیکار بمبارد می گردد و چند رفیق به شهادت می رسد. چون نیروهای اخوان نیز با دولت رابطه داشته و از کمک جناح "خلق" حزب حاکم برخوردار بوده اند، نیروهای سازمان علی‌رغم ارتباط گیری "پیکار" و "زکریا" با دولت و روس ها، هر روز بیشتر از پیش تحت فشار قرار گرفته و مناطق بیشتری به دست نیروهای "اخوان" می افتد. در نتیجه اعضای رهبری سازمان مجبور می شوند به کابل برگردند. رفقای شکر دره و یک تعداد از رفقای مناطق دیگر که از اوضاع کم و بیش اطلاع حاصل می کنند منطقه را ترک می گویند. "همایون" مسئول شکر دره با چند رفیق دیگر که بخاطر مخالفت با ارتباط گیری با دولت بطرف شکر دره رفته و موقعی که می خواهند از منطقه خارج شوند تحت محاصره نیروهای روسی قرار گرفته و به شهادت می رسند.

بعد از مدتی تحت فشار نیروهای اخوان، تعدادی از کادرهای کوهدامن به کابل انتقال یافته در خیرخانه مینه و هتل کابل جای می گیرند. از طرف دولت پیشنهاد می گردد که باید پروتوکول رسمی همکاری میان سازمان و دولت امضا گردد.

مسئله امضای پروتوکول همکاری با دولت از طرف کادرهای کوهدامن به تشکیلات مرکزی پیشنهاد می گردد. به استثنای یک نفر از طرف دیگر افراد تشکیلات مرکزی موضع گیری قاطع علیه امضای پروتوکول همکاری با دولت صورت نمی گیرد و صرفاً تغییراتی را در متن پروتوکول پیشنهاد می کنند. جزئیات وقایع بعدی به درستی برای ما روشن نیست ولی قدر مسلم این است که رابطه با دولت بخصوص از طرف "سردار"، "زکریا"، "پیکار" و "سخی" ادامه پیدا می کند. "پیکار" و "سخی" بعد از مدتی ظاهراً رابطه شان را با دولت قطع می کنند و به همراهی یک تعداد دیگر از روابط شان به کوه صافی می روند ولی در طول مدت فعالیت شان در کوه صافی رابطه شان با "جلگه" که بطور قطع رابطه دولتی دارد محفوظ باقی می ماند. چند روز قبل از ضربت خوردن جبهه کوه صافی توسط نیروهای "اخوان"؟؟ "پیکار" عازم پاکستان می گردد و "سخی" به "جلگه" می رود. فعلاً "پیکار" بعد از مراسم عروسی اش در رابطه نه چندان دور با مرکزیت و رهبری قرار داشته و تحت حمایت شان می باشد. بعد از رفتن "سخی" به "جلگه" از جریان فعالیت های بعدی وی اطلاعاتی در دست نداریم. بهر حال از واقعه کوه صافی و شهادت بهترین رفقای ما درین توطئه نه تا حال یادی به عمل آمده است و نه تا حال رهبری و مرکزیت مسایل گنگ این قضیه را روشن ساخته اند. "زکریا" بعد از تداوی در شفاخانه "چهار صد بستر" توسط طیاره عازم هند می گردد و فعلاً مقیم دهلی است و گفته می شود غیر فعال است؟. "سردار" بعد از آنکه مدت ها رابطه اش را با دولت حفظ می کند و حتی دو رفیق زندانی را با اعمال نفوذی که در خاد دارد در سال 1361 آزاد می سازد، بعد از تماس گیری با رهبری و مرکزیت ظاهراً به ایران فرار می کند؟. فعالیت های بعدی وی برای ما روشن نیست.

"پیکار" فعلاً ادعا دارد که به دستور رهبری سازمان با دولت ارتباط گرفته و هرچه انجام داده به اجازه رهبری سازمان بوده است. "سخی" ادعا دارد که "پیکار" کاملاً خودسرانه موشوانی و بعضی جاهای دیگر را بمبارد نموده است. بعضی از اعضای دیگر مرکزیت ادعا دارند که دستور ارتباط گیری با دولت را صرفاً "سخی" و "نعیم" به "پیکار" داده اند نه تمامی اعضای مرکزیت سازمان.

اعضای مرکزیت ادعا دارند که پروتوکول همکاری صرفاً یک مسوده پیشنهادی از طرف دولت بوده و رسماً با سازمان امضا نگردیده است. ولی این مسلم است که روابط "سردار" و دیگران همچنان برای مدت های مدیدی بصورت آشکارا با دولت ادامه پیدا کرده است. "سنگی" در کوهدامن فعلاً در رأس غند دولتی قرار دارد. "یاسین" هم در سیدخیل پوسته نظامی دولتی ایجاد کرده است. سرطان تسلیم طلبی حتی تا حوزه شمال ریشه دوانده است.

### **کنفرانس فعالین بخش غرجهستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان:**

رفقای غرجهستان از تمامی وقایع هرات و کوهدامن تا بهار سال 1361 بکلی بی اطلاع باقی می مانند. موقعی که بهار 1361 از وقایع کوهدامن و هرات تا حدودی اطلاع می یابند دست به تشکیل کنفرانس فعالین بخش غرجهستان می زنند. در کنفرانس رفقا فیصله می کنند که بخاطر جلوگیری از نفوذ گرایشات تسلیم طلبانه و گرایشات ناسالم دیگر و بخاطر تنظیم بهتر فعالیت های سازمان در غرجهستان مجموعه واحدهای تشکیلاتی سازمان در یک تشکیلات واحد منطوقی منظم شوند و مسئولیت این واحد تشکیلاتی منطوقی را به شخص رهبری سازمان واگذار می نمایند. در ختم کنفرانس قطعنامه ای از طرف رفقای شرکت کننده در کنفرانس صادر می گردد و ضمیمه صورت جلسه کنفرانس به رهبری سازمان تسلیم می شود. (ضمیمه شماره اول)

بلافاصله بعد از دائر شدن کنفرانس و صدور قطعنامه و تسلیمی اسناد کنفرانس به رهبری سازمان، تبلیغات علیه رفقای بخش غرجهستان به شدت شروع می گردد. رفقای این بخش به هزاره گرایی و انشعاب متهم گردیده و علیه به اصطلاح بخش سازی رفقای غرجهستان مبارزه آغاز می گردد. قطعنامه کنفرانس فعالین بخش نه تنها در اختیار اعضای سازمان قرار نگرفته و از انتشار درون سازمانی آن اجتناب می گردد بلکه حتی از دادن جوابی بصورت رسمی برای رفقای غرجهستان نیز ابا ورزیده میشود.

طی مدتی بعد از کنفرانس فعالین الی کنفرانس اول مسئولین بخش که در ماه عقرب سال 1361 دائر گردید بخش غرجهستان متأسفانه با مشکلات زیادی مواجه بوده و صرفاً یکی دو رفیق بخش در رابطه با موضعگیری های قطعنامه کنفرانس فعالین با رهبری سازمان داخل تماس بودند. موجودیت مشکلات بیش از حد در درون بخش، تبلیغات فوق العاده شدید علیه بخش، عدم آمادگی و پراگندگی تشکیلات بخش و بالاخره امیدواری واهی ما به رهبری سازمان در مبارزه علیه تسلیم طلبی و گرایشات ناسالم دیگر مجموعاً عواملی بودند که بعدها برای مدت زیادی ما را از دست زدن به یک مبارزه قاطع و جدی علیه تسلیم طلبی در درون روابط سازمان باز می داشت و مسئله را صرفاً در محدوده مجادلات فی مابین چند رفیق بخش غرجهستان و رهبری سازمان محدود نگاه می داشت. قبل از تشکیل کنفرانس اول مسئولین بخش غرجهستان، رفقا از رهبری سازمان دعوت به عمل آوردند که در کنفرانس حضور یابد. مشکلات زیادی که رفقای بخش غرجهستان با آن مواجه بودند باعث گردیدند که طی مدتی که رهبری سازمان در کنفرانس حضور داشت و کنفرانس را رهبری و کنترل می کرد، عمدتاً مسایل داخلی بخش مورد ارزیابی قرار گیرد.

علیرغم ناتمام ماندن کنفرانس، رهبری سازمان ظاهراً به علت مریضی، کنفرانس را ترک می‌گویند. رفقای شرکت کننده در کنفرانس برای اینکه بتوانند مسایل و رویداد های سازمان و جبهه را از نزدیک ناظر باشند فیصله میکنند که رفقا را به مرکزیت سازمان و شورای رهبری جبهه به رهبری سازمان معرفی نمایند. (ضمیمه شماره 2).

نامه جوابیه رهبری سازمان ظاهراً پیشنهادات رفقای بخش غرجستان را مورد تأیید قرار میدهد. (ضمیمه شماره 3) یکی از رفقای بخش غرجستان در شورای مرکزی جبهه پذیرفته میشود. لازم به تذکر است که تشکیل شورای مرکزی مؤقت جبهه بعد از معرفی رفقای بخش به جبهه صورت می‌گیرد و قبلاً وجود نداشته است.

رفیقی که در مرکزیت از طرف کنفرانس معرفی شده بود بحیث عضو رابط بخش با مرکزیت قبول میگردد. اتخاذ این تاکتیک نادرست و اشتباه آمیز (معرفی یکی از رفقا به مرکزیت سازمان) بعد از آنکه رفیق ما از مرکزیت سلب اعتماد می‌کند (ضمیمه شماره 4) مشکلات زیادی را در درون روابط بخش به وجود می‌آورد. عده ای از رفقای بخش به علت اینکه رفیق معرفی شده به مرکزیت صلاحیت نداشته شخصاً از مرکزیت به نمایندگی از بخش سلب اعتماد نماید مخالفت شان را با این موضوع ابراز می‌دارند و این مسئله باعث بروز مشکلات و مشاجراتی بین مسئولین بخش میگردد. کاملاً روشن است که متن نامه سلب اعتماد از مرکزیت برای عده ای از مسئولین بخش و منجمله مسئول عمومی بخش قابل قبول نبوده و با آن مخالفت صورت گرفته است. (ضمیمه شماره 5- نامه از سویس)

بهر حال بعد از این سلب اعتماد، از طرف رهبری سازمان تشکیل کمیسیون انسجام تشکیلاتی و تدارک کنگره پیشنهاد میگردد و از بخش غرجستان رسماً درخواست میگردد که نماینده ای به این کمیسیون بفرستد. (ضمیمه شماره 6)

رفیقی که به نمایندگی از بخش غرجستان در کمیسیون تدارک معرفی میگردد در رابطه با مسئله تسلیم طلبی موضعگیری قاطع و روشن داشته و طرح میکند که عناصر تسلیم شده حق شرکت در کنگره را نباید داشته باشند. این پیشنهاد با وجودی که در ابتدا مورد قبول قرار می‌گیرد ولی بعداً به بهانه های مختلف از تذکر روشن مطلب در متن فیصله های کمیسیون تدارک صرفنظر می‌گردد.

در مرحله اول کار کمیسیون تدارک که قبل از کنفرانس دوم مسئولین بخش خاتمه یافت نماینده بخش غرجستان در کمیسیون تدارک شرکت داشت و فیصله های کمیسیون را به کنفرانس دوم مسئولین بخش انتقال داد.

طی مدتی بعد از کنفرانس فعالین الی کنفرانس دوم مسئولین بخش، اطلاعات رفقا از مجموعه مسایل و مشکلات سازمان بیشتر شده و جوانب زیادی از مسایل مربوط به تسلیم طلبی برای ما روشن گردید.

کنفرانس دوم بخش عمدتاً به بحث روی مسئله تسلیم طلبی پرداخته و علیرغم انتقاداتی که بر نحوه سلب اعتماد از مرکزیت موجود بود آن را از دید قطعنامه کنفرانس فعالین و موضعگیری کنفرانس دوم در مبارزه علیه تسلیم طلبی مورد تأیید قرار داد. همچنان کنفرانس از تاکتیک اشتباه آمیز معرفی رفیقی از بخش به مرکزیت انتقاد به عمل آورد و آن را خلاف قطعنامه کنفرانس فعالین و موضعگیری کنفرانس دوم مسئولین بخش در مبارزه علیه تسلیم طلبی ارزیابی کرد.

در ختم کنفرانس قطعنامه ای در ارتباط با مبارزه علیه تسلیم طلبی صادر گردید و همچنان نامه انتقادی از طرف کنفرانس به رهبری سازمان ارسال گردید. (ضمیمه شماره 7 و ضمیمه شماره 8)

بعد از ختم کنفرانس به علت اینکه رهبری سازمان، در شرایطی که اساسی ترین وظیفه تمامی اعضای سازمان را پرداختن به مسایل و مشکلات درون سازمانی و حل و فصل پرابلم های سازمانی تشکیل می دهد و در شرایطی که گفته میشود در ماه سرطان کنگره سازمان دائر میگردد، در رابطه با فعالیت های دموکراتیک جبهه دست به مسافرت به اروپا زده بود، متأسفانه برای مدتی مؤفق نشدیم با رهبری داخل تماس شویم. صحبت هایی که با بعضی از رفقای دیگر به عمل آمد نتیجه ای ببار نیاورد. لذا تا برگشت هیئت جبهه از مسافرت اروپایی به انتظار نشستیم.

بعد از مراجعت هیئت جبهه از اروپا، قطعنامه کنفرانس دوم مسئولین بخش و نامه رهبری و جواب جلسه کنفرانس دوم رسماً به رهبری سازمان تسلیم داده شد. بعد از چند جلسه و مشاجرات بی حاصل در اثر اصرار نماینده بخش از طرف رهبری جواب نامه و قطعنامه بخش رسماً به مسئولین بخش ارسال گردید. (ضمیمه شماره 9 و ضمیمه شماره 10)

از آنجاییکه نامه های جوابیه اولاً حاوی مطالبی از دیدگاه های ایدئولوژیک- و حتی تشکیلاتی بوده و ثانیاً قطعنامه بخش را مرکزیت سلب اعتماد شده جواب گفته بود، مسئولین بخش غرجستان را بر آن داشت تا ضمن ارسال نامه ای به رد مطالب مطروحه در نامه های رهبری و مرکزیت پردازند. (ضمیمه شماره 11)

علیرغم مجادلات و مباحثات زیادی که بعد از تسلیم دهی این نامه به رهبری، از طرف نماینده بخش با رهبری و بعضی رفقای دیگر صورت گرفت، رهبری سازمان از جواب رسمی به نامه شانه خالی کرده و به اصطلاح نمی خواهند این پلیمیک را با رفقای غرجستان ادامه دهند.

بنا به پیشنهاد رهبری سازمان نماینده بخش با دو نفر از رفقای کمیون تدارک داخل تماس شد تا نظرات و پیشنهادات خود را با آنها در میان بگذارد. ولی در اولین جلسه در چند مورد از متن مقدمه آئین نامه برای کنگره، تصویب شده از طرف کمیون تدارک برای کنگره، بین نماینده بخش و دو رفیق دیگر اختلاف بروز نمود.

مقدمه آئین نامه کنگره در یک مورد طرح می کند که:

«سازمان آزادیبخش مردم افغانستان به پاسخ ضرورت مبارزه علیه متجاوزین روسی اعلام موجودیت کرد.»

نماینده بخش غرجستان این طرح را رد کرده و تذکر می دهد که سازمان ما یک سازمان پرولتری است و نه یک سازمان ملی.

در مورد دیگر مقدمه آئین نامه کنگره بیان می کند که:

«اعضای کمیون تدارک، نمایندگان منتخب حوزه های مختلف سازمان است.»

نماینده بخش غرجستان به درستی این موضوع باور ندارد، بخصوص در مورد نمایندگان حوزه های کوهدامن و کوهستان.

بهرحال رفقای کمیون تدارک اظهار میدارند که تعدیلات پیشنهاد شده از طرف نماینده بخش غرجستان در صورتی قابل قبول است که وی در جلسات کمیون تدارک و سائر کمیته ها بدون در نظر داشت متن قطعنامه کنفرانس دوم بخش شرکت نماید. چون قبول این امر از طرف نماینده بخش قابل قبول نیست صحبت ها ادامه نمی یابد.

نماینده بخش غرjestان در صدد میشود که بيمورد بودن ادامه این مباحثات را در حالی که رهبری نمی خواهد رسماً بصورت تحریری نامه کمیته مسئولین بخش غرjestان را جواب بگوید، به رهبری ابلاغ نموده و مسئولیت خود را خاتمه یافته اعلام نماید. ولی از طرف رهبری پیشنهاد می گردد که جلسه ای به شرکت نماینده بخش و دوتن دیگر از مسئولین بخش با رهبری و دوتن از اعضای به اصطلاح مرکزیت که قابل اعتماد رفقای غرjestان هستند دائر گردد. این جلسه دائر میگردد و در جریان جلسه نه تنها رهبری و دوتن رفیق دیگر به اصطلاح مرکزیت در صدد تبرئه عناصر خاین بر می آیند و اعلام می کنند که رفقا اشتباهات بزرگی مرتکب شده اند ولی به آنها باید فرصت بدهیم که تجدید تربیت شوند، بلکه اتهامات ناروای گذشته علیه بخش غرjestان بازهم به میان کشیده میشوند. پافشاری های رهبری و دو تن رفیق دیگر مداوماً متوجه این نکته است که ما - یعنی رفقای غرjestان - معیارهای تشکیلاتی سازمانی را در رابطه با عناصر تسلیم طلب رعایت نکرده و برای سازمان مشکلات ایجاد کرده ایم؟. در نتیجه در ختم جلسه نماینده بخش ادامه مباحثات را بيمورد دانسته و مسئولیتش را در ارتباط با این موضوع بین رهبری و بخش غرjestان خاتمه یافته اعلام می کند و رهبری سازمان هم مسئولیتش را در رابطه با رفقای غرjestان خاتمه یافته اعلام می نماید.

## وضع فعلی:

بیشتر از دوسال از ضربت خوردن کمیته نشرات سازمان و دستگیری رفقای دفتر به استثنای "نعیم" در کابل میگذرد. طی این مدت عدم فعال بودن نشرات سازمان به هیچوجه قابل توجیه نیست. طی این مدت حتی یک ورق تبلیغاتی بنام سازمان در داخل و یا خارج کشور منتشر نشده است. اگر این امر مطابق به پروتوکول همکاری با دولت نیست، چه توجیه دیگری میتواند قابل قبول باشد؟

در شرایطی که از مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی در درون روابط سازمان به شدت جلوگیری میشود، سعی می گردد که حقایق تحت دود و غبار تبلیغات ناروا و کاملاً غیر واقعی پوشیده نگاهداشته شود و در شرایطی که اخبار و اطلاعات درون سازمانی - مثل واقعه کوه صافی که منجر به شهادت بهترین رفقای ما گردید - و نتایج سفر دیپلماتیک هیئت جبهه و رهبری سازمان، فیلم اعدام عده ای از اعضای رهبری گذشته توسط دولت و فیلم کوه صافی به شدت تحت سانسور می باشد؛ تلاش بروکراتیک برای تشکیل کنگره، قبل از به سرانجام رسیدن انسجام تشکیلاتی سازمان و تصفیه عناصر خاین از سازمان ادامه دارد، کمیته های گوناگونی کاملاً بصورت پوشیده و سری و به شکل بروکراتیک دائر میگردد و سعی میشود که تمامی مسایل و مشکلات را در محدوده صرفاً چند نفر حل و فصل نمایند.

ابهامات و سردرگمی های زیادی رفقای بخش غرjestان را احاطه کرده است. اکنون روشن شده که رفیق "پردل" عضو دفتر سیاسی و مسئول نظامی سازمان از طرف عناصر خاینی در داخل سازمان به شهادت رسیده است و رهبری سازمان اظهار میدارد که این مسئله به من مربوط نیست، چه در آن موقع من مسئولیت نداشته ام. در حالی که سکوت رهبری و مرکزیت در رابطه با مسئله تسلیم طلبی همچنان ادامه دارد، افرادی از روابط سازمان بصورت مشکوکی از زندان دولت آزاد میشوند، آنهم در شرایطی که تعداد زیادی از اعضای هیئت رهبری گذشته سازمان توسط دولت اعدام میگرددند. این امر را چگونه می توان ارزیابی کرد؟

سیاست نادرست رهبری و مرکزیت سازمان تا حال باعث شده است که سازمان طی این دوسال کاملاً فلج بوده و نتواند در قبال مسایل مشخصی چون سروصدای محمد ظاهرشاه پادشاه سابق و سائر مسایل ملی و بین المللی موضعگیری روشن داشته باشد.

## تقاضای ما از رفقای سازمان:

### رفقای رزمنده!

رفقای بخش غرجستان از تمامی اعضای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان، این وارثین برحق خون شهدای سازمان و رهروان صدیق راه مجید جداً تقاضا دارند که خود فعالانه دست بکار شوند، مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی را در تمامی سطوح سازمان گسترش دهند و با تصفیة عناصر خائن و تسلیم طلب، تشکیلات سازمان را به صورت اصولی احیاء نمایند. قبل از انجام این وظایف دائر کردن کنگره جز اینکه ضربات وارده بر سازمان را رسمیت ببخشد و عمق و پهنای آن را بیشتر سازد نتیجه دیگری ندارد.

ما از تمامی رفقای سازمان، از تمام بخش ها و واحدهای تشکیلاتی سازمان جداً تقاضا داریم که مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی را در تمامی سطوح سازمان هرچه بیشتر فعال ساخته و بخصوص علیه خیانت تسلیم طلبی موضعگیری نمایند.

ما انتظار داریم به زودی به همکاری رفقای هم‌رزم مان تا آن حدی که در حد توان ما است استنتاجات و تحلیل های مان را در رابطه با مسایل و مشکلات مختلف سازمان بخصوص در مورد خیانت تسلیم طلبی به پیشگاه رفقای سازمان تقدیم نماییم.

با عشق به آزادی!

با ایمان به انقلاب!

با اتکاء به توده!

یا مرگ یا آزادی!

بخش غرجستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)

سنبله سال 1362

یادداشت: متأسفانه به علت عدم دقت در تصویر برداری از نسخه اصلی، که از بین برده شده است، تاریخ دقیق سند مشخص نیست. تاریخ تقریبی پای سند توسط ما مشخص گردیده است.

هیئت تحریریه شعله جاوید

25 میزان 1396

## **قطعنامه اولین کنفرانس فعالین بخش غرjestان**

در شرایطی که میهن گرامی ما مورد هجوم وحشیانه سوسیال امپریالیسم روس قرار گرفته و تلاش گسترده متجاوزین فاشیست غرض اسیر ساختن مردمان آزاده کشور ما با وحشیگری تمام هر روز بیشتر از پیش شدت می یابد، حصول استقلال سیاسی کشور، کسب آزادی ملی، مبارزه برای دموکراسی و عدالت اجتماعی وظایف مشترک و اساسی تمامی نیروهای انقلابی، ملی و دموکرات را تشکیل می دهند.

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان، بمثابه یک سازمان انقلابی که به پاسخ خواست مبرم طبقه کارگر کشور پی ریزی شده است، به منظور تمهید و تثبیت نقش پیشآهنگی طبقه کارگر کشور در انقلاب ملی و دموکراتیک، در چنین شرایطی وظایف سخت و دشواری را بر عهده دارد و متناسب با این وظایف قاطعیت سیاسی و ابزار سازمانی مستحکمی را نیازمند است. انحرافات ایدئولوژیک که در واقع بیان کننده تسلیم طلبی طبقاتی است، قاطعیت سیاسی سازمان را از بین برده و استحکام تشکیلاتی آن را به فراموشی می سپارد و در نتیجه زمینه را برای ضربه پذیری تشکیلاتی و گرایشات تسلیم طلبانه ملی در اشکال گوناگون آن مساعد میسازد.

اجرای درست وظایف محوله ملی و انقلابی - ایجاد حزب طبقه کارگر، تشکیل جبهه متحد ملی و سازماندهی ارتش توده ای - بخصوص در شرایط ویژه کشور ما، مبارزات قاطع و پیگیر را علیه گرایشات ناسالم فکری طلب دارد. این مسئله «بویژه در شرایط کنونی که جنبش کارگری جهانی در زیر رگبار خیانت ها و لغزش های نوین پیکار سهمگین را پذیرا میشود تا سیمای تابناک آرمان کارگری را از غبار شبهات پاکیزه نگه دارد» اهمیت فوق العاده ای می یابد.

«در شرایط مشخص کنونی "ساما" در مبارزه آزادیبخش ملی سهم فعال می گیرد، بدون اینکه اصالت کارگری و دورنمای غایی خود را برای یک لحظه فراموش کند.» فقط با در نظر داشتن این تأکید است که میتوان از مبارزه برای تشکیل حزب سیاسی طبقه کارگر سخن بمیان آورد. ولی "ساما" ... «پروسه ایجاد حزب و جبهه متحد ملی و پایه ریزی ارتش توده ای را جدا از یکدیگر تلقی نمیکند؛ زیرا که سطح مبارزاتی جنبش توده ای و عقب ماندگی عنصر آگاه، ضرورت پر کردن خلاء موجود و پیشی جستن از مبارزات کنونی حکم میکند که تمام وظایف مبارزاتی ما، منجمله سازماندهی و حرکت در جهت ایجاد حزب پاسخ گوی نیازمندی های شرایط موجود و محرک جنبش به پیش باشد.» ازینرو فعالیت سازمانی - بعنوان فعالیت نطفوی حزبی - در یک رابطه کاملاً نزدیک و هماهنگ کار با متحدین جبهوی و افراد و گروه های مسلح خودی قرار می گیرد و باید درین رابطه متقابل تنظیم گردد.

بناءً تنظیم یک واحد سیاسی - نظامی سازمانی در سرتاسر منطقه غرjestان که دارای شرایط نسبتاً مشخص تاریخی - اجتماعی نسبت به سایر مناطق کشور است و با در نظر داشت اینکه نیروهای سیاسی که در این منطقه در جنگ مقاومت فعال میباشند، دارای خصوصیات ویژه ای هستند و هم متجاوزین روسی و دولت دست نشانده سیاست خاصی را درین منطقه اعمال و تعقیب می نمایند، کاملاً ضروری به نظر می رسد تا بتوان در جهت جمع آوری نیرو برای جبهه متحد ملی و واحدهای مسلح توده ای در مقابله با تهدیدات قوت های رقیب و خنثی کردن توطئه ها و تجاوزات مستقیم و غیر مستقیم متجاوزین روسی و عمال بومی شان که علیه سازمان اعمال میگردد بصورت فشرده و هماهنگ دست به اقدامات زد.

در کنفرانس فعالین منطقه غرجستان که بمنظور بررسی پاره ای از مسایل و نیز به خاطر جوابگویی به این نیاز مبرم دائر گردید تصامیم ذیل اتخاذ شد:

1-- حسب مواد آئین نامه سازمان و دستورات مکرر مرکزیت سازمان، رفقای سراسر منطقه باید در تشکیلات مربوطه کمیته منطقوی تنظیم شوند. نسبت وسعت غرجستان، منطقه به پنج حوزه جداگانه تقسیم گردد که عبارتند از: حوزه های جاغوری، ترکمن، دایکندی، دایزنگی و یکه اولنگ.

2-- غرض تنظیم بهتر فعالیت های دموکراتیک و ملی و جهت سروسامان بخشیدن به تبلیغات سیاسی و توده یی فیصله گردید که نشریه "مجاهدین آزاد غرجستان" بنام "غرجستان آزاد" نشر گردد.

3-- تا زمانی که استحکام تشکیلاتی مطلوب حاصل نشده باشد و نیروهای توده یی مطمئنی گرد آوری نشده و جبهه متحد ملی رسمیت بین المللی نیافته باشد، از برآمدهای علنی بنام "سازمان ازادبخش مردم افغانستان" و "جبهه متحد ملی" در غرجستان خودداری می گردد.

4-- کنفرانس هرگونه انحرافات فکری، ایدئولوژی زدایی و تلاش هاییکه اصالت کارگری "سازمان ازادبخش مردم افغانستان" را خدشه دار سازد قاطعانه محکوم کرده و تمامی بخش های سازمان را در جهت هرچه بیشتر فعال ساختن مبارزه ایدئولوژیک (درون سازمانی) دعوت می نماید.

5-- کنفرانس گرایشات تسلیم طلبانه ملی را تحت هر اسم و عنوانی خیانت آشکار به آرمان های مقدس ملی و انقلابی مردم ما دانسته و از تمامی بخش های سازمان طلب دارد که درینمورد از روش های غیر فعال و لیبرال منشانه جداً بپرهیزند و با تمام قوا در دفاع استوار از "مشی مستقل ملی و انقلابی" سازمان ازادبخش مردم افغانستان استادگی نمایند، عناصر تسلیم طلب را افشا کرده و وجود سازمان را از لوث وجودشان پاک سازند.

به پاس خون شهیدان گلگون کفن سامایی و هزاران هزار شهید راه آزادی میهن، درفش پرافتخار آزادی - دموکراسی و عدالت اجتماعی را با روحیه و رزم مجید بزرگ برافراشته نگه داریم و سوگند مان را فراموش نکنیم!

با عشق به آزادی! با ایمان به انقلاب! با اتکاء به توده! یا مرگ یا پیروزی!

## کنفرانس اول فعالین بخش غرجستان

بهار سال 1361

یادداشت: متأسفانه به علت عدم دقت در تصویر برداری از نسخه اصلی، که از بین برده شده است، تاریخ دقیق سند مشخص نیست. تاریخ تقریبی پای سند توسط ما مشخص گردیده است.

هیئت تحریریه شعله جاوید - 25 میزان 1396



**از طرف کنفرانس مسئولین بخش غرستان  
به  
مرکزیت سازمان آزادیبخش مردم افغانستان**

رفقا!

درودهای گرم ما را بپذیرید!

کنفرانس مسئولین بخش غرستان که به تاریخ 1361/8/1 در حضور نماینده مرکزیت سازمان آزادیبخش مردم افغانستان شروع گردیده بود، به تاریخ 1361/8/12 با موفقیت پایان یافت.

بدینوسیله رفیق ... به حیث عضو رابط این بخش در مرکزیت سازمان آزادیبخش مردم افغانستان و رفقا هریک ... و ... بحیث نمایندگان این بخش در جبهه متحده ملی افغانستان به مرکزیت سازمان آزادیبخش مردم افغانستان معرفی میگردند.

یا مرگ یا پیروزی!

امضای اعضای شرکت کننده در اولین کنفرانس بخش غرستان

1361/8/12

---

**ضمیمه شماره سوم:**

**به کمیته مسئولین بخش غرستان!**

سلام های رزمنده ما را بپذیرید.

نامه در مورد معرفی رفقا ... به عنوان رابطه بخش با مرکزیت سازمان و ... و ... به عنوان رابط بخش در امور جبهه متحده ملی برای ما مواصلت نمود و ما نامه تان را در جلسه تاریخی 82/11/13 تشکیلات مرکزی مورد بحث قرار دادیم و هر دو مورد پیشنهادی رفقا پذیرفته شد.

در مجموع مسایل طرح شده در کنفرانس ما انتظار حصول پروتوکول کامل آن را داریم تا با مطالعه آن بتوانیم در مورد نظریات خود را ارائه داریم. پیروزی مزید تان آرزوی همه ما است.

از طرف مرکزیت سازمان آزادیبخش مردم افغانستان - 83/1/15 (مطابق به 25 جدی 1361)

## **به مقام رهبری سازمان آزادیبخش مردم افغانستان!**

درودهای مرا بپذیرید.

این مکتوب را با استفاده از صلاحیتی که از طرف کنفرانس بخش غرjestان به من تفویض شده می نویسم. منظورم ارائه مکرر فیصله و نظر کنفرانس است که در مکتوب تاریخی 61/8/12 کنفرانس بخش غرjestان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان که عنوانی مرکزیت سازمان آزادیبخش مردم افغانستان ارسال شده است و آن عبارت است از این که رفیق ... به حیث عضو رابط این بخش در مرکزیت سازمان آزادیبخش مردم افغانستان و رفقا هر یک ... و ... به حیث نمایندگان این بخش در جبهه متحد ملی افغانستان به مرکزیت سازمان آزادیبخش مردم افغانستان معرفی گردید.

ولی به جواب مکتوب متذکره از طرف مرکزیت سازمان آزادیبخش مردم افغانستان مکتوب تاریخی ۸۳/۱/۱۵ (مطابق به ۲۵ جدی ۱۳۶۱ خورشیدی) برای ما رسید که ذیلاً نقل می گردد:

«به کمیته مسئولین بخش غرjestان!

سلام های رزمنده ما را بپذیرید.

نامه تان در مورد رفقا "... به عنوان عضو رابط بخش با مرکزیت سازمان و ..." و "... به عنوان رابط آن بخش در امور جبهه متحد ملی برای ما مواصلت نمود و ما نامه تان را در جلسه تاریخی ۸۲/۱۱/۱۳ (۲۳ عقرب ۱۳۶۱) تشکیلات مرکزی مورد بحث قرار دادیم. در هر دو مورد پیشنهاد رفقا پذیرفته شد. ... الی آخر.»

اگر زیاد خرده گیر نباشیم دیده می شود که تمامی جملات مکتوب ارسالی بخش غرjestان در مکتوب جوابیه تشکیلات مرکزی نقل و تکرار شده و هم در ختم موضوع اضافه شده که در هر دو مورد پیشنهاد رفقا پذیرفته شد. ولی فقط یک ظرافت قلمی تعویض "در مرکزیت" به "با مرکزیت" باعث شده که نه تنها از طرف مرکزیت در هر دو مورد پیشنهاد رفقای بخش غرjestان کاملاً پذیرفته نشود بلکه تا حدود زیادی رد هم گردد. زیرا منظور کنفرانس قرار فیصله مندرج در پروتوکول و مکتوب رسمی آن این است که: باید بخش غرjestان در مرکزیت سازمان (منظور تشکیلات مرکزی) از خود نماینده منتخب داشته باشد نه در پشاور. زیرا با در نظر داشت وضع فعلی سازمان و پی آمد ضربات پیهم گذشته بر پیکر سازمان ما فعلاً در مقام رهبری و مرکزیت سازمان آزادیبخش مردم افغانستان فقط و فقط یک رفیق را صاحب صلاحیت می دانیم یعنی شخص حاجی صاحب بزرگ را که در سپردن مقدرات سازمان به ایشان اعتماد و باور داریم. و اما رفقای که اعضای کمیته تشکیلات مرکزی را می سازند به نزد ما عبارت از آن رفقای اند که مسئولیت تأمین ارتباط بخش های معینی از روابط تشکیلاتی سازمان را با مرکزیت (رهبری) دارند نه صلاحیت رهبری سازمان را.

روی این ملحوظ کنفرانس بخش غرjestان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان حق تشکیلاتی و صلاحیت قانونی دارد تا در کمیته تشکیلات مرکزی نماینده مسئول و منتخب خود را تا کنگره آینده سازمان داشته باشد. ولی می بینیم که مکتوب کنفرانس در جلسه تاریخی 82/11/13 تشکیلات مرکزی مورد بحث قرار می گیرد و عضویت رابط بخش غرjestان در تشکیلات مرکزی از طرف جلسه رد می گردد که این نشان می دهد مرجع تصمیم گیری

سازمان همین کمیته تشکیلات مرکزی است و این برای بخش غرجستان نه از لحاظ حقوقی و نه از لحاظ قانونی قابل پذیرش است، زیرا در صورتی که بخش غرجستان در تشکیلات مرکزی سازمان عضو رابط و منتخب مسئول خود را نداشته باشد در آن صورت تشکیلات مرکزی!! نمی تواند برای بخش غرجستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان صلاحیت قانونی داشته باشد. بناءً مسئولین بخش غرجستان ضمن اعلان سلب اعتماد خود از کمیته تشکیلات مرکزی، خود را مکلف به دادن گزارش های سیاسی تشکیلاتی این بخش به این تشکیلات مرکزی نمی دانند و ارتباط سیاسی و تشکیلاتی خود را مسئولین این بخش صرفاً با رهبری سازمان (رفیق حاجی صاحب بزرگ) به صورت مشروط برقرار می دارند.

امید پاسخ تان را در زمینه تحریری دریافت داریم.

یا مرگ یا پیروزی

از طرف ... - عضو رابط بخش غرجستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان - دلو سال 1361 خورشیدی

یادداشت: متأسفانه به علت عدم دقت در تصویر برداری از نسخه اصلی، که از بین برده شده است، تاریخ دقیق سند مشخص نیست. تاریخ تقریبی پای سند توسط ما مشخص گردیده است.

هیئت تحریریه شعله جاوید - 25 میزان 1396

\*\*\*\*\*

### ضمیمه شماره پنجم:

## نامه ژنیو

.... و اما در مورد سلب اعتماد از مرکزیت:

من فکر میکنم که اگر برادران به این نتیجه رسیده اند که اصلاح مرکزیت ممکن نیست بهتر است مبارزات سالم ایدئولوژیک علیه این مرکزیت ناسالم در صفوف گسترش داده شود. به نظر من سلب اعتماد صرف نمیتواند دردی را دوا کند و بر مشکلات بیشتر می افزاید و رابطه ما را با صفوف دیگر بخشها قطع میکند. ثانیاً من نمی دانم این سلب اعتماد چگونه است؟ و ثالثاً آیا این سلب اعتماد صرفاً از طرف رفیق ... اعلام شده است و یا اینکه با دیگر برادران هم مشوره صورت گرفته است؟ و در صورت اول آیا... و ... میتوانسته بنا به فیصله های کنفرانس تنها خودشان سلب اعتماد بخش را از مرکزیت اعلام نمایند؟ به نظر من در مورد اعلام رسمی سلب اعتماد فقط و فقط کنفرانس آینده بخش میتواند تصمیم بگیرد و بس. گذشته از آن چه الترناتیوی بعد از این اعلام سلب اعتماد از جانب برادران ارائه شده است؟

(بخشی از نامه مؤرخ دلو سال 1361 مسؤل عمومی بخش غرجستان از ژنیو- سویس)

یادداشت: متأسفانه به علت عدم دقت در تصویر برداری از نسخه اصلی، که از بین برده شده است، تاریخ دقیق سند مشخص نیست. تاریخ تقریبی پای سند توسط ما مشخص گردیده است.

هیئت تحریریه شعله جاوید - 25 میزان 1396

## **به نماینده بخش غرستان رفیق ...!**

به نماینده بخش غرستان رفیق ...!

چنانچه در مورد ضرورت ایجاد کمیته تدارک کنگره و انسجام تشکیلاتی با شما بطور شفاهی صحبت گردید طبق خواست شما اینک موضوع بطور رسمی به شما ابلاغ گردید تا لطفاً یا خود شما یا کس دیگر که از طرف بخش برای این کار معرفی میگردد در مورد با رفقای دیگری که قبلاً با ایشان مفاهمه صورت گرفته است همکاری نمایید. در مورد حدود کار و صلاحیت این کمیته مسئولیت ها و صلاحیت ها قبلاً با شما بطور خصوصی صحبت شده است. پیروز باشید!

یا مرگ یا پیروزی!

یادداشت: متأسفانه به علت عدم دقت در تصویر برداری از نسخه اصلی، که از بین برده شده است، تاریخ دقیق سند مشخص نیست.

هیئت تحریریه شعله جاوید - 25 میزان 1396

\*\*\*\*\*

## **ضمیمه شماره هفتم: نامه انتقادی به رهبری:**

### **به رهبری سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)**

**از طرف دومین کنفرانس مسئولین بخش غرستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)**

رفیق گرامی! درودهای گرم ما را بپذیرید!

دومین کنفرانس مسئولین بخش غرستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) به اشتراک پانزده تن از رفقای این بخش به نمایندگی از اعضای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان در غرستان به تاریخ 1362/2/13 شروع شده و به تاریخ 1362/2/23 خاتمه یافت. رفقای شرکت کننده درین کنفرانس انتظار داشتند از حضور رهبری سازمان در کنفرانس استقبال بعمل آورند، اما متأسفانه میسر نگردید.

مسائلی که درین کنفرانس مورد بحث قرار گرفت عمدتاً در صورت جلسه کنفرانس درج می باشد. در ختم کنفرانس از طرف رفقای شرکت کننده در کنفرانس قطعنامه ای صادر گردید که ضمیمه این نامه تقدیم میگردد.

مسئله اساسی ایکه درین نامه قابل تذکر میباشد به نظر ما عبارت است از: عدم قاطعیت رهبری سازمان در مبارزه علیه گرایشات تسلیم طلبانه ملی.

موضع گیری بخش غرجستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان علیه گرایشات تسلیم طلبانه ملی برای اولین بار در قطعنامه کنفرانس فعالین این بخش که به تاریخ 1361/3/11 صادر شده بود به صورت رسمی به رهبری سازمان تقدیم گردید. ماده پنجم قطعنامه درین مورد با صراحت میگوید:

«کنفرانس گرایشات تسلیم طلبانه ملی را تحت هر اسم و عنوانی، خیانت آشکار به آرمان های مقدس ملی و انقلابی مردم ما دانسته و از تمامی بخش های سازمان طلب دارد که درینمورد از روشهای غیر فعال و لیبرال منشانه جداً پرهیزند و با تمام قوا در دفاع استوار از مشی مستقل ملی و انقلابی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان استادگی نمایند؛ عناصر تسلیم طلب را افشا کرده و صفوف سازمان را از لوث وجودشان پاک سازند.»

ما انتظار داشتیم موضعگیری قاطع بخش غرجستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان علیه گرایشات تسلیم طلبانه ملی، رهبری سازمان را در مبارزه علیه این گرایشات یاری رسانده و باعث طرد عناصر تسلیم طلب از صفوف سازمان گردد. ولی متأسفانه تا حال آرزوی ما جامه عمل نپوشیده است. عناصر تسلیم طلب نه تنها از صفوف سازمان طرد نشده بلکه متأسفانه توانسته اند در مدارج مختلف و حتی عالیة سازمان خود را ابقا کرده و تا حال به فعالیت ادامه دهند. این وضع از دید ما قابل تحمل نبوده و عدم قاطعیت رهبری سازمان درینمورد قابل انتقاد میباشد.

در شرایطی که سازمان برای کنگره آمادگی میگیرد، موضعگیری قاطع رهبری سازمان آزادیبخش مردم افغانستان به عنوان یک سازمان انقلابی، علیه گرایشات تسلیم طلبانه ملی، اساسی ترین ضرورت مبارزاتی سازمان را در مرحله کنونی تشکیل می دهد، چه در غیر آن موفقیت برای تشکیل یک کنگره اصولی و انقلابی مشکل و حتی ناممکن خواهد بود.

رفقای شرکت کننده در دومین کنفرانس مسئولین بخش غرجستان به نمایندگی از طرف تمامی اعضای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان در غرجستان، موضعگیری قاطع و اصولی رهبری سازمان را علیه گرایشات تسلیم طلبانه ملی به عنوان اساسی ترین وظیفه رهبری سازمان و تمامی اعضای وفادار به مشی انقلابی سازمان جداً تقاضا دارند.

خون شهدای مانرا پاس داریم و صفوف (ساما) را از وجود عناصر تسلیم شده به دشمن ملی پاکسازی کنیم!

یا مرگ یا پیروزی!

کمیته مسئولین بخش غرجستان "ساما"

1362/2/23

## قطعنامه دومین کنفرانس مسئولین بخش غرستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان

کودتای ننگین ثور و تجاوز آشکار سوسیال امپریالیسم روس بر حریم مقدس میهن ما نه تنها نمایانگر پیشروی روسها بطرف آبهای گرم هند بوده بلکه قبل از همه گامهایی اند در جهت وابسته ساختن کامل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور ما و در نهایت امحای هویت ملی و بلعیدن ملت ما. این امر دو الترناتیو متضاد و آشتی ناپذیر تجاوز و ضد تجاوز، جنگ استعماری و جنگ ضد استعماری را در برابر هم قرار داده و آزادی میهن را از قید اسارت دولت عنان گسیخته روس به عنوان وظیفه استراتژیک مبارزه تثبیت می نماید. تمامی تضادهای دیگر جامعه با آنکه به مثابه تضادهای غیر عمده به وجود و بقای خود ادامه میدهند در یک تضاد عمده - تضاد ملت محکوم ما و دولت استعمارگر روس - گره خورده و آزادی ملی از یوغ استعمار در خط مقدم اهداف قرار می گیرد.

«سازمان آزادیبخش مردم افغانستان که به پاسخ خواست مبرم طبقه کارگر پیریزی شده است، در شرایط مشخص کنونی که سوسیال امپریالیسم و دارودسته و وطنفروش وابسته به آن آماج جنگ آزادیبخش ملی است، با شعار آزادی میهن در اتحاد با تمام نیروهایی که علیه سوسیال امپریالیسم و رژیم مزدور آن می‌رزمند در مبارزه آزادیبخش ملی سهم میگیرد، بدون آنکه اصالت کارگری و دورنمای غایی خود را برای یک لحظه فراموش کند.»

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان با تکیه بر اصول فوق با سهمگیری فعال در پیکار مسلحانه ملی مردم ما افتخارات عظیمی را بدست آورده و دستاوردهای انقلابی بس بزرگی را نصیب شده است. ولی انحراف از مشی انقلابی سازمان - بروز گرایشات تسلیم طلبانه ملی و گرایشات ناسالم دیگر - ضربات مهلکی بر پیکر سازمان آزادیبخش مردم افغانستان و جنبش آزادیبخش ملی مردم ما وارد آورده است.

از آنجاییکه تضاد بین ملت افغانستان و سوسیال امپریالیسم تجاوزکار روس تضاد عمده مرحله فعلی مبارزه بوده و سواى دفع تجاوز و آزادی میهن پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک ممکن نیست، بنظر ما واقعات کوهدامن در خزان سال 1360 و حوادث بعدی متأثر از آن دردناکترین ضربات را بر پیکر سازمان آزادیبخش مردم افغانستان و جنگ آزادیبخش ملی مردم ما وارد آوردند. عدم قاطعیت مبارزات ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی درین مورد نه تنها ضربات وارده را عمق و گسترش بیشتری بخشید بلکه زمینه را برای بروز گرایشات ناسالم گوناگون دیگر نیز بیشتر از پیش مساعد ساخت.

با توجه به مسایل فوق: دومین کنفرانس مسئولین بخش غرستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان در مرحله فعلی، مبارزه قاطع و فعال ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی علیه گرایشات تسلیم طلبانه ملی را وظیفه اصلی و محوری اعضای "ساما" در غرستان و تمامی اعضای "ساما" در دیگر بخش ها دانسته و اعلام می نماید:

1- افرادی که با دولت دست نشانده و اشغالگران سوسیال امپریالیست ارتباط گرفته و عملاً به دشمن ملی تسلیم شده اند به نظر ما خاینین ملی محسوب میگردند.

2 -- اعضای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان در غرjestان عضویت افراد تسلیم شده به دشمن ملی را در جلسات سازمانی قانونی و اصولی ندانسته و بعد ازین حضور این افراد را در جلسات سازمانی نمی پذیرند.

3 -- کنفرانس از تمامی بخشهای سازمان طلب دارد که در مورد مبارزه علیه تسلیم طلبی از روشهای غیر فعال جداً بپرهیزند و با تمام قوا در دفاع استوار از مشی مستقل ملی و انقلابی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان ایستادگی نمایند، عناصر تسلیم طلب را افشا کرده و صفوف سازمان را با بمحاکمه کشاندن این خائنین ملی پاکسازی نمایند.

با عشق به آزادی! با ایمان به انقلاب! با اتکاء به توده! یا مرگ یا پیروزی!

## کنفرانس دوم مسئولین بخش غرjestان

1362/2/23

\*\*\*\*\*

ضمیمه شماره نهم:

## نامه مرکزیت به جواب نامه کنفرانس دوم بخش غرjestان

رفقای عزیز مسئولین بخش غرjestان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)!

قطعنامه تاریخی 1362/2/23 تان بتاریخ 1983/7/15 (مطابق 1362/4/25) برایمان رسید.

با وجود اینکه قطعنامه ها معمولاً پاسخی را از طرف مرکزیت ایجاب نمیکند، ولی بنا بر تقاضای مسئول بخش مبنی بر پاسخ رسمی تحریری در مورد قطعنامه اینک مسایل چندی را با شما در میان میگذاریم.

مرکزیت سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) ازینکه رفقای غرjestان در مدت کوتاهی توانستند دومین کنفرانس خود را دایر نمایند احساس خوشی میکند. ولی درینمورد باید نکاتی را تذکر بدهیم - بنا بگفته رفیق مسئول بخش غرjestان، کنفرانس دوم شما عمدتاً بمسایل عمومی سازمان پرداخته اند تا به مسایل مشخص خود حوزه. ولی چنانچه شما خود آگاهید سازمان شما از بدو تأسیس خود تا کنون متأسفانه نتوانسته است از مسایل ملی و سازمان خود جمعبندی ای علمی و همه جانبه ارائه دهد. بخصوص که بعد از گرفتاری رفیق بزرگ - بنیانگذار سازمان - مسایل زیادی در سازمان ما بوقوع پیوسته است، که ما بجز از قطعنامه دومین پولینوم دوره اول کمیته مرکزی چیز دیگر در دسترس نداریم. و تازه بعد ازین پولینوم انبوهی از مسایل داخلی و بیرونی پیش روی سازمان قرار دارد که هر کدام خواهان ارزیابی و تحقیق همه جانبه است. مجموع این مسایل در ارتباط فشرده با هم قرار دارند و نمیتوان مساله ایرا جدا از سیاق تاریخی - اجتماعی آن مورد بررسی و تحقیق قرار داد.

بناءً عدم وجود نماینده رسمی سازمان در همچو شرایط در کنفرانس شما، کوشش شما را در برخورد با مسایل مشخصی از پشتوانه معرفتی لازم تهی میسازد.

سازمان شما از ماه حوت/حمل (1360/1361) دو مساله را بعنوان وظیفه اصلی و محوری درون سازمانی خود قرار داد- احیاء و استحکام تشکیلات واحد سرتاسری و مبارزه علیه تسلیم طلبی.

از نظر مرکزیت این دو وظیفه در شرایط کنونی بهم گره میخورد و طرح یکی بدون دیگری ما را یا به راست و یا به "چپ" اپورتونیسیم می کشاند.

ما در مسایل درون سازمانی خود همیشه از اصل وحدت- مبارزه- وحدت حرکت میکنیم، و از نظر ما در مقطع کنونی سازمان، قطب وحدت عمده و مبارزه در هر بعد (ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی) باید تابع وحدت و در خدمت استحکام و ارتقای وحدت حرکت کند. در غیر آن ما به روشها و سیاستهایی متوسل خواهیم شد که نه تنها یک مبارزه فعال درون سازمانی را به پیش نخواهیم برد، بلکه در بهترین حالت وجدان معذب خود را تا حدودی راحت میکنیم، بدون اینکه کمکی به انقلاب و سازمان خود کرده باشیم. ولی در قطعنامه شما امر مبارزه مطلق شده و به وحدت کوچکترین اشاره و توجهی صورت نمیگیرد.

این نتیجه گیری یکجانبه - از نظرم ما- ناشی ازین است که شما بعد از کنفرانس اول خود- توسط نماینده و رابط خود با مرکزیت - از ما سلب اعتماد می کنید، و ما رهبری سازمان (یعنی حاجی صاحب از نظر شما) روابط مشروط دارید، ولی عملاً هیچ رابطه سیاسی تشکیلاتی با یکی از ارگان های با صلاحیت سازمان ندارید. اسناد کنفرانس مقدمات نزد شما قید می ماند، اسناد و پروتوکول کنفرانس اول شما بما داده نمی شود تا از مسایل و مشکلات شما با خبر شویم. در غیاب این رابطه تشکیلاتی، سازمان و ارگان های آن نیز قادر نیستند گزارشات و رهنمودهای سیاسی خود را بشما برسانند.

از نظر ما این نوع مناسبات و نتایج ناشی از آن هم به سازمان و هم به بخش های مختلف تشکیلاتی آن صدمه خواهد زد.

## رفقای عزیز!

طرح این مسایل ازینجهت ضروری است که اولاً آن جو سیاسی- تشکیلاتی ای را که قطعنامه شما در متن آن متولد شده است، روشن سازد. و ثانیاً مسئولیتهای بزرگی را که شما مسئولین در ارتباط با این مسایل دارید، به شما گوشزد نماییم.

در مورد استنتاجات سه گانه شما در متن قطعنامه، بنا بر اینکه احکام عامند، و افراد عملاً تسلیم شده به دولت را خاینین ملی قلمداد می کنند و طالب اجراءات سیاسی تشکیلاتی در مورد آنگونه اشخاص اند، سازمان درینمورد از بدو آغاز این گرایش وظایف انقلابی خود را در شرایط بسیار دشوار و بغرنج با کمال شهامت و از خودگذری انجام داده است، و اکنون نیز بطور قطع انجام می دهد.

اما در مورد تعیین افراد معین و شیوه های کار و راه های غلبه برین مساله میان کمیته مقدماتی تدارک و نماینده مکلف شما اختلاف نظرهای خورد و بزرگی وجود دارد. در جلسه ایکه در حضور (رهبری) سازمان و عده ای از افراد این کمیته منعقد گردید، این اختلاف نظر متبارز گردید.



اکنون پیشنهاد ما برای شما این است که باید این مسایل را از طریق بحث و مذاکره حل نماییم و این در صورتی میسر است که - یا کمیته با صلاحیتی از طرف شما به مرکز فرستاده شود تا در مورد مسایل خلافی به توافق برسند. - یا آنکه هیئتی از مرکزیت سازمان برای بحث و مذاکره با شما به ... بیاید تا این مسایل را حل کند. و یا مسئول عمومی بخش و یا هر فرد دیگری از شما مسئولین با صلاحیت کامل تصمیم گیری با مرکزیت و رهبری سازمان، و یا کمیته تدارک و انسجام در تماس شود، و فیصله ها قابل اجراء و نافذ باشد.

ولی ما عمیقاً اعتقاد داریم که مشکلات ما با مسئولین غرجستان نه در مورد قطعنامه و یا تعیین و تشخیص افراد و یا شیوه های برخورد با مسایل تسلیم طلبی نیست ، بلکه در فهم مناسبات کلی میان بخش غرجستان از یکطرف و مرکزیت و رهبری سازمان از جانب دیگر نهفته است.

بناءً چنگ زدن به وحدت، احترام کامل - و نه مشروط - به سنترالیسم - دموکراتیک، انتقاد و انتقاد از خود و ایجاد روابط رزمنده و صمیمانه سازمانی با مرکزیت و رهبری سازمان، آن شرایط مناسبی را بوجود می آورد، تا بتوانیم بطور مشترک، هماهنگ و هدفمند هم سازمان خود را وحدت ببخشیم و هم علیه گرایشات تسلیم طلبانه ملی بطور قاطعانه مبارزه نماییم.

ما عمیقاً اعتقاد داریم وقتی مشتتها یکجا گره شود، به یک سمت حرکت کند و در جای مناسبی در وقت مناسب ضربت وارد آورد، تأثیر عمیق و تاریخی ایرا بجا خواهد گذاشت.

با افکار پراکنده، مشت های پراکنده و سیاست های پراکنده ، با فراکسیونیسیم و انارشیسیم و یا جدا کردن خود و تشکیلات خود از مرکزیت و یا عکس آن نمی توانیم ما در مقابل دشمن قسم خورده ملت خود - روس امپریالیستی و جیره خواران بیمقدار آن - بطور قاطع و مؤثر مبارزه نماییم.

متحدانه برای مبارزه قاطع علیه امپریالیسم روس و ایادی رنگارنگ آن به پیش!

از طرف (مرکزیت سازمان آزادیبخش مردم افغانستان)

(ساما)

دوم اسد 1362

+ در آیین نامه سازمان از کار ولایتی و کار حوزه ای بعنوان اشکال کار تشکیلاتی یاد میشود. درین نوشته هر جا از "بخش" صحبت میشود، مقصود همان کار حوزه ای است.

## **نامه رهبری به جواب نامه کنفرانس دوم بخش:**

1983/7/24

رفقای عزیز!

نامه تان که بعد از انعقاد دومین کنفرانس مسئولین بخش غرjestان فرستاده بودید بتاريخ 15/7/1983 برایم رسید. ما انتظار داشتیم که در کنفرانس شما رفقای عزیز فعالانه اشتراک نماییم. بویژه اینکه بعد از کنفرانس اول شما، روابط سیاسی - تشکیلاتی بخش با مرکزیت و رهبری سازمان عملاً مقطوع بود. و در مدت ده ماهی که از انعقاد کنفرانس اول شما میگذرد، ما باید قضایای زیادی را بطور مشترک پاسخ میگفتیم و در راه بلند نگهداشتن درفش پرافتخار "ساما" اشتراک مساعی مینمودیم. ولی ازینکه شما در مدت کوتاهی توانستید دومین کنفرانس تانرا دایر نمایید مایه خوشنودی ماست.

چون پروتوکول کنفرانس شما همین امروز بدستم رسیده است در مورد خود کنفرانس، جریان آن و استنتاجات کلی آن نمیتوانم اظهار نظر نمایم - اما در مورد آنچه مربوط به رهبری میشود و آن «عدم قاطعیت رهبری سازمان در مبارزه علیه گرایشات تسلیم طلبانه ملی» است باید عرض کنم که از نظر من درینمورد کوچکترین اهمالی صورت نگرفته است و عدم قاطعیت به هیچ صورتی مطرح نبوده است و فکر نمیکنم هیچکدام از حوزه های تشکیلاتی سازمان از کابل، کوهدامن، شمال، هرات، قندهار و غیره عدم قاطعیت ما را درینمورد احساس کرده باشند. حالا که رفقای غرjestان به این نتیجه رسیده اند یقیناً معلوماتی در اختیارشان قرار گرفته است که بر مبنای آن عدم قاطعیت رهبری را درینمورد انتقاد کرده اند.

بناءً پاره ای معلومات و حقایق میتواند شما را در امر تصحیح نظرات تان یاری رساند.

1-- مسائل تسلیم طلبی در سازمان ما - اگر از مجموع جنبش بگذریم - مولود تصادفات و نیت نیک و بد این یا آن فرد نیست. طرح مساله بدینگونه البته نمیتواند مسئولیتهای فردی را توجیه یا تبرئه نماید. اگرچه نقش توطئه را درینگونه موارد نمیتوان نادیده گرفت ولی نمیتوان - و نباید - تئوری توطئه پایه تحلیل ما درینگونه موارد باشد. این گرایش - از نظر من - مولود یکسری سیاستها، عملکردها و وقایعی است که در پهنای سازمان ما و بخصوص در جاهای معین زمینه و محیط زیست را برای همچو گرایش خطرناکی آماده ساخت.

2-- مسئولیت سازمان شما رسماً در ماه عقرب سال 1359 بعد از دومین پولینوم، ولی عملاً از ماه حوت/حمل 1351/1360 بمن سپرده شد. و این در وقتی بود که سازمان و افراد آن در پراگندگی ها و خودسری ها غرق بودند. من بارها برفقا تذکر داده ام که «شما وقتی مسئولیت سازمان را برای من سپردید که سازمان شما نه ایدئولوژی داشت، نه سیاست، نه تشکیلات، نه قدرت نظامی و نه دارایی مالی...» و ما باید همه چیز را از صفر شروع می کردیم و حتی بعضی اوقات از صفر پایین تر. آغاز کاری بدین بزرگی و در متن شرایط پراگندگی و اوضاع سریعاً متغیر یقیناً خالی از مشکلات نبوده است. آنچه در مورد تسلیم طلبی انجام یافته است در کنگره سازمان مفصلاً پیشروی شما قرار خواهد گرفت.

3-- من بعد از تقبل مسئولیت فوراً دو وظیفه را بعنوان وظایف محوری و اصلی سازمان قرار دادم: احیاء و استحکام تشکیلات و مبارزه علیه تسلیم طلبی. تعیین این وظایف در شرایطی که مجموع رفقا اهمیت این قضیه را دقیقاً نمی دانستند کاری بود مشکل ولی تصویب گردید.

4-- من در ماههای حمل/ثور 1361 در کنفرانسی که با تعدادی از رفقای کوهدامن داشتم موقف سازمان را بطور صریح و قاطع درینمورد اعلام داشتم - از همان زمان این موقف، موقف رسمی سازمان ما شد. قبل از آن موقف رسمی سازمان چیز دیگری بود.

5-- ما سه بار رفقا را ازینجا به کابل و کوهدامن فرستادیم تا در حل و ریشه کن کردن ارتباط با دولت سهم تاریخی خود را ایفاء نمایند. و این کار در شرایطی که ما هیچ گونه امکاناتی در اختیار نداشتیم در واقع همه نیروی ما را میساخت.

6-- ما بهر کدام از رفقای بانفوذ کوهدامن شخصاً نامه و احوال فرستادیم تا از نفوذ خود در قطع این ارتباط استفاده نماییم. و تقریباً در تمام احوال این کوشش ما مثمر ثمر واقع گردیده است.

7-- ما در تمام این مدت در تماس با حوزه های تشکیلاتی ضرورت مبارزه علیه تسلیم طلبی را بطور جدی مطرح کرده و به آنها رهنمود قاطع داده ایم.

8-- ما در طی همین مدت با تمام بخش های تشکیلات و یا نمایندگان با صلاحیت آنها در مورد این مسئله به بحث نشستیم و راه های حل تئوریک و عملی این مساله را جستجو کرده ایم.

9-- ما تعدادی از بهترین کادرهای سازمان را به کوه صافی فرستادیم تا رفقاییکه به ندای ما لبیک گفته و روابط خود را با دولت قطع کرده اند از طرف سازمان زخم خورده خود مورد حمایت قرار گیرند. ما به فرد فرد این رفقا در شب سفر شان گفتیم که شما برای ادای وظیفه بزرگ و پرافتخاری میروید و آن کشیدن رفقای تان از کام اژدهاست. و چنانچه رفقا میدانند تعدادی از بهترین رفقای ما که هر کدام شان مشعلدار استوار راه "ساما" بودند جان خود را درین راه از دست دادند و این در واقع جزء کوچکی از آن خون بهای بزرگی است که ما درین راه آگاهانه و داوطلبانه پذیرفته ایم. روح شان شاد!

10-- ما معتقدیم که این مبارزه به اشکال گوناگون آن مدت های زیادی دوام خواهد کرد و ما باید برای یک مبارزه طولانی و دردناک آمادگی داشته باشیم.

«یک مشی سیاسی نه بعنوان چیزیکه اعلام میشود بلکه بعنوان چیزی که عملی میشود» حیثیت و اعتبار خود را نه در دادن اعلامیه ها و شعارها بلکه در طرح برنامه های عملی می یابد تا بتواند نیروهای خود را در مسیر پیشرونده تاریخ، در پیچ و خم حادثه ها به پیش براند.

ما در مقابل سازمان خود، مردم خود و بالاخره تاریخ سوگند یاد کرده ایم که تا بقای ستم ملی و طبقاتی سلاح رزم خود را بر زمین نمی گذاریم. و هرکس به اندازه توان خود این شرافت بزرگ را کمائی میکند.

من گفتگوهایی با مسئول عمومی شما داشته ام و حاضرم نزد فرد فرد سازمان و حتی فرد فرد ملت خود از کارهای خود ددفاع کنم و «تاریخ مرا تبرئه خواهد کرد.»

در اخیر من اعتقاد دارم که مبارزه فعال و هدفمند علیه تسلیم طلبی را فقط سامای متحد میتواند به پیروزی برساند. سامای پراکنده و متشتت بجز ازینکه نوحه سرایی کند و بزمین و زمان نفرین بفرستد نمیتواند حتی قدمی هم در راه زدودن لکه های تسلیم طلبی بردارد.

پاس خون شهدای ساما و بخاطر مبارزه فعال علیه تسلیم طلبی متحد شویم!

یا مرگ یا آزادی!

مبارزه حزبی به حزب نیرو و حیات میبخشد.  
بزرگترین دلیل ضعف حزب پراگندگی و ابهام  
حدود صریحاً مشخص است. حزب با تصفیة  
خویش استحکام مییابد. (چه باید کرد؟ لنین)

## **به رهبری سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)**

### **از طرف کمیته مسئولین بخش غرjestان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)**

رفیق بزرگ و گرامی!

درودهای گرم همه رفقا نثار راه تان. نامه تان بتاريخ / / برای ما رسید. زیاد احساس خرسندی میکنیم که با ختم مسافرت تان آن زمینه ای مساعد شده است تا با تبادل افکار راجع به مشکلات موجود یکجا گام بگذاریم.

ارزیابی بحران موجود در سازمان پر افتخار ما (ساما) و پاسخ گفتن به قضایای متعددی که موجودیت سازمان را مورد سوال قرار داده است و ازین طریق تیرگی سرنوشت جنبش انقلابی کشور پیش چشم ما بصورت بالقوه نمودار میشود، کاری است مشکل، زیرا آن "سرطان خبیثه" تسلیم طلبی ملی که از دوسال به اینطرف بخشی از بدنه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان را فاسد ساخته است، نمیتواند در یک ارگانیکسم زنده و فعال چون سازمان ما قلب و مغز سازمان را ملتهب نسازد. از همین جهت است که قطع خبثت سرطانی از دید ما در شرایط فعلی عاجل ترین وظیفه سازمان ما را میسازد و مبارزه علیه هر گرایش ناسالم فکری دیگر صرفاً میتواند پس از به انجام رساندن این وظیفه فوتی آغاز گردد. فقط پس از این تداوی عاجل است که دیالکتیک مبارزه درون تشکیلاتی وحدت- مبارزه- وحدت میتواند برای خود محیط زیست مناسب پیدا نماید.

حال با پوزش خواهی قبلی می پردازیم به جواب نامه شما و مکتوب جوابیه قطعنامه کنفرانس دوم مسئولین بخش غرjestان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان که متأسفانه غیر از مرجع رهبری که ما خواسته بودیم از طرف مرکزیت سلب اعتماد شده و تصفیه نشده برای ما مواصلت ورزیده است.

سلب اعتماد بخش غرjestان از مرکزیت پس از کنفرانس اول مسئولین بخش غرjestان، از نظر ما نمیتواند بهانه ای باشد برای موجودیت یکسلسله مشکلات در سازمان ما و مخصوصاً مشکل اساسی پدیده تسلیم طلبی، چه بخش غرjestان بصورت مستقیم نه در پیدایش این گرایش خطرناک سهم داشته است و نه در تکامل بعدی آن در درون سازمان نقشی. ما فقط و فقط وظیفه خود میدانیم که قاطعانه، مصمم و آگاهانه با تسلیم طلبان- این خائنین ملی و وطنفروشان فرومایه- مقاطعه نماییم. حال اگر فردی یا افرادی ازین خائنین عضو مرکزیت باشند که ما با آنها مقاطعه

کرده ایم، متیقین هستیم که پشتیبانی رهبری انقلابی سازمان پر افتخار (ساما) و اعضای انقلابی آن، این یاران صدیق مجید کبیر، را توأم با شادباشهای مردم بپا خاسته و رزمنده خود کمائی کرده و میکنیم. رابطه ما صرفاً با شخص رهبری و شرکت مشروط در کمسیون تدارک (عدم حضور آن هایی که به عنوان خائنین ملی مورد محاکمه سازمان ما (ساما)، جنبش انقلابی کشور، جنبش مقاومت ملی، مردم ما و در فرجام تاریخ وطن ما قرار دارند) بعد از کنفرانس دوم مسئولین بخش دقیقاً بر این اساس استوار میباشد. با تأسف رهبری سازمان تا کنون از طرد شدن خائنین از مرکزیت برای ما اطلاع نداده است و مفهوم «ابقاء آنها در مدارج عالیۀ سازمانی» از نظر ما غیر ازین معنی دیگری ندارد.

مقاطعه ما با این مرکزیت غیر سامایی و تصفیه ناشده از عناصر تسلیم طلب، الی آخر پیروزی ما درین مبارزه و محاکمه و طرد خائنین ملی، قاطعانه بدون تزلزل و نوسان ادامه خواهد داشت.

در مورد اینکه از نظر شما در مبارزه علیه تسلیم طلبی کوچکترین اهمالی از طرف رهبری صورت نگرفته است به عرض میرسانیم که: «یک مشی سیاسی نه به عنوان چیزی که اعلام میشود بلکه به عنوان چیزی که عملی میشود مدار اعتبار است.» مضمون نامه انتقادی ما به شما چنین است:

«عناصر تسلیم طلب نه تنها از صفوف سازمان طرد نشده بلکه متأسفانه توانسته اند در مدارج مختلف و حتی عالیۀ سازمان خود را ابقاء کنند.»

حال اگر آن مشی سیاسی که با عملی شدن خود اعتبار پیدا میکند و رهبری سازمان با این متود عمل کرده باشد برای ما ابلاغ کنید تا ما هم متیقین شویم که اهمالی صورت نگرفته است، در غیر آن با حفظ و ابقای آنها در مدارج مختلفۀ سازمان و حتی مرکزیت چگونه این مشی عملی شده است؟ بناءً مشی سیاسی عملی نشده خود بی اعتبار و انتقاد ما پاسخ نگفته و قناعت ما فراهم نشده باقی میماند، که فکر میکنیم یقیناً شما باید به این باور باشید.

پاره ای معلومات که غرض تصحیح نظرات مان برای ما ارائه نموده اید، اگر زیاد بدبینانه نباشد نمیتواند سوال و انتقادی را به این بزرگی (عدم قاطعیت رهبری در مبارزه علیه تسلیم طلبی) حل کند. اولاً عینیت شرایط اجتماعی موجود - گرایش تسلیم طلبی در مجموع جنبش - نمیتواند تسلیم طلبان را تبرئه کرده و عمل شان را توجیه نماید، چه در غیر آن حقانیت مبارزات برحق ملت ما علیه امپریالیزم که نیز در موجودیت یک شرایط اجتماعی وطن عقابان آزاده را مورد تهاجم قرار داده مورد سؤال قرار میگیرد. از نظر ما آماده بودن یک شرایط اجتماعی تسلیم طلبانه به عنوان یک مرحله تکاملی سالم اجتماعی محسوب نمی گردد بلکه این محصول ضعف جنبش و توانمندی امپریالیزم و ارتجاع است که حتی در حضيض ترین نقطه ضعف جنبش، برای انقلابیون ترک مبارزه و تسلیم شدن به دشمن خیانت است. رزمندگان کمون پاریس به انقلاب ها این درس را آموختانده است. ثانیاً شما این مسئله را تنها مربوط به کوهدامن دانسته اید و بدین ترتیب کوهدامن را جدا از سازمان تلقی کرده اید، در حالیکه این مسئله به کلیت سازمان تعلق دارد. رهنمودهای یادشده شما شاید برای کوهدامن باشد ولی به حوزه تشکیلات غرچستان تا همین

اکنون هیچ رهنمود مشخص نداده اید. نوشته "برخی مسایل پیرامون مسئله رهبری در سازمان ما" فقط به مسئله تسلیم طلبی بطور گذرا عبور کرده است و از آن بنام "دانه خبیث سرطانی تسلیم طلبی" یاد شده است. ولی اقدام عملی ای را یادآوری نکرده است که یقیناً نشده است. بناءً مسئله صرفاً از نظر تیوریک طرح شده و از نقطه نظر عملی مسکوت است. بدین ترتیب مشی سیاسی به عنوان چیزی که عملی نشده است فاقد اعتبار است.

از طرف دیگر نامه تان به رفقای بانفوذ کوهدامن، نظر به متن مکتوب شما، صرف در مورد قطع رابطه با دولت بوده و نه تقاضای برخورد انقلابی به مسئله تسلیم طلبی و تصفیه حساب با عناصر تسلیم شده به دولت. تا آنجایی که ما نتیجه میگیریم برخورد شما در قبال این مسئله که خیانت به مشی سازمان، آرمان شهدا و به مردم و انقلاب می باشد صرف جنبه نصیحت گرانه داشته نه جنبه دستور انقلابی که لازمه برخورد با این گونه قضایا است.

همچنان قطعنامه کنفرانس فعالین بخش غرjestان نه تنها تا کنون از طرف شما رسماً جواب گفته نشده بلکه از انتشار درون سازمانی آن نیز امتناع ورزیده شده است، در حالیکه تا زمان شروع اولین کنفرانس مسئولین بخش غرjestان منحیث یک وظیفه یادآوری شد و فاقد هرگونه توضیح بود که متن سخنرانی شما در کست های کنفرانس موجود است و بخش غرjestان با قناعت به یادآوری محض و عدم درخواست توضیحات لازمه در مورد خود را شدیداً مورد انتقاد قرار میدهد. البته قابل تذکر است که شما کنفرانس را به پایان رسانده نتوانستید در غیر آن شاید قضیه غیر از وضعیت امروزی و طور دیگری میبود.

رفیق بزرگ و گرامی! ما هم اعتقاد کامل داریم که این مبارزه به عنوان تلاش دائمی دشمن به خاطر تسخیر قلعه "ساما" از درون و مقاومت و هوشیاری انقلابی "ساما" تا آخر وجود خواهد داشت و سخت طولانی و دردناک خواهد بود. ولی کاملاً و قطعاً معتقد نیستیم که ابقاء و طرد نکردن عناصر خائن و شناخته شده در "ساما" این سازمان غرقه به خون وجود خواهد داشت و یا "ساما" میتواند با موجودیت دانه های خبیث سرطانی در بدنه خود به حیاتش ادامه دهد.

سوگند شما سوگند سازمان ما است و این سوگند جلوه ای است از سوگند ملت ما و ملت ما میتواند به اندازه توان خود به بهای خونی که در بدل آن می پردازد و قاطعیت انقلابی ای که به نمایش می گذارد، یقیناً این شرافت را کمائی میکند. بناءً کمائی شرافت رهبری سازمان کمائی شرافت فردی نیست، بلکه کمائی شرافت ملتی است که بخاطر آزادی میرزند.

**رفیق گرامی!**

از آنجائیکه ما با مرکزیت سلب اعتماد شده و تصفیه ناشده مقاطعه داریم ناگزیریم فهم خود را در مورد نامه جوابیه قطعنامه دومین کنفرانس مسئولین بخش غرjestان که در زیر آن مرکزیت امضا کرده است برای شما انتقال دهیم.

قبل از همه از ان تعداد رفقای رزمنده که در مرکزیت در پهلوی عناصر تسلیم طلب نشسته اند و غیر ازین اشتباه بزرگ که مورد انتقاد شدید ما هست، افتخار ادامه راه ترسیم شده بخون هزاران شهید ما را دارند، معذرت میخواهیم

و تذکر می دهیم که سخنان ما متوجه آنها نیست. ولی واضح است آن هایی که در لب زبانه خیمه بزنند انتظار تنفس هوای آزاد را نباید داشته باشند.

اولاً اگر مسئول بخش غرjestان جواب قطعنامه را ازین مرکزیت درخواست کرده باشد از جانب ما مورد انتقاد شدید قرار دارد و تأکید می کنیم که مسئول بخش صرفاً با رهبری سازمان و با اعضای متعهد و وفادار سازمان "ساما" تماس میگیرد نه با عناصر تسلیم طلب و خائن. ثانیاً این مرکزیت تصفیه ناشده از عناصر تسلیم طلب می نویسد: «با وجودی که قطعنامه ها پاسخی را از جانب مرکزیت ایجاب نمی کند...» تو گویی بخش غرjestان قطعنامه ای در ارتباط با نرخ غله در هزاره جات بیرون داده است، نه در مورد تسلیم طلبی در سازمان و محاکمه عناصر خائن تسلیم شده و یا در بهترین صورت قطعنامه ای داده است در ارتباط فلان کار عملی و یا فلان مسئله خاص و بی اهمیت که ضرورت به پاسخ نداشته باشد.

«عدم وجود نماینده رسمی مرکزیت سازمان در همچو شرایط در کنفرانس شما، کوشش شما را در برخورد با مسایل مشخص از پشتوانه معرفتی لازم تهی میسازد.» بلی! آنطوری که روشن است کنفرانس بخش که مسئله تسلیم طلبی و مبارزه علیه آن را در صدر کار خود قرار داده و پاک نمودن دامن سازمان پیشمرگان و قهرمانان کشور (ساما) را از لوث وجود عناصر تسلیم طلب عمده ترین وظیفه مبارزاتی خود قبول کرد؛ گویا به زعم اوشان از پشتوانه معرفتی لازم تهی است.

حضور شخص شما در کنفرانس ما به واقع می توانست دست آوردهای کنفرانس را تا سطح دستاوردهای سازمان و جنبش در کلیت خود، ارتقا دهد. البته ما هم قبل از دائر شدن کنفرانس از ضرورت شرکت شما، برایتان توسط رفقا اطلاع داده بودیم. اینکه حضور شما ممکن و میسر نشد، مطابق درک خود فکر نمیکنیم که حضور نماینده مرکزیت سلب اعتماد شده و تصفیه ناشده میتواندست پشتوانه معرفتی لازم برای ما فراهم سازد. ما درین کنفرانس به حل یک سلسله پرابلم های ریاضی و فزیک و یا علوم مافوق طبقاتی دیگر نمی پرداختیم، بلکه به مسئله انقلاب، سازمان آزادیبخش مردم افغانستان، جنبش و مبارزه ملی و طبقاتی میپرداختیم که صرفاً میتواندست نماینده سامائی رزمنده و فرد سامائی انقلابی شرکت کند نه آنی که افتخارات بزرگ سازمان ما را در بدل رقابت با ارتجاع راست با امپریالیسم روس به معامله گرفته است.

«سازمان شما (لابد مرکزیت در قدم اول) از ماه حوت - حمل (60 - 1361) دو مسئله را به عنوان وظیفه اصلی و محوری درون سازمانی قرار داد: احیاء و استحکام تشکیلات واحد سرتاسری و مبارزه علیه تسلیم طلبی.» ما حیرانیم، عناصر خائن تسلیم طلب یکبار پروتوکول ننگین فروش "ساما" و ازین طریق فروش وطن نیاکان و مردم قهرمان ما را به دشمن ملی لبیک میگویند و بار دیگر با رفقای سامایی مرکزیت مبارزه علیه تسلیم طلبی را وظیفه محوری سازمان قرار می دهند، در حالی که نه آفتاب برآمد تغییر کرده است و نه به جای امپریالیسم روس رقیب دیگر امپریالیستی اش جابجا شده است تا این را ناشی ازین جابجایی بدانیم. برای درک ما فقط یک راه باقی میماند و آن اینکه احتمالاً "نور خداوندی" قلب این تاریک دلان را یک شبه از طریق معراجی روشن کرده باشد؟! لابد در "محاکمات مقدس" هم رحمت خداوندی شامل حال شان شده و گناهان کبیره شان را مورد مغفرت قرار داده است.

ما به رفقای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان در مرکزیت صراحتاً اخطار می‌کنیم که نگذارند دژ "ساما" از درون تسخیر شود و مغز سالم و رزمنده "ساما" ملتهب گردد. تا آنجایی که این نامه مشعر است خائنین در تلاش اند تا زهر رویزیونیستی شان را با آرایش به اصطلاح عالمانه و به زعم خودشان مارکسیستی به خورد ما دهند، زیرا آنها در جواب قطعنامه ما مبنی بر اینکه «عناصر تسلیم شده به دشمن ملی را طرد و افشا کنیم و درفش "ساما" را بر افراشته نگهداریم» می‌نویسد: «مبارزه در هر بعد (ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی) را تابع وحدت» آنها در جواب مضمون قطعنامه ما (طرد خائنین تسلیم شده به دشمن ملی - امپریالیسم روس) میدانند. اینست گرایش فکری تسلیم طلبان ملی که حال در تلاش سرازیر کردن بنجل‌های رویزیونیستی - همزیستی مسالت آمیز با ایادی روسیه امپریالیستی - در درون سازمان ما اند تا "ساما" را از نقطه نظر تیوریک هم خلع سلاح نمایند.

اندیشه پیشتاز عصر معتقد است که: اصل وحدت - مبارزه - وحدت میتواند در یک تشکیلات رزمنده انقلابی و در کلیت خود در تضاد آشتی ناپذیر با امپریالیسم و ارتجاع وجود داشته باشد. اصل وحدت - مبارزه - وحدت میان امپریالیسم و خلق‌ها جز نوطئه تیوریک ارتجاع و امپریالیسم چیز دیگری نیست و این به مفهوم همزیستی میان امپریالیسم و ملت‌های رزمنده است و جز یاوه‌سرایی چیز دیگری نمیتواند باشد.

ما به آنهایی که بما جواب رفیقانه نوشته اند یادآوری میکنیم که: سازمان آزادیبخش مردم افغانستان سازمان سیاسی نظامی کارگری است. خصلت سیاسی نظامی سازمان قبل از هر چیز جلوه ایست از کین برحق و آشتی ناپذیر مردم ما علیه امپریالیسم روس و ضابطه انقلابی سازمانی است که حتی کوچکترین نرمش و سستی در مبارزه را به شدیدترین وجهی محکوم میکند. این خصلت که سازمان را در جو فاشیستی تروریسم مستولی از جانب رژیم قادر به ادامه کاری می‌سازد تا با برداشتن یکایک موانع از راه بسرمنزل مقصود برسد، در مناسبات داخل سازمان ما غیر از محاکمه فوری خائنین و حتی طرد عناصر متزلزل چه چیز دیگری میتواند معنی داشته باشد؟ حال با در نظر داشت این اصل برنامه وی، وحدت - مبارزه - وحدت با عناصر تسلیم طلب، غیر از سازشکاری و پشت کردن به برنامه و مشی سازمان چه تعبیر دیگری میتواند داشته باشد؟ ما قاطعانه میگوئیم که با عناصر خائن و تسلیم طلب مطابق مشی سازمان - مشی سیاسی نظامی کارگری عمل میکنیم. کاملاً درست گفته اند که به "اصل وحدت" توجه نکرده ایم زیرا آنرا سازش و خیانت میدانیم.

آنها گفته اند که میان مسئول بخش غرجستان و کمیسیون تدارک در مورد تعیین افراد، شیوه‌های کار و راه‌های غلبه برین مشکلات اختلاف وجود دارد. از نقطه نظر ما آنها نباید اختلاف و پشت کردن خود را با مشی سازمان و برنامه "ساما"، در پشت اختلافات شان با ما پنهان کنند. ما معتقد هستیم که این ما نیستیم که با آنها اختلاف داریم، این سازمان و مشی آن است که با آنها اختلاف دارد و یقیناً هیچ سامائی شرافتمندی نمیتواند انزجار و نفرت خود را ازین امر پنهان دارد. طبق گزارش مسئول بخش غرجستان نه تنها میان مسئول بخش غرجستان از یک طرف و رهبری سازمان و اعضای کمیسیون تدارک از جانب دیگر در موارد متذکره اختلاف وجود دارد بلکه میان اعضای کمیسیون تدارک و حتی بین مرکزیت و رهبری هم در موارد متذکره اختلاف موجود است.



در مورد سه پیشنهاد شان باید عرض کنیم که اگر عناصر تسلیم شده خائن از مرکزیت طرد شوند و مرکزیت سامائی ایجاد گردد اجرای هیچ درخواستی مشکل نیست، در غیر آن ما با تسلیم طلبان مقاطعه کرده ایم و آنها پیشنهاد هیئت میکنند. جالب تر از این چه میتواند باشد؟! اما قابل تأکید میدانیم که هرگونه پیشنهاد و راه حلی را که رهبری ارائه دهد و ناقض قطعنامه ما نباشد با تعهد به خون شهدای سازمان استوارانه قابل پذیرش و تعمیل میباشد.

در مورد اینکه از اختلافات مناسبات بخش با مرکزیت و فهم آن یادآوری کرده اند بهتر است بگوئیم که: مرکزیت سازمان آزادیبخش مردم افغانستان یعنی سمبول و هسته قاطعیت انقلابی مردم ما و سازمان ما در مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم روس و پیاده کننده مشی انقلابی سازمان در پراتیک اجتماعی جاری با داشتن خصلت سیاسی - نظامی کارگری در مناسبات درونی و بیرونی خود. چنگ زدن به وحدت، احترام کامل به سانترالیسم دموکراتیک، انتقاد و انتقاد از خود صرفاً می تواند با چنین مرکزیتی استوار و برقرار گردد. مرکزیت فعلی چگونه میتواند از ما اصول و پرنسیپ سازمانی سامائی را درخواست نماید؟! باید آنها - تسلیم طلبان - ضوابط و روابط تشکیلاتی تسلیم طلبانه را از رفقای تسلیم طلب خود بخواهند نه از ما.

به نظر ما بهترین راه خروج ازین تنگنا در حداقل جز کنار رفتن آنهاست که وجدان هر سامائی شرافتمند و هر فرد تفنگ بدست این ملت قهرمان را جریحه دار ساخته اند چیز دیگری نمی تواند باشد. اگر آنها راست می گویند باید چنین کنند.

وقتی که آنها اعتقاد دارند: «مشتها یکجا گره شود، به یک سو حرکت کند و در جای مناسب و در وقت مناسب ضربت وارد آورد» ما استقبال می کنیم. یکسال و اندی است که مشت های ما (بخش غرجستان ساما) گره شده است. یکسال و اندی است که سمت حرکت آن مشخصاً علیه تسلیم طلبی است. بهترین زمان آن هم فعلاً که سازمان در آستانه دائر کردن دومین کنگره خود است، میباشد. اگر صداقت داشته باشند از همین حالا باید به ندای ما لبیک گویند و داوطلبانه در جای متهم در محکمه سازمان ایستاده شوند.

ما صادقانه میگوئیم که صراحت انقلابی و صداقت سامائی جای خود را به دیپلوماسی بازی در مبارزات درون سازمانی ما داده است. « زیاد اند رفقای که در حرف گستاخ و در عمل جبون اند. » (ف. انگلس و ک. مارکس در روزنامه راین)

طبق گزارش مسئول بخش غرجستان، سازمان در صدد است تا نشر ندای آزادی را از سر گیرد و موضعگیری سازمان علیه گرایشات تسلیم طلبانه توسط این نشریه بیرون داده شود. اقدام به این امر کار خوبی است. ولی تحلیل و برداشتی که ما از وضع سازمان و جنبش انقلابی کشور در مجموع داریم، رویدست گرفتن نشر مجدد "ندای آزادی" قبل از تصفیه عناصر خائن و تسلیم شده به دشمن ملی هیچ دردی را نمیتواند دوا نماید. توقیف نشرات "ندای آزادی" امر عادی در کلیت جنبش نبوده است و بعد از توقیف این پیام رزم مسائل عادی ای در جنبش و سازمان ما پیشآمد نکرده است، بلکه مسائلی چون خیانت به آرمان های والای جنبش آزادیبخش ملی مردم ما بوقوع پیوسته است. بناءً وقتی ندای آزادی از توقیف خون آلود آزاد میشود و زبان بسته خود را باز می یابد نمی تواند رنج دو سال و اندی زندان را مسکوت بگذارد و از آنچه بر وی گذشته است سخن نگوید. از نظر ما باید "ندای آزادی" به دشمن آرژیر رزم دهد و درشت ترین سطر صفحه اول خود را به عنوان پیام رزم سازمان پرافتخار "ساما" چنین نقش کند:

«خائنین ملی این عناصر تسلیم شده به دشمن امپریالیستی بعد از محاکمه به مجازات رسیدند. بخاطر نجات سازمان و ازین طریق نجات جنبش انقلابی کشور و ملت دربند متحد شویم.»

رفیق گرامی! در اخیر لازم است تذکر دهیم که ما کاملاً با شما هم عقیده ایم که:

«مبارزه فعال و هدفمند علیه تسلیم طلبی را فقط سامای متحد [با طرد خائنین و تسلیم طلبان] میتواند به پیروزی برساند. سامای پراکنده [و از عناصر تسلیم طلب و خائن تصفیه نا شده] بجز اینکه نوحه سرائی کند هیچ کار دیگری نمیتواند انجام دهد.»

سوگند به قهرمانی بی ریای مردم دلیر افغانستان و سوگند به سازمان آزادیبخش مردم افغانستان که قهرمانی چون "مجید" را رهبر و ادامه راه او را وظیفه و مسئولیت خود میداند که: این درفش به زمین نمی ماند و توفان خیزش مردم خس و خاشاک و لوٹ و تعفن را از درون خود بیرون میریزد و به راه خود ادامه میدهد.

با طرد تسلیم طلبان، بخاطر ادامه راه مجید بزرگ و احیای سازمان پیشمرگان و سربداران ("ساما") متحد شویم!

با عشق به آزادی!

با ایمان به انقلاب!

با اتکاء به توده!

یا مرگ یا پیروزی!

کمیته مسئولین بخش غرجستان "ساما"

یادداشت: متأسفانه به علت عدم دقت در تصویر برداری از نسخه اصلی، که از بین برده شده است، تاریخ دقیق سند مشخص نیست. در هر حال این سند باید در ایام نزدیک بعد از دریافت نامه مؤرخ 1983/7/24 (مطابق به 4 اسد 1362) رهبری "ساما"، احتمالاً در ماه سنبله 1362، توسط کمیته مسئولین بخش غرجستان تحریر و ارسال شده باشد.

هیئت تحریریة شعله جاوید

25 میزان 1396

یادداشت: مدتی بعد از انتشار درون سازمانی نامه سرگشاده بخش غرjestان "ساما"، یک کنفرانس مشترک میان مسئولین بخش غرjestان "ساما" و نمایندگان حوزه غرب "ساما"، که برای اشتراک به کنگره دوم "ساما" آمده بودند، دایر گردید. کنفرانس مشترک مذکور فیصله نمود که به جای تدویر کنگره دوم سازمان یک کنفرانس سرتاسری سازمانی دایر گردد و در آن کنفرانس قبل از همه موضوع تسلیم طلبی مورد حل و فصل قرار بگیرد و سپس انسجام تشکیلاتی سازمان روی دست گرفته شود. در واقع بنا به فیصله همین کنفرانس بود که کنگره به کنفرانس سرتاسری تبدیل گردید و در اواخر خزان سال 1362 دایر گردید.

متأسفانه فعلاً اسناد کنفرانس مشترک مذکور در اختیار ما قرار ندارد. سعی خواهیم کرد هرچه زودتر اسناد متذکره را پیدا نموده و به انتشار مجدد آن اقدام کنیم.

هیئت تحریریه شعله جاوید

25 میزان 1396

## سند شماره دوم:

### **ابلاغیه کمیته مرکزی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)**

**به کلیه مسئولین، اعضا و هواداران سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)**

#### **در منطقه کوهدامن**

کنفرانس سرتاسری سازمان پر افتخار ما که تجسم اراده اکثریت عظیم کتله های جانباز سامانی است با برخورد شرافتمندانه و صادقانه به یکسری از قضایای بغرنج و پیچیده که از چند سال بدینسو انباشته شده بود، به یک سلسله از نتایج و فیصله هائی رسیده است که نخستین آن چنین است:

«امپریالیسم خونخوار روس قاتل هزاران هزار هموطن ما، دشمن عمده، اساسی و قسم خورده مردم ما و ملت ما است. هرگونه سازش، ارتباط و همکاری با این دشمن و مزدوران حلقه بگوش آن (پرچم و خلق) به منظور درهم برهم کردن مناسبات دشمنانه و آشتی ناپذیر ما با آن، تسلیم طلبی و در نتیجه خیانت ملی است.»

بنابراین، کنفرانس و کمیته مرکزی منتخب آن به عنوان عالی ترین مرجع رهبری سازمان هیچگونه قرارداد، پروتوکول و رابطه گیری را با دشمن به رسمیت نمی شناسد و آن را خیانت ملی میداند.

به کلیه مسئولین، اعضا و هواداران سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) در منطقه کوهدامن ابلاغ میگردد که به مجرد رسیدن این ابلاغیه بدون لحظه ای درنگ و مسامحه فوراً رابطه دولتی را قطع و تحت

رهنمایی مسئولین اعزامی ما منطقه را ترک و خود را به مرکزیت سازمان معرفی دارند. هیچ نوع شرط و پیش شرطی قابل تحمل نیست و هرگونه حفظ ارتباط با دشمن خیانت به سازمان و خیانت به انقلاب و مردم است.

سازمان با طرح شعار "یا مرگ یا آزادی" مرگ را بر زندگی زیر یوغ دشمن که همان بردگی است ترجیح میدهد و با هر آن کسی که زندگی را به ازای بندگی بپذیرد نه تنها هیچگونه پیوندی ندارد که کوچکترین گذشتی هم نخواهد داشت.

سامای رزمنده بار دیگر نشان خواهد داد که: «علیرغم توطئه های دشمن، حملات نابود کننده سیه مغزان تاریخ زده و بی ایمانی رفقای نیمه راه» قادر است بر کلیه مشکلات غلبه کند و استوار در سنگر دفاع از میهن و انسان زجر کشیده آن برزمد.

مرگ بر امپریالیسم خونخوار روس! مرگ بر تسلیم طلبی! یا مرگ یا پیروزی!

کمیته مرکزی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)

1362/12/21

یادداشت: این ابلاغیه در اثر فشار مسئول کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی در "ساما" بر سایر اعضای کمیته مرکزی سازمان و در حالی که "رهبر" مصروف مسافرت های خارجی بودند، توسط کمیته مرکزی سازمان تصویب و ارسال گردید. تأثیر آن خیلی اندک بود و صرفاً باعث خارج شدن بیست و چند نفر از غند دولتی گردید. اکثریت قریب به اتفاق روابط تسلیم شده کماکان در غند دولتی باقی ماندند. مجموعاً لیست 760 نفر از روابط سازمانی و توده یی منطقه به غند دولتی داده شده بود و همگی آنها از دولت معاش می گرفتند و اعاشه می شدند.

هیئت تحریریه شعله جاوید

25 میزان 1396

## اعلامیه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان

ستیزه با بیگانه متجاوز، استعمارزدائی، نفی عبودیت و تسلیم، قربانی شدن در راه آزادی، دفاع از نوامیس ملی، معتقدات و حیثیت انسانی آن ویژگی‌هایی است که ملت ما را تشخیص و برانندگی میبخشد و برگ شناسنامه آن را در دفتر شناسائی ملل گیتی رنگین و خونین ساخته است. ملت ما هیچگاهی و در هیچ شرایطی تن به انقیاد نداده و تسلیم بیگانه نشده است. مبارزات خونین آزایخواهانه مردم قهرمان ما در طول تاریخ گواه گویا و مدرک انکارناپذیر اثبات این مدعا است و رزم زندگی ساز و شگفت آفرین کنونی ملت ما با ابرجنایتکار تاریخ معاصر - سوسیال امپریالیسم تا دندان مسلح روس - تداوم خونبار همان حرکت از طریق آزادی و نفی انقیاد و تسلیم است که ملت قهرمان ما در بغرنج‌ترین و دشوارترین شرایط ممکن با برافراشته نگه داشتن درفش "یا مرگ یا آزادی" مردانه و استوار آنرا می پیماید.

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) که بنا بر ضرورت پیشتازترین و رنجیده‌ترین گروه‌ها و لایه‌های اجتماعی و بمنظور ایفای نقش فعال و پیشآهنگ انقلابی در بحبوحه این نبرد و از بطن جامعه ما تولد پر آوایش را با چکاک مسلسل اعلام داشته است، از نخستین دم پیدائی در سنگر خون و آتش رشد و تکامل کرده و بهترین عزیزان و پیشکسوتان خود را ذبیح الله گونه تاریخ ساخته تا با سرخی خون پاکشان بر سیاهی استعمار و استثمار ملی و اجتماعی خط بطلان بکشد. سازمان درین راه پر پیچ و خم و دشوار گذار با تحمل رنج‌ها و قربانی‌های توان‌فرسا با تکیه بر مشی مستقل ملی و انقلابی و نفی هرگونه وابستگی به غیر، دستاوردهای عظیمی دارد که فرآورده‌های پر ارج انقلاب ما بشمار میروند.

سازمان ما که بمثابة گردان پیشآهنگ و آگاه مردم وارد کارزار شد و مبارزه با هرگونه استعمار، استثمار، استبداد و ارتجاع را در برنامه کار خود قرار داد و سوسیال امپریالیسم روس را دشمن عمده تشخیص نمود، نمیتوانست خشم دم افزون دشمن متجاوز و دشمنان رنگارنگ ملت ما را برنیانگیزد و از تهاجم همه جانبه و نابود کننده دشمن در امان بماند.

سوسیال امپریالیسم روس این دشمن خونخوار ملت ما همراه با یورش‌های وحشیانه و فوق العاده نظامی بر پایگاه‌ها و مقرهای نظامی سازمان در کلیه نقاط کشور، با استفاده از دستگاه‌های جهنمی جاسوسی به صورت متداوم در صدد نابودی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) بر آمده است. نیروهای سیاه و معلوم الحال ارتجاعی نیز که مهر زوال و نابودی را تاریخ بر پیشانی شان حک کرده است، بنا بر سرشت بد کنشت خویش بجای همراهی با انقلاب و مبارزه با دشمن متجاوز، حمله به انقلاب و جهاد مقدس ملت را پیشه کرده و ضربه‌های وحشیانه‌ای را بر پیکر جنبش و جهاد ملت قهرمان ما و منجمله سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) وارد آورده‌اند.

نوپائی سازمان که طبیعتاً هنوز به استحکام همه جانبه نرسیده است و درین وضع ضربات پیهم همه جانبه دشمن سفاک سوسیال امپریالیسم روس و جاده صافکن‌هایش عوامل بحران و اشتباهات معینی در سازمان ما شدند که در غلتیدن عده‌ای از کادرهای ما به گرایشات تسلیم طلبانه نیز جزئی از آن است.

کنفرانس سرتاسری سازمان با جمع‌بندی تجارب خود یکبار دیگر بیان داشت که: «امپریالیسم خونخوار روس قاتل هزاران هزار هموطن ما، دشمن عمده، اساسی و قسم خوردهٔ مردم ما و ملت ما است. هرگونه سازش، ارتباط و همکاری با این دشمن و مزدوران حلقه بگوش آن پرچم و خلق، بمنظور درهم برهم کردن مناسبات دشمنانه و آشتی ناپذیر ما با آن تسلیم طلبی و در نتیجه خیانت ملی است.»

کمیتهٔ مرکزی منتخب کنفرانس سرتاسری سازمان نیز طی ابلاغیهٔ تاریخی 1362/12/24 خویش با تکیه بر مواضع کنفرانس بیان داشته است: «هیچگونه قرارداد، پروتوکول و یا رابطه‌گیری را با دولت و دشمن روسی به رسمیت نمی‌شناسد و آن را خیانت ملی میدانند و از کلیه اعضا و هواداران سازمان در منطقهٔ کوه‌دامن» خواسته است «که بدون درنگ و مسامحه فوراً هرگونه رابطهٔ دولتی را قطع کنند» و علاوه کرده است که: «سازمان با طرح شعار "یا مرگ یا آزادی" مرگ را بر زندگی زیر یوغ بردگی دشمن ترجیح میدهد و با هر آن کسی که زندگی را به ازای بندگی بپذیرد نه تنها هیچگونه پیوندی ندارد که کوچکترین گذشتی هم نخواهد داشت.»

عملیات نظامی "یا مرگ یا آزادی" که بعد از صدور ابلاغیه به مرحلهٔ اجرا درآمد نیروهای ما را از کام دشمن بیرون کشید. سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) اعلام میدارد که نیروهای ما را از کام شیطنی سوسیال امپریالیسم روس بدر آورده و یکبار دیگر اثبات نمود که در هیچگونه شرایطی تن به انقیاد نخواهد داد و خصم آشتی ناپذیر دشمن ملت خود بوده، هست و خواهد بود.

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) آنانی را که نخواسته‌اند از منجلا بطلبی بدر آیند عوامل دشمن میدانند که طبعاً هیچگونه ارتباطی با آنها نخواهد داشت.

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) با این عمل مشت کوبنده‌ای بر دهان سفسطه‌گرانی که میخواستند با این تمسک دامن پاکیزهٔ سازمان را آلوده سازند، کوبیده و از این آزمایش نیز سربلند بدر آمد. باشد که این عمل رهنمودی شود تا نیروهای دیگر نیز حلقوم دشمن را دریده و فریب خوردگان خود را از کامش بیرون آورند.

به پیش به سوی درهم کوبیدن سوسیال امپریالیسم روس!

زنده باد آزادی!

مرگ بر تسلیم طلبی!

یا مرگ یا آزادی!

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)

یادداشت: این اعلامیه بعد از خارج شدن بیست و چند نفر از غند دولتی و تماس گرفتن شان با کمیتهٔ مرکزی "ساما"، چند هفته بعد از صدور و ارسال ابلاغیهٔ کمیتهٔ مرکزی "ساما" به روابط تسلیم شده، در غیاب "رهبر" و تحت فشار مسئول کمیسیون تحقق و بررسی تسلیم طلبی در "ساما" انتشار یافت. در واقع با انتشار این اعلامیه بود که قرارداد تسلیمی نیروهای "ساما" در کوه‌دامن بعد از دو سال و چند ماه رسماً از طرف "ساما" ملغاً اعلام گردید. "رهبر" بعد از برگشت از مسافرت خارجی نه تنها با این اعلامیه و ابلاغیهٔ مربوطه مخالفت کرد، بلکه مخفیانه از سایر اعضای کمیتهٔ مرکزی "ساما" عملاً و خودسرانه روابطش را با افراد باقی مانده در غند دولتی کماکان برقرار نگه داشت.

هیئت تحریریهٔ شعلهٔ جاوید - 25 میزان 1396

## اعلامیه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان – بخش غرjestان

کودتای هفت ثور که با زمینه سازیهای قبلی اقتصادی، سیاسی، نظامی و... سوسیال امپریالیزم شوروی باند وطنفروش خلق و پرچم- این نمایندگان بورژوازی بوروکراتیک وابسته - را بر آریکه قدرت سیاسی نشانید مقاومت سریع و جوشان تمامی طبقات و اقشار جامعه را علیه خود برانگیخت.

کنفرانس ماه سرطان 58 که اساساً بخاطر حل اختلافات ایدئولوژیک محافل سه گانه دایر شده بود تحت تاثیر خیزش عمومی مردم و بعد از ناکامی طرح کودتاگرایانه به اصطلاح قیامی در واقعه چنداول اعلامیه تشکیل سازمان را انتشار داد و در نتیجه قبل از آنکه پیش شرط های ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی ایجاد یک سازمان کمونیستی تامین گردد "ساما" اعلام موجودیت کرد.

در اثر اختلافات ایدئولوژیک، "ساما" نتوانست وحدت خود را حفظ نموده و یکی از سه محفل تشکیل دهنده سازمان بعد از دستگیری رهبر سازمان رابطه اش را با دو محفل دیگر قطع کرده و از سازمان انشعاب نمود.

کنگره سازمان که توسط افراد دو محفل باقیمانده در سازمان تشکیل گردید دو مشی متناقض و متضاد را در قالبهای برنامه و اعلام مواضع رسمیت بخشید. موجودیت رسمی دو مشی متناقض در سازمان باعث ایجاد کشمکش ها و اختلافات بعدی در سازمان گردیده و سازمان را تا مرز نابودی کشاند. بعد از پولینوم دوم، مشی لیبرالیستی - رویزیونیستی اعلام مواضع بر سازمان مسلط گردید و در نتیجه نه تنها ایدئولوژی زدائی در درون سازمان روز بروز گسترش می یافت بلکه زمینه تفاهم و نزدیکی با بخش های دیگر جنبش کمونیستی کشور از بین رفته و امکان ایجاد ارتباط مستحکم با جنبش کمونیستی بین المللی عملاً ناممکن گردید.

شگوفائی گذرا، موقتی و ظاهری اواخر سال 59 و اوایل سال 60- که با وارد آمدن ضربات سختی بر سازمان توأم بود - بعد از دستگیری اعضای رهبری سازمان کاملاً از میان رفت و بدنبال آن نیروهای نظامی سازمان در کوهدامن در اثر فشار دوجانبه نیروهای ارتجاعی و دولت مزدور در اواخر خزان سال شصت به دولت تسلیم گردید. این تسلیمی که تحت تاثیر حرکات تسلیم طلبانه در هرات و بدنبال آن بوقوع پیوست توسط مرکزیت سازمان رسمیت داده شد و تا سطح امضای پروتوکول همکاری با دولت از جانب نماینده مرکزیت سازمان ارتقا پیدا کرد. رابطه پروتوکولی با دولت، حرکات تسلیم طلبانه را از کوهدامن به پروان و مزار کشانید و در آن مناطق نیز عناصری به دولت تسلیم شدند.

جبهه قندز که بعد از تسلیم شدن کوهدامن به دولت مجبورگردید از منطقه خارج شود، زمستان سال 60 توسط نیروهای ارتجاعی حین راه پیمائی قتل عام گردید.

در اثر سازشکاری همه جانبه مرکزیت سازمان، روابط نیروهای سازمان با دولت همچنان ادامه پیدا کرد و بالاخره زمینه قتل عام جبهه کوه صافی توسط نیروهای ارتجاعی- دولتی را بوجود آورد. سکوت مرکزیت وعدم موضعگیری علیه تسلیم طلبی و همچنان مواضع غیر کمونیستی مرکزیت سازمان، عکس العمل وسیعی در تمامی صفوف سازمان بوجود آورده و بالاخره بعد از رسمی شدن مواضع سازشکارانه و غیر مارکسیستی مرکزیت و کمیسیون تدارک کنگره در آئین نامه کنگره، رابطه بخش غرjestان با رهبری سازمان قطع گردید.

در اثر فشار صفوف سازمان و ناتوانی مرکزیت، طرح تشکیل کنگره بعد از چندین ماه صرف وقت کنار گذاشته شد و بصورت عجولانه و بدون تدارک لازمه قبلی "کنفرانس سرتاسری" دایر گردید. در کنفرانس مواضع ضد مارکسیستی لیبرال رویزیونیستها کاملاً بر ملا گردیده و منجر به استعفای نمایندگان این مشی از سازمان گردید. در مورد تسلیم طلبی فیصله هائی بعمل آمده و طرح تشکیل کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی منظور گردید.

در اثر اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی در مرکزیت سازمان بسیاری از فیصله های کنفرانس نتوانست در عمل پیاده شود. از جانب دیگر به تدریج روشن گردید که مرکزیت قبل از کنفرانس بصورت عامدانه بخصوص قضایای مربوط به تسلیم طلبی را تا آنجا که برایش ممکن بوده از نظر کنفرانس مخفی نگهداشته و صادقانه گزارش نداده اند.

برخورد ها به تدریج روشن ساخت که آنهائی که قبل از کنفرانس لیبرال - رویزیونیستها را در یک دست و تسلیم طلبان را در دست دیگر نگه میداشتند بعد از کنفرانس همچنان نه علیه رویزیونیسم موضع قاطع دارند و نه علیه تسلیم طلبی. تلاش بخاطر ابقا و بالا کشیدن عناصر تسلیم طلب همچنان ادامه دارد و خودسرانه با افراد خائنی که ابلاغیه مرکزیت سازمان را نادیده گرفتند و در پوسته های نظامی دولتی باقیمانند دوباره ارتباط برقرار کردند. کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی تا حال چندین بار از طرف عناصر تسلیم طلب و بخصوص حامیان بزرگ شان مورد تهدید واقع شده است.

اکنون بعد از گذشت دو سال از کنفرانس سرتاسری، سازمان قادر نگردیده برنامه آموزشی اش را تنظیم نماید. نشریه درونی و نشریه تئوریک تا حال به فراموشی سپرده شده و فقط ندای آزادی با دعا و بسم الله بصورت غیر منظم انتشار می یابد.

فعالیت وحدت طلبانه با جنبش کمونیستی کشور کاملاً با رکود مواجه است و سانسور شدیدی بر نشرات گروه ها و سازمان های کمونیستی کشور در درون سازمان اعمال می گردد.

در روابط خارجی تمامی زمینه های ارتباط و همکاری با جنبش کمونیستی بین المللی عامدانه تخریب می گردد و برعکس روز بروز سازمان در تاروپود ارتباطات رویزیونیستی بیشتر از پیش گیر می افتد و بدین صورت به تدریج "ساما" به یک سازمان کاملاً وابسته تبدیل می گردد.

تمامی فعالیت هائی که مطابق به این مشی سازشکارانه و ضد مارکسیستی نباشد مورد تخریب و سبوتاژ قرار می گیرد تا آنجائی که حتی شرکت رفقا را در جنگ ملی فعالیت های نظامی ای علیه خود تلقی می کنند.

بخاطر حفظ مصالح منطقی و حتی خانوادگی نسبت به گذشته سازمان برخورد انتقادی اصولی صورت نمی گیرد. نفاق افگنی در بین رفقای سازمان به کار هر روز و هر ساعت تبدیل گردیده و ..... با تشکیلات غرجستان و حتی تمامی رفقای هزاره با کین تیزی و بصورت کاملاً ضد دموکراتیک برخورد می نمایند.

بخش غرجستان که بخاطر حفظ وحدت سازمان در "کنفرانس سرتاسری" شرکت کرد و بعد از کنفرانس رفقای مربوط به این واحد تشکیلاتی تلاش کردند در تطبیق فیصله های کنفرانس - علیرغم کمبودها و کاستی های زیاد این فیصله ها - صادقانه سهم بگیرند، اکنون با توجه به مسایل مطروحه فوق اعلام میدارد که بعد از این فعالیت های خود را مستقلانه پیش می برد.



این بخش با اعلام مبارزه قاطع، استوار، پیگیر و بی برگشت علیه سوسیال امپریالیزم شوروی، این دشمن عمده مردم ما طبقه کارگر و جنبش کمونیستی کشور، و با اعلام مبارزه قاطع علیه باند خلق و پرچم و نیروهای ذخیره سوسیال امپریالیزم، در مبارزه علیه تسلیم طلبی و عناصر خائن و تسلیم طلب بر اساس مبارزه اصولی ضد رویزیونیستی با قاطعیت حرکت می نماید.

این بخش با اعتقاد راسخ به انترناسیونالیزم پرولتری به ایجاد پیوند، همکاری و وحدت با جنبش کمونیستی بین المللی بمثابه ضرورت جدی و اساسی جنبش کمونیستی کشور نگر بسته و بر ضرورت مبارزه قاطع علیه اشکال جدید رویزیونیزم و انحراف تاکید می ورزد.

این بخش بر لزوم پیوند بین جنبش کمونیستی کشور و مجموع جنبش مقاومت با مبارزات آزادیبخش ملل اسیر بر اساس مبارزات ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی اعتقاد راسخ دارد.

بخش غرجستان ضرورت اساسی تشکیل حزب پیشآهنگ طبقه کارگر کشور را مسئولانه درک کرده و بر ضرورت جدی وحدت جنبش کمونیستی کشور بر اساس مبارزات سالم ایدئولوژیک و همکاری عملی تاکید می ورزد. فعال ساختن روابط با بخش های مختلف جنبش کمونیستی کشور بر اساس مبارزه سالم ایدئولوژیک و همکاری عملی برای ما به مثابه یک ضرورت جدی مطرح است.

این بخش همکاری و وحدت با نیروهای ملی و دموکرات را بر اساس مبارزات ضد سوسیال امپریالیستی - امپریالیستی و مبارزات ضد ارتجاعی بخاطر تشکیل جبهه متحد ملی صادقانه پیگیری کرده و برخورد معامله گرانه و غیر صادقانه ای را که بنام جبهه متحد ملی بصورت غیر انقلابی اعمال می گردد محکوم می نماید.

بخش غرجستان نظرات و مسایل مورد بحث خود را مسئولانه در اختیار روابط سازمان و سایر بخش های جنبش کمونیستی کشور قرار خواهد داد و از رفقا نیز برخورد مسئولانه و وحدت طلبانه را تقاضا دارد.

مرگ بر سوسیال امپریالیزم شوروی!

مرگ بر سوسیال امپریالیزم شوروی!

مرگ بر سوسیال امپریالیزم شوروی!

مرگ بر باند خلق و پرچم!

مرگ بر تسلیم طلبان!

مرگ بر رویزیونیزم!

عقرب 1364

یادداشت: متأسفانه حین تصور برداری از سند اصلی، که از بین برده شده است، به علت عدم دقت، تاریخ دقیق سند در پای نسخه تصویری موجود نیست. تاریخ تقریبی فعلی در پای سند توسط ما درج گردیده است.

هیئت تحریریه شعله جاوید

25 میزان 1396

## اعلامیه

### کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی در "ساما"

از زمان تسلیم شدن نیروهای نظامی "ساما" در کوهدامن و امضای پروتوکول همکاری بین نماینده سازمان و دولت مزدور تا موقع دایر شدن "کنفرانس سرتاسری" سیاست رسمی مرکزیت عبارت بود از سکوت در مورد قضایای مربوط به تسلیم طلبی و طفره رفتن از موضعگیری رسمی و در نتیجه ادامه رسمیت پروتوکول امضاء شده. بعد از کنفرانس سرتاسری که تا حدودی علیه تسلیم طلبی موضع گرفته شد و طرح تشکیل کمیسیون تحقیق فیصله گردید، سیاست قبلی به صورت کارشکنی در مورد تشکیل کمیسیون تحقیق و بعد از تشکیل به صورت کارشکنی و تهدید در مورد پیشرفت کار کمیسیون تحقیق از جانب "رهبر" و "شرکاء" تغییر شکل داد. مضمون اصلی تمامی این تهدیدات و کارشکنی ها عبارت بود از مخفی نگهداشتن خیانت و ادامه توطئه سکوت در مورد قضایای مربوط به تسلیم طلبی. اذعان در مورد امضای پروتوکول همکاری با دولت و اعلام لغو رسمی آن از طرف سازمان، فقط بعد از تهدید مسئول این کمیسیون مبنی بر خروج از سازمان در صورت ادامه ارتباط با دولت توانست توسط اعلامیه رسمی سازمان صورت گیرد. ولی علیرغم این اعلامیه، "رهبر" و "شرکاء" دوباره بصورت مخفیانه با خائنین باقیمانده در غند دولتی "سنگین" ارتباط برقرار کردند.

به ادامه این سیاست بود که بالاخره گماشته خاص "رهبر" توانست قسمت عمده اسناد و مدارک جمع آوری شده توسط کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی را با استفاده از غفلت مسئول کمیسیون به سرقت ببرد. مسئول کمیسیون وقتی متوجه این قضیه شد که سارق فرار کرده و محل را روز قبل ترک گفته بود (29 / 9 / 1364). مسئله ای که ضرورت به تحقیق جدی دارد و باید عمیقاً بررسی گردد این است که آیا گماشته "رهبر" این سرقت را به تنهایی انجام داده و یا این که درین عمل تنها نبوده است؟ علیرغم این سرقت خائنانه خود را مکلف می دانم که همچنان به کار تحقیقی خود ادامه داده و نتایج بررسی های خود را در اختیار روابط سازمان و سایر بخشهای جنبش انقلابی مردم افغانستان قرار دهیم.

مرگ بر سوسیال امپریالیزم شوروی!

مرگ بر رویزیونیزم!

مرگ بر تسلیم طلبان!

یا مرگ یا پیروزی!

مسئول کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی

اواخر خزان 1364

یادداشت: متأسفانه حین تصور برداری از سند اصلی، که از بین برده شده است، به علت عدم دقت، تاریخ دقیق سند در پای نسخه تصویری موجود نیست. تاریخ تقریبی فعلی در پای سند توسط ما درج گردیده است.

هیئت تحریریه شعله جاوید

25 میزان 1396

## متن موافقتنامه تسلیمی نیروهای "ساما" در شمالی به دولت مزدور

### کابل در خزان سال 1360 \*

این موافقتنامه بغرض تشدید مبارزه و هماهنگ ساختن سعی و تلاش بر علیه ارتجاع سیاه در نقاط مختلف افغانستان و ختم خونریزی در سرزمین جمهوری دیموکراتیک افغانستان امضاء میگردد.

بمقاصد آتی طرفین به موافقه میرسند:

#### مکلفیت سازمان:

- 1 - بعد از امضاء موافقتنامه قطع تمام فعالیت های مسلحانه نیروهای سازمان بر علیه قوای مسلح - خاندوی - خاد و غیره اشخاص و مؤسسات در سطح شمالی .
- 2 - سهمگیری اکتیف تبلیغات بر علیه امپریالیزم امریکا و افشاء چهره کثیف هژمونیستهای چین این متحدین امپریالیزم جهانی، رژیم نظامیگر پاکستان و سایر کشورهای ارتجاعی بصورت شفاهی و تحریری.
- 3 - تعریف وضع جیش نیروهای سازمان - ارائه شهرت مکمل اعضای سازمان، تعداد آنها - قوماندانان شان و راجستر سلاح دست داشته.
- 4 - پذیرش نمایندگان دولتی در داخل گروپ ها. تعداد نفر جهت دخول در گروپ ها از طرف دولت تنظیم می گردد.
- 5 - انجام فعالیت مسلحانه بر علیه عناصر سیاسی دشمنان مشترک ما با مساعی مشترک خاد - خاندوی - قوای مسلح.
- 6 - عملیات جداگانه سازمان مطابق پلان قوای مسلح صورت میگیرد.
- 7 - ماده مذکور ندارد .
- 8 - فعال ساختن ارگانهای محلی دولتی در آن عده علاقه داری ها و ولسوالی ها که تحت تاثیر سازمان قرار دارد حتمی است و تامین امنیت نیز بدوش نیروهای سازمان است. اعضای سازمان میتوانند در این ادارات مطابق احکام قانون استخدام گردیده و اجراء وظیفه نمایند.
- 9 - تامین امنیت شاهراه ها در مناطقی که سازمان تاثیر دارد بدوش نیروهای سازمان است.
- 10 - نیروهای سازمان مکلف به تعمیل همه قوانین و فرامین دولت می باشند.

11 - طبق احکام قانون دولت‌میتوانند بزندگی صلح آمیز آغاز نموده و در چوکات اداری دولتی استخدام گردند.

12 - در صورت تخلف از این موافقتنامه و یا ارتکاب اعمال خلاف امن و نظم عامه با متخالفین و خائنین مطابق احکام قانون و اصول انقلابی معامله صورت میگیرد.

بخاطر تطبیق این موافقتنامه و تقویه نیروهای سازمان اداره ریاست عمومی خدمات دولتی به نمایندگی دولت افغانستان مساعدت هایی را انجام می دهد:

1 - کمک نظامی برای مبارزه علیه باند گلبدین، سایر گروپ های اجیر و سیاه در مناطقی که نیروهای سازمان بصورت کتلوی وجود دارد.

2 - اکمالات مهمات و در صورت لزوم سلاح آنها در موارد بخصوص بعد از ارزیابی دقیق وضع برای اجرای عملیات موفقانه علیه دشمن مشترک و تامین امنیت محلات.

3 - مساعدت های اقتصادی، مالی، برای جبهاتی ... \*\*

4 - مساعدت در حمل و نقل از یک محل به محل دیگر.

5 - مساعدت در جهت رهایی آن عده زندانیان که جرایم خفیف را مرتکب شده و آنها صرف وقتی که خطر ارتکاب جرایم از آنها در آینده متصور نباشد. البته بعد از تطبیق موافقتنامه.

6 - مساعدت لازم در جهت پیشبرد تبلیغات اکتیف علیه امپریالیزم امریکا، متحدین چینی اش و رژیم نظامیگر پاکستان و سایر نیروهای ارتجاعی .

محل امضاء نماینده "ساما" محل امضاء نماینده دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان

---

\*- این متن از روی متن اصلی موجود در نزد یکی از اعضای کمیته مرکزی "ساما" در زمستان سال 1360 در کابل نقل گردیده است. اصل نقل یک نوشته قلمی است. متن تایپ شده حاضر توسط ما صورت گرفته است.

\*\* - قسمت نقطه گذاری شده در متن اصلی به دلیل فرسودگی و رطوبت زدگی کاغذ خوانده شده نتوانسته و در نقل اصلی نیز موجود نمی باشد.

# پاسخ مابه

## دشنامنامه

### "رهبر و شرکاء"

#### یادداشت:

این سند در هشت بخش مختلف مدون و منتشر گردیده بود: بخش‌های اول، دوم، سوم، چهارم و پنجم آن در طول زمستان سال 1364 در زمان فعالیت بخش غرجستان "ساما" و بخش‌های ششم، هفتم و هشتم آن در زمان فعالیت هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان از اوایل بهار سال 1365 به بعد و در شماره‌های مختلف "ندای انقلاب" (ارگان نشراتی مرکزی هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان). این سند پاسخی به تمامی مطالب مطروحه در اعلامیه مؤرخ دهم جدی 1364 "ساما" نیست، بلکه بررسی ایدیولوژیک-سیاسی-تشکیلاتی از چند سند اساسی "ساما" در طول سه سال اول فعالیت آن (سال 1358، 1359 و 1360)، در جواب‌گویی به مطالب مطروحه مشخصی در اعلامیه مؤرخ دهم جدی 1364 "ساما"، را در بر می‌گیرد. سند حاضر مجموعه‌ای از هشت بخش فوق‌الذکر است.

مطالب دیگری از مندرجات اعلامیه مؤرخ دهم جدی 1364 "ساما" در نشرات هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان به صورت مستقیم یا غیر مستقیم جواب گفته شده بود. ولی مطالب معین دیگری از آن اعلامیه، که یا مطالب فرعی تشخیص داده شده بود و یا فرصت جواب‌دهی مفصل به آنها بخاطر مصروفیت‌های مبارزاتی ضروری دیگری میسر نگردید، اصلاً مورد جواب‌دهی تحریری قرار نگرفت.

هیئت تحریریه شعله جاوید

25 میزان 1396

بتاریخ دهم جدی 1364 "رهبر و شرکاء" طی اعلامیه ای بنام "اعلامیه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان "ساما" خواسته اند به جواب گوئی "اعلامیه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان - بخش غرjestان" بپردازند. این "اعلامیه" نه یک اعلامیه سیاسی بلکه یک دشنامنامه است. "رهبر و شرکاء" درین اعلامیه به حالت عصبانی هستریک بیشتر از صد بار ما را دشنام داده اند. ولی به هرحال این حالت عصبانی آنها باعث گردیده که در تمامی موارد بدون اینکه توان ماست مالی قضایا را داشته باشند از خلال دشنامها و لعن و نفرین ها مواضع اصلی شان روشن شود.

این اعلامیه ورشکستگی کامل سیاسی - ایدئولوژیک "رهبر" و "شرکاء" را نشان میدهد و ما سعی خواهیم کرد این ورشکستگی سیاسی - ایدئولوژیک را کاملاً روشن سازیم.

در اعلامیه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان - بخش غرjestان در پاراگراف اول میخوانیم:

«کودتای هفت ثور که با زمینه سازی های قبلی اقتصادی، سیاسی و نظامی و... سوسیال امپریالیسم شوروی باند وطنفروش "خلق و پرچم" این نمایندگان بورژوازی بوروکراتیک وابسته را بر اریکه قدرت سیاسی نشانید مقاومت سریع و جوشان تمامی طبقات و اقشار جامعه را علیه خود بر انگیخت و تجاوز نظامی سوسیال امپریالیسم شوروی با مقاومت ملی قهرمانانه مردم ما مواجه گشت.»

در پروگراف اول و دوم "اعلامیه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان "ساما" چنین میخوانیم:

«درین اواخر ورق پاره ای با عنوان «اعلامیه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان - بخش غرjestان» بدست ما رسید. این اعلامیه ها بذات خود نمیتواند مایه تعجب و تأسف ما باشد. چه انقلاب در مسیر تکاملی اش ضرورتاً عناصر هرزه و طفیلی را از سر راه خود بر میدارد و بویژه اینکه سازمان ما در طول چند سال اخیر بارها نوشته ها و "اعلامیه" هائی از عناصر فراری، بی ایمان و آلوده را دیده است و گهگاهی "خاد پنج" و "ک. ج. ب." نیز ما را با انتشار "اعلامیه هائی" بنام "ساما" افتخار بخشیده اند.

اعلامیه "آقای بخش غرjestان" نیز در سیاق کلی خود نمیتواند جدا از خط کلی اسلاف آن فهمیده شود. ولی آنچه این "اعلامیه" را از همزادان دیگرش متمایز میسازد بی حیائی و دیده درائی بی نظیر آنست که با چاشنی "عبارت پردازی" انقلابی نما باب مشاجره را بنام بخش غرjestان - ساما و رفقای پاکیزه / صادق و جانبازسامائی آن دیار باز کرده است تا در سقوط ننگین خود این آیت دورویی و فرار، سر در جای پای ولینعت خود گذارد.»

بنظر میرسد که رهبر و "شرکاء" پروگراف اول اعلامیه بخش غرjestان را به این ترتیب پاسخ گفته باشند زیرا پروگراف سوم اعلامیه "ساما" به موضعگیری در مورد پروگراف دوم اعلامیه بخش غرjestان پرداخته است. به این ترتیب است که سراسر اعلامیه "رهبر و شرکاء" در مورد موضعگیری علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و دولت مزدور حرفی ندارد و فقط یکی دوجای از امپریالیسم روس نام برده شده است و آنهم بصورت بسیار سطحی و اساساً

در ارتباط با مسایل دیگری. بهر حال میتوان مشاهده کرد که جای موضعگیری علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و دولت مزدور آن را دشنام و لعن و نفرین بر "اعلامیه بخش غرجستان" گرفته است.

و اما اگر اعلامیه بخش غرجستان "ورق پاره" است و این اعلامیه‌ها بذات خود نمیتواند مایهٔ تعجب و تأسف شما باشد، چرا اینقدر دشنام میدهید؟ و چرا تا این حد بحالت هستریک دچار شده اید؟ در مورد اینکه انقلاب در مسیر تکاملی اش ضرورتاً عناصر هرزه و طفیلی را از سر راه خود بر میدارد در کلیت خود امری است کاملاً درست و بجا. ولی منظور "رهبر و شرکا" از این مرحله تکاملی "ساما" چیست؟ غرض پاسخگوئی به این سوال ما خوانندگان این جزوه را به مطالعه دوجزوه "تئوری سه جهان استراتژی بین المللی پرولتاریای افغانستان" و "تئوری سه جهان استراتژی بین المللی رویزیونیستهای چینی" دعوت مینمائیم. نزد "رهبر و شرکا" آن افرادی که مخالف این مرحلهٔ تکاملی جدید باشند باید عناصر هرزه و طفیلی خوانده شوند. اما وقتیکه صحبت از عناصر فراری بی ایمان و آلوده بعمل میآید باید از "رهبر" و شرکا پرسید که آلوده تر از عناصر و افراد دور بر خود تان می توان عناصر آلوده ای نه تنها در سازمان بلکه حتی در مجموع جنبش کمونیستی و حتی در میان مجموع جنبش مقاومت سراغ کرد؟ مطالب بخصوص وقتی جالبتر میگردد که "رهبر و شرکا" ادعا میکنند که گهگاهی "خاد پنج" و "ک. ج. ب." نیز آنها را با انتشار «اعلامیه هائی بنام "ساما"» افتخار بخشیده است. نمونه واقعی درین مورد پیکار جان و سخی جان با رفقای عزیز دیگر تان هستند که نه تنها شما را بلکه مجموع جنبش کمونیستی کشور را با امضای پروتوکول همکاری با مسئولین درجه یک خاد دولت و همچنان ایجاد ارتباط با شبکه مستقل "ک. ج. ب." یعنی گروپ گاسکیت افتخار بخشیده اند!!

پروگراف دوم اعلامیه "رهبر و شرکا" سراپا دشنام و نفرین است و ما حیرانیم که این همه دشنام را با چه زبانی جواب بگوئیم؟ برای اینکه ما هم به خط دشنام گوئی "رهبر و شرکا" نیفتیم از جواب گوئی به دشنام ها صرف نظر می کنیم.

در پروگرام دوم اعلامیه بخش غرجستان چنین میخوانیم:

«کنفرانس ماه سرطان 58 که اساساً بخاطر حل اختلافات ایدئولوژیک محافل سه گانه دایر شده بود تحت تاثیر خیزش های عمومی مردم و بعد از ناکامی طرح کودتا گرایانه به اصطلاح قیامی در واقعهٔ چنداول اعلامیهٔ تشکیل سازمان را انتشار داد و در نتیجه قبل از آنکه پیش شرطهای ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی ایجاد یک سازمان کمونیستی تأمین گردد ساما اعلام موجودیت کرد.»

در پروگراف سوم اعلامیه رهبر و شرکا که به زعم خودشان به جواب گوئی درین مورد پرداخته اند چنین میخوانیم:

«این وقاحت بی مثال در روش و کنش سامائیها محدود به مسایل کنونی سازمان ما و مسئولین آن نمی ماند بلکه سازمان پر افتخار ما را از بدو میلاد پر آوازش زیر رگبار تهمت و افترا قرار میدهد تا آنجا که رفیق بزرگ و قافله سالار جنبش انقلابی کشور ما مجید شهید و دیگر مؤسسين سازمان ما مورد لعن و نفرین قرار میگیرند

که گویا سازمان را برای همراهی با طرح‌های کودتائی قیام گونه قبل از بلوغ ایدئولوژیک سیاسی آن ایجاد کرده اند و این سازمان اساساً نه ابزار انقلاب بلکه بازیچه حرکت‌های قدرت طلبانه و شوالیه مآبانه این و آن بوده است.»

غرض روشن شدن هرچه بیشتر مطلب، متن این پروگراف را دو قسمت میکنیم و در هر مورد جداگانه به بحث می‌نشینیم:

1- طرح‌های کودتائی قیام گونه.

2- بلوغ و عدم بلوغ ایدئولوژیک- سیاسی حین تشکیل سازمان.

### 1- طرح‌های کودتائی قیام گونه:

در اعلامیه جبهه متحد ملی زیر عنوان وظایف جبهه میخوانیم:

«جبهه در تدارک همه جانبه قیام همگانی ملی سهم فعال میگیرد.»

در قسمتی از نوشته "پروسه تشکیل ساما" - سندی به قلم دکتر هادی محمودی - چنین میخوانیم:

«... روی همین منظور با دوسه گروه نظامی که دید کم و بیش روشن از افق تابناک فردا داشتند و از اندیشه های نوین عصر ملهم بودند و آرزو داشتند که حرکات نظامی درون ارتش را با قیام توده ای تلفیق دهند رابطه برقرار ساخته اما با کمال تأسف قبل از آنکه عمل لازم در دست اجرا قرارگیرد در اثر خیانت عضوی یا گروهی افشاء و افراد آن بدام ارتجاع افتیدند.»

در جای دیگر این نوشته باز هم میخوانیم :

«باید تذکر دهیم که درین جبهه گروه های نظامی و ملکی در گیر میخواستند در روز موعود قیامی براه اندازند که بازهم در اثر خیانت افرادی نقشه بر ملا شده و افراد عامل بچنگ دولت فاسد سرا پا مطیع امپریالیزم روس افتاد. در شام همان روزی که فردای آن عمل انجام میگرفت افراد باقیمانده با یکدیگر تماس گرفتند و افشا شدن نقشه را اعلام داشتند.»

اینکه چرا در یک بخش دیگر این جبهه از افشاء شدن نقشه طرحی به میان نیامده و یا چه عاملی آنها را وا داشت تا حادثه مشهور چنداول را ایجاد کنند به "ساما" و عضو رابط آن مربوط نیست و نباید بدبینان و کج اندیشان از آن به نفع خود و برچسب زدن نادرست بر ما سوء استفاده نمایند.»

و در جای دیگر این نوشته میخوانیم:

«در تماس با گروه های سیاسی مختلف به هررنگ و قماش که بودند تماس برقرار شده بود. با افراد و دسته های نظامی ایکه علیه ... امپریالیزم روس می رزمند هم ارتباط تأمین گردید.»



آنچه در مورد سند "پروسة تشكيل ساما" قابل ياد آوري است اينست كه نويسنده اين سند گرچه بعداً از "ساما" بريد ولي موقع نوشتن اين سند يكي از رهبران سازمان و منشي دوم سازمان بوده است و لذا اين ادعا كه اين نوشته از ساما نمي باشد قابل قبول نيست.

اكنون به صحبتهاي تازه انديشان كه در كنفرانس سرتاسري "ساما" بيان داشتند درين مورد توجه نماييد:

«در اوایل سال 1358 عكس العمل ملي در برابر دولت دست نشانده شوروي در وجود جبهه ضد "دولت خلقی" شكل مي يافت. جبهه ضد "دولت خلقی" در بين افسران اردو و در بين افشار دموكراتيك ملي مذهبي و بوروكراتهاي وابسته به دربار و قدرتمندان فئودالي نيروهايي را گرد آورده بود و طرح كودتائي را در دست اجرا داشت. بعضي از اين جناحهاي جبهه متحد ضد دولتي از رفيق مجيد دعوت كردند تا به جبهه بپيوند و قيام را رهبري كند و همچنان خواستار اعلام هويت سياسي تشكيلاتي خود شدند. با شركت رفيق مجيد جبهه بنام جبهه متحد ملي مسمي گشت. ايجاد جبهه متحد ملي پروسة وحدت جناحهاي سه گانه را كه در مراحل جروبختهاي سياسي - ايدئولوژيك قرار داشت سرعت بخشيد.

كنفرانس 1358 به اشتراك يازده نفر از سه گروه متذكره برگزار گرديد.

كنفرانس بر دو مسئله اساسي بحث كرد: حل اختلافات ايدئولوژيك - سياسي و تاسيس سازمان واحد.

كنفرانس به سرعت كار خود را پايان داد و براي پاسخ دادن به مسئله فوري كودتا قيام تاسيس سازمان واحدی بنام "سازمان آزاديبخش مردم افغانستان" تصويب گرديد و مؤقتاً اختلافات ايدئولوژيك کنار گذاشته شد. ...»

به قسمت ديگراين بيانات توجه نماييد:

«... كميته انسجام كه وظائف مشخص ساختن خط ايدئولوژيك و تاسيس سازمان واحد را عهده دار بود درگير طرحهاي كودتا قيام شد. كميته انسجام كه مركزيت با صلاحيت سه گروه ياد شده بود و اهداف سياسي را كه كار ايدئولوژيك سياسي بود بايد پيش ميبرد عمدتاً طرح كودتا قيام را سازمان ميبخشيد و نيروهاي هر سه بخش درين جهت بكار مي افتاد. تمام كوشش و تلاش كميته انسجام در جهت پياده كردن كودتا است. توجه لازم به اهداف اصلي كه در سرلوحه وظائف اين كميته است فراموش ميشود. كميته انسجام براي آنكه بتواند طرح كودتا قيام را عملي كند بگونه عاجل و بدون تدارك كافي در سرطان 1358 عملاً دست به تاسيس سازمان آزاديبخش زد»

و به قسمت ديگر اين بيانات توجه نماييد:

«تقريباً دوهفته بعد از تاسيس سازمان سه عضو برجسته كميته تشكيلات و يكنفر ديگر از كادرهاي سياسي نظامي از طرف دولت دستگير ميشوند. كار در كميته تشكيلات همچنان در جهت حرکتهای كودتا قيام به پيش ميرود. مخالفت سريع مردم با قدرت حاكم و فضاي مساعد جو سياسي كشور ايجاب ميكرد تا نيروهاي ملي و مترقي در جهت يك قيام همگاني كار كنند. فكر ميشد از طريق كودتا قيام انجام وظائف ملي دموكراتيك از بالا ميسر است.

تدارک کودتا قیام علاوه از افراد قبلی، اشرف، مسئول تشکیلات را نیز بدست دولت می اندازد. طرح کودتا قیام موجب تجمع بیش از حد نیروها در شهر، جائی که ضربه فرود آمدن سریع است، میگردد و بدینگونه زنده ترین کادرهای سازمان به چنگ دولت می افتد. ... امیدواری برای طرح کودتا قیام هنوز وجود داشت که انعکاس آن را در پیش نویس طرح برنامه می بینیم: «استفاده از فرصتهای لازم برای سرنگونی دولت» اشاره ای در همین رابطه میتواند باشد. بهرحال این جمله در کنگره حذف شد.

پس از تشکیل سازمان از سرطان الی جدی 1358 رفیق مجید بیشتر توجه خود را درین موارد متمرکز ساخت: بازسازی تشکیلات سازمان و کار روی طرح کودتا قیام. در شبنامه "جاوید باد پیوند خون خلقها و اقوام سراسر کشور" یکی از شعارهای مطروحه عبارت است از: «تکامل قیامهای پراکنده به قیام همگانی خلق سراسر کشور از طریق هماهنگی و همسوئی جبهات نبرد...»

و بالاخره تفسیر روشن، واضح و دقیق طرح کودتا قیام را در صفحه ششم نشریه جبهه متحد ملی دفتر پاریس بنام "سیاه روز هفت ثور یا اهرم خونین استعمار روسیه در افغانستان - هفتم ثور 1363" چنین میخوانیم:

«ارتش افغانستان که دو مرتبه در کودتای نظامی فریب نوکران دولت روسیه را خورده بود و اینبار سرنگونی رژیم کودتای وابسته به بیگانه را در صدر کار خود قرار داده بود نیاز بکار وحدت طلبانه و رهبری آگاهانه احساس مینمود.

روی تحلیل اوضاع مشخص بود که پیش کسوتان قیام کار تأسیس جبهه متحد ملی افغانستان را به سرپرستی عبدالمجید کلکانی شهید توأم با سهم گیری فعال با کار نظامی چریکی آغاز نمود.»

اگر تمام موارد فوق بر طرحهای کودتایی قیام گونه دلالت نداشته باشد برچه چیزی دیگری میتواند دلالت نماید؟ ما در اعلامیه نوشته ایم:

«طرحهای کودتا گرایانه به اصطلاح قیامی»

"رهبر و شرکاء" بجای اینکه بجواب گوئی بپردازند بر سروسورت زنان آه و ناله سر میدهند که ما میگوئیم: سازمان ... برای همراهی با طرحهای کودتایی قیام گونه ایجاد... گردیده است. اینهم شد جواب صد در صد علمی با صد پاینت و صد آفرین!!

ما میگوییم استراتژی جنگ توده یی طولانی در شرایط جوامعی مثل افغانستان یگانه استراتژی علمی جهت به پیروزی رساندن انقلاب است و این مسئله در حرکت های نظامی اولیه سال 1358 برای "ساما" مطرح نبوده است.

اولین سند سامائی که در آن جنگ توده یی طولانی طرح گردیده است برنامه سازمان است که در کنگره تصویب گردید. در تمامی اسناد دیگر چه آن اسنادی که قبل از اعلامیه سازمان بیرون داده شده و چه آن اسنادی که بعد از انتشار اعلامیه سازمان بدست نشر سپرده شده است صحبتی از جنگ توده یی طولانی درمیان نمی باشد. در

اعلامیه سازمان نیز نمی توان باور سازمان را بر استراتیژی جنگ توده یی طولانی مشاهده کرد. در تمامی شبنامه های سازمان که عبارت اند از:

- جاوید باد پیوند خون خلقها و اقوام سراسر کشور
- فاجعه است یا حماسه
- خروش رعد در پکتیا
- از کودتا تا کودتا
- روس اشغالگر در سراشیب سقوط و رسوائی

و

- در سنگر اعتصاب ببر انقلاب خفته است

که قبل از کنگره انتشار یافته اند حتی برای یکبار هم اشاره ای به استراتیژی جنگ توده یی طولانی صورت نگرفته است. تقریباً تمامی ضربات وارده بر سازمان که از ضربت خوردن کمیته تشکیلات دوهفته بعد از کنفرانس مؤسس شروع میگردد تا ضربه خوردن ماه اسد سال 60 دفترسیاسی سازمان ادامه پیدا می نماید، از برکت همین خوش خیالی های به اصطلاح "پادشاهی گیری" بوده و دیدیم که این تلاشهای مذبوحانه " به قول مجید شهید " نتیجه نداد که نداد.

واقعیتها همین گونه بوده و ما صرف به بیان واقعیت ها پرداخته ایم. کجای حرفهای ما تهمت و افترا است؟ آیا اگر ما به بیان واقعیت های انکار ناپذیر پرداختیم «قافله سالار جنبش انقلابی کشور و دیگر مؤسسين سازمان را مورد طعن قرار» داده ایم؟ و اما در مورد قدرت طلبی و شوالیه مایی؟؟ این دیگر به "رهبروشرکا" مربوط است که گفته های ما را چگونه تفسیر می کنند.

طفره رفتن از طرح و بحث مسائل اساسی و سنگر گرفتن پشت سر شهدا و بخصوص شهید مجید. اینست آن شیوه معمولی و دایمی " رهبر " غرض گریز از جواب گوئی مستقیم و استفاده از احساسات عقبمانده صفوف با استفاده از "افتخارات گذشته" و "خون شهدا" و "ارزشهای والا". ولی این شیوه به یقین به زودی کار برد خود را از دست خواهد داد و گذشته نگری و "شهید پرستی" رهبر و شرکاء وبال گردن خودش و سائر رفقای عزیز شان خواهد شد.

حضور عالیقدر جلالتماب رهبر صاحب!! و صداقت مآبان شرکای شان!! عرض است اینکه:

اینهمه پشت سر "قافله سالار جنبش انقلابی کشور" سنگر نگیرید، چه احترامی که نزد جنبش کمونیستی کشور برای ایشان موجود است بهتر است حفظ گردد. نه ما دیگر بی زبانان قافله ایم و نه دیگر جنبش کمونیستی کشور مثل شما نان امروز و فردا را به نرخ دیروز می خورند. اینگونه که شما موضع گرفته اید با درهم کوبیده شدن نه چندان دور خودتان این سنگر نیز ویران خواهد شد.

کمونیستهای افغانستان پس از تحمل هزاران قربانی بیشتر از پیش همدیگر را درک میکنند و راه روشن شان را روشن میسازند و میخواهند غرض راه یابی آتی جنبش گامهایی بردارند.

ولی شما بجای اینکه گذشته و وضع حاضر را در خدمت آینده قرار دهید و از تجارب چند سال گذشته غرض راه یابی و حل مشکلات آینده سود جوئید حال و آینده را در خدمت گذشته قرار می دهید و صرفاً به تعریف و تمجید "قافله سالار شهید جنبش انقلابی کشور" می پردازید، در برخورد با کسانی که این گذشته نگری منحط شما را منسوخ اعلام کرده اند کار تان به لعن و نفرین کشیده و دشنام و ناسزا.

رفیق عزیز!! "حاجی صاحب بزرگ"!! رفقای محترم!!

کار انقلاب با تیکه داری اسقات قبور شهدا فرق دارد. شما بر قبور شهدا به مجاورت بنشینید و کفش زائین نهدارید و نانی و نوائی بدست آورید. خود جزء قافله باشید و دیگران را نیز بی زبانان قافله دانید و فرزندان مردم را برافتخارات گذشته و "مقدسات والا" دل خوش دارید.

ولیکن فتح "شهر سعادت" را لشکر جرار باید و فرماندهی دانا و توانا و شمشیر داران و کمانکشان را بازوی حربی و خنجر نبرد را برندگی و تیر محاربه را پیکان کارگری.

به مجاوران قبور و زیارت نامه خوانان زیارت شهدا ضرورتی نباشد.

یکبار دیگر پروگراف دوم اعلامیه بخش غرjestان را از نظر میگذرانیم:

«کنفرانس ماه سرطان 1358 که اساساً بخاطر حل اختلافات ایدئولوژیک محافل سه گانه دائر شده بود تحت تاثیر خیزش عمومی مردم و بعد از ناکامی طرح کودتا گرایانه به اصطلاح قیامی در واقعه چنداول اعلامیه تشکیل سازمان را انتشار داد و در نتیجه قبل از آنکه پیش شرطهای ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی ایجاد یک سازمان کمونیستی تامین گردد "ساما" اعلام موجودیت کرد.»

و یکبار دیگر پروگراف سوم اعلامیه "ساما" را از نظر میگذرانیم:

«این وقاحت بی مثال - در روش و کنش سامائیهها محدود به مسایل کنونی سازمان ما و مسئولین آن نمی ماند بلکه سازمان پر افتخار ما را از بدومیلاد پر آوایش زیر رگبار تهمت و افترا قرار میدهد تا آنجا که رفیق بزرگ و قافله سالار جنبش انقلابی ما مجید شهید و دیگر مؤسسین سازمان مورد طعن و لعن قرار میگیرند که گویا سازمان را برای همراهی با طرحهای کودتایی قیام گونه قبل از بلوغ ایدئولوژیک سیاسی آن ایجاد کرده اند و این سازمان اساساً نه ابزار انقلاب بلکه بازیچه حرکتی قدرت طلبانه و شوالیه مآبانه این و آن بوده است.»

در مورد طرحهای کودتایی قیامگونه قبلاً توضیحاتی دادیم و اینک میپردازیم به قسمت دیگر این بحث:

## 2- بلوغ و عدم بلوغ ایدئولوژیک سیاسی حین تشکیل سازمان:

کنفرانس ماه سرطان 1358 اساساً بخاطر حل اختلافات ایدئولوژیک محافل سه گانه دائر شده بود و نه بخاطر ایجاد سازمان و بیرون دادن اعلامیه سازمان. به عبارت دیگر مسئله ایجاد سازمان و تنظیم اعلامیه موجودیت آن جزء مواد اجندائی این کنفرانس نبوده است. آیا این گفته ما تهمت و افترا است؟

در قسمتی از نوشته "پروسه تشکیل "ساما" میخوانیم:

«... در بخش تحقیق تئوریک از همان جلسه نخست بحث تئوریک - ایدئولوژیک به راه افتید که فشرده آن در مشی لیبرالی رادیکال و مشی پرولتاریایی بیان میگردد... چون این بحث با اصرار و تاکید روی هر یک از این مشی های دوگانه تعقیب میشد عضو مسئول بخش با کسب اجازه راپوری را به مرکز ارائه داد که در بخش تحقیق تئوریک بحث و جهت گیری درباره دومی وجود دارد که به عقیده این فرد مسئول حل آن در یک جمع غفیر هر سه بخش میسر است ... و همان بود که پیشنهاد مسئول بخش تحقیق تئوریک مورد قبول مرکز واقع شده و جلسه مطلوب برای دوسه روز دائر گردید. درین جلسه که در آن یازده عضو شامل بودند اولتر از همه روی همین موضوع ارائه شده از جانب عضو مسئول بخش تحقیق تئوریک بحث و مذاکره صورت گرفت. ...

بعد ها علی العجاله از جانب یک رفیق پیشنهاد شد که رهبری موقت مسئول و کمیته های تشکیلات و تحقیق تئوریک به شکل دموکراتیک آن انتخاب گردد. این پیشنهاد تصویب و به منصفه عمل قرار گرفت که نتایج آن بدین قرار بود:

1- اعضای اصلی بوروی سیاسی و منشی اول آن تعیین گردید.

2- اعضای کمیته تشکیلات تعیین شد.

3- اعضای علی البدل بوروی سیاسی تعیین گردید. ...»

همچنان در جای دیگر این نوشته میخوانیم:

«از آنجا که منظور نشست همگانی کمیته انسجام حل و فصل همان اختلافات تئوریک - سیاسی بخش تحقیق تئوریک بود ضمناً انتخاب اعضای کمیته های دوگانه و بوروی سیاسی را با جوهر دموکراسی آراسته ساخت تصمیم گرفته شد تا قطعنامه ای جهت نشر تدوین کند. البته خلص و فشرده این جلسه تاریخی که سر آغاز مرحله دیگری در ترکیب دیالکتیکی گروه های مربوط در داخل یک سازمان میباشد شمرده میشود چنانچه تسمیه "ساما" (سازمان آزادیبخش مردم افغانستان) نیز یکی از اقدامات عملی چنین نشست همگانی است. منظور این انتخابات جدید هم تسریع و رونق روز افزون کار تشکیلاتی - سیاسی و تئوریک "ساما" و جواب دادن قانع کننده به نیازهای مبرم جنبش خود بخودی پیشتازی بود که فرسخ ها از ما به جلو میرفت. ...

در نتیجه همین تصامیم، "ساما" که شامل بخش های معین و رشد ناموزون گروه های خود بود رسماً به میان آمد و گروه ها عملاً از یک مرکز فرماندهی باید تبعیت میکردند. پس از انجام این همه کارها ختم جلسه اعلان شد.»

در نوشته "سیمای واقعیت ها" که از طرف "ساوو" انتشار یافته درین مورد چنین میخوانیم:

«.. جانب "ساما" بیشتر روی مفهوم کنفرانس تکیه میکرد و با فرضیه های آماده خود میخواست بگوید که واقعیت های عینی خلاف آرزوی افراد به همین گونه مسیر حرکتی را پیموده و سامائی را بوجود آورده. ما میگفتیم که واقعیات یعنی اگر به آن از نظر دیالکتیک اطلاق عینی کنیم خود با این برداشت ذهنی مخدوش میشود، وقتی ادعا شود که این کنفرانس کنفرانس مؤسس "ساما" است! در "پروسه تشکیل ساما" توضیح شده که این نشست از چه بابت بمیان آمده و تدارک آن عاجل و غافلگیرانه بوده فقط روی حل مناقشه کمیته تئوریک - تحقیق دور میخورد. اینکه درین جلسه بمنظور تسریع کار انقلابی کمیته انسجام قبلی که مرکب از کمیته های مرکزی، نظامی، تشکیلات و تحقیق تئوریک بود از حالت انتساب به جوهر انتخاب آرایش می یافت و آئین سانترالیزم دموکراتیک در عمل پیاده میشد موجب خوشی خاطر ما بود. اگر در همین نشست رسمی "ساما" هم مورد تأیید و تصویب رفقای جلسه قرار گرفت اعجابی ندارد. ما میگوئیم این اسم باید اسم با مسمی میشد که با کمال تأسف نه از نظر تشکیلاتی پایه های مادی .....»

و اکنون به صحبت های تازه اندیشان که در "کنفرانس سرتاسری" درین مورد بیان داشتند توجه نمائید:

«... در اوایل سال 1358 عکس العمل ملی در برابر دولت دست نشانده شوروی در وجود جبهه ضد دولت خلقی شکل می یافت. جبهه ضد دولت خلقی در بین افسران اردو، در بین اقشار دموکراتیک ملی مذهبی و بوروکرات های وابسته به دربار و قدرتمندان فئودالی نیروهایی را گرد آورده بود و طرح کودتائی را در دست اجرا داشت. بعضی از جناح های جبهه ضد دولت خلقی از رفیق مجید دعوت کردند تا به جبهه بپیوندد و قیام را رهبری نماید و همچنان خواستار اعلام هویت سیاسی تشکیلاتی خود شدند. با شرکت رفیق مجید جبهه بنام "جبهه متحد ملی" مسمی شد. ایجاد جبهه متحد ملی پروسه وحدت جناح های سه گانه را که در مراحل جروبوت های سیاسی ایدئولوژیک قرار داشت سرعت بخشید. ...»

در کنفرانس 1358 که به اشتراک یازده نفر از سه گروه متذکره برگذار گردید بر دو مسئله اساسی بحث گردید: طرح اختلافات ایدئولوژیک سیاسی و تاسیس سازمان واحد.

کنفرانس به سرعت کار خود را پایان داد و برای پاسخ دادن به مسئله فوری کودتا قیام تاسیس سازمان واحدی بنام «سازمان آزادیبخش مردم افغانستان» تصویب گردید و مؤقتاً اختلافات ایدئولوژیک کنار گذاشته شد. ...»

«... کمیته انسجام برای آنکه بتواند طرح کودتا قیام را عملی کند بگونه عاجل و بدون تدارک کافی در سرطان 1358 عملاً دست به تاسیس سازمان آزادیبخش زد، سازمان تاسیس شد ولی اختلافات ایدئولوژیک را همچنان در خاک بارور خویش پنهان داشت.»

«... در کنفرانس بحث های داغی روی مسائل ایدئولوژیک و سیاسی آغاز می یابد ... جروبحث ها فاقد نتیجه است و نظر واحدی تصویب نمیگردد. بخاطر حفظ و ایجاد وحدت، حل این اختلافات ایدئولوژیک را به کمیته تحقیق تئوریک می سپارند تا نتایج حاصله در نشست همگانی بررسی شود. ...»

«دستاورد کنفرانس مؤسس اینها بود: تعیین اعضای دفتر سیاسی و اعضای علی البدل آن، تعیین کمیته تشکیلات، تعیین کمیته تحقیق تئوریک، تعیین نام سازمان و اعلامیه سازمان.»

شکستهای کنفرانس: برنامه مشخص ارائه نمیدهد، آئین نامه و قطعنامه هم نمیتواند بیرون دهد.»

در نوشته جمع بندی جلسات ساما و ساوو که یک سند رسمی "سامائی" تلقی میگردد درین مورد چنین میخوانیم:

«کنفرانس ماه جوزا - سرطان (؟) که در واقع بخاطر حل اختلافات موجود در کمیته تحقیق تئوریک به میان آمد، اما این کنفرانس با انتخاب افراد برای کمیته های تحقیق تئوریک، تشکیلات، نظامی، فرهنگی و انتخاب مرکزیت سازمان، انتشار اعلامیه سازمان و نامگذاری آن، سازمان آزادیبخش را عملاً تأسیس نمود که بخاطر همین وقایع ما آن را بنام کنفرانس مؤسس سازمان آزادیبخش میشناسیم. ...»

در جای دیگر این نوشته میخوانیم:

«کنفرانس ماه جوزا - سرطان (؟) برای حل مسائل تحقیق تئوریک بود (نظر نمایندگان ساوو). کنفرانس مذکور با هر نیتی که برگزار شده بود ولی اعمال انجام شده درین کنفرانس عملاً سازمان واحدی را تأسیس کرد و لذا از نظر ما کنفرانس مؤسس سازمان است (ساما).»

بلی! کنفرانس ماه جوزا - سرطان 1358 بخاطر حل اختلافات ایدئولوژیک سیاسی مطروحه در کمیته تحقیق تئوریک برگزار میگردد. منظور از تشکیل این کنفرانس ایجاد سازمان واحد نبوده و بحث درین مورد جزء مواد اجندائی کنفرانس نبوده است. اختلافات ایدئولوژیک سیاسی بین مشی پرولتری و مشی لیبرالی رادیکال (بقول پروسه تشکل) که قبلاً در کمیته تحقیق تئوریک بوجود آمده بود در کنفرانس موضوع اصلی مورد بحث است. این اختلافات (بقول تازه اندیشان) لاینحل باقیمانده و بخاطر پاسخ دادن به مسئله فوری کودتا قیام تأسیس سازمان واحدی بنام "ساما" تصویب میگردد و مؤقتاً اختلافات ایدئولوژیک کنار گذاشته میشود. ایجاد سازمان و انتخاب رهبری و کمیته های اساسی بدون اینکه قبلاً جزء مواد اجندائی کنفرانس باشد «بعد ها علی العجالة از جانب یک رفیق پیشنهاد» می گردد (بقول پروسه تشکل). ولی "عجله کار شیطان است" و عاقبت خوش ندارد.

به این صورت است که اعلامیه سازمان نیز در اثر این پیشنهاد علی العجالة یک رفیق به نوشتار در می آید، علی العجالة سازمان تأسیس میگردد و علی العجالة اختلافات ایدئولوژیک کنار گذاشته میشود، تا علی العجالة به مسئله عاجل کودتا پاسخ عاجل داده شده بتواند. ...

## مختصراً اعلامیه سازمان را مورد بررسی قرار میدهیم:

اعلامیه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان نه بر اساس حل اختلافات ایدئولوژیک سیاسی موجود بین محافل مختلف تنظیم گردید و نه بر اساس پیروزی مشی مشخص در کنفرانس. این اعلامیه آنچنان تنظیم گردید که علی الرغم لاینحل ماندن اختلافات، مورد توافق محافل مختلف شرکت کننده در کنفرانس قرار گرفت و لذا مخلوطی است از مطالب متناقض و تحلیل های متضاد.

در پروگراف دوم اعلامیه میخوانیم:

«درین نبرد سهمگین جهانخواران امپریالیست که یکی در تلاش استیلا / با اتکا بر سرمایه دلال دولتی میکوشد کشور ما را به مستعمره مقهور و پرشگاه توسعه جوئیهای بعدی خود مبدل سازد و دیگری از سنگر رقابت / بادمسازی با نیروهای رجعت گرا میخواهد جنبش آزادیبخش خلق ما را به بیراهه تاریک عقبماندگی و اسارت مخفی رهنمون شود - دریک صف و خلق قهرمانی که باعشق شکوهمند به میهن و با دلبستگی غرور انگیز به نوامیس ملی در راه آزادی / رفاه و کرامت انسانی خود می رزمند در صف دیگر قرار دارد.»

به این صورت مبارزه جاری به دو صف متخاصم تقسیم میگردد: 1- صف خلق و 2- صف جهانخواران امپریالیست. صف جهانخواران امپریالیست دولت وابسته، سوسیال امپریالیسم شوروی (بقول اعلامیه امپریالیسم روس) امپریالیسم غرب و رجعت گرایان وابسته به آنرا همگی در بر میگردد.

ولی در پروگراف سوم اعلامیه میخوانیم:

«... و اما در پیکار نجاتبخش کنونی امپریالیسم روس (این مظهر بی نظیر شرارت) توحش استعماری را با توسل به امکانات گسترده جنایت و ویرانگری به مدارج بیسابقه ای ارتقا میدهد و در مقابل / خلق آزاده ما روح بیداری ملل / شور رستاخیز خلقها و پویه حماسی عصر را در حصار جهنمی استبداد و اختناق روسی / علی الرغم تجاهل عارفانه و توطئه مزورانه جهان آزاد به نحو اعجاب انگیزی تمثیل مینماید.»

اینجا گرچه تضاد بین خلق افغانستان و سوسیال امپریالیسم شوروی (بقول اعلامیه امپریالیسم روس) تلویحاً و نه صریح و روشن - عمده میگردد ولی در برخورد با امپریالیسم غرب از توطئه مزورانه و تجاهل عارفانه جهان آزاد صحبت بعمل می آید. "جهان آزاد" اصطلاحی است که در ادبیات امپریالیستهای غربی و وابستگانش به کشورهای به اصطلاح "غیر کمونیست" اطلاق میگردد؛ یعنی به امپریالیستهای غربی و وابستگان شان.

در پروگراف دوم امپریالیستهای غربی در صف ضد خلق افغانستان جای دارند و درینجا نقش شان تا سطح توطئه مزورانه و تجاهل عارفانه پائین می آید و آنهم تحت عنوان "جهان آزاد". بافت دیالکتیکی قابل تحسینی است؟!!

در پروگراف پنجم چنین میخوانیم :



«..... امپریالیسم روس در هجوم همه جانبه اقتصادی / سیاسی و فرهنگی خود ناگزیر بود در بخش فرهنگی علاوه بر اندیشه های دموکراتیک طراز کهن و نوین، عقاید و شعایر اسلامی را نیز (علی رغم احترام ریاکارانه و سوگندهای اضطراری چا کرانش) بمثابة سدی در برابر امحاء کامل هویت ملی ما مورد تعارض قرار دهد و در نتیجه با مقاومت ملی زیر لوای اسلام روبرو گردد.»

از اسلام بمثابة سدی جهت جلوگیری از امحاء کامل هویت ملی مردم افغانستان صحبت به عمل می آید؛ در حالیکه مذهب هیچگاهی مشخص کننده هویت ملی یک ملت به مفهوم علمی آن نمیتواند باشد. هویت ملی یک مقوله بورژوائی است و مذهب بقایای فکری جوامع ما قبل سرمایه داری.

اعلامیه قبول مینماید که مقاومت ملی مردم ما زیر لوای اسلام صورت میگیرد و اسلام یک ایدئولوژی ملی و ضد استعماری میباشد. این حکم هیچگونه تحلیل طبقاتی را در بر ندارد. اسلام شاید بتواند یک ایدئولوژی ضد استعماری باشد؛ ولی از آنجائی که ماهیت فئودالی دارد به هیچ صورت نمیتواند یک ایدئولوژی ملی تلقی گردد. به عبارت دیگر در افغانستان این فئودالیسم است که از اسلام بمثابة ایدئولوژی طبقاتی خود علیه سوسیال امپریالیسم شوروی استفاده مینماید.

بهر حال آنچه مسلم است اینست که: به این صورت واژه های "اسلام توده ای" و "اسلام مترقی" و "اسلام رادیکال" یعنی پایه های بر آمد اسلامی و مشی اعلام مواضع از همان ابتدای تشکیل سازمان رسمیت پیدا مینماید. در پروگراف دوازدهم چنین میخوانیم:

«در هر حال / چه امپریالیسم روس به توطئه جدید و یا تشدید مداخله مستقیم متوسل شود و چه محافل رجعت گرا به پاداش خدمت به امپریالیسم دیگری به نحوی در کشور تسلط یابند / مبارزه خلق ما با توان و قاطعیت بیشتر / تا پیروزی کامل و دست یابی به آزادی واقعی و تأمین عدالت اجتماعی ضرورتاً ادامه خواهد یافت.»

طرح مسئله به این صورت در تقابل با امر مبارزه دراز مدت توده یی ضد سوسیال امپریالیسم شوروی قرار دارد و مانع از آن میگردد که برای انقلاب طرحهای دراز مدت در نظر گرفته شود.

در پروگراف سیزدهم چنین میخوانیم:

«سازمان آزادیبخش مردم افغانستان با تأکید انصراف ناپذیر بر اصل عدالت اجتماعی ای که منافع تمام خلق و به ویژه منافع تاریخی ستمکش ترین طبقات جامعه و تساوی همه جانبه ملیت های این سرزمین را احتوا نماید و با درک نیازهای تکامل سالم جامعه بپاس خون پاک شهدای راه آزادی میهن و با الهام از پایمردی و جانبازی خلق متعهد است ضمن سهمگیری صادقانه و قاطعانه در پیکار نجات بخش ملی کشور در دفاع از دستاوردهای مجاهدات خلق و تکامل آن در جهت تأمین عدالت اجتماعی با پیگیری مبارزه کند.»

سازمان هیچگونه موضعگیری مستقل کارگری و هیچگونه تشخص آشکار کمونیستی ندارد و در نتیجه برای اعلامیه صرفاً مسئله پیشنهاد تشکیل جبهه آزادیبخش ملی مطرح است بدون اینکه از ضرورت تشکیل پیشاهنگ سیاسی طبقه کارگر کشور یعنی ایجاد حزب کمونیست صحبتی در میان باشد.

شعار عمده اعلامیه عبارت است از «به پیش در راه تشکیل جبهه آزادیبخش ملی افغانستان» و آنهم صرفاً بخاطر نجات میهن. درینجا به نظر میرسد که "جبهه متحد ملی افغانستان" که قبلاً با انتشار اعلامیه ای عرض وجود کرده بود همان "جبهه آزادیبخش ملی" مطلوب اعلامیه نباشد، چه جبهه تشکیل شده دوباره تشکیل نمیگردد.

در اعلامیه هیچگونه شعاری برای وحدت نیروهای داخل در جنبش کمونیستی کشور مطرح نیست. گرچه بعضاً در اعلامیه صحبت از محو کامل استثمار و استعمار یا ستم ملی و طبقاتی به میان می آید ولی این مسایل هیچگونه تشخص کارگری و کمونیستی ندارد.

بدین صورت است که در سرتاسر اعلامیه از ضرورت مبارزه ایدئولوژیک علیه رویونیسم هیچگونه حرفی در میان نیست.

بلی! از اعلامیه ای که در اثر پیشنهاد علی العجاله یک رفیق انتشار یافته باشد انتظار بیشتری ازین نمیتوان داشت. "عجله کار شیطان است" و عاقبت خوش ندارد. این را ما در طول این چند سال گذشته با خون و رگ و جان مان درک کرده ایم.

### خشت اول گر نهد معمار کج

### تا ثریا می رود دیوار کج

طبقه کارگر کشور در پیکار نجاتبخش ملی - دموکراتیک جاری فقط آن وقتی قادر است نقش مستقل و در تکامل آن نقش رهبری کننده خود را ایفا نموده و رسالت آزادی ملی، دموکراسی نوین و سوسیالیسم را به سر انجام رساند که پیشاهنگ سیاسی اش (حزب کمونیست) در تمامی عرصه های ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی مبارزه سیاسی مستقلش را رهبری و هدایت نماید.

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) فقط آنوقتی میتواند این خواست مبرم طبقه کارگر کشور را لیبیک گفته و بطرف تثبیت نقش پیشاهنگی طبقه کارگر در انقلاب ملی - دموکراتیک حرکت نماید که اولاً اصول اساسی ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی مبارزه مستقل طبقه کارگر (اصول اساسی ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی کمونیستی) در ایجاد تشکیلات آن کاملاً در نظر گرفته میشود و ثانیاً اساسات متذکره در مراحل بعدی مبارزات به نحو پیگیری تعقیب گردیده و بخاطر حرکت به سوی ایجاد حزب کمونیست کشور بیشتر از پیش تثبیت می گردید.

گرچه اکنون در مورد پیش شرط های ایدئولوژیک و سیاسی در ایجاد و پیشرفت تشکیلات "ساما" صحبت هائی از جانب "رهبر و شرکا" به عمل می آید، ولی در واقع چنین پیش شرط هائی (یعنی اصول مشترک ایدئولوژیک و سیاسی کمونیستی) با توجه به موجودیت اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی موجود بین جناحهای

مختلف حتی برای ایجاد تشکیلات سازمان بصورت مشخص و روشن مطرح نبوده چه رسد به اینکه آن اساسات در مراحل بعدی مبارزه تعقیب گردیده و توانسته باشد خود را تثبیت نماید.

به گوشه‌هایی از این اختلافات که مانع تأمین پیش شرط‌های ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی گردید توجه نمائید:  
در نوشته "پروسه تشکیل ساما" میخوانیم:

«چنانچه در خلال همین تماسها فرصت میسر شد تا سه رفیق به نمایندگی از سه گروه در اوقات معین گرد هم آیند

و در پیرامون انقلاب مرحله کنونی تکامل جامعه ما، برنامه و آئین معینی را به جنبش تقدیم نمایند. یکی از گروه‌ها ذریعه نمایندۀ خود برنامه‌ای را ارائه کرد که پس از غور و دقت رفقا بدین نکته توافق کردند تا بر تدوین این برنامه تجدید نظر کلی به عمل آید و قبل از آن که برنامه حد اقل و حد اکثر تدوین گردد پیشاوندی مشتمل بر برداشت فشرده از سیمای اقتصادی سیاسی گذشته نزدیک تا حال ضم برنامه گردد. ...

در زمان حیات مخفی سیاسی این فرصت میسر شد تا تماس گروه‌های مشخص سریعتر و سازنده تر باشد. باز هم مطلب داغ و جدی جنبش را وحدت جنبش کمونیستی کشور تشکیل میداد. لذا در ضمن اینکه رفقای گروه‌های مسئول با هم تبادل نظر داشتند و تحلیل‌های سابقه جریان شعله‌جاوید را بر طبق برداشت خاص خود به انجام رسانیده بودند همان تحلیل ناتمام آن‌ها مورد مطالعه قرار گرفت. چنین تجویز گرفته شد تا با اكمال کار این گروه‌ها، توحید هر سه تحلیل صورت گیرد تا با نقاط مشترک و ارائه آن به جنبش واقعی انقلابی چپ بتوانیم اندک خدمتی انجام دهیم. البته در ضمن بررسی تحلیل‌های موجود نقاط ضعف و برخورد‌های متعصبانه و عنودانه و یک جانبه همه تحلیلها خاطر نشان گردید.

در خلال همین مباحثات باز هم یکی از جناحهای مشترک مباحثه تصمیم گرفت تا درباره طرح خام برنامه و آئین نامه و برگ وصفی کارهایی انجام دهد. از آنجا که منابع کافی در دسترس افراد مسئول این طرح خام وجود نداشت بیشتر مواد انباشته ذهنی به داد آن‌ها رسید. وقتی مواد خام این طرح یا خامه آن به انجام رسید به سمع یکی از رفقای مسئول گروه دیگر رسانیده شد و در ضمن قرائت این خاکه، برنامه، آئین نامه، برگ وصفی با محتوای سیاسی فرهنگی و اقتصادی خاص با شکل زیباتر ارائه گردید. از یکی از رفقای همین گروه طراح برنامه خام دعوت به عمل آمد تا با عبارت متن را شکل زیباتر دهد. وقتی این خاکه به شکل جدید در آمد و مورد مطالعه رفقای مسئول هر سه گروه قرار گرفت دو رفیق دیگر مربوط گروه هم حضور داشتند و عقاید شخصی را در باره یک برنامه سیاسی نظامی طرح کردند. وقتی که یکی از رفقای تشکیلات آنرا بطور خلص روی کاغذی ارائه داد با قبول اصل لنینی سازماندهی از جانب یک رفیق دیگر مربوط گروه دیگر تائید شد. در همین جلسه تجویز به عمل آمد که کمیته انسجامی به منظور تسریع کارها ترتیب گردد. ...»

در بخش دیگری از این نوشته میخوانیم:

«هرکس در بخشهای توظیف شده به روز های معین با رفقای دیگرگرد هم آمده و راپور کارهای خود را در مرکز تعیین شده ارائه و مورد ارزیابی قرار میدادند. اگر واقع گرائی را شیوه تحقیق و ارزیابی خود بدانیم کار بخشهای تعیین شده با کندی و بطالت خاص توأم بوده و چنگی بدل نمی زند. در بخش تحقیق تئوریک از همان جلسه نخست بحث تئوریک – ایدئولوژیک به راه افتید که فشرده آن در مشی لیبرالی رادیکال و مشی پرولتاریا بیان می گردد.

چون این بحثها با اصرار و تأکید روی هریک از مشی های دوگانه تعقیب میشد عضو مسئول بخش با کسب اجازه راپوری را به مرکز ارائه داد که در بخش تحقیق تئوریک بحث و جهت گیری در باره دومشی وجود دارد که به عقیده این فرد مسئول حل آن در یک جمع غفیر هر سه بخش میسر است. ...»

همچنان در نوشته "سیمای واقعیت" چنین میخوانیم:

«... کسانی که با وجدان آگاه انقلابی رسالت خود را در قبال جنبش اصیل انقلابی فراموش نمیکنند و برای بقای زندگی شخصی یا خوشی خاطر این و آن بر حقایق پرده نمی اندازند نیک میدانند که در ظرف مدت هفت هشت ماه چه مشاجرات و منازعات ایدئولوژیک – سیاسی گرم و داغی در بین دوجناح وجود داشت. حتی رفقای سایر گروه ها بطور مثال "دسته" و "پیکار" اختلاف آشکار نظری عملی دوجناح را در ک و احساس میکردند.»

همچنان در جای دیگری ازین نوشته میخوانیم:

«در مرکز که کاری از تحلیل و ترکیب تشکیلاتی – سیاسی – ایدئولوژیک سازنده سراغ نمیشد، زیرا از تشکیلات خبری نبود و در سیاست و ایدئولوژی وحدتی وجود نداشت. بعضی کارهای معمولی پیش پا افتاد مطرح بود و در باره آن تصامیمی گرفته میشد.»

در قسمت دیگری ازین نوشته چنین میخوانیم:

«وقتی ازین صحبتهای متفرق گذشته بخواهیم نتایج بدرد بخورمنطقی برای تحلیل حال بدست آوریم ما میگوئیم که مشی جبهوی در یک هیئت کلی و مشی چریکی در یک مقطع دیگر جناح دیگر را با مشی م – ل درباره وحدت واقعی جنبش م – ل در قدم اول و ایجاد حزب کمونیست به منظور تأمین وحدت جنبش کمونیستی کشور در حرکات بعدی تا نیل به پیروزی انقلاب ملی – دموکراتیک مواجه می یافتیم. لذا در ماهیت امر این همه کشمکش ها و جدالهای لفظی و ایدئولوژیک – سیاسی بین دوجناح خود بیانگر اصطکاکات دومشی متفاوت ازهم بود. منتها در یک مشی جناح مقابل تئوری هایی با گرد و غبار آمیخته افیون مذهبی با صیقل نقل و قولها یا عبارات سوسیالیستی ملفوف میگردد و با شیوه های التقاطی تلاش بعمل می آمد در ظاهر از رسالت تئوریهای علمی م – ل استنکاف بعمل نیاید. چنین استدلال میشد که کمونیزم بدنام شده و آه و افسوس براه می افتید که باند وطنفروش خلق و پرچم کمونیزم را به فصاحت کشاندند. اگر کمی در عمق این مفاهیم توجه کنیم درک می کنیم که با آن استدلالاتی قبلی و این بدنامی کمونیزم مدعی به چه نتیجه ای می رسد و باید برسد. اما جناح ما لازم نمی دید با همزمان همسنگر خود

دیپلوماسی کند و یکدنده روی قول و عمل خود از م - ل و مارکسیست - لنینیست های واقعی دفاع میکرد و ادعا داشت و دارد که از کمونیسم کاذب خروشچف و برژنف و امثال آن متمایز است. علم است و بدنامی ندارد و به رسوائی و "گندیگی" سیر نمیکند.»

در نوشته «جمعبندی مختصر جلسات مشترک میان سازمان وطنپرستان واقعی و ساما» این مطالب درین مورد بچشم میخورد:

«بهرحال نماینده ساوو گذارش وصفی ای ازین دومرحله برای جلسه ارائه دادند که در آن از وجود اختلافات نظر در میان عده ای از رفقا در مورد مسائل اساسی فلسفی سیاسی و اقتصادی در تمام طول جریان وحدت طلبانه تأکید کردند. این رفقا تذکر دادند که در سازمان مشی ای وجود داشت که پایه فلسفی آنرا پراگماتیسم، پایه سیاسی آنرا لیبرالیسم بورژوائی و پایه اقتصادی آنرا اقتصاد کینز میساخت که انتی تز آن بر پایه م - ل در همان موقع ارائه شده است.

علاوتاً رفقای ساوو موقف رفیق شهید مجید را در مورد این اختلافات ملاحظه کارانه توصیف کردند. کمبود تئوریک، عدم وجود تشکیلات واحد و نبودن کار سیاسی نیز از جمله انتقاداتی بود که رفقا مطرح نمودند.»

تازه اندیشان نیز در کنفرانس سرتاسری درین مورد بحثهایی داشتند. به قسمتی از بیانات آنها توجه نمایند:

«جروبحثهای ایدئولوژیک که بر اساس تحلیل تاریخی از گذشته جنبش انقلابی صورت می گرفت پیش شرط ایجاد سازمان واحد بود. وحدت ایدئولوژیک سیاسی و ادغام تشکیلاتی بعدها در پروسه عمل انقلابی بوجود می آید. در حوت 1357 کمیته انسجام توسط سه گروه بالا تشکیل شد. این کمیته شامل سه بخش بود: کمیته تحقیق تئوریک، کمیته تشکیلات و کمیته نظامی. کار در کمیته تحقیق تئوریک پیشرفت نکرد.

بحث هایی که در کمیته تحقیق تئوریک وجود داشت هیچگونه وحدت سیاسی - ایدئولوژیک را نشان نمیداد بلکه اختلافات کلی و اساسی را در ساحات ایدئولوژیک و سیاسی وانمود میساخت. ...

جناح ملی و انقلابی از برنامه ملی دموکراتیک خود که قبلاً در کنفرانس چهار بخش متحده آنرا تدوین کرده بود جانبداری میکرد. جناح چپ سنتی از نمونه های سنتی احزاب شوروی و چین جانبداری میکرد. بر اساس فیصله قبلی هر یک ازین سه گروه بایست تحلیلی از گذشته جنبش انقلابی ارائه میداد. گروه محمودی و گروه چهار بخش متحده تحلیل های خود را ارائه دادند. گروه رفیق مجید فرصت نیافت تا اینکار را به انجام رساند .... فیصله شد که بعد از تکمیل نوشته گروه رفیق مجید هر سه تحلیل بار دیگر توحید و منسجم گردد و این بخاطر آن بود که حسن نیت در امر وحدت استوار بماند. ولی متأسفانه این کار هرگز صورت عملی نیافت و تحلیل واحدی ارائه نگردید. ...

کار اساسی کمیته انسجام توحید سه تحلیل از پیشینه جنبش انقلابی بود که بدان توفیق نیافت تا پایه پرتوان فکری و سیاسی در وحدت آینده و ممدی در ایجاد یک سازمان انقلابی باشد.

"کمیته انسجام" که وظایف مشخص ساختن خط ایدئولوژیک و تأسیس سازمان واحد را عهده دار بود درگیر طرح کودتا قیام شد. کمیته انسجام که مرکزیت با صلاحیت سه گروه یاد شده بود اهداف اساسی را که کار ایدئولوژیک تشکیلات سیاسی باشد باید پیش میبرد عمدتاً طرح حرکت کودتا قیام را سازمان میبخشید و نیروهای هر سه بخش درین جهت بکار می آفتاد. تمام کوشش و تمام تلاش کمیته انسجام در جهت پیاده کردن طرح کودتا قیام است و توجه لازم به اهداف اصلی ای که در سرلوحه وظایف این کمیته است فراموش میشود. ...»

به این ترتیب میبینیم که اساسی ترین اختلافات ایدئولوژیک سیاسی که حتی تا سرحد اختلافات فلسفی نیز بالا میروند بین جناح های مختلف موجود است و همانطوریکه قبلاً بیان داشتیم کنفرانس جوزا - سرطان 1358 نیز نتوانست این اختلافات را حل و فصل نماید. به این صورت است که نمی توان از تأمین پیش شرط های اساسی یک سازمان کمونیستی در تشکیل "ساما" صحبتی بمیان آورد.

این مسئله را مورد بررسی قرار میدهیم:

### 1- پیش شرط های ایدئولوژیک:

"رهبر" در نوشته جمعبندی مختصر جلسات مشترک میان سازمان وطنپرستان واقعی و "ساما" درین مورد چنین ادعا دارد:

«کمیته انسجام اولین قدم این وحدت بود و بعد از قریب چهارده ماه مذاکره در مورد وحدت سه پیش شرط ایدئولوژیک متبلور شد که عبارت از اعتقاد به م - ل، مبارزه با رویزیونیسم و ارتقای تئوری رویزیونیسم تا سطح تئوری سوسیال امپریالیزم تعیین شده بود.»

ما نظرات دو محفل دیگر را که در تناقض آشکار با این ادعای "رهبر" قرار دارد در بالا متذکر گردیدیم و تکرار آنها لزومی ندارد.

اما ما چگونه این مسئله را بررسی میکنیم؟

اولین پیش شرط ایدئولوژیک غرض تشکیل یک سازمان انقلابی کارگری (سازمان کمونیستی) عبارت است از قبول مارکسیزم - لنینیسم - مائوتسه دون اندیشه بمثابة ایدئولوژی رهنمای عمل در مبارزه سیاسی.

درین مورد اختلافات اساسی ای در میان سه محفل تشکیل دهنده "ساما" نمودار بود. اساسی ترین زمینه ایدئولوژیک نزدیکی این سه محفل عبارت بود از سوابق شرکت افراد هر سه محفل در فعالیتهای جریان دموکراتیک نوین در گذشته یعنی "شعله یی" بودن شان. ولی موقعیکه این سه محفل کار تدارک برای ایجاد سازمان را شروع کردند در مورد "اندیشه مائوتسه دون" دید یکسانی نداشتند. محفل محمودی اساساً مارکسیزم - لنینیسم - مائوتسه دون اندیشه را قبول نداشت و صرفاً اصطلاح مارکسیزم - لنینیسم را بکار میبرد (تا حال نیز چنین است). محفل مجید با وجودیکه ظاهراً اندیشه مائوتسه دون را قبول داشت، ولی در عمل اجزای فوق العاده مهم این اندیشه

را نادیده می‌گرفت (مثلاً در مورد استراتژی جنگ توده‌ی طولانی و محاصره‌ی شهرها از طریق دهات/ مبارزه‌ی فعال ایدئولوژیک علیه رویزیونیسم و..). محفل چهار گروه متحده از تحلیل اندیشه‌ی مائوتسه دون به آنچنان نتایج ایدئولوژیکی دست می‌یافت که اساساً در ضدیت تام و تمامی با مارکسیزم - لنینیسم قرار می‌گرفت. آنچه در مورد محفل چهارگروه متحده قابل یادآوری است اینست که اساساً قبول مارکسیزم - لنینیسم - مائوتسه دون اندیشه‌ی بمثابه‌ی یک پیش شرط اساسی ایدئولوژیک تشکیل سازمان برای این محفل مطرح نبوده است (بحث تازه اندیشان در کنفرانس سرتاسری).

دومین پیش شرط ایدئولوژیک غرض تشکیل یک سازمان کمونیستی عبارت است مبارزه با رویزیونیسم بمثابه‌ی ایدئولوژی سرمایه‌داری در لباس ایدئولوژی پرولتری.

این پیش شرط اساسی ایدئولوژیک که بعد از تغییر ماهیت حزب و دولت "شوروی" در سطح بین‌المللی بیشتر از پیش اهمیت کسب نمود در شرایط خاص کشور ما اهمیت فوق‌العاده‌ای را دارا می‌باشد.

مبارزه علیه رویزیونیسم بیان فشرده‌ی مبارزه‌ی ایدئولوژیک طبقه کارگر کشور علیه بورژوازی کمپرادوری بوروکراتیکی است که قدرت سیاسی مرکزی کشور را در اثر حمایت و لشکر کشی اردوگاه امپریالیستی رویزیونیست (سوسیال امپریالیسم) در دست دارد.

مرز بندی دقیق با تجدید نظر طلبی و مبارزه‌ی بی‌امان علیه آن، تضمین کننده‌ی عمده‌ی استقلال سیاسی طبقه کارگر بوده و درفش مبارزه‌ی طبقه کارگر علیه بورژوازی کمپرادوری بوروکراتیکی را که کاذبانه ماسک کارگری به چهره زده و خود را حامی طبقه کارگر می‌زند بر افراشته نگه میدارد.

مرز بندی دقیق با رویزیونیسم و مبارزه‌ی بی‌امان علیه آن، حلقه‌ی کلیدی‌ای است که مبارزه‌ی طبقاتی ما را با مبارزه‌ی ملی و وظایف ملی ما را با وظایف انترناسیونالیستی ما (بصورت عمده) پیوند میدهد. در یک کلام مبارزه علیه رویزیونیسم یعنی مبارزه با رژیم مزدور و مبارزه با سوسیال امپریالیسم شوروی در سطح ملی و بین‌المللی از دید منافع طبقه‌ی کارگر کشور در تمامی عرصه‌های ایدئولوژیک و سیاسی.

محفل محمودی با وجودی که ایدئولوژی رویزیونیستی را در نزد حزب و دولت "شوروی" قبول داشت ولی برین امر باورمند نبود که حاکمان فعلی "شوروی" توانسته باشند شیوه‌ی تولید جامعه "شوروی" را یک شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری تغییر داده باشند. این محفل باند خلق و پرچم را سوسیالیستهای خرده بورژوازی روستائی و شهری تلقی میکرد و به مقولات اردوگاه سوسیالیستی و احزاب برادر بر سر قدرت باور داشت. همچنان در مورد رویزیونیسم سه جهانی این محفل هیچگونه موضع مشخص نداشت.

محفل مجید با وجودی که در سطح تئوریک علیه رویزیونیسم مرزبندی داشت ولی در عمل این مرزبندی عمق پیدا نمیکرد. این محفل نه تنها در سطح عملی مبارزاتی به شیوه‌ی های کودتاگرایانه گرایش داشت بلکه با شیوه‌ی های بس

خامتری نسبت به باند های خلق و پرچم حرکت های کودتا قیامی ای را سازمان می داد که منحصر به افسران اردو بود و در نهایت به اقشاری از خرده بوژوازی شهری تکیه داشت و ضرورت شرکت کارگران در آنها بهیچ صورت در نظر گرفته نمیشد. این نوع حرکات که نفی استراتژی جنگ توده یی طولانی را در بر داشت ضرورت مبارزه پیگیر علیه رویزیونیزم را در نظر نمی گرفت و در سطح عملی این ضرورت را نفی میکرد. قبول جمهوری اسلامی اساسی ترین خواست دموکراتیک را که عبارت از جدائی دیانت از دولت میباشد در سطح جبهه متحد ملی یعنی در سطح مبارزات ملی دموکراتیک و حتی در سطح سازمان نادیده گرفته و به این صورت استقلال سیاسی پرولتاریای کشور را از بین برده و مرزبندی ایدئولوژیک با ایدیالیزم مذهبی در سطح مبارزات ملی - دموکراتیک عملاً مخدوش گردانیده شد. در مورد رویزیونیزم سه جهانی هیچگونه موضع گیری روشن وجود ندارد.

اما موضعگیری محفل چهار گروه متحده همانطوریکه در زمینه کلی مارکسیزم - لنینیزم - مائوتسه دون اندیشه مخدوش و غیر روشن بود در مورد مرزبندی با رویزیونیزم نیز نه تنها صراحت و جدیت نداشت بلکه در اکثریت قریب به اتفاق موارد طرحات ایدئولوژیک این محفل آشکارا بسوی رویزیونیزم کهن در میلان بود (درین مورد بعداً به تفصیل صحبت خواهیم کرد).

این محفل مذهب را به عنوان ایدئولوژی رهنمای عمل مبارزات جاری توده ها قبول داشت و به آن ارج می نهاد.

مسئله جمهوری اسلامی را نه تنها در سطح جبهه متحد ملی (مبارزات ملی - دموکراتیک) بلکه در سطح سازمان یعنی در قلمرو مبارزات سوسیالیستی نیز مطرح می کرد و به این صورت نه تنها برآمد مستقل کمونیستی در مبارزات جاری مورد قبول این محفل نبود، بلکه حتی خواسته های ملی دموکراتیک را نیز در لفافه مذهب رادیکال و مترقی می پیچاند و مرزایدئولوژیک طبقه کارگر را با ایدیالیزم مذهبی از بین میبرد.

سومین پیش شرط ایدئولوژیک غرض ایجاد یک تشکیلات کمونیستی عبارت است از موضعگیری و مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم.

پس از تغییر ماهیت دولت "شوروی" و تبدیل شدن آن به یک دولت امپریالیستی برای نیروهای کمونیستی ضرورت مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم به شدت مطرح گردید. ولی این مسئله در شرایط خاص کشور ما ضرورت بس جدی و اساسی ای پیدا مینماید. مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم بصورت عمده عبارت است از مبارزه مردم ما علیه سیستم امپریالیستی چه بعد از کودتای ثور و بخصوص بعد از تجاوز قشون اشغالگر سوسیال امپریالیزم شوروی دشمن عمده مردم ما محسوب میگردد.

محفل محمودی با وجودیکه کلاً ضرورت مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم را قبول داشت ولی از آنجائیکه سیستم اقتصادی فعلی جامعه شوروی را سیستم بورژوائی نمی دانست مسئله مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم برایش عمق



لازمه را پیدا نمی‌کرد. ماهیت حاکمیت باند خلق و پرچم از طرف این محفل خرده بورژوازی تحلیل می‌گردید و به این صورت در ساحة تئوریک بین مبارزه علیه رژیم و مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم جدائی می افتاد.

محفل مجید درین مورد در سطح تئوریک موضعگیری داشت ولی در ساحة عملی بر اساس همان اشتباهات عملی مبارزه علیه رویونیوم اشکالاتی پیش می آمد که مفهوم مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم گرایشات غیر کارگری پیدا می‌کرد و به یک مبارزه صرف ملی تمایل پیدا مینمود.

محفل چهار گروه متحده نظر به موضعگیری های کلی ایدئولوژیکش و نظر به برخورد این محفل با پیش شرط دوم، مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم قبل از آنکه به مفهوم پرولتری برایش مطرح باشد شکل مبارزه مطلقاً ملی را بخود میگرفت. به عبارت دیگر برای این محفل مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم صرفاً عبارت بود از مبارزه ملی مردم ما و نه چیزی بیشتر از آن و این یعنی نفی این پیش شرط از دید ایدئولوژی کمونیستی.

## 2- پیش شرط های سیاسی:

در نوشته «جمع بندی مختصر جلسات ساوو و ساما» ادعای "رهبر" چنین بود:

«پیش شرط های سیاسی عبارت بود از وحدت نظر در مورد گذشته جنبش چپ، اوضاع کنونی و وظایف.»

اما واقعیتها از چه قرار بوده اند؟

1- در باره وحدت نظر در مورد گذشته جنبش چپ ما می بینیم که محفل مجید تا آخر موفق به تهیه تحلیل خود درین مورد نمیشود و تحلیلهای دو محفل دیگر هم با وجودی که تا حدودی مورد بحث قرار می گیرد اما در فرجام دید واحدی نسبت به گذشته جنبش حاصل نمی گردد. این مسئله قبلاً تشریح گردید و ضرورت به بحث دوباره موجود نیست.

2- وحدت نظر در مورد اوضاع کنونی: در اوضاع آن وقت یک محفل کمونیزم را در اثر جنایات خلق و پرچم بدنام شده تلقی میکرد و دیگری روی موضعگیری "علمی کمونیستی" پافشاری داشت. یکی جنبش مذهبی را ناشی از عکس العمل فئودالیزم می دانست و دیگری به مثابه یک ایدئولوژی ملی و مترقی به مذهب ارج مینهاد. و ....

3- محافل مختلف نظر به برداشتی که از اوضاع جاری داشتند وحدت نظر در مورد اوضاع کنونی بدست نیامده بود. دو محفل نحوه بر آمد یعنی نحوه تبارز عملی وظایف مشترک مبارزاتی را به صورتهای بر آمد "آشکار کارگری" و بر آمد "رادیکال اسلامی" پیشنهاد کرده و محفل مجید نیز درین میان بنا به گفته "رهبر" سنتز این دو خط لیبرالی و دگماتیستی را در خط دیموکراتیزم استوار (!؟؟) خود ارائه داد. به این صورت تعیین وظایف مشترک مبارزاتی عملاً ناممکن گردید.

گذشته از این ها تأمین پیش شرط های سیاسی کلاً به تأمین پیش شرط های ایدئولوژیک متکی است و مادامی که پیش شرط های ایدئولوژیک تأمین نشده باشد هرگز از تأمین پیش شرط های سیاسی ابرای تشکیل یک سازمان واحد صحبتی به عمل آمده نمی تواند.

## در مورد حزب کمونیست:

پیش شرط های ایدئولوژیک و سیاسی مادامی که از لحاظ تشکیلاتی به قبول ضرورت تشکیل حزب کمونیست، ستاد پیشاهنگی که اصول ایدئولوژیک و سیاسی مطروحه را در عمل پیاده نماید و استقلال سیاسی طبقه کارگر را در مبارزات سیاسی تأمین نماید، منجر نگردد در آخرین تحلیل پا در هوا باقی می ماند.

قبول ضرورت تشکیل حزب کمونیست مبتنی بر اساسات ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی مارکسیزم – لنینیسم مائو تسه دون اندیشه یعنی قبول ضرورت استقلال سیاسی طبقه کارگر در مبارزات سیاسی و بنا برین عدم قبول این ضرورت عبارت است از نفی استقلال مبارزاتی طبقه کارگر و در آخرین تحلیل حرکت انحلال طلبانه.

در مورد قبول ضرورت تشکیل حزب کمونیست نه تنها در بین محافل مختلف در دوره تدارک اختلافات نظر وجود داشت بلکه حتی اکنون بعد از گذشت چند سال از تشکیل ساما از طرف "رهبر و شرکاء" به فراموشی سپرده می شود.

محفل محمودی ضرورت تشکیل حزب کمونیست را قبول داشت ولی آن را بصورت یک وظیفه عاجل و فوری جنبش کمونیستی کشور مطرح نمی کرد.

محفل مجید با طرح برنامه دموکراتیک مسئله تشکیل حزب طبقه کارگر را پیروسه طولانی و دشوار می دانست و بدین صورت ضرورت تشکیل آنرا از لحاظ عملی بیعد موقوف می کرد.

محفل چهارگروه متحده اساساً مسئله تشکیل حزب کمونیست را به عنوان یک ضرورت جدی در نظر نداشت. این محفل مسئله تشکیل حزب کمونیست را نه تنها بصورت یک قضیه جدی هیچگاهی مطرح نمی کرد بلکه با طرح بر آمد اسلامی رادیکال ضرورت تشکیل آنرا از میان می برد و عملاً به یک مسئله ناممکن مبدل می گردانید.

"رهبر" صاحب! به سر پیش از وقت سفید شده شما یا مصنوعاً سفید شده شما قسم که ما قصد طعن و لعن را به هیچ کس نداریم و صرف به بیان واقعیتها می پردازیم. ولی شما کلان آدم کلان پوچ گوئی می کنید. آخر بد است و مردم شما را بد می گوید!؟

رفقای جنبش خبر باشند که اگر دشنام گوئیهای "رهبر و شرکا" ادامه پیدا کرد چنان کاریکاتوری از "رهبر، سخی و پیکار" رسم کنیم که جناب شان دوباره مرض قلبی بگیرند و غرض تداوی به اروپا بروند. البته اگر اینبار هم به به بهانه تداوی به چین مسافرت کردند مسئولیتش بگردن ما نیست. این حرف را فقط به این خاطر گفتیم که گیله بر طرف باشد.

در پروگراف چهارم صفحه اول اعلامیه بخش غرچستان میخوانیم که:

«کنگره سازمان که توسط افراد دومحفل باقیمانده در سازمان تشکیل گردید دو مشی متناقض و متضاد را قالب های برنامه و اعلام مواضع رسمیت بخشید. موجودیت رسمی دومی متناقض در سازمان باعث ایجاد کشمکشها و اختلافات بعدی در سازمان گردیده و سازمان را تا مرز نابودی کشاند. بعد از پولینوم دوم مشی لیبرالیستی – رویزینیستی اعلام مواضع مسلط گردیده و در نتیجه نه تنها ایدئولوژی زدائی در درون سازمان روز بروز گسترش

می‌یافت بلکه زمینه تفاهم و نزدیکی با بخش‌های دیگر جنبش کمونیستی کشور از بین رفته و امکان ایجاد ارتباط مستحکم با جنبش کمونیستی بین‌المللی عملاً ناممکن گردید.»

جواب متقابل "رهبر و شرکا" را در صفحه اول پروگراف چهارم دشنامنامه‌شان درین مورد چنین می‌خوانیم:

«علاوئاً انقلابیون بزرگ جنبش دموکراتیک نوین کشور ما که در طی مرحله معینی از زندگی پر افتخار سازمان - از پولینوم دوم تا ضربات سال 60 - مسئولیت رهبری سازمان ما را بدوش داشته و با امانت و پایداری تا آخرین رمق در سنگر دفاع از سازمان، انقلاب و مردم ایستادند و بدست نابکار روس امپریالیستی بخاطر دفاع از ساحت مقدس "ساما" به شهادت رسیدند همه بنام رویزیونیست لیبرال و.... مورد شتم و لعن قرار می‌گیرند.»

به این صورت نه تنها رویزیونیسم بلکه حتی لیبرالیسم نیز نفی می‌گردد. قضیه باید یک مقدار بیخ داشته باشد. "رهبر" صاحب می‌گفت که رفقای چینی توصیه کرده اند که رنگ خاکستری تان را حفظ نمائید. تصور ما آن است که طرح مسئله به این صورت چراغ سبز نشان دادن به تازه اندیشان است تا با ورود دوباره‌شان در تشکیلات "رهبر و شرکا" رنگ خاکستری موجود را خاکستری تر بسازند. مبارک باشد "انشاءالله!!!"

بنا به گفته خود جناب "رهبر" «آدم باید چقدر ساده باشد گویا چقدر هوشیار باشد» که بتواند مسئله تسلط یک مشی را با مسایل مربوط به افراد و آنهم تمامی انقلابیون بزرگ جنبش دموکراتیک نوین که از پولینوم دوم تا ضربات سال 60 مسئولیت رهبری سازمان را بدوش داشتند این گونه با هم مخلوط نماید.

ما از تسلط مشی لیبرالیستی - رویزیونیستی اعلام مواضع بعد از پولینوم دوم حرف می‌زنیم و نه از رویزیونیست بودن و لیبرال بودن تمامی رهبران آن وقت سازمان. آیا این را باید شتم و لعن به رهبران شهید سازمان محسوب داشت؟

چنین به نظر میرسد که دیگر برای "رهبر و شرکا" سنگر مقبره شهید مجید کافی نیست و لذا جبهه گیری شانرا گسترش داده و پشت مقبره شهدای دیگر سازمان هم سنگر می‌گیرند. امر تازه ای است و ما از آن خوشحالیم. این هم یک نوع تکامل را نشان میدهد!!

بهرحال به نظر ما در کنفرانس سرتاسری مواضع ضد مارکسیستی لیبرال رویزیونیستها کاملاً بر ملا گردید و بنا به گفته ولید "صاحب"!!

«بالاخره تکامل مبارزه در درون "ساما" توانست افکاری را که مثل شب پره و خفاش به گوشه و کنار از آفتاب درخشان مارکسیسم به هراس بوده ... قهراً و جبراً بیرون آورد.»

در مورد اینکه این افکار قاچاقی عمل می‌کرده تا حدودی موافقیم، ولی «به گوشه و کنار» را قبول نداریم، چه این برداشت تسلط این مشی را انکار مینماید. ما می‌گوئیم این مشی قبلاً هم بر ملا بوده و مسلط بوده است، ولی در کنفرانس کاملاً بر ملا گردید.

آنچه طرفداران اعلام مواضع درین کنفرانس بیان داشتند به نحو کاملاً آشکاری ماهیت رویزیونیستی این مشی را نشان داد. ما اولاً بحث‌های دوجانبه کنفرانس را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهیم، بعداً ریشه‌های بحث تازه اندیشان را در درون سازمان جستجو می‌نماییم.

در نوشته ای بنام "نگاهی به اعلام مواضع" که از طرف یکی از تازه اندیشان در کنفرانس قرائت گردید چنین میخوانیم:

«تازه اندیشی در جنبش چپ رادیکال کشور ما پس از شاریدن و متلاشی شدن ایدئولوژیک و سیاسی جنبش چپ سنتی سالهای 50 و به ویژه پس از کودتای حزب وابسته دموکراتیک خلق و عملکرد یک ساله آن زاده شد. قدر مسلم این است که تازه اندیشان بی تردید با یکی از بزرگترین ایدئولوژیهای عصر و مخصوصاً تئوری سیاسی آن مقابل اند .... این ایدئولوژی برای تدوین تئوری خود بیش از یکصد و بیست سال عمر کرده است که نظریات آن با عملکردها، قدرت دولتی و جنبش های گوناگون پشتیبان آن در کشورهای اسیر و کشورهای سرمایه داری وجود دارد. با آنها ما با صراحت اعتقاد داریم که جنبش نوپای انقلابی و ملی ما با انتخاب متد صحیح و انقلابی که آمیخته با شک علمی و جستار جهت ایدئولوژیک - سیاسی تشکیلاتی است در آغاز کار قرار دارد.»

در بحث متقابلی که از جانب جناب "رهبر" در مورد مسایل مطروحه تازه اندیشان براه افتید قبل از همه این گفته ها جلب توجه میکند:

«تازه در اواخر زندگی مارکس - انگلس بود که جامعه اروپائی از مرحله رقابت آزاد خود به مرحله امپریالیزم گام میگذارد، خوش خوشک گام میگذارد (خوش خوشک یعنی طبق اصطلاح معمول پشتو زبانان سمت مشرقی "په مزه مزه"!!). در همان وقت است که تزه های انحرافی اولترا امپریالیسم و مسئله اینکه دیگر مارکسیزمی که مارکس گفته بود، افکار مارکس بیست سال پیش سی سال پیش بوده و حالا دیگر اکنون کهنه شده. باید تازه اندیشانی بوجود بیایند تا این تفکر را صیقل بدهند و جلا بدهند و انگلس باید در آستانه مرگ خود با این تزه های انحرافی نوآوری که در تاریخ مبارزات کمونیستی بنام "روزیونیزم (تجدید نظر طلبی) که واژه دیگر یا نیمرخ دیگری از نو آوری است مقابله بکند.»

مطالب به خودی خود کاملاً روشن است و ضرورتی به توضیح ندارد. اما در مورد اینکه تازه اندیشان در بین کمونیستهای افغانستان چگونه بوجود آمدند و این روند خاص بروز رویزیونیزم (تجدید نظر طلبی، نو آوری، تازه اندیشی) چگونه در بین جنبش کمونیستی کشور بمیان آمد بهتر است مطالب را از قول یکی از تازه اندیشان که در کنفرانس بیان داشت بشنویم:

«.... نکته قابل تذکر این است که این مسایل سمارق وار بیرون نمی آید، در "ساما" هم و در جنبش چپ افغانستان هم. وقتی که شعله جاوید تجزیه میشود طیف وسیعی از رهبران شعله جاوید دچار شک و تردید هائی نسبت به مارکسیزم میشوند که وقتی ما یک نظر اجمالی می اندازیم مثلاً واصف، روئین، پویا صاحب، شاپور، قیوم قندهاری، داد فرصاحب، انجینیر صاحب، عصمت، فرید، اشرف و همین قسم ده ها تن دیگر؛ چندین صد نفر شک خود را نسبت به این مسایل پیدا میکنند. تجزیه شعله جاوید یک رقم تنش است، یک حالتی است که به حساب میخواهند چیزی بیافند. کسانی درین روند فکر میروند تا ترسکی و... حتی به دامن ارتجاع می غلتند (واصف باختری)، کسانی هم مثل روئین سردرگم میمانند، کسانی مثل قیوم قندهاری و محفل دور و پیشش نزد ارتجاع رجوع میکنند و نسبت نداشتن کار جمعی و ابزارمادی فرار را بر قرار ترجیح داده به کشورهای غربی پناه میبرند. عده ای از افراد دیگر هم به یک شکل دیگر. ولی یک برخورد انقلابی وجود دارد که همین جناح تازه اندیش، که هشت نفر پایه گذاری کردند آنرا و یکی من عضو همان نشست فوق العاده شان بوده ام. در یک نشست فیصله میکند

که ما با تمام ابتدائی بودن افکار و عقاید خود، که ممکن است حرفهای ما بسیار تچ کند یکی به دیگری، و با تمام گپ و خامی خود میرویم در پی اینکه روی خط انقلابی خود را عیار بسازیم. این عیار ساختن روی خط انقلابی توسط این عده رفقا که تمام برداشت های فکری خود را اساس گذاشتند و واقعاً پیشگام درین جهت پویا بود ... وی تمام دستگاه ها و کل گپهای مکاتب فکری را خوانده بود و او سنتزی داشت، ولی هنوز هم وقت کار داشت تا این شاخه روئیده پیوند بخورد با جنبش نقادی بین المللی. آرزویش همین بود که یکبار بتوانیم ابزار تشکیلاتی "ساما" را بسازیم برویم یک دفعه همین میوه های پر بار بشریت را بگیریم. بناءً از ابتدا این مسائل مطرح بوده. ...»

به این صورت در بین اردوی ده ها نفری و چند صد نفری شک کنندگان نسبت به مارکسیزم یک برخورد انقلابی وجود دارد!!؟ که توسط همین جناح تازه اندیش که هشت نفر آنرا پایه گذاری کردند صورت میگیرد. جناحی که به گفته سحر "صاحب" در کنفرانس سرتاسری:

«مخالف مارکسیزم - لنینیزم و کمونیزم نیستند بلکه از موضع شک علمی به این مکتب برخورد میکنند.»

این جناح در کنفرانس قوس 1357 یک مقدار موضعگیری هایش را منسجم کرده و بحث هایش را در درون کمیته انسجام می آورد. بعداً بنا به گفته "رهبر" یکبار در کنفرانس مؤسس "ساما" کوشش به عمل می آورد که برنامه به اصطلاح اسلامی اش را رسمی بسازد که مورد مخالفت اکثریت قرار میگیرد. بار دیگر متعاقب زندانی شدن رفیق شهید کوشش به عمل می آورد و برنامه اسلامی منتشر می کند. ولی می بینیم که توسط کادرها و فعالین سازمان با شدت و تنفر عجیب رد میشود و سراسر سازمان آنرا رد میکند تا آن حدی که طرح کننده هایش دیگر جرئت طرح آنرا در کنگره سازمان ندارند. به این صورت کوشش دومی هم ناکام میگردد. حال باید از یک راه دیگر وارد شوند یعنی از طریق اعلام مواضع. (1)

به عبارت دیگر بنا به گفته آرام "صاحب": در کنفرانس تازه اندیشان برنامه شانرا آگاهانه به نام اعلام مواضع مسمی ساخته اند یعنی اینکه بنام برنامه تصویب نمیشد. ما اعلام مواضع را جدا گانه به بحث خواهیم گرفت.

اعلام مواضع در کنگره به عنوان پرچم برآمد و سند سازمانی ای که باید به جنبش ملی ارائه گردد تصویب میگردد. به نظرم برنامه یک سازمان همان پرچم بیرونی و پرچم برآمد و سند سازمانی ای که باید به جنبش ملی ارائه گردد میباشد. به عبارت دیگر از نظر ما برنامه یک سازمان به جنبش ملی ارائه میگردد و یک سند سری درون سازمانی نیست. با فیصله کنگره برنامه به یک سند سری درون سازمانی مبدل گردید و اعلام مواضع به معنی واقعی کلمه به عنوان برنامه سازمان تصویب شد. به این ترتیب بر خلاف طرح اولیه، "ساما" از یک سازمان کمونیستی ای که بر آمد دموکراتیک داشته باشد به یک سازمان دموکراتیک دارای بر آمد اسلامی مبدل گردید. (2)

باورقی:

(1) - البته این مسئله قابل بحث است که علی الرغم رد شدن برنامه اسلامی؛ کنفرانس در اعلامیه صادره برای موضعگیری برنامه اسلامی و اعلام مواضع سطح اتکاء محکمی بوجود آورد که قبلاً، ضمن تحلیل اعلامیه سازمان بیان شد. لذا بر خلاف گفته "رهبر" این اولین کوشش هم نه به ناکامی بلکه به یک موفقیت نسبی منجر گردید. کوشش دومی هم ناکام نمی گردد و موفقیت نسبی را در بر دارد زیرا که بنا به گفته ولید وسیله ای میشود برای برآمدن جناح محمودی از سازمان که این امر زمینه را برای تسلط بعدی رویزونیستها به نحوی آماده نمود.

(2) - از نظر ما طرح سازمان کمونیستی با بر آمد دموکراتیک نیز نادرست است؛ بخصوص در شرایط خاص امروزی جامعه افغانستان. ما این مسئله را در نقد برنامه به بحث و ارزیابی خواهیم گرفت.

نه این است که این افکار مثل شب پره و خفاش در گوشه و کنار از آفتاب درخشان مارکسیزم در هراس بوده باشند بلکه این "مارکسیست های اصیل سامائی" بوده اند که قدم به قدم میدان را برای پیشروی این مشی رویزیونیستی رها کرده اند. آخرین مقاومت ها قبل از پولینوم دوم به پایان رسید و درین پولینوم مشی رویزیونیستی مسلط گردیده و قطعنامه پولینوم دوم این تسلط را واضح و روشن انعکاس داده است. قطعنامه پولینوم دوم را به بحث خواهیم گرفت. بعد از پولینوم دوم این مشی هم در سطح ارگان مرکزی (ندای آزادی) هم در سطح تشکیلات و هم در سطح رهبری مسلط می باشد. به عبارت دیگر مشی رسمی سازمان بعد از پولینوم دوم همین مشی رویزیونیستی اعلام مواضع است. شماره های مختلف دوره اول "ندای آزادی" قابل بحث است. تسلیم شدن ها و پروتولول امضا کردن ها با دولت که ثمره طبیعی این مشی است آنچنان ضرباتی بر سازمان وارد کرد که تا اکنون قادر نگردیده از تأثیرات سوء ثمرات این مشی رهائی یابد، زیرا رسمیت این مشی تا حال از بین نرفته است.

قیوم "رهبر" می گفت که:

«رفقای چینی مشوره داده اند که رنگ خاکستری تان را - رنگ اعلام مواضع را - حفظ نمائید.»

به عبارت دیگر تا هم اکنون نه تنها سازمان قادر نگردیده رسمیت این مشی را از بین ببرد بلکه از برکت "شهید پروری های" منحط "رهبر و شرکاء" هر حرکت تازه درین چوکات مثل شترافتاده در چوروم (دلدل عمیق) به معنی بیشتر فرورفتن و پائین تر رفتن است.

بحث مان را در مورد تازه اندیشی تازه اندیشان در هر سه ساحه سیاسی، اقتصادی و فلسفی پی میگیریم.

### در ساحه سیاسی:

لنین در جزوه مارکسیزم و رویزیونیزم سیاست رویزیونیستی را اینگونه تشریح مینماید:

«در رشته سیاسی رویزیونیزم تلاش میکرد همان مهمترین مطلب مارکسیزم یعنی آموزش مبارزه طبقاتی را مورد تجدید نظر قرار دهد. بما میگفتند آزادی سیاسی، دموکراسی و حق انتخابات همگانی زمینه مبارزه طبقاتی را از بین میبرد و اصل قدیمی مانیفیست را که میگوید «کارگران میهن ندارند» باطل میسازد. در دموکراسی که اراده اکثریت حکمفرمائی میکند دیگر به اصطلاح نمیتوان به دولت مانند حکمرانی طبقاتی نگریست ... مسلم است که این اعتراضات رویزیونیستها در سیستم کاملاً موزونی از نظریات یعنی نظرات بورژوا لیبرال که دیر زمانی است معروف است خلاصه میشد. لیبرالها همیشه میگفتند که پارلماناریزم بورژوازی طبقات و تقسیمات طبقاتی را از بین میبرد، چون افراد بدون هیچ فرقی حق رأی و حق شرکت در امور دولتی دارند. ...

رویه رویزیونیسم نسبت به هدف نهائی نهضت سوسیالیستی مکمل طبیعی تمایلات اقتصادی و سیاسی آن شد. «هدف نهائی هیچ، جنبش همه چیز» این کلام قصار بر نشتین ماهیت رویزیونیزم را بهتر از بسیاری مباحثات طولانی بیان میدارد. سیاست رویزیونیستی عبارت است از تعیین روش خود از واقعه ای تا واقعه دیگر، تطبیق حاصل کردن با حوادث روز و با تغییرات وارده در جزئیات سیاسی، فراموش کردن منافع اساسی پرولتاریا و خصایص اصلی کلیه رژیم سرمایه داری و کلیه تکامل تدریجی سرمایه داری، فداکردن این منافع در مقابل منافع آبی واقعی یا فرضی و از خود ماهیت این سیاست هم آشکار بر می آید که می تواند شکلهای بینهایت گوناگونی بخود بگیرد و هر مسئله ای

که تا حدی تازگی داشته باشد و هر تغییری در حوادث که کمی غیر منتظره و پیش بینی نشده باشد و لو فقط سرمویی و برای مدت کوتاهی مشی اصلی تکامل را تغییر داده باشد ناگزیر و همیشه موجب پیدایش انواع مختلف رویزیونیزم خواهد گردید.»

و اما اگر رویزیونیستهای مورد بحث لنین با تکیه بر آزادی سیاسی، دموکراسی و حق انتخابات همگانی بورژوائی ادعا داشتند که زمینه مبارزه طبقاتی از بین رفته و اصل قدیمی مانیفیست «کارگران میهن ندارند» باطل گردیده است تازه اندیشان "ساما" در دوران امپریالیزم و انقلابات پرولتری و در شرایطی که از چندین سال به اینطرف حاکمیت دولت مرکزی در اثر تمهیدات قبلی و مداخله و لشکرکشی قشون سوسیال امپریالیسم شوروی بر میهن ما در دست نمایندگان بورژوائی کمپرادوی بوروکراتیک تیپ روسی قرار دارد و کشور به مستعمره مبدل گردیده است؛ در شرایطی که فئودالیزم در اثر متحمل شدن ضربات دوجانبه چه از طرف بورژوازی کمپرادوری بوروکراتیک و چه از درون مقاومت رو به اضمحلال میرود؛ شرایطی که صدها هزار و حتی میلیونها نفر هموطن ما در اثر تجاوز وحشیانه سوسیال امپریالیزم شوروی داروندار زندگی خود را آنچنان از دست داده اند که صدها هزار هموطن کارگر مهاجر ما حتی مورد استثمار بورژوازی کشور های همسایه قرار میگیرند؛ در شرایطی که به یقین طبقه کارگر کشور چه در داخل و چه در مهاجرت به بیشتر از یک میلیون نفر رسیده است و رو برشد مییابد؛ منکر موجودیت واقعی طبقه کارگر، رسالتمندی این طبقه در مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و بورژوازی کمپرادوری بوروکراتیک وابسته به آن و ارتجاع و امپریالیزم میگردند. به بیانات شان در کنفرانس تحت عنوان "تئوری سیاسی و اجتماعی اعلام مواضع" توجه نمایید:

«در کشوری که طبقه کارگر آن با محاسبات دست و دلباز اندکی بیشتر از یک فیصد نفوس کشور را تشکیل میدهد، در کشوری که طبقه کارگر آن با هزار و یک رشته با روابط روستائی و نژادی و قبیله‌ای پیوند دارد، در کشوری که طبقه کارگر آن حتی یک سازمان صنفی ندارد، در کشوری که طبقه کارگر آن بجز لحظات کوتاهی که تحت تأثیر جنبش های دانشجویی قرار گرفته اند هیچگونه تاریخ واقعی مبارزه طبقاتی ندارد، در کشوری که پرولتاریای آن هنوز به مفهوم واقعی پرولتریزه نشده و بنا به ضعف تشکیلاتی و سیاسی هنوز طبقه ای در خود است نه برای خود؛ چندین سازمان خورد و بزرگ چپ سنتی که بعضی از آنها در ترکیب اجتماعی خود حتی یک کارگر هم عضو ندارند دعوی قیمومیت طبقه کارگر را دارند و نزدیکترین هدف خود را جمهوری دموکراتیک خلق، شکلی از دیکتاتوری طبقه کارگر، میدانند. این سازمانهای روشنفکری با هژمونیزم تشکیلاتی خود حتی بدون در نظر گرفتن قدرت واقعی منشاء انواع مختلف سکتاریزم و گرایشها و عمکردهای ضد دموکراتیک در جنبش میگردند. مادامی که این اقلیت ناچیز در اثر مساعدت اوضاع، قدرت حاکمه را بدست آورند ناگزیر اند دیکتاتوری یک اقلیت ناچیز بوروکرات را که هیچگونه رابطه ای با طبقه کارگر ندارد بنام طبقه کارگر اعلام کنند و نظام خود کامه استثمار خود را بوجود بیاورند.»

این مشی به موجودیت پرولتاریای واقعی در کشور بی باور است و مبارزه بر اساس منافع پرولتاریا را قبول ندارد و لذا برای کمونیستهای افغانستان هم هیچگونه رسالتی درین جامعه قایل نیست.

"خدا بیامرز" سازش طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی را توصیه میکرد، ولی کاکه جوان های تازه اندیش "ساما" هوشیار ترند:

«پرولتاریای واقعی در افغانستان وجود ندارد.»

اقرار خری، انکار نری!؟

"خدا بیامرز" موجودیت پرولتاریا را قبول کرد و درتئوری سازش طبقاتی خود درماند. پس چاره این درماندگی چیست؟

«پرولتاریای واقعی در کشور وجود ندارد.»

می بینید که چقدرهوشیارهستند!! پرولتاریای واقعی که وجود نداشت بورژوازی واقعی هم وجود ندارد و لذا امپریالیزم واقعی هم وجود ندارد. پس پروتوکول امضا کردن با بورژوازی غیر واقعی و امپریالیزم واقعی چون شیر مادر حلال است!!!؟

مـــــرگ بـــــر تـــــســـــلیم طـــــلبـــــی!

به قسمت دیگر این بیانیات گهر بار توجه نماییم:

«تئوری سیاسی و اجتماعی اعلام مواضع درست برعکس این دو الترناتیف مروج - چپ سنتی و اخوان - عمل می کند و از اعتقاد خلل ناپذیرما به دموکراسی نه تنها برای امروز جامعه بلکه تا زمان محو کامل هرگونه امتیازات طبقاتی و ملی سرچشمه می گیرد. اعتقاد پیروان این مشی به عینیت قوانین اجتماعی ما را متکی به آن نیروهائی از درون جامعه می سازد که بر حسب موقعیت اجتماعی ظرفیت آموزش و تربیت با اندیشه های انقلابی و قدرت طرد سلطه اجنبی و اعمار یک جامعه دموکراتیک را دارند. ...»

پرولتاریای واقعی وجود ندارد، دهقانان هم در قیدوبند مناسبات روستائی قبیلوی و قومی بسر میبرند. پس نیروی قابل اتکای ادعا شده کدام است؟ اینها روشنفکران اند، روشنفکران خرده بورژوا. اینها ایند مرکز ثقل عالم، میخ طویله خرملا نصرالدین!! قبول ندارید اندازه گیری نمایید!! هرکس دیگری برای این اندازه گیری آمادگی نداشته باشد "رهبر" صاحب تیاراست. ایشان دوسال مکمل با عالی جنابان مشغول اندازه گیری بودند و می گویند که تازگی ها دوباره این شوق در وجود جناب "رهبر" بیدار شده و با ایجاد روابطی با "تازه اندیشان" می خواهند این اندازه گیری را از سر بگیرند. راد مینی اش را هم "آغا صاحب" به عهده دارند.

دموکراسی مافوق طبقات و اعمار یک جامعه دموکراتیک بر اساس این "اندیشه های انقلابی ملی" به این میخ طویله خرملا نصرالدین یعنی قشر روشنفکر مربوط است. ولی اینها از موجودیت دموکراسی بورژوازی و پارلمانتاریزم به نفی مبارزه طبقاتی نمیرسند. اینها میخواهند با تکیه بر دموکراسی ای که فعلا در جامعه نیست و ایشان میخواهند که بعداً بر اساس ایدئولوژی انقلابی ملی بوجود بیاورند به نفی مبارزات طبقاتی پرولتاریا و حتی به نفی موجودیت واقعی پرولتاریا میرسند.

در جامعه ما تنها چیزهای بد بورژوازی مثلا مد لباس نیست که بصورت بسیار غلیظ آن تقلید میشود بلکه چیزهای "خوب" بورژوازی مثلاً تازه اندیشی - رویونیزم هم بصورت غلیظ آن مورد تقلید قرار میگیرد. ماکسی شهر نو کابل از ماکسی آلمانی دراز تراست و تازه اندیشی شهر نو کابل هم از تازه اندیشی برنشتین کمال تر؟!!!



«تئوری سیاسی و اجتماعی اعلام مواضع از اعتقاد خلل ناپذیر به دموکراسی نه تنها برای امروز جامعه بلکه تا زمان محوکامل هرگونه امتیازات طبقاتی و ملی سرچشمه می گیرد.»

روشنتر اینکه جهت ساختمان سوسیالیسم آقایان به ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا باور ندارند. به گفته های شان در کنفرانس سرتاسری درین مورد توجه کنیم:

«سوسیالیسم موجود جهانی با تمرکز قدرت به دست حزب پرولتاریا که از روشنفکران است، با در دست داشتن اقتصاد دولتی، با در دست داشتن تمام نیازهای روبنائی و افکار می خواهد [دیکتاتوری را] تطبیق بکند. این خود یک پدیده بسیار طبیعی است که این تطبیقی که در مقیاس جهانی بوجود آمده، امپریالیسم شوروی، ملت ما حد اقل ضربتش را می خورد. این سیستم تمرکز قدرت یک نمونه منفی جهانی راعرضه کرد ...

چپ سنتی ما با تازه اندیشان و تمامی پیشگامان عقاید بشریت در یک وجه تمایز قرار میگیرد. من خدمت رفقا عرض میکنم که دید این مکتب در نقض دموکراسی است و این نقض دموکراسی اشکال خاصش در مورد سوسیالیسم است. سوسیالیسم از دید گاه چپ سنتی تمرکز اقتصاد، سیاست و تمام روبناها به دست دولت و یک حزب است که تازه اندیش ها این را قبول ندارند ....

سوم هژمونیزم حزب طبقه کارگر [یعنی طبقه کارگر] در رأس امور. بجز رهبری طبقه کارگر دیگر اصلاً معتقد نیست که بتواند سائر افکار دموکراتیک و پیشرو .... هم نقش خود را داشته باشد ... پیش شرط ایدئولوژیک می دهند برای شکل ها و یا برای رژیم های اجتماعی آینده و دولت مثلاً جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر. همان قسمیکه جمهوری اسلامی مکتبی اخوانی هم پیش شرط ایدئولوژیک میگذارد برای رژیم اجتماعی آینده. در جمهوری اسلامی باید مکتب اسلام در رأس قدرت سیاسی باشد: نمونه اش ایران. در جمهوری دموکراتیک نوین باید در راسش طبقه کارگر باشد: نمونه اش چین .... ما به آرمان کمونیزم، به آرمان بشریت کاملاً معتقد هستیم، ولی سوسیالیسم موجود جهانی را که سوسیالیسم استبدادی است با سوسیالیسم دموکراتیک که هنوز در مقیاس جهانی تطبیق نشده چنج میکنیم. ...»

و همچنان در جای دیگر:

«... این فاجعه در جنبش چپ سنتی ما به شکل تئوری اراده گرایانه دیکتاتوری دموکراتیک خلق بمثابة شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا ظهور میکند و نتیجه آن اگر امکان تحقق یابد عبارت از دیکتاتوری شمار اندکی از افراد خواهد بود که بنام پرولتاریا اعمال میگردد.»

این تئوری سیاسی با وجود تضاد های جدی ای که میان چپ سنتی ضد شوروی و احزاب وابسته به شوروی وجود دارد بین شان مشترک میباشد.»

تمامی مطالب فوق در واقع یک مطلب را دنبال میکند و آن عبارت است از نفی دیکتاتوری پرولتاریا با تکیه بر انتقاداتی که در تطبیقات این تئوری به زعم ایشان وارد میباشد. کاملاً روشن است که تئوری دیکتاتوری پرولتاریا یکی از اصول مارکسیسم میباشد و تمام رویزونیستها در مورد نفی و رد دیکتاتوری پرولتاریا وحدت نظر دارند. درین مورد به گفتار "رهب" در کنفرانس توجه کنیم:

«دیکتاتوری پرولتاریا یکی از اصول مارکسیزم است. لنین می گوید که مسئله بر سر پذیرش مبارزه طبقاتی نیست. تمام بورژواها، تمام بورژوازی در هر سطحی که هستند مبارزه طبقاتی را قبول دارند و این چیزی نیست که مارکس کشف کرده باشد؛ بلکه آن چیزی که مربوط به مارکس است و خود مارکس هم اعلان میکند و میگوید چیزیکه بمن مربوط است این است که من مسئله مبارزه طبقاتی را تا سطح دیکتاتوری پرولتاریا ارتقا دادم.

مسئله دیکتاتوری پرولتاریا و مسئله اینکه دیکتاتوری پرولتاریا عبارت است از دیکتاتوری حزب، عبارت است از دیکتاتوری چند فرد و غیره و غیره ..... دقیقاً رفقای عزیز بیائید که برویم پیش کائوتسکی بررسی کنیم. کائوتسکی و رفقای دیگرش که تا به امروز هم هستند. ارنست مندل نماینده بسیار معروفش هست. بنام حزب و طبقه کتاب معروفی دارد. کتاب کلانی است و در آنجا افکار کائوتسکی را بیان میکند و در آنجا عمیقاً مطرح میکند. وقتی کائوتسکی هم می آید و راجع به مسئله بلشویزم مخالفت خود را با استالین اعلان میکند، دقیقاً از همین تز پیروی میکند. کائوتسکی میگوید دیکتاتوری پرولتاریا غلط است، با همینطور استدلالی که امروز صورت میگیرد. [می گوید] دیکتاتوری پرولتاریا بخاطر این غلط است که این دیکتاتوری دیکتاتوری طبقه نیست، بلکه دیکتاتوری طبقه بر حزب است و در حزب هم دیکتاتوری کمیته مرکزی بر حزب است و دیکتاتوری منشی عمومی بر مجموع کمیته مرکزی. به این صورت ... این نوع افکار آبخخور خود را از آنجا پیدا میکند و بعد این مسایل می رسد در وضع کنونی ما که مسئله دیکتاتوری پرولتاریا بعد از تحولاتی که صورت گرفته و بعد از مشکلاتی که در جنبش جهانی کمونیستی در سال های 60 و 70 بخصوص بوجود آمد و بخصوص آمدن کمونیزم اروپائی یا آبروکومونیزم ... حزب کمونیست فرانسه رسماً و علناً اعلان کرد که ما دیکتاتوری پرولتاریا را قبول نداریم و حزب کمونیست ایتالیا هم در ارتباط با دموکراهای مسیحی ایتالیا اعلان کردند که ما اگر به قدرت برسیم دیگر دیکتاتوری اعمال نمیکنیم، دیکتاتوری طبقه را، بلکه میخواهیم کل مردم را داشته باشیم. ...»

خصوصیت با دیکتاتوری پرولتاریا محدود به کائوتسکیسم و آبروکومونیسم نیست. از دید مارکسیسم دولت عبارت است از دستگاه حاکمیت طبقاتی و مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا دقیقاً با این تز پیوند دارد. دولت عموم خلقی رویزیونیستهای روسی و دموکراسی به اصطلاح سوسیالیستی مطروحه رویزیونیستهای چینی دولت های بورژوازی طراز نوین محسوب میگردند و دیگر دستگاه های اعمال حاکمیت طبقاتی پرولتاریا نیستند. برای دولت مفهوم ما فوق طبقاتی قایل شدن یعنی لغو حاکمیت طبقاتی پرولتاریا و آمدن حاکمیت طبقاتی بورژوازی.

بر نشتین با دیکتاتوری پرولتاریا خصوصیت میورزید و کائوتسکی همچنان و ادامه دهندگان فعلی شان یعنی سوسیال دموکراسی اروپا نیز این خصوصیت خود را نسبت به دیکتاتوری پرولتاریا مخفی نکرده است.

بدنیال تسلط رویزیونیزم در شوروی و بعداً در چین اکنون دیگر قبول تز دیکتاتوری پرولتاریا بدون قبول تز ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا کافی نمیشد.

سردمداران فعلی حزب کمونیست چین ازین سبب نیز رویزیونیستهای تمام عیاری هستند که این تز علمی مائوتسه دون را به دور افکنده اند.

وقتی دیکتاتوری پرولتاریا غلط باشد، طرح هژمونی طبقه کارگر در مبارزه سیاسی نیز غلط است، پس باید پرولتاریا طالب هژمونی نباشد تا هژمونی طبقات دیگر - و درین جا بورژوازی "تازه اندیش" - بالایش تطبیق شده بتواند!! وقتی پرولتاریا حق نداشت در مبارزات سیاسی طالب هژمونی باشد پس نباید در ایجاد تشکیلات، سازمان و حزب

پیش شرط ایدئولوژیک بگذارد، یعنی بخاطر اینکه بورژوازی بتواند حاکم بر پرولتاریا باشد وی حق ندارد سازمان و حزب خود را بسازد. البته یک مسئله مهم دیگر هم است و آن اینکه گویا در افغانستان اصلاً پرولتاریای واقعی وجود ندارد!!

برنشتین بنام پدر رویزیونیسم معروف است، ولی "تازه اندیشان" ما از پدر جلوتر می‌دوند. ولی چرا پرولتاریا حق ندارد سازمان و حزب خود را بسازد؟ زیرا مسایل اومانیستی و مسایل اجتماعی در مارکسیسم کمبود است! زیرا چپ سنتی به فعالیت‌های دموکراتیک توجه ندارد! زیرا چپ سنتی از لحاظ سیاسی با روس پیوند مشترک دارد.

در مورد کمبود اومانیسم در مارکسیسم "سحر صاحب"! چنین فرمایشاتی دارند:

«... دانشمندانی است که از جهت اقتصادی می‌خواهند سوسیالیسم را توضیح دهند و دانشمندانی از جهت سیاسی و دانشمندان دیگری هم از جهت اومانیستی اش ... مارکس و انگلس بر مبنای غنای مکاتب قبلی خود ... دستگاه عقاید خود را عرضه می‌کنند. آثاری که سر جهت اومانیسم یا اخلاقیات انسانی تأکیدات بکند یا کاوشهایی بکند و پژوهش‌هایی راه بیندازد به پایه کاپیتال یا به پایه دیگر آثار خود ندارد. یعنی این تا حدودی ازینکه ساحت تحقیق این نوابغ بنا به ضرورت‌های عاجل قرن و پرابلم‌های اقتصادی و سیاسی ... در انبوهی از تحقیقات اقتصادی و مشغولیت‌های سیاسی همینطور فراموش می‌شوند ... جهت اجتماعی آنچنان که لازم است مورد توجه قرار نمی‌گیرد ... این دستگاه با خالیگاهی که درین بخش دارد نمیتواند منحصراً دست‌آورد کامل خود را عرضه نماید. ... اگر سوسیال دموکراسی غرب می‌رود بطرف اینکه جهت اقتصادی مارکسیسم را بگیرد و همانطور پیش می‌رود. لنین هم جهت سیاسی مارکسیسم را گرفته و تطبیق مارکسیسم را با این فاکتور تمرکز قدرت در شوروی در مقیاس جهانی نمایندگی مینماید. ولی یک گپ تثبیت است که جهت اجتماعی، جهت اخلاقی و اومانیستی ... از نظر این دو گرایش فرو گذار شده است. ...»

در مارکسیسم اومانیسم وجود ندارد، مارکسیسم یک ایدئولوژی سیاسی و اقتصادی فاقد انسانیت و اخلاق هست. این دیگر اتهام هم نیست بلکه دشنام است؛ از آن دشنام‌های غلیظی که ارتجاع فئودالی و امپریالیسم نثار پرولتاریا و مارکسیست‌ها مینمایند. اینها ملامت نیستند، همیشه همینطور بوده است. پرولتاریا از نظر بورژوازی وقتی انسانیت دارد که مورد استثمار قرار گرفته بتواند و هر وقتی خواست که زنجیر استثمار را پاره نماید، از انسانیت بورژوازی خارج می‌گردد.

ما ازینها گیله ای نداریم؛ گیله ما از "سالاران جنبش انقلابی" و از مارکسیست‌های کبیری است که "معصومانه" با این افرادی که به انسانیت مان قبول ندارند "تشکیلات واحد" بوجود آوردند.

بلی فلانی‌ها برای وحدت طرح در حزب را داشتند، فلانیها هم طرح جبهوی داشتند و دیگران هم ... ولی ما سازمان مانرا بر اساس طرح جذب و جمع ایجاد کردیم. با همین افراد؟ کته کمال کدین!!؟

کمبود اومانیسم در مارکسیسم!! در "کنفرانس سرتاسری" اندرین باب "رهبر" صاحب می‌فرمایند:

«کمبود اومانیسم در مارکسیسم که باید این مسئله بررسی شود. این مسایل تقریباً بیست سال است که در اروپا مطرح است. لب و لباب این افکار از کجا می‌آید؟ از دو مکتب فکری فرانکفورت و مکتب پراگماتیستی امریکا. ... این‌ها هم عین همین مطالب را با همین شکل و شمایل مطرح می‌کنند ... این افکار تأثیراتش می‌آید در آبروکمونیزم، در کمونیزم اروپائی، که جدیداً بعد از سالهای هفتاد ... بعد ازینکه از دیکتاتوری پرولتاریا صرف نظر می‌کنند و می‌گویند

که ما قبولش نداریم و مسایل دیکتاتوری یک طبقه را هم حذف میکنند، مسایل اخلاقی و مسائل اومانیستی و مسایل دموکراسی، مسایل رسیدن به قدرت و تمام این مسایل را به یکبارگی مطرح میکنند تا بتوانند در حکومت‌های موجود در آنجاها یکجا اشتراک بکنند و بتوانند ازین خوان یغما فیض ببرند؛ که مثلاً حزب کمونیست فرانسه است و حزب کمونیست ایتالیا است. اینها علمبرداران کمونیسم اروپائی هستند که بیشتر افکار فلسفی خود را از همین دو مکتب میگیرند بخصوص از مکتب فرانکفورت...»

چون در مارکسیسم انسانیت وجود ندارد مارکسیستها به فعالیتها و نهاد های دموکراتیک بی توجه اند؟؟!

سحر صاحب! در "کنفرانس سرتاسری" می فرمایند:

«... دو- عدم توجه به نیازها و فعالیت‌های دموکراسی است ... چپ سنتی هیچگونه فعالیت نهاد دموکراتیک خارج از کنترل دولت و حزب را قبول ندارد ... از طریق دولت تمام مجاری زندگی اجتماعی را میخواهد کنترل بکند...»

مسائل مطروحه فوق اساسی ترین زمینه مخالفت کائوتسکی علیه بلشویک ها را میساخت و این افکار امروز به سوسیال دموکراسی اروپا به ارث رسیده و از آن جا به "سحر صاحب" به گفته های "رهبر صاحب" درین مورد توجه نمائیم:

«چپ سنتی یا مارکسیست- لنینیست متهم میشود به عدم توجه به فعالیتها و نهاد های دموکراتیک و بالاخره به سوسیال امپریالیسم میرود. وقتی ما بیائیم روی تجارب صحبت بکنیم من فکر میکنم رفقائی که این طرح ها را میدهند، [باید بدانند که] این طرح ها را اولاً از کجا میگیرند؟ چرا که ما گفته بودیم یک مقدار معلوم میکنیم که ریشه های این افکار از کجا می آید و چگونه به صورت خامش عرضه میشود؟ ... مسئله عدم توجه به فعالیتها و نهاد های دموکراتیک مسئله ای هست که بیشتر سوسیال دموکراسی اروپا این مسئله را مطرح میکند. سوسیال دموکراسی ای که امروز در اروپا هست و آنها بیشتر به این چیزها فکر میکنند، مثلاً اتحادیه های کارگری مستقل که یکی از نهاد هایش هست و همچنان نهاد های دیگری.»

بالاخره این عدم توجه به فعالیت‌های دموکراتیک به کجا می انجامد؟

سحر صاحب در کنفرانس درین بابت قرمایشاتی داشتند:

«سوسیالیسم موجود جهانی با تمرکز قدرت بدست حزب پرولتاریا که از روشنفکران است، با در دست داشتن اقتصاد دولتی، با در دست داشتن تمام نیاز های روبنائی جامعه و افکار میخواهد تطبیق بکند. این خود یک پدیده بسیار طبیعی است که این شاخه این تطبیق را که در مقیاس جهانی بوجود آمده و ملت ما حد اقل ضربش را میخورد - امپریالیسم شوروی - این سیستم تمرکز قدرت یک نمونه منفی جهانی را عرضه کرد.»

به این ترتیب ظهور امپریالیسم شوروی گویا نه ناشی از تسلط رویونیسم بر حزب و دولت شوروی بلکه نتیجه طبیعی تئوری تمرکز قدرت مارکسیسم- لنینیسم است. باکونین "بیچاره" هم به همین نتیجه رسیده بود، ناحق از انترناسیونال بیرونش کردند؟! انارشویست ها هم همیشه بر اساس همین دید علیه مارکسیسم- لنینیسم مبارزه کرده اند. تئوری عدم تمرکز و حفظ مالکیت های کوچک به سوسیالیسم ما قبل مارکس و به دوران رشد اولیه سرمایه داری مربوط است و به سوسیالیسم خرده بورژوائی مربوط است. ولی به زحمتکشی های مارکسیستها نیازی نیست، راکفلرو مورگان هم زورشان به خرده بورژوازی میرسد. البته خرده بورژوازی وابسته تقاوی خور محاسبه اش جداگانه است.

بهر حال از نظر تازه اندیشان "تیز اندیش" ما چون چپ سنتی هم تمرکز قدرت می‌خواهد و امپریالیزم شوروی هم نتیجه همین تمرکز قدرت است؛ بناءً چپ سنتی و روس در یک پیوند سیاسی قرار دارند. آرام "صاحب" اندرین باب می‌فرماید:

«این تئوری سیاسی با وجود تضادهای جدی ای که میان چپ سنتی ضد شوروی و احزاب وابسته به شوروی وجود دارد مشترک می‌باشد. البته لازم است که قبلاً اذعان کنیم که ما درینجا قصد هیچگونه اتهام بستن و مماثله میان چپ سنتی افغانستان که اکثریت قاطع شان با نیت انقلابی به جنبش پیوسته اند با وابستگان شوروی که حیثیت چاکران تجاوز گران روس را دارند نداریم. ولی مسایل سیاسی را معمولاً از روی نتایج آن قضاوت میکنند...»

به این صورت تمامی بحث های سیاسی آقایان به نتیجه ملموس عینی و طبقاتی فعلی خود در جامعه افغانستان میرسد: وحدت نظریا نیروهای ارتجاعی و یا بدتر از آن تسلیم شدن به ارتجاع فئودالی.

«کمونیستها همه شان یک چیز اند. خلقی و پرچمی و شعله بی با هم هیچ تفاوتی ندارند.»

این بیان موضعگیری ارتجاع فیودالی است.

«تئوری سیاسی چپ سنتی ضد شوروی با خلقیها و پرچمیها مشترک است.»

این را تازه اندیشان می‌گویند. آیا نتیجه گیری "تازه اندیشان" و نیروهای ارتجاعی با هم تفاوتی دارد؟ بلی! تفاوت دارد؟! این تفاوت همانقدر است که بین جمهوری اسلامی مکتبی اخوان و جمهوری اسلامی مردمی اعلام مواضع و جمهوری اسلامی جبهه متحد ملی تفاوت وجود دارد. این تفاوت چقدر است؟ همان قدر که بین کودتا و کودتا قیام تفاوت وجود دارد؟ ما یکی کودتا داریم، یکی هم قیام، سنتزش (به سبک دموکراتیزم استوار؟؟) هم میشود کودتا- قیام. اگر دیگران می‌توانند سنتز بیرون دهند، "تازه اندیشان" هم می‌توانند؟؟!

رفقا متوجه میشوید که جمهوری اسلامی مردمی اعلام مواضع و جمهوری اسلامی جبهه متحد ملی ریشه هایش در کجاست؟ وقتی پدر به بورژوازی تسلیم میشود باید فرزندان با فئودالیزم همسنگر شوند. به این می‌گویند پیش‌پزکی، نه ببخشید پس‌پزکی یا شاید پس‌پسکی، پس‌خزکی و چیزهائی ازین قبیل؟!

«هدف غائی هیچ، جنبش همه چیز»

جنبش جمهوری اسلامی می‌خواهد، پس زنده باد جمهوری اسلامی. جنبش می‌خواهد کودتا بکند، پس زنده باد کودتا. جنبش ضد کمونیستی است؟؟؟ پس ما کمونیست نیستیم؟! جنبش ضد کمونیستی است، پس بر آمد کمونیستی دگماتیسم است. لذا به زبان کمونیستی حرف نزنید و از ادبیات کمونیستی کار نگیرید و لذا زنده باد دموکراتیزم استوار؛ یعنی کشتی بادی؟؟؟

ولی در عمل تمام این سیاست بازی ها به چه چیزی منجر شدند؟ به رفتن [سخی] "گوساله" پیش [نجیب] "گاو"؟! شتر مرغ شتر است یا مرغ؟ وقت بار بردن مرغ است و وقت پریدن شتر! دموکراتیزم استوار هم در خاد کمونیست است و در کلکان مسلمان؟! می‌بخشید .

« سیاست رویزونیستی عبارت است از تعیین روش خود از واقعه ای تا واقعه دیگر و تطبیق حاصل کردن با حوادث روز و با تغییرات وارده در جزئیات سیاسی .»

## 2- در ساحه اقتصادی:

به همان جزوه "مارکسیزم و رویزیونیسم" لنین مراجعه کنیم و اصلاحات رویزیونیستها را درین مبحث بنگریم:

«... اصلاحات رویزیونیستها درین مبحث به مراتب متنوع تر و مبسوط تر بود؛ آنها میکوشند تا با اطلاعات جدید تکامل اقتصادی مردم را تحت تأثیر بگیرند. میگفتند که در رشته کشاورزی هیچگونه عمل تمرکز و طرد تولید کوچک به توسط تولید بزرگ وجود ندارد و در رشته بازرگانی هم این عمل با حد اکثر کندی انجام می گیرد. میگفتند بحرانها اکنون نادر تر شده و ضعیف تر شده است و احتمال دارد کارتلها و ترست ها به سرمایه امکان دهند که بکلی بحرانها را برطرف سازد. میگفتند "تئوری ورشکستگی" یعنی اینکه سرمایه داری بسوی ورشکستگی می رود بی پر و پا است، چونکه حدت تضاد های طبقاتی روبه کاستن است. بالاخره میگفتند که عیبی ندارد تئوری ارزش مارکس طبق نظر بم - باورک اصلاح گردد. ...»

در مسئله مورد بحث گناه رویزیونیستها از نظر علمی این بود که واقعیاتی را بطور یکجانبه انتخاب و با هم جمع میکردند، بدون اینکه ارتباط آن را با کلیه رژیم سرمایه داری در نظر بگیرند.

در باره تئوری ارزش فقط باید متذکر شد که درین مورد رویزیونیستها غیر از کنایه و آه حسرت بار که بسیار مبهم و بم - باورک مآبانه است مطلقاً چیزی از خود نیاروده اند و به همین سبب هم هیچ اثری در سیر تکامل اندیشه علمی باقی نگذاشته اند.»

حالا به گفته های "تازه اندیشانه" سحر در کنفرانس سرتاسری توجه کنیم:

«... مارکس و انگلس ظرفیت رژیم سرمایه داری را پیش بینی میکنند که دیگر توان تاریخی را از دست داده است و شاید به سرعت انقلابات پرولتری و رژیم سوسیالیستی جاگزین این رژیم اجتماعی شود. ولی طوری که ما و شما می فهمیم سرمایه داری نه تنها ظرفیت خود را در قرن نهم از دست نداده بلکه توانست در سطح بالاتر تا قرن بیست هم منحنی شیوه مسلط تولید خود را عرضه بکند. ... سرمایه یک قرن دیگر توانسته خود را تثبیت کند.»

در مورد اینکه چرا سرمایه داری ظرفیت بیشتر از آنچه داشته که مارکس و انگلس پیش بینی میکردند چنین فرمایشاتی دارند:

«... بارزترین تغییرات از قرن نهم به بیستم دیگرگونی تکنیکی است (یک ویژه گی). بجای استفاده از ماشین بخار موترهای سوختی، برق و آغاز بهره برداری از انرژی اتمی نشان ویژه تکامل جایگزینی کار دستی با کار ماشین است و مهمتر از آن جایگزین شدن هوش ماشینی بجای هوش انسان میباشد. ... در میانه قرن بیستم ما شاهد گرایش برای استفاده از ماشین هائی هستیم که از خود مغز دارند و تحول اساسی در فرهنگ تولید بار می آورند. ...»

طبقه متوسط قدیم مرکب از کشاوران، سوداگران فقیر و صاحبان حرفه که شامل 70 در صد این طبقه میشد، ولی اکنون این رقم فقط 44 در صد است. این بسیار یک پرابلم است که قرن نهمه بسرعت پرولتریزه میکند جامعه را، از تمام طبقات می آید در ماشین چه میشود ولی در قرن بیست دوباره سرمایه داری طبقه متوسط را افزایش میدهد، فیصدی اش را، گرایشات بسیار جالب است. ...»

طبقه متوسط جدید یعنی مدیران از 2 درصد به 6 درصد، صاحبان حرفه حقوق بگیر از 4 درصد به 14 درصد، فروشندگان از 2 درصد به 20 درصد و کارمندان اداری از 6 درصد به 25 درصد افزایش یافته است. بر روی هم طبقه متوسط جدید بین 1850-1940 از 6 درصد به 25 درصد نیروی کار افزایش یافته است. در حالیکه کارگران مزد بگیر در همین مدت از 61 درصد به 55 درصد کاهش یافته است. طبقه کارگر را قرن نوزدهم زیاد میسازد، قرن بیستم کم میکند. به گفته میلز اشخاص کمتر با اشیاء سروکار دارند؟ بیشتر مردم اشخاص و یا وسایل کار را اداره میکنند (منظور اتومازیسیون است).

به موازات افزایش اهمیت شرکت ها و مؤسسات غول آسا پیش آمد مهم دیگر هم به وقوع پیوسته؛ جدائی روز افزون مدیریت از مالکیت.

تحول دیگر سرمایه داری قرن بیستم نسبت به قرن نوزدهم ازدیاد چشم گیر بازار مصرف است (یک مسئله تاریخی را سرمایه داری توانست که جواب بگوید که محرومیت از وسایل مصرفی بود که در قرن بیستم ارضا میشود). تمام دستگاه اقتصادی ما بر اصل تولید توده وار و مصرف توده وار استوار است. در حالیکه در قرن نوزدهم تولید بر تمایل و گرایش به امساک و پس انداز و صرفه جوئی استوار است. سیستم فعلی کاملاً بر خلاف آن است. همه میخواهند بیشتر بخرند. گسترش افزایش مصرف دوش به دوش وضع اجتماعی و اقتصادی طبقه کارگر در تولید فزاینده سیستم اقتصادی سهیم است. حقوق و مزایای اجتماعی کارگران به وی امکان میدهد تا به سطحی از مصرف برسد که درصد سال پیش بفرش نمی گنجید. نیروی اجتماعی کارگران در کارخانه افزایش یافته است. ...

واقعیت مسلم دیگر در قرن بیستم معجزه تولید است. نیروی تسلط انسان قرن بیستم هزاران بار بیشتر از آن است که طبیعت به وی داده است. ... معجزه تولید به معجزه مصرف مبدل شده. ... همه چیز در دسترس است، میتوان خرید، میتوان مصرف کرد. در کدام جامعه ای تا کنون چنین معجزه ای رخ داده است؟ انسانها با هم در جوار یکدیگر کار میکنند، هزاران نفر مانند سیل به کارخانه ها و ادارات سرازیر میشوند با اتوموبیل، با میترو، با اتوبوس، با قطار و طبق آهنگ معینی که کارشناسان مقرر داشته اند کار میکنند، نه زیاد سریع نه زیاد کند. با این هم هرکس جزئی از کل را به عهده دارد. طرف عصر به همان نحو مراجعت میکنند، همان روزنامه را میخوانند، به همان رادیو گوش میدهند، به همان سینمایی میروند که برای اعلی و ادنی و روشنفکر و کودک و بیسواد مشترک است. با هم تولید میکنند، مصرف میکنند و تفریح میکنند، بدون اینکه پرسش و اعتراضی داشته باشند.»

به این ترتیب تکامل تکنیک تا سطح اتوماتیزاسیون جدائی مدیریت از مالکیت، معجزه مصرف و معجزه تولید سطح زندگی پرولتاریا را بالا برده است؛ لذا تضاد های طبقاتی در جوامع سرمایه داری امروزی رو به کاهش است، عدالت تأمین گردیده و مبارزات ضرورتش را از دست داده است. بحرانها از بین رفته و تئوری ورشکستگی سرمایه داری غلط ثابت گردیده است و لذا نظام سرمایه داری قابلیت بقا و دوام دارد.

ببینیم " رهبر " صاحب اندرین بابت چه فرمایند :

«مسئله دیگر مسئله تفقر است، تئوری تفقری که مارکس مطرح کرده بود. سحر صاحب با نوشته ای که از جائی استنساخ کرده بودند آمدند و در مورد تئوری تفقر مارکس مطرح کردند که این تئوری درست نیست. یعنی اینکه سرمایه داری که در مانفیسست گفته میشود که جامعه را قطبی میسازد، بورژوازی یکطرف میشود، پرولتاریا

یک طرف میشود، طبقات وسطی فرو میریزد و در نتیجه هر قدر جامعه به پیش میرود فقر توده های میلیونی مردم بیشتر میشود، بنام تئوری تفقر یاد میگردد.

تئوری تفقر مارکس برای اولین بار توسط برنشتین مورد حمله قرار گرفت و از برنشتین به آقای کائوتسکی رسید و امروز وارث اصلی این مسئله سوسیال دموکراسی هست. سوسیال دموکراسی غرب هست که می آید طرحات استراتژیک خود را بر روی زدن تئوری تفقر مارکسیزم می ریزد که یکی از نقاط اختلاف برنشتین با اسپارتاکیست ها هست و بعد ها همراهی انترناسیونال سوم دقیقاً روی این مسائل هست، روی طرحات اولترا امپریالیزم و غیره و غیره که میرسد به تئوری تفقر. درین مورد از همان وقت تا حال آگاهانه کوشش میکنند که از همین مکانیزم جلوگیری کنند، به مفهوم اینکه همیشه طبقات وسطی را دامن میزنند و کلانش میکنند. کاری میکنند که خرده بورژوازی بزاید تا از قطبی شدن و از حاد شدن جامعه جلوگیری گردد.

در مورد تئوری تفقر مارکس شما امروز در آلمان مثلاً میبینید که برای هتل ها و برای خرده بورژوازی در کلیتشان میلیونها میلیون مارک به عنوان تقاوی داده میشود. تقاوی داده میشود، برای شان کمک میکنند و از سرمایه دارهای دیگر میگیرند. در آمریکا قانونی بنام "قانون ضد تراست ها" وجود دارد که معروف است. این قانون یکی از قوانینی است که بعد از اقتصاد پولیزی یا اقتصاد وظیفوی بوجود می آید. در آنجا کینز مطرح میکند که: دقیقاً بخاطر اینکه ما بتوانیم از بحرانهای سرمایه داری جلوگیری کنیم و از تفقر جلوگیری کنیم باید دولت خودش بعنوان سرمایه دار وارد شود. برعکس تئوریهای سرمایه داری قبلی مثل ریکاردو و آدام اسمیت و امثالش؛ آنها میگفتند بهترین حکومت آن است که در مسائل اقتصادی مداخله نکند. ولی بعد از بحرانهای عمیق بیست و سی قرن حاضر کینز اقتصاد وظیفوی خود را مطرح میکند و دقیقاً اقتصاد وظیفوی اش در پی این است که تفقر را بزند و تا به امروز هم اقتصاد سرمایه داری اساساً بر روی تئوریهای کینز استوار است. یکی ازین تئوریها هم مسئله زدن تفقر است، یا بوجود آوردن خرده بورژوازی که دولت خودش به عنوان سرمایه دار و معامله گر می درآید و وظیفه اش این است که این تفقر یا قطبی شدن را بزند.

در ارتباط با تئوری تفقر مارکس عقیده ما این است که از یکطرف مکانیزمی که مارکس پیشبینی کرده بود در جامعه سرمایه داری تا به امروز هم عمل میکند. سرمایه داری بطرف مونوپولی انحصاری میرود. این یک قانون اقتصادی است که انحصارگری بطرف قطبی شدن میرود. این یک قانون اقتصادی است، انحصارگری بطرف قطبی شدن می رود، قطبی شدن به طرف تفقر میرود. این قانونی است که خارج و مستقل از اراده ما است و این تزی است که مارکس آنرا مطرح کرده، ولی از جانب دیگر هم سیاستهایی است که اکنون سرمایه داری برای حفظ و بقای خود بکار میبرد. بسیار چیزهایی است که سرمایه داری اجرا میکند. یکی از راه هایش استثمار به اصطلاح جهان سوم است و یکی دیگرش هم این است که خرده بورژوازی را تقویت بکند و میدانند که این مکانیزمی که مارکسیزم گفته عمل میکند و اینها باید چل دفعش را بزنند.

پس اصل قانونی را که مارکس در قوانین اقتصادی خود مطرح کرده است عمل میکند و تا به امروز هم بقوت خود باقی است. اما اینکه سرمایه داری در تمامی ساحه ها شیوه های نوین را برای استثمار خلق ها و برای ادامه زندگی خود بکار گرفته و میگیرد [چیز دیگری است] که یکی ازین راه ها و شیوه هایش هم مبارزه وسیع و همه جانبه علیه قانون تفقر است. ...»



ولی این تقدیس سرمایه داری و این تأیید‌گری نتایج عملی اقتصاد کینزی از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ چرا اینها واقعیاتی را بطور یکجانبه و ناقص و محدود انتخاب و باهم جمع میکنند بدون اینکه ارتباط آنها را با کلیه رژیم سرمایه داری در نظر بگیرند؟ زیرا اینها به "تئوری نیروهای مولده" باورمند هستند.

به بیانات آرام صاحب توجه فرمائید:

«... پیروزی یک انقلاب اجتماعی وابسته به شرایطی است که میتواند بصورت فراز معینی از رشد نیروهای مولده مادی و انسانی در مرحله معینی از روند انکشاف تاریخی جامعه انسانی فراهم آید. اساسی ترین دلیل عدم موفقیت جنبش های آزادیخواهانه در طول تاریخ را باید در فقدان همین شرایط لازم است. ...»

در تئوری های سوسیالیسم بزرگترین نیروی مولد برای تحقق انقلاب طبقه کارگر است. رشد پرولتاریا نیز منوط به رشد نیروهای مولده مادی و مشروط به رشد بورژوازی و مناسبات اقتصادی اجتماعی و فرهنگی آن است. ...»

برای انقلاب اجتماعی رشد کمی پرولتاریا مسئله لازم است ولی به تنهایی کافی نیست. آگاهی به اقدامات رهائیبخش برای پرولتاریا امری است حتمی. رشد سازمان تولیدی که در آن فعالیت میکند و رشد سازمان اجتماعی ای که او را احاطه میکند. او را به درک موقعیت خویش و مبارزه برای تغییر آن هدایت میکند. ولی خود مبارزه نیز تبدیل به عاملی میشود در افزایش آگاهی طبقاتی طبقه به موقع خویش. ...»

بازهم درین رابطه به بیانات "رهبر" توجه نمایید:

«مسئله دیگری را که رفقا بطور یکجانبه مطرح کردند مسئله نیروهای مولده با مسئله انقلاب و رابطه شان است که در تاریخ مارکسیسم بنام تئوری نیروهای مولده معروفست. تئوری نیروهای مولده برای اولین بار در جریان انترناسیونال دوم مطرح شد. در آنوقت مسئله بر سر این بود که در کشورهای عقب مانده ما نمیتوانیم از سوسیالیسم و کمونیزم و مسایل پیشرفته صحبت بکنیم. باید یک جامعه حتما به کاپیتالیسم برسد، حتما به سرمایه داری برسد، یک مرحله ای از سرمایه داری را هم پشت سر بگذارد تا بعد بتواند بطرف سوسیالیسم برود. چه اگر نیروهای مولده رشد نکنند در آنصورت مناسبات تولیدی پیشرفته ای نمیتواند بوجود بیاید. این تز بنام تز نیروهای مولده بود که امروز به صورت مفصل مورد بحث قرار گرفت و در جامعه عقب مانده و بدبخت افغانستان تطبیق شد. ...»

تئوری نیروهای مولده از لحاظ علمی غلط و در واقع توسط خود مؤسسين تئوری نیروهای مولده مورد انتقاد قرار گرفته و سخت هم مورد انتقاد قرار گرفته. بعداً وقتی مسئله به لنین میرسد بر خلاف آنچه در اواخر زندگی انگلس تئوری نیروهای مولده مطرح میشود، لنین با تطبیق خلاق مارکسیسم در روسیه میرسد به تزی که باید حلقه ضعیف امپریالیسم را شکست بدهد و به این صورت این تز لنینی دقیقاً در مقابل تز نیروهای مولده قرار دارد. یعنی انقلاب در آن کشوری که نیروهای مولده هنوز به آن سطحی از رشد نرسیده که بطرف سوسیالیسم مستقیماً حرکت کند. طرح مسئله پیروزی سوسیالیسم در کشور واحد که بعدها ترسکیست ها هم در مقابل آن به مقابله برخاستند. ترسکیسم باز خودش با تز انقلاب جهانی اش پیوند میخورد، با تئوری نیروهای مولده، و در نتیجه می آید بر خلاف پیروزی سوسیالیسم در یک کشور واحد رأی میدهد و مبارزه می کند. به این صورت مسئله نیروهای مولده در دیگر جاها هم گویا، در چین هم مطرح میشود، قبل انقلاب فرهنگی، بعد از انقلاب فرهنگی و تا اکنون مسئله مطرح است؛

یعنی مسئله نیروهای مولده و نقشش در تاریخ. ... البته باید ذکر کنیم که رویزیونیستها هم به نوعی به تئوری نیروهای مولده معتقد هستند، یعنی رویزیونیستهای معاصر، یعنی رویزیونیسم روس. اینها هم بخصوص ایدئولوژیهای نوشان به این اعتقاد دارند که باید ما درهرجائی که میرویم نیروهای مولده را رشد بدهیم و این نیروهای مولده میتواند که راه را برای سوسیالیزم باز بکند. بهمین خاطر است که راه رشد غیر سرمایه داری خود را بر اساس این تز رشد نیروهای مولده یا ساخت گرائی بنا میکنند، در برما، در هند و در کشور های ماندش باید نیروهای مولده را رشد بدهند تا راه بطرف سوسیالیزم مهیا شود. میبینیم خویشاوندی انترناسیونال دوم، ترتسکیزم و رویزیونیزم معاصر را که همگی دست بدست هم میدهند و از یک چیز جلوگیری میکنند و آن این است: آگاهی انسانی که میخواهد شرایط بد را تغییر بدهد ... از همین جلوگیری میخواهد بکند. [از] نقش آگاهی انسانی، نقش اندیشه پیشرو و نقش حزب انقلابی. به همین خاطر است سلسله مسایلی که درینجا بوجود می آید، نقش هژمونی پرولتاریا و غیره، در ارتباط تنگاتنگ با تئوری نیروهای مولده قرار دارد که درین صورت میبینیم این سیستم کامل میشود.

نقش آگاهی، نقش پیشروی انسان آگاه، نقش اینکه انسانی آگاه میتواند در شرایط بدی هم مبارزه بکند و میتواند هم اوضاع موجود را مدنظر بگیرد و هم از اوضاع موجود تجاوز بکند. انسان پیشرو همیشه همینطور بوده ... هیچگاهی همگام با اوضاع و شرایط خود در هیچ انقلابی حرکت نکرده، بلکه انقلابات همیشه در جهش های خود چند قدمی از اوضاع موجود جلو تر حرکت میکرده. در اصطلاح علمی اش میگویند که انقلابات همیشه راه را برای نیروهای مولده باز میکند. یعنی چه؟ یعنی اینکه مناسبات تولیدی با جهش انقلابی خود آنچنان پیش میرود که نیروهای مولده اکنون به سطحش نیست تا بالاخره به همان سطح برسد و بتواند خود را تکامل بدهد. اینجا است که مسئله آزادی انسان، مسئله حزب آگاه، شکل آگاه و بالاخره انسان آگاه در تاریخ به نمایش گذاشته میشود.

در تئوری نیروهای مولده بصورت کامل نقش انسان آگاه نفی میشود، نقش سازمان انقلابی نفی میشود. سازمان انقلابی، سازمان آگاه، باید فقط کیفیت تسجیل کننده وضع موجود را داشته باشد، در مقابل وضع موجود کنونی باید سجده کند ولیکن نمی تواند این وضع را تغییر دهد. توده ها فقط میتوانند در متن وضع موجود کنونی حرکت بکنند ولی ما قادر نیستیم که توده ها را تنظیم کنیم و احیاناً تغییر بدهیم این توده ها را. این تجاوز یا پیشرفت و ترقی یکی از نقاطی است که تئوری نیروهای مولده در تضاد مطلق با این قضیه قرار دارد.»

به این صورت استادان اعظم تازه اندیشان در اقتصاد عبارت اند از برنشتین، کائوتسکی، ترتسکی، خروشچف و تین هسیائوپینگ که البته "رهبر" پاس رفاقت را نگاه میدارند و تین را، "رفیق" تین را، در ردیف آنها قرار نمیدهند. البته درین رابطه "رهبر صاحب" بحث فلسفی دارند نه بحث اقتصادی و میگویند اگر تین در ردیف دیگران قرار داده شود خلط تضادها صورت میگیرد و این درست نیست. ولی البته این فقط ظاهر قضیه است، مگر در اصل این مسئله نیز مربوط به بحث های اقتصادی است. مسئله مربوط به "تئوری خط تدارکات" است و مربوط به "انعطاف سیاسی معروف" که البته آنها پایه اقتصادی دارد. رابطه بین تئوری نیروهای مولده و "تئوری خط تدارکات" و مسئله انعطاف سیاسی معروف چگونه باید مورد بررسی قرار بگیرد؟ به شیوه "دموکراتیزم استوار"؟!؟

لنین در جزوه مارکسیزم و رویزیونیسم در مورد تمایلات فلسفی رویزیونیستها چنین می نویسد:

«رویزیونیسم در رشته فلسفه بدنبال علم پروفیسور مآبانه بورژوازی میرفت. پروفیسورها بسوی کانت رجعت میکردند. رویزیونیستها هم بدنبال نئوکانتیستها کشیده میشدند. پروفیسورها هزار بار سفسطه های کشیشی را علیه ماتریالیسم فلسفی تکرار میکردند، رویزیونیست ها هم با تبسم اغماض آمیز زیر لب (کلمه به کلمه طبق آخرین هندبوک) زمزمه میکردند که ماتریالیسم مدتهاست رد شده است. پروفیسورها با دادن لقب سگ مرده به هگل او را مورد تحقیر قرار میدادند، در حالیکه خود شان ایدآلیزمی راترویج می کردند که هزار بار پست تر و مبتدلتر از ایده آلیزم هگل بود. پروفیسورها با نظر حقارت به دیالکتیک می نگریستند. رویزیونیست ها هم از پی آنها در منجلاب لوث فلسفی غوطه ور شده "اولوسیون ساده و آرام" را جاگزین دیالکتیک زرنگ و انقلابی میکردند. پروفیسورها در مقابل دریافت مستمری دولتی خود سیستم های ایده آلیستی و "انتقادی" خود را با فلسفه رایج قرون وسطائی (یعنی یزدان شناسی) دمساز میکردند. رویزیونیستها هم خود را به آنها نزدیک کرده کوشش داشتند مذهب را "کار خصوصی" اشخاص کنند، منتهی نه در مورد دولت معاصر بلکه در مورد حزب طبقه پیشرو.»

قبلاً در مورد موضعگیری محفل چهار گروه متحده در قبال مذهب گفتیم که این محفل مذهب را به عنوان ایدئولوژی رهنمای عمل مبارزات جاری سیاسی توده ها قبول داشت و به آن ارج مینهاد؛ مسئله جمهوری اسلامی را نه تنها در سطح جبهه متحد ملی (مبارزات ملی - دموکراتیک) بلکه در سطح سازمانی یعنی در قلمرو مبارزات سوسیالیستی نیز مطرح میکرد و به این صورت نه تنها بر آمد مستقل کمونیستی در مبارزات جاری مورد قبول این محفل نبود، بلکه حتی خواست های ملی - دموکراتیک را نیز در لفافه مذهب رادیکال و مترقی میپیچاند و مرز ایدئولوژیک طبقه کارگر را با ایده آلیزم مذهبی از بین میبرد.

به گفته های تازه اندیشان در کنفرانس توجه نماییم:

«ما گروه تحقیقاتی نیستیم بلکه عناصر انقلابی و میهند وست یک ملت مسلمان میباشیم که کشور شان تحت اشغال امپریالیسم شوروی است.»

آنها - منظور "چپ سنتی" است - عملاً به نقش مردم، شعارها و خواسته های واقعی آنها ارزش قایل نیستند. این افراد هنوز نمیدانند که پس از تجاوز روس به افغانستان تحت لوای کمونیسم مقاومت ملی مردم ما تحت لوای اسلام علیه آن بر پا گردید.

عمل مبارزاتی مردم نشان میدهد که اسلام مردمی نقش رزمنده و سازنده ای علیه استعمار گران داشته است. این عنصر فرهنگی دیر پا بدون تردید تا سالیان درازی در تعیین هویت ملی مردم ما نقش بازی میکند ... ما انقلاب را نقش توده های مردم در سرنگونی استعمار و ارتجاع میدانیم و منحیت عناصر انقلابی و ملی مؤظف به انعکاس خواسته های عینی نیروهای انقلاب و شکل دادن آن در یک مسیر مترقی هستیم.

جمهوری اسلامی مردمی اعلام مواضع مطابق به تمام فقراتی که در فصل سیاست داخلی آن تذکر داده شده یک جمهوری دموکراتیک است که بر مبنای پرولریسم سیاسی و تفکیک قوا بوجود میآید. این نوع جمهوری دموکراتیک نیاز عاجل طبقات انقلابی و پیش شرط هر فرآیند انقلابی آینده است.»

اینطور است؟! رویزبونیستها کوشش داشتند مذهب را در داخل حزب طبقه پیشرو کار خصوصی اشخاص بسازند، ولی برای "تازه اندیشان" ما جمهوری اسلامی مردمی نیازعاجل طبقات انقلابی و پیش شرط هر فرآیند متعالی بعدی است. به این میگویند رویزبونیزم به توان دو.

جمهوری اسلامی مردمی یک جمهوری دموکراتیک است؟ اینها از دموکراسی چه چیز را درک میکنند؟؟ خواست جدائی دین از دولت یعنی اینکه مسایل دینی کار خصوصی افراد گردانیده شود و مذهب و عقاید مذهبی مردم در بازی های سیاسی مورد استفاده نیروهای ارتجاعی قرار نگیرد، یکی از اساسی ترین و ابتدائی ترین خواست های دموکراتیک است. آنگاه نظام مورد خواست "تازه اندیشان" که حتی این خواست ابتدائی دموکراتیک را مدنظر ندارد، نه تنها دموکراتیک است، بلکه نیازعاجل طبقات انقلابی و پیش شرط هر فرآیند متعالی بعدی نیز هست؟! ایرانی ها به این میگویند چاخان!!

اما در مورد جانشین ساختن "اولوسیون ساده و آرام" بجای دیالیکتیک زرنگ و انقلابی باید گفت که آنچه جنابان در مورد نقش نیروهای مولده و نفی کامل حزب پیشرو و طرح مسایل دموکراسی، اومانیزم و... طرح مینمایند در قسمت ساختمان سوسیالیزم کاملاً اولوسیون ساده و آرام بجای دیالیکتیک زرنگ و انقلابی برایشان مطرح است. اگر رویزبونیستهاى مورد بحث لنین بر اساس رجعت پروفیسورها بسوی کانت بدنبال نئوکانتیستها کشیده میشدند؛ "تازه اندیشان" ما هم در مورد نحوه برخورد با مسئله ایدئولوژی و ایجاد سیستم ایدئولوژیک به همان ورطه هولناک اگنوستیسیزم در غلطیده اند. کانت گفته بود: «در همه چیز شک دارم، اما درین شک ندارم که شک دارم، پس من هستم.» "تازه اندیشان" ما هم دلیل وجود شان همان شک داشتن شان است. قیوم قندهاری نیست، واصف

باختری نیست، چون اینها به ارتجاع تسلیم شدند؛ ولی اینها هستند چون که شک دارند؟؟! برای اینها متد صحیح و انقلابی که آمیخته با شک علمی باشد مطرح است!! اینها مخالف مارکسیزم-لنینیزم نیستند بلکه از موضع شک علمی به این مکتب برخورد میکنند. ازین رو اینها معترف اند که: «بسیاری مسایل را جواب گفته نمیتوانیم و باید هم جواب نگوئیم.» به همین سبب اینها حامل "آگاه" تاریخ اند؛ حامل "آگاه" اگنوستی سیست؟؟! بنا بر همین واقعیات انکار ناپذیر تاریخی است که تئوری اجتماعی و سیاسی اعلام مواضع نه بر حسب الگوهای متداول قبلاً پذیرفته شده بلکه با رجوع به جامعه و بیرون کشیدن رهنمود های سیاسی از درون آن بوجود آمده است!!

همیشه همینطور است. اگنوستیسیزم و امپریزم قرابت بسیار نزدیکی باهم دارند. به همین سبب است که برخورد اینها نسبت به مسایل ایدئولوژیک برخوردی است انقلابی و آزاد!! "انقلابی بدان جهت که هیچگونه تعبدی را پذیرا نیست یعنی آزاد است." اینها هیچگونه تعهدی ندارند، چه به هیچ نصی قبل از تحقیق و پژوهش تاریخی و عینی آن تحقیق و پژوهش امپریک اتکاء نمیکند. و بالاخره پیروان این "مشی انقلابی و ملی" نه تنها نقایص کوچک بلکه اشتباهات جدی را نیز متحمل و حتمی میدانند. البته نه صرفاً اشتباهات جدی، بلکه اشتباهات بزرگ از نوع اشتباهات بزرگ سخی و پیکار نیز حتمی است (اشتباه بزرگ، طبق نظر کنفرانس).

آیا رویزبونیسم مطروحه آشکار در کنفرانس، فقط و فقط همانوقت متولد شد؟ نه. علی الرغم خجالتی بودن این ایدئولوژی و همیشه در تاریکی عمل کردنش طبق گفته رهبر صاحب؟! ما نشانه های کاملاً واضح و آشکار این رویزبونیزم را در اسناد قبلی سازمان میبینیم، به خصوص در اسناد دوران تسلط این مشی یعنی در اسنادی که بین یولینوم دوم و ضربت ماه اسد 60 بیرون داده شده. این اسناد را مورد مطالعه قرار میدهم

# بررسی ندای آزادی دوره اول

## 1 – مقاله "در رابطه بقاء و مبارزه" شماره پنجم و ششم دوره اول

چگونگی برخورد در مورد بقاء و مبارزه، سکون و حرکت، ثبات و تحول و همگونی و تضاد در واقع مرز بین دیالکتیک و متافیزیک را مشخص میسازد. در حالیکه متافیزیک بقا، سکون، ثبات، و همگونی را اصل و مبارزه، حرکت و تحول را فرع بر آنها میدانند، دید دیالکتیکی بر اصالت مبارزه، حرکت، تحول و تضاد باورمند است.

مقاله از مبارزه آغاز میکند:

«زندگی یعنی مبارزه... تاریخ انسان تاریخ مبارزه او است با طبیعت و تاریخ، کشمکش او است با انسانی که در بندش کشیده است. و این دوازه هم جدائی نا پذیر است.»

مقاله مستقیماً به قسمت دوم یعنی تاریخ کشمکش انسان با کسانی که در بندش کشیده است وارد میشود. سبک بیان نویسنده به سبک بیان ارسطو و ابن سینا شباهت دارد. مقاله از حاکمیت و محکومیت و از حاکم و محکوم در طول تاریخ صحبت مینماید. با این دید به تاریخ بشری نگاه کردن و به این صورت مسایل تاریخی جوامع بشری را به بحث گرفتن آشکارا خلاف منطق ماتریالیزم تاریخی است. حاکمیت چیست و محکومیت کدام است؟ بقول معروف "المعنی فی بطن الشاعر".

«بقای این دو سیما – حاکم و محکوم – در کنار هم همانطور ناگزیر است که مبارزه این دو باهمدیگر. مبارزه هر یک ازین دو چهره در تاریخ بشر بر شیرازه جداگانه پیوند یافته است. در حالیکه مبارزه این دو قدرت صف کشیده در برابر هم نسبی است بقای یکی از آنها مطلق است. زیرا مبارزه عاقبت به سر انجام محتوم خویش قدم میگذارد...»

به این میگویند دیالکتیک پویان؟! (بقول تازه اندیشان در کنفرانس سرتاسری). مبارزه بین حاکم و محکوم بین دو چهره متضاد تاریخ بشری نسبی است. ولی از آنجائیکه مبارزه عاقبت به سر انجامی محتوم قدم میگذارد بقای یکی از آنها مطلق است و این مطلقیت بقا هم نصیب محکوم. ولی:

«این مطلق بودن دلیل ثابت مانی و ماندگاری محکوم به همان حالت و چگونگی نخستینش پنداری واهی و غیر واقعی است. جوهر و اصالت محکوم عصاره اش را در بقای نسل متکامل تر محکوم فرو می ریزاند و ازین شرایط نوین در مقابل محکوم دامن میگسترد.»

حالا که این معنی مطلق بودن را هم دانستیم باید درک کنیم که این مطلق بودن مربوط به جوهر و اصالت محکوم است نه مربوط به مسایل عرضی و فرعی.

«چهره محکوم همان نیست که بوده است.»

ولی جوهر و اصلش همان است و لذا:

«آنچه پایدار و پابرجای، استوارانه تاریخ را بدوش میکشد بازهم چهره محکوم است و بدینگونه در کاروان پیشرفت جامعه انسانی بقای محکوم که توسط مبارزه پیاپی او تجسم یافته مطلقیت خویش را همیشگی میسازد.»

مبارزه بخاطر بقای محکومیت؟! بقای محکوم توسط مبارزه پیاپی او تجسم یافته و مطلقیت خویش را همیشگی میسازد؟؟؟ مبارزه پیاپی بخاطر بقای محکومیت، آنهم محکومیت مطلق و همیشگی؟! محکوم این مقاله بی عقل است یا نویسنده اش؟؟؟ بقای محکوم مطلقیت خویش را دائمی میسازد زیرا:

«این شکستها اگر در مرحله ای از تاریخ مطلق است پیروزی های هر نوبت از شکست محکوم نسبی است.»

«... مبارزه شکست مبارزه شکست در تداومش پیروزی مطلق محکوم را در برابر سیمای تاریخی هر مرحله حاکم به همراه دارد.»

پیروزی ها نسبی است، شکستها مطلق است. شکست، شکست، سرانجام پیروزی مطلق محکوم. ضد و نقیص گوئی یا نشانه آشکاری از "دیالکتیک پویان تازه اندیشان"!!

مقاله نویس از مبارزه افقی حاکم برای بقایش حرف میزند. این زبان، زبان "اجنه" است. مبارزه افقی، مبارزه عمودی و لاید یکی هم مبارزه مایل. شاید مبارزه عمودی عبارت باشد از مبارزه به شیوه دگماتیستی (طبق تقسیمات رهبر)، مبارزه افقی عبارت باشد از مبارزه به شیوه لیبرالیستی و مبارزه مایل هم عبارت باشد از مبارزه به شیوه دموکراتیک استوار، یعنی "سننز" افقی و عمودی؟؟؟ بهر حال ما معنی دقیق این مبارزه افقی را ندانستیم!!

وقتی «مبارزه افقی حاکم برای حفظ بقایش» مورد تحلیل و ارزیابی قرار میگیرد آشکارا علیه انترناسیونالیسم پرولتری موضعگیری میشود. به این قسمت مقاله توجه نمایید:

«ولی تاریخ چند دهه اخیر مبارزه افقی، کشورهای پیشرفته را به حدی از اعتلایش رسانده است که محکوم کشورهای پیشرفته برای محکوم کشور عقب نگذاشته شده در حکم حاکم درجه دومی در آمده است. حاکم جهانی توانسته است هر چند برای مدت نه چندان دیر محکوم کشور پیشرفته را بر خوانی بنشانند که غذایش از نتیجه تلاش صعب کشورهای جهان سوم تهیه شده است و این امر را توانسته است طوری برای محکوم این کشورها عملی موجه و در خور طبع نمودار کند که هنوز هم که تا هنوز است محکوم کشور پیشرفته درین اغوای پرنگار هر شب خواب راحت خود را فارغ از هر نوع دغدغه و اطلاعی از رنج بی پایان محکومین این کشورها حاضر نیست برهم زند.»

محکوم کشور پیشرفته (کشور پیشرفته سرمایه داری) خواب راحت دارد، آنهم هر شب!! از رنج بی پایان محکومین کشورهای جهان سوم اطلاعی ندارد و از هر نوع دغدغه ای فارغ است. اینست مفهوم محکومیت در کشورهای پیشرفته؛ پس زنده باد چنین محکومیتی!؟

مقاله نویس از کشورهای جهان سوم زیاد حرف میزند. جناب "رهبر" میگفت که من وقتی به اصطلاح جهان سوم در ندای آزادی برخوردم به رفقا نوشتم که: «جهان سوم یعنی چه؟ نکند که ما هم فردا داکتر فیضی داشته باشیم.» که البته منظور خودشان بوده اند.

سحر "صاحب" در کنفرانس در بابت بیدردی و بی غمی کارگران کشورهای پیشرفته سرمایه داری اینچنین بیاناتی داشتند:

«حقوق و مزایای اجتماعی کارگران به وی امکان میدهد تا به سطحی از مصرف برسد که در صد سال پیش به فکرش نمیگنجید... همچنان یک مسئله تاریخی را سرمایه داری توانست که جواب بگوید که محرومیت از وسایل مصرفی است که در قرن بیست ارضا میشود... [زیرا که] هیچگونه مانع سنتی در برابر خرید چیزی که بشر امروزی به آن تمایل پیدا کند وجود ندارد و کافی است پول داشته باشد تا بخرد و مردمان زیادی دارای پول هستند. [به همین سبب است که عدالت تامین گردیده و همه] طرف عصر به همان نحو مراجعه میکنند، همان روزنامه را میخوانند، به همان رادیو گوش میدهند، به همان سینمائی میروند که برای اعلی و ادنی و روشنفکران و کودک و بیسواد مشترک است. باهم تولید میکنند و تفریح میکنند بدون اینکه پرسش و اعتراضی داشته باشند.»

پس بفرمایند اینهم بهشت شداد؟!!

ولی اگر چنین است، باید شعار "پرولتاریای سراسر جهان متحد شوید" غلط باشد و انترناسیونالیزم پرولتری همچنان. لذا زنده باد ایدئولوژی ملی انقلابی و زنده باد مشی مستقل ملی و انقلابی و در تداومش سردادن شعار ابلهانه ای که بنیادگرایان شیعه بر دیوار یک مکتب نوشته اند: «مرگ بر کارگر! مرگ بر دهقان! مرگ بر خلق! زنده باد مجاهدین مسلمان! یا علی مدد!!»

نویسنده مقاله پیشتررفته و می نویسد :

«باری حاکمیت هائیکه تا اکنون بدست محکوم در تاریخ فراچنگ آمده است حاکم محکوم شده را به چهره دیگر بر مسند فرمانروائی از دست رفته اش واپس نصب کرده است. این امر خواه بخاطر به افقی کشاندن مبارزه حاکم جهان خواه به دلیل سرنگون سازی یک رخنه حاکمیت های حاکم از طرف احزاب سیاسی محکوم صرفاً در ساحه سیاسی و هم بخاطر برتری اجتماعی و فرهنگی تاریخی حاکم و خواه به دلایل دیگری که از حوصله این مقال بیرون است حادثه و رویداد نوی است در تاریخ مبارزه و بقای حاکم و محکوم بخصوص در پیدائی اشکال تازه تر میان این دو کتله عظیم انسانی.»

اگر حاکمیت هائیکه تا کنون بدست محکوم در تاریخ فراچنگ آمده است حاکم محکوم شده را به چهره دیگر بر مسند فرمانروائی از دست رفته اش واپس نصب کرده است، چرا این قضیه حالا حادثه و رویداد نوی باشد؟ بقول نویسنده، محکومیت محکوم همیشگی و مطلق بوده است و لذا حادثه فعلی هم کدام تازگی ندارد. بهر حال این پروگراف دوجمله دارد که جمله اول آن با جمله دومش در تضاد قرار دارد.

درین مورد آرام "صاحب" هم در کنفرانس بیاناتی داشتند:

«تاریخ یک مطلب ... را نشان میدهد و آن اینکه با بقدرت رسیدن ... جنبشهای انقلابی در رأس دولت، آنها دیر یا زود به بیداد گری و پایمال نمودن آرمانهای نخستین خود آغاز نموده اند.»  
در جای دیگری از مقاله چنین میخوانیم:

«بهر حال انسان امروز در برزخ مبارزه انسان محکوم قرار دارد. در برزخ گذاشتن از دوزخ "حاکم محکومی". دنیای وسیعتری در برابر انسان بساط بر گسترده و عبور ازین برزخ شاق ترین، رنج آورترین و بلاهت خیز ترین دورانی است که سپیده کاذب را، که طلایه دار سپیده صادق است، با پیام مرغ پیام آور زمان به فغان واداشته است و این فغان مرغ پیام آور زمان در هر جای دنیا بگوش همه محکومین تاریخ معاصر رسیده است.»

"برزخ" سرد سرد است، مثل تازه اندیشی، مثل ایدئولوژی ملی انقلابی، مثل مشی مستقل ملی و نویسنده برزخ را با "پل صراط" عوضی گرفته است. شرط گذاشتن از دوزخ (که باید گذشتن باشد) عبور از "پل صراط" است و نه عبور از "برزخ". "برزخ" قبل از "دوزخ" و قبل از "پل صراط" و قبل از "قیام قیامت" است. وقتی "قیام قیامت" بر پا شود، مردمان دیگر از "برزخ" سردی و کرختی گذشته اند. سپس "پل صراط" می آید و موقع محاسبه. آنهایی که محاسبه شان پاک است و باک شان نیست از "پل" میگذرند و به "بهشت موعود" قدم میگذارند. ولی آنهایی که حسابهای شان "خدشه دار" است از "پل" پائین می افتند و به "قعر دوزخ" سرنگون می شوند. به این صورت است که "سرخ رویان" به بهشت میروند و "سیاه رویان" به "جهنم" و "خاکستری رویان" هم در "پل" آویزان می مانند؟؟!!

باید از نویسنده پرسید که: «محکوم کشور پیشرفته، که در اغوای پرنگار، هرشب خواب راحت خود را فارغ از هر نوع دغدغه و اطلاعی از رنج بی پایان محکومین کشورهای عقبمانده حاضر نیست برهم زند.» می تواند فغان مرغ پیام آور زمان را بشنود؟؟ قبل از سپیده صادق و در سپیده کاذب؟ می تواند این موقع شب از خواب بیدار شود؟؟ اما در مورد سپیده کاذب و مرغ پیام آور زمان و به فغان آمدنش در سپیده کاذب؟ یعنی که هنوز شب است، سپیده دمیده ولی این سپیده کاذب است؛ عصر "عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری" نیست بلکه "عصر امپریالیزم" است. مارکس و انگلس مرغان پیام آور زمان قبل از سپیده صادق به فغان آمدند و انقلابیون قرن نوزدهم که نمونه درخشان شان کموناردهای پاریس اند، در شب جنگیدند و شکست خوردند. لنین قبل از سپیده صادق پیامش را فغان کرد و انقلابیون بلشویک در شب جنگیدند و سرانجام شکست خوردند. مائوتسه دون و کمونیست های چین سراسر خاک پهناور چین را و جب به جب در نور دیدند و جنگیدند، ولی چون شب بود در فرجام شکست خوردند و دیگران همچنان .

سپیده کاذب طلایه دار سپیده صادق هست ولی هنوز شب است و در شب مسیر مشخص و روشن شده نمیتواند. انقلابیون تا حال در تاریکی جنگیده اند؟! "تازه اندیشان" در کنفرانس میفرمودند که:

«سرمایه داری هنوز قابلیت بقا و دوام دارد. دیگرگونی تکنیکی، معجزه تولید، معجزه مصرف، جدائی مدیریت از مالکیت و ... برای سرمایه داری قابلیت بقاء و دوام بخشیده است.»

تفاوت فقط همین قدر است که نویسنده به زبان اجنه حرف میزند و سحر و آرام صریح و روشن. اما مرغ بیچاره فغان سربدهد یا ندهد صبح که شد هوا روشن میشود و مسیر و طریقت مشخص. مرغ پیام آور فقط و فقط میتواند حیثیت پیام آوری را داشته باشد و در دیر آمدن و زود آمدن صبح نقشی ندارد. این یعنی تئوری نیروهای مولده. "تازه اندیشان" در کنفرانس ما را از انسانیت خارج کردند و نویسنده مقاله ما را "مرغ" پنداشته است، حداقل اگر "شیر" و "پلنگ" هم فکر میکرد باز هم غنیمت بود!؟

مارکس و انگلس هر قدر پیام زمان را فغان کردند صبح ندیدند، چه سپیده کاذب را سپیده صادق پنداشته بودند. انقلاب زودرس اروپا به نتیجه نرسید و بالاخره انگلس بعد از یک عمر فغان پیام در اواخر عمرش خسته شد و نوشت: «تاریخ بما حق نداد» یعنی که شب هنوز شب است. سحر "صاحب" درین باب در کنفرانس بیانات مفصلی داشتند و بقول "رهبر" در باب این "طعنه بینی" با طمأنیه و وقار صحبت کردند.

و دیگران لنین، استالین، مائوتسه دون و .... همگی پیام زمان را فغان کردند و فغان کردند تا بالاخره سرهای شان ترکید و شب هنوز شب ماند.



پس زنده باد سوسیال دموکراسی اروپا که حاضر نیست قبل از سپیده صادق مردم را بی جهت از خواب بیدار کرده و مزاحمت ایجاد نماید!

گفتیم که نویسنده مقاله ما را مرغ پنداشته است، آنهم مرغ خشک، چه مرغ خشک سپیده کاذب را صبح میپندارد و فغان بر می آورد. ولی مرغ کلنگی با دمیدن صبح صادق آواز سر میدهد. سحر "صاحب" در کنفرانس ادعا داشت که مارکسیست لنینیستها سپیده کاذب را صبح میپندارند، ولی آن ها خود کلنگی هستند:

«وای چه بسا که مارکس اصلی خدا ناکرده از طرف ما معرفی شود یکبار.»

و همچنان آرام "صاحب":

«از بین رفتن مناسبات اجتماعی مبتنی بر استثمار یا موفقیت انقلاب اجتماعی امری نیست که فقط با یک قیام علیه این مناسبات تحقق پذیرد. پیروزی یک انقلاب اجتماعی وابسته به شرایطی است که میتواند بصورت فراز معینی از رشد نیروهای مولده مادی و انسانی در مرحله معینی از روند انکشاف اجتماعی جامعه انسانی فراهم آید.»

پس تا زمانی که این فراز معین سپیده صادق سر نرسیده است آنها میخوابند و دیگران را هم از خواب بیدار نمیکنند، چون آنها کلنگی هستند؟؟؟!

مبارزات انقلابی ضرورتی ندارد، سپیده صادق که دمید و صبح شد خود بخود روشنی زیاد میشود و مردم همه از خواب بر میخیزند.

پس حالا که شب است باید درشب زندگی کرد. زنده باد جمهوری اسلامی مردمی! پاینده باد شب! برقرار باد رنگ خاکستری!

و بالاخره:

«برای استعمار زده، گرمای آفتاب سرزمینش با گرمای چراغ دزد شب بطور بیمانندی قابل لمس است. با اینهمه او باز تا دورانی که عمق مخرب افکار بیگانه را هنوز در نیافته. ...»

درین رابطه به این گفته آرام "صاحب" توجه نمایید که در کنفرانس بیان داشتند: «در برزخ ایدئولوژیهای رنگارنگ و غیرمنطبق با شرایط جامعه ما ... تئوری سیاسی ما نه بر حسب الگوهای متداول قبلاً پذیرفته شده و طبعاً افکار بیگانه بلکه با رجوع به جامعه و بیرون کشیدن رهنمود های سیاسی از درون آن بوجود می آید.»

پس زنده باد ایدئولوژی ملی انقلابی و مرگ بر اندیشه های بیگانه که یکی اش مارکسیزم لنینیزم است؟! اذان در سپیده کاذب با شب بیگانه است و گرمای چراغ شب جای گرمهای آفتاب را نمی گیرد. اکنون که شب است باید سیاه بود باید خاکستری بود؟!!

آخرین قسمت این سطور به تاریخ 1365/1/5 به رشته تحریر درآمد.

---

**نویس:** قسمت دوم مقاله مورد بحث باقیمانده بود و بعلت متوقف شدن نشرات ندای آزادی دوره اول مدتهای زیادی به رشته تحریر در نیامد تا اینکه "نازه اندیشان" در کنفرانس مقاله را کاملاً تشریح کردند. البته در پراتیک، نویسنده مقاله مندرجات نوشته اش را در رابطه پروتوکولی با دولت مزدور به معرض امتحان قرار داد؟؟

\*\*\*\*\*

**تذکر لازم** - قسمت های اول تا پنجم " پاسخ ما به دشنامنامه رهبر و شرکاء " در زمان فعالیت بخش غرستان "ساما" و قسمت های ششم، هفتم و هشتم آن، که سطور بعدی ان سند را در بر میگیرد، در زمان فعالیت هسته انقلابی کمونیست های افغانستان بخش گردیده بود.

## 2 - بررسی مقاله "فرهنگ آزادگان و فرهنگ بردگان" شماره پنجم و ششم ندای آزادی:

مقاله قبل از عنوان نقل قولی دارد از تذکره الاولیای شیخ عطار - باب 43: «... و گفت به حقیقت آزادی نرسی تا از عبودیت بر تو هیچ مانده بود...» متأسفانه که صفحه و سطر نقل قول مشخص نگردیده است تا مشتاقان شیخ عطار علیه الرحمه میتوانند به آسانی این نقل قول گرانبها را در خودش پیدا کنند. این اولین انتقاد جدی بر مقاله و مقاله نویس!؟

گذشته از این انتقاد جدی!؟ مایه خوشوقتی است که حد اقل صحبت از برزخ و سردی و گرمی نیست و بساط بساط شیخ عطار علیه الرحمه است با عطرهای خوشبو که باعث انبساط خاطر است. البته شاگرد خوب شیخ عطار علیه الرحمه!؟ یعنی نویسنده مقاله نیز باید نشانی و مایه ای از استاد عالیقدر داشته باشد. ببینیم در دوکان عطاری شاگرد شیخ عطار علیه الرحمه چه عطرهای خوشبوئی به مشام میرسد!!؟

«... کار برای انسان تاراج شده جهان سوم هرگز لذت آور نیست زیرا انحصارات غول پیکر جهان محصول کارش را از او می رباید، بر باروری معنوی و شخصیتش صدمه می زند و رفته رفته از او سلب آزادی وهویت و شخصیت میکند و این عبودیت اقتصادی در فرجام علت العلل عبودیت فرهنگی را باعث میگردد که سرآغاز از خود بیگانگی انسان است...»

«کار برای انسان تاراج شده جهان سوم هرگز لذت آور نیست.» برای انسان تاراج نشده جهان سوم چطور؟ از جملات بعدی مقاله بر میآید که نویسنده موجودیت انسان تاراج نشده در جهان سوم را قبول ندارد و در نظر وی تمامی انسانهای "جهان سوم..." انسانهای تاراج شده هستند، هم کارگر و بزرگر این جهان و هم فیودال و سرمایه دارش. بیچاره فئودالان و سرمایه داران ... "جهان سوم" که از کارشان لذت نمی برند!؟

گذشته از اینها همینکه انسانی مورد تاراج قرار گرفت چنین نیست که بصورت اتوماتیک کار دیگر برایش لذت آور نباشد. انسانی که بر موقعیت تاراج شده اش واقف نیست در حالتی که مورد تاراج قرار می گیرد از کارش لذت می برد و این حالت فقط و فقط وقتی از بین میرود که این انسان بر موقعیت واقعی اش آگاهی حاصل کند. دهقان زاده ایکه بر موقعیت طبقاتی خود آگاه نیست نه تنها از جنگیدن به نفع فئودالیزم لذت می برد بلکه داعیه رفتن به بهشت را در صورت کشته شدن نیز در سر می پروراند. نمونه زنده دیگرش خود نویسنده است که به تطهیر فئودالیزم و بورژوازی در "جهان سوم" می پردازد. آیا نوشتن این مقاله برای نویسنده لذت آور نبوده است؟ حتماً لذت آور بوده است زیرا اگر چنین نمی بود زحمت مطالعه تذکره الاولیای شیخ عطار علیه الرحمه را بر خود هموار نمی کرد!؟

برای نویسنده مقاله آگاهی و عدم آگاهی بر موقعیت اجتماعی اهمیت ندارد و صرفاً موجودیت عینی انسان تاراج شده کفایت می کند. این در آخرین تحلیل یعنی اکونومیزم و بالاخره دنباله روی از جنبش خود بخودی: "جنبش همه چیز - هدف غائی هیچ". وقتی صرفاً موقعیت مشخص واقعی انسان به عدم لذت آوری کارش منجر شود و نقش آگاهی به هیچ گرفته شود هر حرکت این انسان تاراج شده بصورت اتومات از آن موقعیت واقعی سرچشمه می گیرد و

لذا مورد تأیید است. این یعنی پوپولیزم و تأیید در بست حرکت توده ها ولو این توده ها بخاطر منطقه شان طرفدار ارتباط با دولت باشند.

«کار برای انسان تاراج شده جهان سوم هرگز لذت آور نیست.» برای انسان تاراج شده جهان دوم و "جهان اول" کار لذت آور است؟ در آنجا تاراج شده هایی وجود ندارند!! این را هم نویسنده مقاله "در رابطه بقا و مبارزه" بیان داشته است و هم سحر صاحب در "کنفرانس سرتاسری".

اما چرا کار برای انسان تاراج شده جهان سوم لذت آور نیست؟ زیرا که «انحصارات غول پیکر جهان محصول کارش را از او می رباید.» فی الواقع میتوان درک کرد که از نظر نویسنده چنین ربودنهایی در کشورهای "جهان دوم" و "جهان اول" وجود ندارد و لذا تئوری ارزش اضافی مارکس که میگوید قسمتی از محصول کارکارگر در هر حالتی از طرف بورژوازی بصورت ارزش اضافی ربوده می شود نادرست است.

انحصارات غول پیکر جهان محصول کار انسان جهان سوم را می رباید و لذا کارش لذت آور نیست. ولی اگر بجای انحصارات غول پیکر، فئودالیزم سگ پیکر و یا بورژوازی روباه پیکر غیر انحصاری محصول کار انسان جهان سوم را بر باید این انسان از کارش لذت خواهد برد؟ قبل از آنکه پای انحصارات غول پیکر جهان به این کشورها برسد در تحت حاکمیت فئودالیزم چنین لذتی وجود داشت از نظر نویسنده مقاله باید چنین بوده باشد.

«انحصارات غول پیکر جهان .... بر باروری معنوی و شخصیتش صدمه می زند و از او سلب آزادی، هویت و شخصیت می کند.» انحصارات غول پیکر جهان فقط و فقط در کشورهای جهان سوم به این اعمال زشت مبادرت می ورزد؟ در کشورهای سرمایه داری پیشرفته بر باروری معنوی و شخصیت انسان ها صدمه نمی زند و از آنها سلب آزادی و هویت و شخصیت نمی کند؟ سحر صاحب در "کنفرانس سرتاسری ساما" می گفت که: «در کشورهای پیشرفته سرمایه داری کارگر و میلیونر به یک سینما می روند.» و لابد در چنین سینماهایی لوژ بالا و لوژ پائین وجود ندارد؟

«این عبودیت اقتصادی عبودیت فرهنگی را باعث می گردد که سرآغاز از خود بیگانگی انسان است.» پس از خود بیگانگی صرفا بعد از باز شدن پای انحصارات به کشورهای "جهان سوم" بوجود آمده است و قبل از آن تمامی انسانهای این کشورها خود آگاهی داشته اند؟! این خود آگاهی شبیه خود آگاهی تازه اندیشان بوده است. تازه اندیشان در "کنفرانس سرتاسری ساما" گفتند که: «برنامه شان را آگاهانه بنام اعلام مواضع مسمی ساخته اند.»

«امروزه با وجود امکانات مثبت طبیعی جهان به بدترین تقسیم بندی ژئوپولیتیک تقسیم شده است. میتوان گفت 700 میلیون انسانها در کشورهای ثروتمند 85٪ تولید جهان را در اختیار دارند و بالا تر از 2300 میلیون انسان یعنی 3 / 2 (دوسوم) باشندگان زمین در کشورهای فقیر فقط از 15٪ تولید جهانی استفاده میکنند.»

محاسبات جالبی است. 2300 میلیون انسان دوسوم نفوس جهان است و لذا نفوس عمومی جهان می شود 2300 + 1150 مساوی به 3450 میلیون. حالا 2300 میلیون 15٪ تولید جهانی را در اختیار دارند و 700 میلیون دیگر هم ٪

85 دیگر را یعنی سهم این 2300 میلیون و 700 میلیون رویهم میشود % 100 تولید جهانی. مجموعه این دو کتله رویهم میشود 3000 میلیون، در حالی که نفوس جهان 3450 میلیون است. پس 450 میلیون نفوس جهان در تولید جهانی سهمی ندارند و اینها باشندگان جهان چهارم هستند که به بعد چهارم جهان طبق فرضیه نسبیت انشتین مربوط می باشند!! آرام صاحب در "کنفرانس سرتاسری ساما" گفته بودند که ایدئولوژی آنها «دیالکتیک پویان را که با همه دست‌آورد های عام طبیعی منطبق است همراه دارد.»

مقاله در ماه حمل و ثور سال 1360 بچاپ رسیده است. طبق احصائیه های جهانی نفوس آنوقت جهان در حدود 4500 میلیون نفر بوده است. به این صورت میتوان به این نتیجه رسید که 700 میلیون نفوس به کشورهای ثروتمند (جهان اول و جهان دوم)، 2300 میلیون نفوس به کشورهای "جهان سوم"، 450 میلیون نفوس به کشورهای "جهان چهارم" و 1150 میلیون نفوس باقیمانده به کشورهای "جهان پنجم" (طبق فرضیه برنشتین بر وزن انشتین!!) تعلق داشته اند!!؟

«وجود امکانات طبیعی»؟! ولی برادر جان مسئله قبل از آنکه مربوط به امکانات مثبت طبیعی باشد مربوط به امکانات مثبت علمی و تکنیکی است که توانسته است امکانات طبیعی را به امکانات مثبت قابل استفاده برای بشریت مبدل گرداند. گذشته از آن مسئله مربوط به امکانات مثبت تولیدی در مجموع است نه صرفاً امکانات مثبت طبیعی.

نویسنده مقاله به ادامه این احصائیه گیری دقیق ژئوپولیتیک از بشریت وابسته و ملل فقیر آنچنان بصورت کلی حرف می زند که موجودیت تضاد های طبقاتی در کشورهای جهان سوم نفی میگردد و بشریت وابسته و ملل فقیر بصورت یک کل واحد در مقابل انحصارات غول پیکر جهانی قرار داده میشود. این چنین است که: «روشنفکران جهان سوم باید این حقایق تاریخی را درست درک کنند.» روشنفکران که این حقایق را درک کردند دنیا گل و گلزار می شود و به اینکه خلق های "جهان سوم" این حقایق تاریخی را درک کنند نیازی نیست، چه العوام کل انعام (تذاکره الاولیای شیخ عطار باب 24 - صفحه 15 سطر دوم!!؟ - مآخذ توسط ما داده شده است).

«دنیای آزاد که روزگاری خود را قافله سالار تمدن جهانی میدانست دیربست که به نهادهای اجتماعی و اخلاقی خود بی اطمینان گشته است و آنرا با شک و تردید می نگرد و آینده ای برایش نمی بیند. فرهنگ رسمی غرب به انحطاط و بی ثباتی عجیبی دچار گشته است. دنیای غرب اکنون به یک بحران لجام گسیخته فرهنگی روبروست که برای ملل فقیر نمی تواند مددگار رهائی و ثبات باشد.»

ملاحظه می کنید که درج اصطلاح جهان آزاد در اعلامیه سازمان تصادفی نبوده است. دنیای آزاد یا «دنیای غرب که روزی خود را قافله سالار تمدن جهان می دانست اکنون .... برای ملل فقیر نمی تواند مددگار رهائی و ثبات باشد.»

اکنون نمی تواند، ولی قبلاً می توانسته، چه «روزگاری خود را قافله سالار تمدن جهانی می دانست» و البته در آینده نیز شاید بتواند این نقش را بازی نماید!!؟ چه وقت می تواند این نقش را بازی نماید؟ وقتی که دیگر به تجاهل عارفانه

و توطئه مزورانه متوسل نشود! مثلاً میتران آدمی خوبی است - البته اگر تجاهل عارفانه و توطئه های مزورانه ژاک شیراک راحتش بگذارد می تواند این نقش را بازی نماید.

«برای جهان سوم آفرینشی در زمینه فرهنگ پر ارزش است که انسان را به استقلال، آزادی، آزادی اندیشه و عمل برساند و تارهای تنیده شده عبودیت فرهنگی بیگانه را از دوردور کره مغزی اش دور سازد. یعنی چیزیکه هرگز با سیستم اسارت بار انحصارات جهانی موافق نیست و حتی این نوع طرز فکر را فکری خرابکارانه و قابل مجازات میدانند.»

اطلاعات بیولوژیکی نویسنده خیلی جالب است. عبودیت فرهنگی بصورت تارهایی دوردور کره مغزی پیچانده میشود!! نویسنده مقاله مغز انسان را با کرم ابریشم عوضی گرفته است. برادر جان! عبودیت فرهنگی بصورت تارهایی دوردور کره مغزی پیچانده نمی شود زیرا که کره مغزی(!) دوردور خود جایی برای پیچانده شدن تارها ندارد. عبودیت فرهنگی در درون سلول های مغز نفوذ می کند، در بیرون نمی پیچد. در درون نفوذ میکند، قشر را نمی پوشاند، درون را تسخیر میکند. برای رسیدن به آزادی اندیشه و عمل صرفاً کافی نیست که بصورت قشری و ظاهری افکار مربوط به انحصارات جهانی دور انداخته شود بلکه باید عمیقاً سلول های مغزی و درون کره مغزی (!) از این افکار تصفیه شوند، در غیر آن «چیزی که هرگز با سیستم اسارت بار انحصارات جهانی موافق نباشد و حتی این طرز فکر را فکری خرابکارانه و مقابل مجازات بداند» بوجود نمی آید، بلکه تحت نام "تازه اندیشی" کهنه ترین افکار و ارتجاعی ترین برداشت های فکری مربوط به انحصارات جهانی به نام افکار تازه و اندیشه های تازه تبارز می نماید که حاصل آن نه استقلال است و نه آزادی بلکه امضای پروتوکول تسلیمی به دشمن می باشد.

گذشته از اینها کره مغزی چه معنی دارد؟ مگر مغز انسان گرد و کروی است؟ البته مغز نویسنده شاید گرد باشد، مثل عقلش. مغز که گرد بود، عقل هم گرد میشود و از آن ایدئولوژی گرد، یعنی ایدئولوژی ملی و انقلابی و شیوه تفکر گرد، یعنی شیوه تفکر تازه اندیشانه (!) میتواند تراوش نماید!؟ به همین سبب است که برای نویسنده صرفاً آزادی اندیشه و عمل در جهان سوم مطرح است. گوئی در "جهان اول" و "جهان دوم" (و همچنان در "جهان چهارم" و "جهان پنجم"!) این مشکل کاملاً حل گردیده است.

«... در شعاع روشنی چنین وجدان رزمنده و شریفی است که میتوان اسارت چند قرنه را از میان برد و زمینه را برای ایجاد سنت های تازه زندگی آماده ساخت، زیرا معیارهای جهانی آزادی و دموکراسی اکنون در افق های تازه گام بر میدارد. برای ما آزادی ملی و فرهنگ ملی مطرح است هرچند که از ارزش های عالی جهان نیز نمی توانیم چشم پوشیم...»

این استدلالی است "تازه اندیشانه". یکبار بخاطر اینکه معیارهای جهانی آزادی و دموکراسی در افق های تازه گام برمیدارد، باید که برای ایجاد سنت های تازه زندگی زمینه سازی شود و بار دیگر مسئله قابل طرح، آزادی ملی و فرهنگ ملی وانمود میگردد و معیارهای تازه تر جهانی آزادی و دموکراسی، به هرچند و غیره مربوط میگردد.

در "کنفرانس سرتاسری ساما" هم تازه اندیشان هینگونه تناقض گویی میکردند. یکبار تیوری سیاسی شان «نه برحسب الگوهای متداول قبلا پذیرفته شده بلکه با رجوع به جامعه و بیرون کشیدن رهنمودهای سیاسی از درون آن» بوجود میآید و بار دیگر بزرگترین آرزویشان را این مسئله تشکیل میداد که «بعد از جورشدن ابراز تشکیلاتی ساما» برآیند و میوه های پر بار بشریت و میوه های پر بار جنبش نقادی بین المللی اش را بگیرند.

اینها ارتجاعی ترین افکار و منحط ترین شیوه تفکر را که مربوط به همان "افق های تازه آزادی و دموکراسی" است و تازه ترین افق یوروکمونیسم، بنام ایدئولوژی ملی و انقلابی و مشی مستقل ملی و انقلابی قاچاق می کنند. ما چهره کریه انحصارات بین المللی را در پشت سر این افکار به اصطلاح ملی به صراحت مشاهده می کنیم. مثلا به این جمله مقاله توجه کنیم: «دولت روس که تا چند دهه قبل در حرف خود را از طرفداران صلح و مسالمت معرفی می کرد...» منظور نویسنده از روس همان دولت شوروی بطور اعم است، چه شوروی سوسیالیستی و چه شوروی سوسیال امپریالیستی. نویسنده عقیده دارد که شوروی سوسیالیستی خود را در حرف طرفدار صلح معرفی میکرد و نین و استالین شارلاتان های سیاسی ای بوده اند که حرف از صلح می زدند ولی سیاست تزارها را تعقیب میکردند. آیا این طرز فکر هرگز با سیستم اسارت بار انحصارات جهانی موافق نیست؟ نه تنها عدم توافق مطرح نیست بلکه این افکار مستقیما ساخته و پرداخته انحصارات جهانی است.

در ارگان مرکزی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان یعنی سازمانی که طبق نیاز مبرم طبقه کارگر کشور پیریزی شده است (؟) چگونه طرح این مسایل قابل توجیه است؟! "رهبر" که سینه چاک طرح سه پیش شرط ایدئولوژیک حین تشکیل سازمان می باشد کدام یک از این پیش شرط ها را در اینجا میتواند نشان دهد؟

«با تکیه بر چنین عواملی است که فرهنگ ملی و واقعا مترقی ملت های اسیر "جهان سوم" باید در راه ایجاد انسان تازه و جامعه تازه مبارزه کند و انسان این جوامع را از اسارت بیگانه پرستی واز خودبیگانگی برهاند.»

فرهنگ ملی و واقعا مترقی زایش ایدئولوژی ملی و انقلابی (واقعا مترقی؟! ) را در بردارد. آرام صاحب در کنفرانس سرتاسری در توصیف این ایدئولوژی بیان داشتند: - «در برزخ ایدئولوژی های رنگارنگ و غیر منطبق با شرایط جامعه ما این ایدئولوژی باید چراغ معرفتی برای ملت افغانستان و آنهم محروم ترین اقشار این ملت برای نجات وطن از استیلای تجاوزگران امپریالیست شوروی و ساختمان یک جامعه عادل آینده که بنای آن بر محو هرگونه ستم ملی و طبقاتی استوار است گردد. برخورد رئالیستی ما به جنگ آزادی بخش ملی و رهائی اجتماعی اصولا از اعتماد فلسفی و آرمان اجتماعی ما منشاء میگیرد و نه تنها با امپریالیسم شوروی، سیستم امپریالیستی و فئودالیسم در تضاد است و نه تنها با انواع مکاتب رفورمیستی اجتماعی که با آه و ناله و نصیحت به زعم خود راه سوم را مطرح میدارند در جنگ است بلکه با همه تئوری های دهن پرکن چپ نما که در نهایت چیزی جز یک سرمایه داری نوین را برگرده مردم تحمیل نمی کند و مقدرات مردم و کشور ما را با مقاله های رنگین در گروگان قرار میدهد از ریشه فرق دارد ....»

«ما در این زمینه هرگز طالب تکرار آن تجارب تاریخی تلخی نمی باشیم که در اثر بردگی معنوی و وابستگی به مراکز سیاسی و ایدئولوژیک بزرگ، انقلابیون تعداد کثیری از کشورها را پس از جانفشانی بی نظیر میلیونها انسان زحمتکش به اقمار امپریالیست های نوین مبدل گردانیده است و یا به نحوی از انحاء نیروهای انقلابی این کشورها را به رکود و آشفستگی مواجه ساخته است.....»

فرهنگ ملی و واقعا مترقی و در نتیجه ایدئولوژی ملی و انقلابی (واقعا مترقی؟!)، «هر نوع سیستمی را که بر اصل دیکتاتوری اقلیت بر اکثریت اتکاء دارد، افشا میسازد (امپریالیزم روس در تئوری دیکتاتوری اقلیت را رد میکند نه در عمل).»

قبلا دانستیم که امپریالیزم روس از نظر آقایان دولت شوروی بطور اعم بوده و شوروی سوسیال امپریالیستی و شوروی سوسیالیستی از نظرشان با هم فرقی ندارد. با توجه به بحث های قبلی میدانیم که منظور از رد دیکتاتوری اقلیت رد دیکتاتوری پرولتاریا است. این جمله با جمله بعدی مقاله کاملا در ارتباط است. دیکتاتوری پرولتاریا مردود است زیرا که این دیکتاتوری اقلیت بر اکثریت است و پامال کننده حقوق - سیاسی اکثریت و لذا فرهنگ ملی و واقعا مترقی و ایدئولوژی ملی و انقلابی! "واقعا مترقی!؟" تازه اندیشان باید: «به مردمش بیندیشد و دموکراسی اقتصادی را با دموکراسی سیاسی همراه سازد و به مردم حق بدهد. بدون موجودیت این دموکراسی مسأله آزادی وجدان و حقوق مردم / مردمی که همواره کاخ ساخته ولی بر خاک زیسته / حرف مفتی بیش نخواهد بود.» دموکراسی اقتصادی بدون دموکراسی سیاسی حرف مفتی بیش نیست!؟ به همین سبب است که اینها به قول سحر صاحب در کنفرانس سرتاسری «سوسیالیزم موجود جهانی را که سوسیالیزم اسبتدادی است با سوسیالیزم دموکراتیک که هنوز در مقیاس جهانی تطبیق نشده چنج میکنند و به همین جهت است که: «تئوری سیاسی و اجتماعی اعلام مواضع از اعتقاد خلل ناپذیر به دموکراسی نه تنها برای امروز جامعه بلکه تا زمان محو کامل هرگونه امتیازات طبقاتی و ملی سرچشمه میگیرد.....»!؟

و بالاخره "فرهنگ روشنفکران جهان سوم و شناخت او از جهان و از روابط میان مردم در این تلاش و درگیری" باید میسر گردد. تلاش و درگیری ای که دیکتاتوری پرولتاریا را مردود می شمارد، طالب ساختمان سوسیالیزم دموکراتیک!؟ است، ایدئولوژی چپ سنتی را قبول ندارد و در پهلوی کار های دیگر «تدوین یک ایدئولوژی» را حتمی میسازد؛ زیرا که: «ملت افغانستان هم به عنوان یک ملت حق دارد که در این تاریخ - تاریخ ایدئولوژی سازی - سهم داشته باشد.» و نویسنده مقاله با رفقایش یعنی سحر صاحب و آرام صاحب نیز به عنوان فیلسوفان و ایدئولوگ های چنین ملتی حق دارند ایدئولوژی بسازند.

و بالاخره مباحث نویسنده در مورد "جهان سوم" شله گی (سه جهانی) "رهبر" را بیاد می آورد و نشان میدهد که این "شله گی" پایه هایش همان وقت ها ریخته شده است.

### 3- بررسی قطعنامه دومین پولینوم اولین دوره کمیته مرکزی "ساما"

قبلا گفتیم در پولینوم دوم کمیته مرکزی "ساما" مشی تازه اندیشانه اعلام مواضع بر "ساما" مسلط گردید که قطعنامه پولینوم دوم این تسلط را به نحو بسیار روشنی بیان می دارد. به بررسی این قطعنامه می پردازیم:

در پروگراف اول قطعنامه چنین می خوانیم: «همانندی و ناهمانندی / وحدت و جدائی سرشت و خصیصه همه پدیده ها - اعم از طبیعی و اجتماعی - است که در یگانگی جهان مادی کلیت می یابد. یگانه راه سردرآوردن از نسج بغرنج و تودرتوی این پدیده ها درک ویژگی هریک و بازیابی امورمشترک آنهاست که در بررسی متوالی شناخت های نسبی نه تنها خصلت و ماهیت پدیده ها را بهتر و درست تر آشکار مینماید / بلکه موجد یک نظام بنیادین فکری است که قانونمندی و مسیر تکامل جهان عینی را به نحو درستی تبیین میکند.»

بیان اینکه تمامی پدیده های طبیعی و اجتماعی در یگانگی جهان مادی کلیت می یابند در واقع بیان درک ماتریالیستی جهان است ولی هنوز بیان درک دیالکتیکی جهان مادی نیست. در این جهان مادی تمامی پدیده های طبیعی و اجتماعی متحول بوده و پدیده های غیر قابل تغییری وجود ندارند. اساس و پایه تحول و پایه تکامل پدیده ها را باید در درون خود پدیده ها جستجو کرد یعنی در تضادهائی که در درون این پدیده ها وجود دارند و در مبارزه بین این اضداد - که پدیده ها را با مساعدت شرایط بیرونی - بطرف تکامل و تحول سوق میدهد.

اذعان بر همانندی و ناهمانندی، وحدت و جدائی و ... به تنهایی حکم دیالکتیکی نیست. ناهمانندی، جدائی و مبارزه ... را متافزیک هم قبول دارد ولی بر اصالت آنها تکیه نمی نماید بلکه همانندیها و وحدتها را اصالت می بخشد. اگر بگوئیم همانندی و ناهمانندی، وحدت و جدائی سرشت و خصیصه تمامی پدیده های طبیعی و اجتماعی است بدون اینکه بر جنبه تحول - تکامل و اصالت مبارزه تکیه شود یک حکم غیر دیالکتیکی کرده ایم.

ویژگی هر پدیده و امور مشترک پدیده های مختلف ساکن و غیر متحرک است و در نتیجه ایجاد نظام بنیادین فکری که یک عملیه اجتماعی تاریخی است بصورت ایستا و یک جانبه مورد تصدیق قرار داده شده و از پراتیک پویای اجتماعی جداگانه مورد مطالعه قرار می گیرد.

سه پراتیک اجتماعی، مبارزه طبقاتی، مبارزه تولیدی و آزمونهای علمی با هم ارتباط دیالکتیکی دارند و آزمونهای علمی اساسا بر دو ساحه مبارزه طبقاتی و مبارزه تولیدی متکی است و نتایج مبارزات طبقاتی و مبارزات تولیدی در ساحه آزمونهای علمی انعکاس می یابد و تنظیم می گردد. به همین جهت است که در جوامع طبقاتی زاویه درک ویژگی پدیده های اجتماعی و بازیابی امورمشترک شان برای طبقات مختلف یکسان نیست. در جوامع طبقاتی هیچ فکر و اندیشه ای نیست که بر آن مهر طبقاتی نخورده باشد. نظام فکری در جوامع طبقاتی مستقیما به موضعگیری طبقاتی مربوط و متکی است و هیچ درکی و هیچ بازیابی ای جدا از موضعگیری های طبقاتی وجود ندارد. ولی نظام بنیادین فکری قطعنامه مهر طبقاتی ندارد و به طبقه خاصی متعلق نیست و نظام بنیادین فکری انقلابی و ملی بوده و برای تمامی ملت است. به عبارت دیگر ایدئولوژی قطعنامه تشریح ساکن و غیر متحرک پدیده های طبیعی و اجتماعی، که گویا در یگانگی جهان مادی کلیت می یابد، بیان فلسفی آن موضع سازمانی است که در "ساما" حاکمیت دارد. درینجا یگانگی جهان مادی بیان همان یگانگی جهان سازمانی است که دران همانندی و ناهمانندی، وحدت و جدائی وجود دارند و باید بطرف یگانگی بروند. یعنی تضاد ها نه بطرف مبارزه بلکه باید در جهت سازش رهسپار گردند.



در پروگراف دوم قطعنامه چنین می خوانیم: «یک ساخت معین اقتصادی بمثابه یک پدیده اجتماعی با ساخت معین اقتصادی دیگر در جهات عمده و اساسی همگون و دارای وجوه مشترکی است بسیار ولی تحت شرایط امپریک و خود ویژگی محیطی تبارز بخصوص دارد که هیئت کلی اجتماع معینی را از اجتماعات دیگر مشخص می نماید. نظام اقتصادی و اجتماعی جامعه ما نیز بمثابه یک ساخت اقتصادی ضمن وجوه مشترک با نظامات اقتصادی و اجتماعی یک سری ممالک، خصوصیات و صفات ممیزه ای دارد که جامعه ما را از جوامع دیگر متمایز می سازد و تنها با روش امپریک و کاربست متود علمی می توان قانونمندی ویژه تکامل آنرا کشف و مظاهر قضائی و حقوقی آن را بازشناخت.»

وقتی یک ساخت معین اقتصادی - اجتماعی با ساخت معین اقتصادی - اجتماعی دیگری در جهات عمده و اساسی همگون و دارای وجود مشترک بسیار باشد قانونمندی های تکامل این دو ساخت اقتصادی و اجتماعی نیز در جهات عمده و اساسی یکسان است و ماهیت شان نیز اساسا وعمدتا مشابه اند. این نوع برخورد نه تنها در ساحه اجتماع بلکه در تمامی عرصه های معرفت انسانی صادق است. اساسا تعیین احکام و مقوله ها بر اساس ارزیابی امور مشترک تعداد زیادی از پدیده های یکسان بوجود می آیند. وقتی چند جامعه مختلف انسانی را در جهات عمده و اساسی همگون و دارای وجوه مشترک یافتیم مفهوم یک ساخت معین اقتصادی - اجتماعی را در می یابیم و قانونمندی های تکامل این جوامع مختلف را در داخل چوکات یک ساخت معین اقتصادی اجتماعی مطالعه می نمائیم. مثلا وقتی دو جامعه مختلف انسانی در جهات عمده و اساسی دارای مشخصات بورژوائی بودند قانونمندی های تکامل این دو جامعه نیز براساس قانونمندی های تکامل ساخت بورژوائی استوار است. البته این غیر ممکن است که جوامع مختلف انسانی در تمامی جهات، با هم مشابه و یکسان باشند ولی موقعی که در جهات عمده و اساسی مشخصات مشابه و یکسان موجود باشند "خود ویژگی محیطی" که در جهات غیر عمده و غیر اساسی موجود است هیئت کلی این جوامع انسانی را از هم متمایز نمی سازد بلکه صرفا تفاوت های جزئی و غیر عمده و غیراساسی ای را به نمایش خواهد گذاشت.

نظام اقتصادی و اجتماعی جامعه ما که در جهات عمده و اساسی با نظامات اقتصادی و اجتماعی یک سری ممالک دارای وجود مشترک است قانونمندی تکاملش نیز در جهات عمده و اساسی با قانونمندی های تکامل نظام های اقتصادی - اجتماعی آن کشور ها یکسان می باشد. البته تفاوت های نیز وجود دارند که باید آنها را با شرکت فعال در سه پراتیک اجتماعی مبارزه طبقاتی، مبارزه تولیدی و آزمونهای علمی مشخص ساخت و قانونمندی های تکاملی جامعه ما را در موارد فرعی و غیر اساسی کشف کرد.

حالا وقتی قطعنامه بین روش امپریک و متود علمی آستی برقرار می سازد و با تکیه بیشتر بر روشی امپریک میخواهد قانونمندی ویژه تکامل جامعه ما را کشف نماید، سرانجام به کشف چه چیزی نایل خواهد شد و یا به بیان روشنتر چه چیز کشف شده را میخواهد توجیه تئوریک نماید؟ «تئوری اجتماعی و سیاسی اعلام مواضع [را که] نه برحسب الگو های متداول قبلا پذیرفته شده بلکه با رجوع به جامعه و بیرون کشیدن رهنمود های سیاسی از درون آن به وجود آمده ....» (آرام - کنفرانس سرتاسری ساما)

امپریزم روش شناختی تئوری سیاسی و اجتماعی اعلام مواضع را می سازد و قطعنامه با تکیه بر امپریزم با توسل به خصوصیات و صفات ممیزه ای که جامعه ما را از جوامع دیگر متمایز می سازد برای جامعه ما قانونمندی های ویژه تکامل و مظاهر قضائی و حقوقی کاملاً مخصوص قایل می گردد. تازه اندیشان همیشه ورد زبان شان بود که جامعه افغانستان تافته جدا بافته ای است و قانونمندی های تکامل جوامع دیگر اینجا قابل تطبیق نیست. مارکسیزم محصول اروپاست، لنینیزم محصول روسیه و اندیشه مائوتسه دون هم محصول چین. برای افغانستان باید ایدئولوژی دیگری ساخت که نامش ایدئولوژی ملی انقلابی است. به همین سبب تازه اندیشان در "کنفرانس سرتاسری" ساما گفتند که وظیفه (شان) در پهلوی کارهای دیگر تدوین یک ایدئولوژی است.

در پروگراف سوم قطعنامه چنین میخوانیم: «از آنجا که هر سیستم اقتصادی آمیزه ای است از بقایای مناسبات گذشته / پایه ای از حال و نطفه ای از روابط آینده / بنابراین در جنب شیوه تولید حاکم فئودالی بقایایی از مناسبات تولید گذشته و در متن آن نطفه ای از مناسبات کالائی بمتابه یک رابطه نوین اقتصادی و اجتماعی با شیوه تولید مسلط تضاد بهم می رساند و در نتیجه جامعه ما را به دو قطب متضاد دموکراتیزم و ضد دموکراتیزم که یکی پیام آور رشد و بالندگی نیروهای مؤلده و آن دیگری ضمن هم آغوشی با قدرت استعمار نوین پاسدار انسداد و رکود آن است منقسم می نماید.»

بهتر است قدری روی مفهوم سیستم اقتصادی یا به بیان دیگر روی مفهوم شیوه تولیدی مکث نمائیم. شیوه تولید عبار است از تجمع نیروهای مولده و مناسبات تولیدی. نیروهای مؤلده عبارت اند از نیروی کار، ابزار کار و محمول کار یا موضوع کار. مناسبات تولیدی یا روابط تولیدی عبارت اند از چگونگی مالکیت بر وسایل تولید، چگونگی نقش انسانها در جریان تولید اجتماعی و چگونگی توزیع نعم مادی در جامع. در بطن یک شیوه تولید معین به تدریج نیروهای مؤلده نوین رشد کرده و این نیروها در مسیر تکاملش با مناسبات تولیدی حاکم تضاد بهم می رساند. ضرورت رشد نیروهای مؤلده نوین ایجاب می کند که مناسبات تولیدی کهن کنار زده شود و مناسبات تولیدی متناسب با این نیروها به وجود بیاید. به این ترتیب قبل از آن که در متن یک شیوه تولید حاکم، ما از بوجود آمدن روابط آینده صحبت نمائیم باید از بوجود آمدن نیروهای مولده نوین صحبت بعمل آوریم.

اساساً بدون بوجود آمدن نیروهای مؤلده نوین بوجود آمدن مناسبات یا روابط آینده در متن شیوه تولید حاکم غیرممکن است. مثلاً اگر در جامعه نیروهای مؤلده سرمایه داری نباشد آیا میتوان از مالکیت سرمایه دارانه بر وسایل تولید حرف زد؟ آیا در جامعه ای که نیروهای مؤلده سرمایه داری نباشد میتوان نقش انسانها را در جریان تولید اجتماعی متناسب با شیوه سرمایه داری بررسی کرد؟ آیا در جامعه ای که نیروی های مولده سرمایه داری نباشد میتوان توزیع نعم مادی را در جامعه بر معیارهای سرمایه دارانه متکی ساخت؟ نه ممکن نیست.

گذشته ازین ها در متن شیوه مسلط فئودالی نطفه هایی از مناسبات کالائی را بمتابه یک رابطه نوین اقتصادی و اجتماعی یا نطفه ای از روابط آینده سرمایه داری تلقی کردن از آن برداشت نادرستی ناشی میشود که تولید سرمایه داری را با تولید کالائی بطور اعم یکی می داند. موجودیت کالا و پول دلالت بر موجودیت سرمایه داری نمی نماید زیرا پول و کالا در شیوه های تولید ماقبل سرمایه داری نیز موجود بوده اند. نظام سرمایه داری وقتی بوجود میآید که نیروی کار انسانی به کالا مبدل شود. البته مناسبات کالائی میتواند زمینه و پیش شرط نظام سرمایه داری تلقی شود، ولی این زمینه و پیش شرط از درون شیوه فئودالی بیرون نیامده بلکه اساساً مناسبات پولی و مناسبات مبادلوی و کالائی از همان نخستین روزهایی که تقسیم اجتماعی کار در جوامع بشری بوجود آمد کم کم نطفه بست و

اشکال بسیار ابتدائی پول و نوعی مناسبات مبادلوی حتی در بین جوامع مختلف کمون اولیه موجود بوده است. همچنان موجودیت پیشه وران آزاد که تولید کالائی داشته اند در دوران برده داری در روم، ایران، یونان، چین، هند و جاهای دیگر یک مسئله تثبیت شده است. راه ابریشم که دلالت بر موجودیت تجارت بین شرق و غرب می نمود نشان می دهد که حتی بعضی اوقات در دوران برده داری تجارت و فروش کالاها و همچنان بازارها پررونق بوده اند. در دوران سلاطین سامانی، غزنوی، خوارزم شاهی، سلاطین مغلی هند و ... در شهرهای بزرگ نیشاپور، سمرقند، بخارا، غزنی، دهلی و ... بازارها بسیار پررونق بوده اند و اصناف مختلف پیشه وران در این شهرها کمیت قابل ملاحظه از ساکنین این شهرها را تشکیل میدادند و همچنان تاجران بزرگی در این شهرها اقامت داشته اند.

بهر حال اگر از بحث مفصل در این مورد صرف نظر نمائیم باید بگوئیم که نطفه های مناسبات کالائی در متن شیوه تولید فیودالی به مثابه یک رابطه نوین اقتصادی و اجتماعی به مفهوم سرمایه داری آن تلقی شده نمیتواند. رابطه نوین اقتصادی و اجتماعی سرمایه دارانه فقط آنوقتی بوجود می آید که تولید کنندگان مستقیم از وسایل تولید جدا گردیده و این وسایل در دست افرادی که تولید کننده مستقیم نیستند قرار بگیرد و به سرمایه تبدیل شود و در نتیجه تولید کننده مستقیم بخاطر امرار معاش مجبور باشد نیروی کارش را به صاحبان وسایل تولید بفروشد و صاحبان وسایل تولید که سرمایه در دستانشان متمرکز گردیده است نیروی کار کارگران را به عنوان یک کالا خریداری کرده بتوانند. به عبارت دیگر پیدایش مناسبات یا روابط تولیدی سرمایه داری مستقیماً با پیدایش آن وسایل تولیدی و آن حد از تمرکز سرمایه ارتباط دارد که بتواند روند جدائی نیروی کار را از وسایل تولید متحقق سازد و نیروی کار را به کالائی قابل خرید و فروش مبدل نماید، در غیر آن نمیتوان از مناسبات سرمایه داری یا مناسبات نوین در بطن شیوه تولید مسلط فیودالی صحبت به عمل آورد.

نتیجه ای که از این مبحث میگیریم این است که در متن شیوه تولید فیودالی از مناسبات نوین اقتصادی و اجتماعی صحبت به عمل آوردن بدون در نظر گرفتن نیروهای مولده نوین یعنی بدون در نظر گرفتن وسایل تولید سرمایه داری و مهم تر از همه بدون در نظر گرفتن نیروی کار سرمایه داری یعنی کارگران نادرست و غلط است.

بر اساس دید قطعه نامه در جامعه ما که شیوه تولید فئودالی مسلط است روابط نوین اقتصادی و اجتماعی وجود دارد ولی نیروهای مولده نوین و قبل از همه "پرولتاریای واقعی" وجود ندارد. (تازه اندیشان - کنفرانس سرتاسری ساما)

چون مناسبات و روابط سرمایه داری وجود دارد لذا سرمایه داری نیز وجود دارد ولی نیروهای مولده سرمایه داری وجود ندارد و وقتی پرولتاریائی وجود نداشت نقش سیاسی مستقلی نیز نباید برایش قایل شد و لذا در جامعه فقط میتوان از دموکراتیزم و ضد دموکراتیزم صحبت بعمل آورد یعنی از تضاد بین سرمایه داری و فئودالیزم و لذا شعار مبارزاتی صرفاً "آزادی و دموکراسی".

این حکم که سرمایه داری در جامعه ما به قطب دموکراتیزم تعلق دارد و پیام آور رشد و بالندگی نیروهای مولده است چه سرانجامی می یابد؟ واقعیت این است که سرمایه داری در جامعه ما عمدتاً به شکل سرمایه داری کمپرادور بمیان آمده است. البته سرمایه داری کمپرادور در تضاد با شیوه تولید فیودالی قرار دارد ولی رشد و گسترش سرمایه داری کمپرادور را با رشد و بالندگی نیروهای مؤلده نوین یکی فرض کردن نادرست و گمراه کننده است. بورژوازی کمپرادور نه در خدمت مردم افغانستان بلکه در خدمت امپریالیزم جهانی قرارداد و هر قدر دامنه رشد و گسترش آن بیشتر شود بر بدبختی و سیه روزی مردم ما خواهد افزود. از جانب دیگر در عصر حاضر (عصر امپریالیزم و انقلابات

پرولتاری) دیگر نظام سرمایه داری در مجموع به یک نظام کهنه و فرسوده مبدل گردیده و لذا گرچه در مقایسه با فئودالیزم پیشرفته و متکامل تر است ولی در عصر حاضر یک نظام فرسوده است و نه یک نظام نوین و در سطح جهانی اکنون خود به عمده ترین مانع رشد نیروهای مؤلده مبدل گردیده است.

ولی مهم تر از همه نتیجه گیری ای است که ازین حکم بدست می آید. سرمایه داری کمپرادوری بوروکراتیک (دولت پوشالی) به قطب دموکراتیزم تعلق دارد و فئودالیزم به قطب ضد دموکراتیزم و لذا دولت دموکرات تر از اخوان است و سرانجام تضاد عمده ما تضاد با فئودالیزم و اخوان است، لذا باید حکم اعدام مولوی ها صادر گردد. اعدام های دسته جمعی عناصر اخوانی و غیر اخوانی اجرا شود و .... بالاخره امضاء پروتوکول همکاری با دولت دموکراتیک در مبارزه با اشرار و ارتجاع ضد دموکراتیک!

از جانب دیگر صرفاً فئودالیزم را با استعمار و امپریالیزم هم آغوش و هم نوا دانستن یعنی نقش ضد امپریالیستی برای بورژوازی کمپرادوری بوروکراتیک قایل شدن و سرانجام صحنه گذاشتن به این امر که: «قوای دوست بزرگ ما اتحاد شوروی سوسیالیستی غرض کمک به مردم افغانستان و برای جلوگیری از تجاوزات امپریالیست ها و نیروهای ارتجاعی به کشور ما آمده...» (پروتوکول بین دولت و ساما)

در پروگراف چهارم قطعنامه می خوانیم: «در تداوم دو جریان متضاد نو و کهن (بورژوازی کمپرادور و فئودالیزم) کودتای ننگین ثور و تجاوز آشکار امپریالیزم غدار روس بر حریم مقدس کشور ما چرخش عظیمی است که نه تنها نردبان عروج امپریالیزم خود کامه روس بر قله نظارت و کنترل آبهای گرم هند محسوب میشود بلکه یک گام برگزیده در جهت وابسته کردن کامل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور ما و در نهایت امحاء هویت ملی و بلعیدن ملت ما است. چنانچه رفورم ارضی و انتقال سرمایه بوروکراتیک به روستا و تبدیل کشاورزی افغانستان به تیول های سوسیال امپریالیزم، اشاعه و تبلیغ فرهنگ به اصطلاح مترقی و ... تلاش های نامبارک و شومیست که از چشمه سار این سیاست غارتگرانه و توسعه طلبانه آب می خورد. نتیجه این امر دو الترناتیف تضاد و آشتی ناپذیر تجاوز و ضد تجاوز، جنگ تجاوزی و جنگ ضد تجاوزی در برابر هم مصاف داده و آزادی میهن را از قید اسارت دولت عنان گسیخته روس، در یک مرحله استراتژییک قرار داد. همه تضاد های درونی جامعه با آنکه به مثابه تضاد موجود و به بقای خود ادامه میدهند، در یک تضاد، تضاد ملت محکوم ما و دولت استعمارگر روس گره خورد و آزادی میهن از یوغ استعمار در خط مقدم اهداف قرار گرفت.»

کودتا و تجاوز اگر تداوم نبرد دو جریان متضاد نو و کهن دانسته شود باید پرسید که کودتای ثور و تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی بر کشور به کدام یکی ازین دو جریان تعلق دارد؟ از ذکر کلمه چرخش برمی آید که قطعنامه کودتا و تجاوز را به جریان کهن مربوط می داند یعنی به قطب فئودالیزم که «ضمن همآغوشی با قدرت استعمار همنوای آن پاسدار انسداد و رکود» نیروهای مؤلده نوین است. حال اگر بین سوسیال امپریالیزم شوروی و فئودالیزم درگیری و تضادی هم موجود باشد این درگیری و تضاد مؤقتی است و سازش و همکاری شان اساسی است و لذا از تضاد های شان باید علیه هم دیگر کار گرفت یعنی می توان از اخوان اسلحه گرفت و با روسها جنگید و در موقعش می توان از روس اسلحه گرفت و اخوان را زد!

ولی پروگراف به بیان احکام ضد و نقیض می پردازد: در قسمت اول پروگراف کودتا و تجاوز را چرخش در تداوم نبرد دو جریان متضاد نو و کهن میداند ولی بعداً از انتقال سرمایه بوروکراتیک به روستا و تبدیل کشاورزی افغانستان به

یکی از تیول های سوسیال امپریالیزم حرف میزند یعنی این که سوسیال امپریالیزم تسلط فئودالیزم را از بین میبرد و تسلط سرمایه بوروکراتیک را جایگزین آن میسازد. البته در اینجا سرمایه بازم خصلت دموکراتیک خود را در مقابل فئودالیزم حفظ می نماید، چه صحبت صرفا از سرمایه بوروکراتیک است و نه سرمایه بوروکراتیک کمپرادور و البته سرمایه بوروکراتیک که خصلت کمپرادوری نداشته باشد با سرمایه کمپرادوری ضد دموکراتیک فرق دارد.

این که آزادی میهن از یوغ استعمار سوسیال امپریالیزم شوروی در خط مقدم اهداف قرار گرفت درست؛ ولی از تضاد بین خلق افغانستان و فئودالیزم صرفا به مثابه تضادی که باقی مانده و عمل میکند یادآوری کردن گمراه کننده است. مبارزه با فئودالیزم اگرچه در شرایط فعلی وظیفه غیر عمده است ولی بهر حال یک وظیفه اساسی است و به هیچ صورت نمیتوان اهمیت آنرا نادیده گرفت و از آن چشم پوشید.

در پروگراف پنجم چنین بیان میگردد: «از آنجا که جنگ ملی و جنبش دموکراتیک دو امر باهمساز اند و اگر جنگ ملی بازتابی از تضاد ملت و استعمار روس است / جنبش دموکراتیک جلوه ای از تضاد عنصر کهن و نوین / و اگر تضاد ملت با استعمار روس جنگ ملی را بار آورده است تضاد دموکراتیزم و ضد دموکراتیزم پی آمدی جز جنگ داخلی نخواهد داشت. روی این ملحوظ جنگ آزادیبخش ملی امروز بار جنبش دموکراسی با اهداف دموکراتیزه کردن تمام ساحات اقتصادی - سیاسی و فرهنگی است، بدون اینکه مانع جدی در راه تکامل تدریجی این جنبش در جو نظامی خود باشد.»

«جنگ ملی و جنبش دموکراتیک دو امر باهم سازند.» این حکم ابتدای پروگراف است ولی بعدا جنگ ملی و جنبش دموکراتیک کاملا ازهم جدا ساخته میشوند «جنگ ملی بازتابی از تضاد ملت با استعمار روس است» و «جنبش دموکراتیک هم جلوه ای از تضاد عنصر کهن و نوین.» جنگ ملی به تضاد عنصر کهن و نوین ارتباط ندارد و جنبش دموکراتیک هم به جنگ ملی و به همین سبب است که «تضاد ملت با استعمار روس جنگ ملی را بار میآورد.» یعنی یک تضاد صرفا ملی است و «تضاد دموکراتیزم و ضد دموکراتیزم پی آمدی جز جنگ داخلی نخواهد داشت.» یعنی که مبارزه دموکراتیک متوجه استعمار روس نیست. بناءً ازین دیدگاه "امپریالیزم روس" با وجودی که دشمن ملی است ولی امپریالیزم دموکرات است؟! و فئودالیزم افغانستان (اخوان) با وجودی که ضد دموکراتیک است باید جنگش، جنگ آزادیبخش ملی خوانده شود.

باید گفت که سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران بومی اش دشمنان ملی مردم ما و درعین حال دشمنان عمده دموکراسی در جامعه ما نیز می باشند، چه بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک و سیستم سوسیال امپریالیستی دشمنان بزرگ دموکراسی نیز محسوب می گردند. از جانب دیگر فئودالیزم (اخوان) به تنهایی ضد دموکراتیک نیست بلکه ضد ملی هم است و می بینیم که هم علیه دموکراسی شعار می دهد و هم علیه ملی گرائی. فئودالیزم ضد دموکراتیک درعین حال ضد ملی است، زیرا که اولاً فئودالیزم با امپریالیزم غرب روابط ناگسستنی سنتی دارد و اساسا بر امپریالیزم غرب متکی است و ثانياً سیستم فئودالی به مثابه یک سیستم تولید با روناهاى مربوط به خودش یک سیستم ما قبل ملی بوده و در تضاد با آن قرار دارد. بناءً سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران بومی اش هم ضد ملی اند و هم ضد دموکراتیک و همچنان فئودالیزم (اخوان) هم ضد دموکراتیک است و هم ضد ملی. نباید جنبه دموکراتیک مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم شوروی را از یاد برد و همچنان نباید جنبه ملی مبارزه علیه فئودالیزم (اخوان) را فراموش کرد.

در لحظه فعلی و در مقطع کنونی انقلاب ملی دموکراتیک کشور ما تضاد با سوسیال امپریالیزم شوروی از آن رو عمده است که اولاً باند خلق و پرچم (نمایندگان بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک) قدرت مرکزی را در دست دارند و ثانیاً قشون 150 هزار نفری دولت سوسیال امپریالیستی شوروی کشور ما را به اشغال درآورده است. ولی اگر در لحظه فعلی تضاد خلق افغانستان با دولت سوسیال امپریالیست شوروی و نوکران بومی اش عمدگی کسب کرده هرگز به این معنی نیست که تضاد با فئودالیزم و امپریالیزم غرب به فراموشی سپرده شود. این تضاد بمثابه یک تضاد اساسی وجود دارد، در تحرک است و عمل مینماید. شیوه مناسب و اصولی حل این تضاد اینست که از یک جانب نباید با تضاد عمده مرحله فعلی مساوی دانسته شده و یا بر آن تقدم داده شود و از جانب دیگر بمثابه یک تضاد اساسی با آن برخورد صورت گیرد یعنی این که این مسئله باید برای ما روش باشد که بدون از بین بردن فئودالیزم انقلاب ملی دموکراتیک به پیروزی نمی رسد.

در لحظه فعلی تبلیغات سیاسی هم علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران بومی اش ضروری است و هم علیه فئودالیزم و حامیان امپریالیستی غربی اش. البته باید تکیه عمده بر تبلیغات سیاسی علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران آن صورت گیرد و تبلیغات علیه فئودالیزم و اخوان هم باید بر محور تبلیغات علیه سوسیال امپریالیزم و نوکران بومی اش تنظیم گردد.

ولی در بعد نظامی قضیه یک مقدار فرق میکند، باین معنی که ما در این ساحه اساساً به جنگ ضد قوای اشغالگر سوسیال امپریالیزم شوروی و ارتش دولت پوشالی باید برویم و نقشه های جنگی خود را اساساً علیه قوای اشغالگر و ارتش پوشالی طرح ریزی نمائیم. ما میتوانیم و حق داریم که درجنگ با قوای اشغالگر و ارتش پوشالی با نیروهای فئودالی همکاری نمائیم و یا همکاری آنها را جلب نمائیم، ولی حق نداریم که به همکاری قوای اشغالگر و ارتش پوشالی با نیروهای فئودالی درگیر شویم. ما می توانیم و حق داریم که از امکانات نظامی نیروهای فئودالی علیه قوای اشغالگر و ارتش پوشالی استفاده نماییم ولی هرگز حق نداریم با استفاده از امکانات نظامی قوای اشغالگر و ارتش پوشالی به جنگ نیروهای فئودالی برویم. البته از تعرضات نیروهای فئودالی باید جلوگیری کرد، یعنی در صورتی که این نیروها بالای قوای ما حمله ور شوند باید به دفاع متوسل شد و البته دفاع فعال ولی هرگز حق نداریم بخاطر حفظ منطقه مان از تعرضات نیروهای فئودالی از امکانات نظامی قوای اشغالگر و ارتش پوشالی استفاده نمائیم، در حالیکه میتوانیم و حق داریم که بخاطر حفظ مناطق تحت تسلط مان در مقابل حملات قوای اشغالگر و ارتش پوشالی از امکانات نظامی نیروهای فئودالی در صورت امکان استفاده نمائیم. در جنگ علیه قوای اشغالگر و ارتش پوشالی باید نقشه ها را با دقت و مطالعه همه جانبه تهیه کرده و با قاطعیت عملی کرد و علیه کسانی که مخالف اجرای نقشه های جنگی مان هستند باید با قاطعیت برخورد کرد. ولی ما دامی که مجبور شویم در مقابل نیروهای فئودالی نقشه های نظامی طرح ریزی نمائیم قضیه فرق میکند؛ زیرا که این جنگ در چوکات جنگ داخلی قرار می گیرد و نباید با هر مخالفی آن گونه بشدت برخورد کرد که در مورد قبلی ضرورت شدید آن مطرح می باشد.

البته وقتی ما از جنگ داخلی صحبت مینمائیم منظور ما آن نیست که نیروهای فئودالی ضد ملی نمی باشند. مفهوم جنگ داخلی را باید در مقابل جنگ ضد قوای اشغالگر قرار داد و نه در مقابل جنگ ملی، زیرا که جنگ های داخلی ملی نیز وجود دارند و نمونه آن جنگ های دفاعی ای است که نیروهای انقلابی و ملی در مقابله با تعرضات نیروهای فئودالی به آن دست می زنند. از جانب دیگر جنگ فئودالیزم علیه قوای اشغالگر و ارتش پوشالی جنگ داخلی نیست و جنگ ضد قوای اشغالگر است ولی نمی توان آن را جنگ ملی نامید بلکه آن را در چوکات کلی جنگ مقاومت باید مطالعه کرد.

این که قطعنامه ازین مسئله صحبت مینماید که: «جنگ آزادیبخش ملی امروز حامل بار جنبش دموکراسی است بدون این که مانع جدی در راه تکامل تدریجی این جنبش در جو نظامی خود باشد.» ناشی ازین دید غلط می باشد که هر جنگ ضد تجاوزی را جنگ ملی می داند. جنگ ملی و آنهم جنگ آزادیبخش ملی نه تنها در راه تکامل تدریجی جنبش دموکراسی مانع جدی نمی آفریند بلکه جنگ ملی بدون جنبش دموکراسی مفهومی ندارد. اگر جنگ ضد تجاوزی فئودالیزم را هم در چوکات جنگ آزادیبخش مطالعه نمائیم در آن صورت این حکم که این جنگ مانع جدی تکامل تدریجی جنبش دموکراتیک نیست کاملاً غلط و غیر اصولی است. فئودالیزم و حامیان غریبش نه تنها موانع جدی در راه تکامل جنبش دموکراسی به وجود می آورند بلکه اساساً دشمن سوگند خورده جنبش دموکراسی در کشور ما میباشند.

در ساحه مبارزات ایدئولوژیک و اقتصادی باید بر این مسئله تاکید کرد که ما در مبارزه علیه فئودالیزم نیازمند یک دوره اقلانی و توضیحی به آن صورت نیازی نداریم. از جانب دیگر مبارزات ایدئولوژیک و اقتصادی علیه فئودالیزم نباید با مبارزه ایدئولوژیک و اقتصادی علیه سوسیالیزم شوروی و نوکران بومی اش همسنگ تلقی شوند. همچنان این مبارزات باید بر محور مبارزات علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران بومی اش تنظیم گردد.

در پروگرام ششم میخوانیم: «سازمان آزادیبخش مردم افغانستان که به حکم ضرورت‌های موجود و روی هدف تحول تاریخی کشور ایجاد شده است، طرح و حل مسائل بغرنج و پیچیده اعم از مبارزه ملی و مبارزه به خاطر دموکراسی را همگام با همه نیروهای اصیل انقلابی، رسالت تاریخی خویش میداند. هم اکنون سیمای معنوی سازمان و فعالیت سیاسی سازمان منظره ای از تولید و مصرف داده های عینی و دریافت هایی است که در پراتیک داغ مبارزه قویا تلالو می یابد.»

صحبت صرفاً از ضرورت‌های موجود و هدف تحول تاریخی کشور است ولی ضرورت‌های موجود چیست و تحول تاریخی کشور کدام است؟ قطعنامه صرفاً از مبارزه بخاطر دموکراسی و مبارزه ملی نام می برد. ضرورت‌های موجود و تحول تاریخی کشور در مرحله فعلی فقط و فقط مبارزه ملی و مبارزه بخاطر دموکراسی است و لذا "ساما" یک سازمان ملی است یعنی یک سازمان طبقاتی نیست و مخصوصاً یک سازمان طبقاتی پرولتری نمیباشد، زیرا که مرحله فعلی انقلاب مرحله ملی و دموکراتیک است و لذا به سازمان کمونیستی ضرورتی نیست، بلکه به یک سازمان ملی و دموکراتیک نیازمندی احساس میگردد که نه دارای ایدئولوژی کمونیستی بلکه دارای ایدئولوژی ملی و انقلابی باشد. به همین سبب است که برآمد کمونیستی نادرست است؟! "رهبر" در نامه ای به دوست عزیزش صدیق فرهنگ باری نوشته بود که: «"ساما" وظیفه ندارد به تبلیغ کمونیستی بپردازد.»

اینکه «سیمای معنوی و فعالیت سیاسی سازمان منظره ای از تولید و مصرف داده های عینی و دریافت‌هایی است که در پراتیک داغ مبارزه قویا تلالو مییابد» دقیقاً با امپریزم، که قبلاً بیان داشتیم، ارتباط دارد. تولید داده های عینی یعنی اینکه: «تئوری اجتماعی و سیاسی اعلام مواضع (و همچنان قطعنامه) نه بر حسب الگوهای متداول قبلاً پذیرفته شده بلکه با رجوع به جامعه و بیرون کشیدن رهنمود های سیاسی از درون آن بوجود آمده.» (تازه اندیشان - کنفرانس سرتاسری ساما)

«مصرف داده های عینی و دریافت هایی که در پراتیک داغ مبارزه قویاً تلالو می یابد» یعنی این که: «ما عجالاً ابزار تشکیلاتی و مبارزات فکری خود را گسترش می دهیم. مسایل عاجل سه شعار آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی است (شعار عدالت اجتماعی در آرم ساما نیست. شعار عدالت اجتماعی بعد ها بیشتر از طرف جبهه متحد ملی مطرح شد یعنی اینکه جبهه یک شعار بیشتر از آرم ساما مطرح کرد) و پیش میرویم، که در اعلامیه ساما ذکر است، و در تکامل "ساما" و در تکامل جنبش، ما این سازمان را ایدئولوژیک می سازیم.» (تازه اندیشان - کنفرانس سرتاسری ساما)

به این صورت سیمای معنوی سازمان یک سیمای علمی نیست، بلکه یک سیمای پراتیسیست است و فعالیت سیاسی سازمان هم نه بر متود علمی بلکه بر امپریزم استوار می باشد و "ساما" یک سازمان کمونیستی هم نیست.

در پروگراف هفتم میخوانیم: «اشتراک فعال در عرصه جوشان پراتیک و تجلی ناهمگون صحیح و سقیم و اصیل و وارونه واقعیت در ذهن، آن چشمه سار لایزال جویبار نظرات و معرفت متضادی است که به ارزیابی ها و استنتاج های گوناگون از قضایا و پدیده ها منتهی میشود. وجود برداشت های متضاد از چشم انداز مبارزه اجتماعی، پراگندگی و گروهیگری و فقدان یک سیستم نظری تعمیمی در مورد جهات متفاوت و ناموزون حیات اجتماعی و اقتصادی همان عوامل نامساعدی اند که اگر یک جریان پیشرو را کاملاً منهدم هم نسازند، در بهترین حالت پراکنده تر و یا تهدید به تلاشی می نماید.»

قطعنامه ارزیابی ها و استنتاجات گوناگون از قضایا و پدیده ها را به اشتراک فعال در عرصه جوشان پراتیک مربوط می سازد. در درون سازمان از قضایا و پدیده ها ارزیابی ها و استنتاجات گوناگون وجود دارد و قطعنامه میگوید که اینها بخاطری وجود دارند که "ساما" در عرصه جوشان پراتیک شرکت فعال دارد؟! به عبارت دیگر اختلافات ایدئولوژیک در "ساما" انعکاس تضاد های طبقاتی جامعه در درون سازمان نمی باشد.

از لحاظ آرمانی در درون سازمان از چشم انداز (دورنمای) مبارزه اجتماعی برداشت های متضادی وجود دارند، از لحاظ تشکیلاتی پراگندگی و گروهیگری موجود است و از لحاظ ایدئولوژیک در مورد جهات متفاوت و ناموزون حیات اجتماعی و اقتصادی، سازمان به فقدان یک سیستم نظر تعمیمی (سیستم ایدئولوژیک) دچار است و اینها از نظر قطعنامه عوامل نامساعدی اند که اگر جریان پیشرو (جنبش سامائی) را کاملاً منهدم هم نسازند در بهترین حالت پراکنده تر و یا تهدید به تلاشی می نماید؟!!

«برای بنیان گذاران مشی انقلابی و ملی، سازمان آزادی بخش مردم افغانستان یک اسم با مسمی است و نه یک عنوان پر طنطنه و حاکی از تهیه هویت سیاسی یا ایدئولوژیک.» (تازه اندیشان - کنفرانس سرتاسری ساما)

«آنچه که رفقا ادعا میکنند درست نیست. سازمان آزادیبخش، سازمان آزادیبخش است که در خود گرایشات و نقطه نظرهای گوناگون را حمل می کند و ما خوشبختانه نمونه های زنده ای از مؤسسین "ساما" داریم منحصراً تاریخچه زنده. باید تمام کادرهای سازمان مسئولانه بخواهند به این مسایل برخورد کنند و ذهن خود را روشن نمایند.» (تازه اندیشان - کنفرانس سرتاسری ساما)

حالا که با توجه به موجودیت این مسایل خطر تلاشی سازمان موجود است چه باید کرد؟ پروگراف بعدی جواب می دهد:

در پروگراف هشتم میخوانیم: «مجامع و مجالس سازمانی چون کنگره / کنفرانس و جلسات پولینوم / مؤجد آن محیط پلمیک و آن شرایط تفاهمی اند که پروسه وحدت را در جهت عمده و اساسی تسریح و به ایجاد یک سیستم نظری بر پایه تعمیم تجارب یاری داده و یا حد اقل زمینه تکامل مطلوب آتی سازمان را هموار می سازند.»

گرچه از چشم انداز و دورنمای مبارزه اجتماعی و سیاسی واحدی در سازمان خبری نیست و سیستم ایدئولوژیک واحد نیز وجود ندارد، ولی از نظر قطعنامه با دایرکردن کنگره ها، پولینوم ها و کنفرانسها میتوان شرایط تفاهم را بوجود آورد. به عبارت دیگر این مجامع سازمانی از نظر قطعنامه وظیفه دارند که علیرغم موجودیت اختلافات



ایدئولوژیک حاد و اساسی شرایط تفاهم و سازش را به وجود بیاورند. این شرایط تفاهم که به وجود آمد پروسه وحدت سازمان در جهات عمده و اساسی تسریع میگردد. بی جهت نبود که رهبر قبل از "کنفرانس سرتاسری" دستور داده بودند که مبارزات ایدئولوژیک در سازمان متوقف گردد. وقتی قطعنامه میگوید که مجامع سازمانی به امر ایجاد یک سیستم نظری بر پایه تعمیم تجارب یاری میدهد امپریزم خالص و نابی را بیان میدارد که در تضاد ماهوی با ایدئولوژی پرولتری قرار دارد. تازه اندیشان در "کنفرانس سرتاسری ساما" بار بار متذکر شدند که ما باید ایدئولوژی خود را در جریان مبارزه بسازیم و از متن جامعه بسازیم و بر اساس تجارب مبارزاتی خود مان بسازیم. این مجامع با ایجاد شرایط تفاهم و سازش اگر هم نتوانند پروسه وحدت را در جهات عمده و اساسی تسریع نمایند و اگر هم نتوانند به ایجاد یک سیستم ایدئولوژیک بر پایه تعمیم تجارب یاری دهند حد اقل زمینه تکامل مطلوب آتی سازمان را هموار میسازند. به بیان دیگر قطعنامه معتقد است که اگر پروسه وحدت در جهات عمده و اساسی تسریع هم نگردد و اگر سیستم نظری ای بر پایه تعمیم تجارب ایجاد هم نگردد؛ موقعی که تفاهم موجود باشد میتوان زمینه تکامل مطلوب آتی سازمان را هموار دید؟! واقعیت این است که در "ساما" نه پروسه وحدت در جهات عمده و اساسی بوجود آمد و نه سیستم نظری واحدی بر آن حاکم گردید ولی تفاهم موجود بود و این تفاهم زمینه تکامل مطلوب سازمان را گاهی بطرف امضای پروتوکول همکاری با دولت پوشاری هموار کرد و زمانی هم زمینه تکامل مطلوب سازمان را بطرف سانیتاگو و پکن؟!

در پروگراف نهم میخوانیم: «کنگره و پولینوم اول سازمان آزادیبخش مردم افغانستان هرچند در مسیر حرکت یک گام به پیش محسوب میشود ولی بنا بر کم آزمودگی / تدارک ناکافی و معیارهای نادقیق نه تنها نتوانست به کمبودهای گوناگون پاسخ جدی گوید / بلکه روز تا روز / انارشی تشکیلاتی بیشتر از پیش مستولی / رهبری ناتوان و شکاف پهن رهبری و صفوف عمیق تر گردید.»

اگر ایجاد محیط تفاهم را یک گام به پیش قبول نمائیم البته کنگره و پولینوم اول چنین نقشی را بازی نمودند یعنی نقش سازش و تفاهم را. مشکلات بعدی هم دقیقاً ازین امر ناشی میشود که در کنگره و پولینوم اول تضادها حل نشدند بلکه با تفاهم و سازش ماستمالی گردیدند و به همین جهت این دو مجمع سازمانی نتوانست به کمبودهای گوناگون پاسخ جدی بگوید. ماستمالی تضادها این مشکلات را بار آوردند و نه کم آزمودگی، تدارک ناکافی و معیارهای نادقیق و چیزهای دیگری ازین قبیل مسایل کلی و گنگ. قطعنامه موقعی که از پرابلم ها سخن میگوید صرفاً مشکلات تشکیلاتی را بیان میدارد / انارشی تشکیلاتی / ناتوانی رهبری و شکاف بین رهبری و صفوف را؛ در حالیکه مشکلات اصلی مشکلات ایدئولوژیک - سیاسی است.

وقتی در پروگراف دهم میخوانیم که: «اجلاس دومین پولینوم کمیته مرکزی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان برای رفع این کمبودها و روی ضرورت پاسخ به نیاز مبرم سازمان صورت گرفت که ضمن بررسی دستاورد های عملی و فعالیت سیاسی سازمان نتایج زیر را به تصویب رسانید.» دقیقاً به این مسئله پی می بریم که برای قطعنامه حفظ کالبد مادی تشکیلاتی سازمان مطرح است یعنی قطعنامه معتقد است که عجلالتا ابزار تشکیلاتی را بسازد، برای

مسایل ایدئولوژیک هنوز خیلی وقت است.» (تازه اندیشان - کنفرانس سرتاسری ساما)

بالاخره نتایجی را که پولینوم به تصویب رسانیده مورد بررسی قرار می دهیم:

در پروگراف یازدهم میخوانیم: «پولینوم با تحلیل واقعیت های موجود جامعه و مجموع موقعیت افغانستان در صحنه بین المللی تضاد بین ملت افغانستان و امپریالیزم تجاوز کار روس را جهت عمده تشخیص می دهد و معتقد است که

« .....

از نظر قطعنامه تضاد بین ملت افغانستان و امپریالیزم تجاوزکار روس جهت عمده تضاد را می سازد و لذا جهت غیرعمده تضاد را باید تضاد بین خلق افغانستان و فئودالیزم بسازد. می بینیم که برای قطعنامه مفاهیم "تضاد عمده" و "جهت عمده تضاد" مغشوش بوده و روشن می باشد.

در یک پدیدهٔ بغرنج و پیچیده تضاد های بیشماری میتوانند موجود باشند که از میان آنها یکی از ایشان تضاد عمده همان پدیده را می سازد. مثلاً در جامعه فعلی افغانستان تضاد های فراوانی وجود دارند و در شرایط فعلی دو تضاد اساسی وجود دارد: یکی تضاد خلق افغانستان با امپریالیزم (و بصورت برجسته و عمده با سوسیال امپریالیزم) و دیگری تضاد خلق افغانستان با فئودالیزم. ولی تضاد بین خلق افغانستان و سوسیال امپریالیزم شوروی تضاد عمده مرحله فعلی جامعه ما را می سازد. این تضاد که یک جهت آن را سوسیال امپریالیزم شوروی می سازد و جهت دیگر آنرا خلق افغانستان فعلاً تضاد عمدهٔ جامعه ما است ولی درین تضاد مشخص جهت عمده را سوسیال امپریالیزم شوروی می سازد و جهت غیر عمده را خلق افغانستان.

"جهت عمده" و "تضاد عمده" را با هم خلط کردند که سرانجام به خلط تضاد عمده و غیر عمده رسیدند و رفتند پای امضای پروتوکول با دولت پوشالی....

## فیصله‌ها:

«1 - سوای رفع تجاوز و آزادی میهن / پیروزی و تحقق دموکراتیزم ممکن نیست / بناءً طرح وحدت با تمام نیروها را در یک جبهه وسیع ملی به پیش می کشد، بدون اینکه مبارزه به خاطر دموکراسی و ارتباط لاینفک این مبارزه با جنگ ملی را برای یک لحظه فراموش نماید.» میبینیم که نخستین فیصله قطعنامه به پیش کشیدن طرح وحدت در یک جبهه وسیع متحد ملی با تمام نیروها است. اولاً که طرح وحدت و طرح جبهه وسیع ملی قطعنامه برای نیروهای ضد ملی فئودالی قابل قبول نیست و اساساً طرح مبارزه ملی با نیروهائی که مبارزهٔ جاری را نه مبارزه بخاطر دفع تجاوز و آزادی میهن بلکه جنگ میان کفر و اسلام میداند؛ به این معنی است که ما در رابطه با واقعیت های سرسخت جامعه مان با چشمان بسته قضاوت کنیم و واقعیت ها را نبینیم. ثانیاً رفع تجاوز و آزادی میهن و مبارزه بخاطر دموکراسی قبل از آنکه به جبههٔ متحد ملی نیاز داشته باشد به حزب انقلابی نی نیازمند است که به مثابه هسته مرکزی مبارزه ملی دموکراتیک عمل نماید. مادامی که چنین حزبی موجود نباشد طرحات جبهوی در آخرین تحلیل به نفع نیروهای ضد ملی و ضد دموکراتیک فئودالی تمام خواهد شد. لذا برای اینکه هم در جهت دفع تجاوز و آزادی میهن به مبارزات اصولی مان ادامه دهیم و هم مبارزه به خاطر دموکراسی را فراموش نکنیم و ارتباط لاینفک این دو مبارزه را در نظر بگیریم باید حزب انقلابی پرولتری داشته باشیم. در شرایطی که حریفان سیاسی ما از تشکلات حزبی نیرومندی برخوردارند و امکانات وسیع در اختیار دارند نیروهای انقلابی غرض جلوگیری از منحل شدن و بطرف انحلال رفتن فقط و فقط یک وسیلهٔ مطمئن میتوانند در اختیار داشته باشند و آن حزب انقلابی و تشکیلات منضبط و پرولتری این حزب است و بس.

«2 - در برخورد با گروه های انقلابی، اصل حرکت از موضع وحدت؛ وحدت از طریق مبارزه و یافتن تجارب مشترک در پراتیک مبارزهٔ اجتماعی و زمینه سازی های مشخص برای تسریع این پروسه را تاکید و همکاری های تکنیکی و

عمل مشترک بر ضد دشمنان را قابل تأیید می‌داند.» قطعنامه در برخورد با نیروهای غیر کمونیست طرح جبهه وسیع متحد ملی را بصورت فوری و بمثابة یک ضرورت عاجل مطرح می‌نماید ولی در برخورد با نیروهای کمونیست و مسئله ایجاد حزب کمونیست بسیار محتاط و خود دار است و فقط و فقط از حرکت از موضع وحدت / یافتن تجارب در پراتیک مبارزه اجتماعی / همکاری های تکنیکی / عمل مشترک بر ضد دشمنان و زمینه سازی های مشخص برای تسریع امر وحدت ؛ صحبت بعمل می‌آورد. از نظر قطعنامه، جبهه متحد ملی را بلا فاصله باید ساخت ولی برای ایجاد حزب - که قطعنامه حتی بصورت مشخص از آن حرفی هم بمیان نمی‌آورد و صرفاً به مسئله وحدت نیروهای انقلابی اشاره دارد- باید با تأنی و آهستگی حرکت کرد و درین زمینه محتاط بود. عبارت دیگر برای قطعنامه مسئله تشکیل حزب کمونیست یک امر ضروری جدی و عاجل نیست و برای آن هنوز وقت است. از جانب دیگر اصل حرکت از موضع وحدت با گروه های انقلابی و قبل از همه با "گروه انقلابی..." در خور دقت است و برای قطعنامه موجودیت رویزیونیزم سه جهانی هیچگونه مانعی در امر وحدت ایجاد نمیکند. همچنان رویزیونیزم چپ خواجه یی بمثابة مانع وحدت برای قطعنامه مطرح نیست. قطعنامه همان طوری که در رابطه با حل تضادهای لاینحل سازمان راه تفاهم و سازش را پیشنهاد می‌نماید؛ در رابطه با تضاد های لاینحل جنبش کمونیستی کشور نیز جز تفاهم و سازش پیشنهادی ندارد. ولی راه های پیشنهادی قطعنامه در مورد وحدت جنبش کمونیستی کشور جز اینکه اهمیت بسیار اساسی و عمده مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی درون جنبش را نادیده بگیرد به هیچ چیز دیگری منجر نمیشود و بناءً نه تنها این راههای پیشنهادی، پراکندگی جنبش را از بین نمی‌برد بلکه بر آن صحنه می‌گذارد و آنرا عملاً تأیید می‌نماید.

« 3 - موضعگیری سازمان در قبال نیروهای رجعت گرا در مناطق مختلف بنا بر ویژگی شرایط و تناسب قوا متفاوت می‌باشد/ بدون آنکه از خط دید عمومی سازمان عدول نماید/ یعنی اینکه سازمان در مواقعی که از طرف نیروهای رجعت گرا مورد تهاجم قرار گیرد/ قاطعانه به دفاع فعال از خود خواهد پرداخت.» از نظر قطعنامه خط دید عمومی سازمان در قبال نیروهای رجعتگرا این است که سازمان در قبال تهاجمات نیروهای رجعت گرا به دفاع فعال از خود خواهد پرداخت، به این صورت خط دید عمومی سازمان در قبال نیروهای رجعت گرا به یک مسئله صرف نظامی تبدیل می‌گردد و امر تبلیغات سیاسی علیه نیروهای ارتجاعی از اهمیت اساسی خود می‌افتد. از جانب دیگر خط کلی صرفاً دفاع فعال است و عقب نشینی و تخلیه مناطق در صورت عدم توانمندی دفاعی در نظر گرفته نمی‌شود. طرح دفاع فعال در تاریخ "ساما" فاجعه امضای پروتوکول همکاری با دولت را بمیان آورد.

« 4 - اعضای سازمان در هیچ یک از مراحل رشد سازمانی نبایستی امر تبلیغات و افشاگری سیاسی و ارتقای سطح آگاهی سیاسی توده ها را از نظر دور بدارند. البته تلاش مداوم برای دریافت شیوه های مؤثر این تبلیغات و افشاگریها نقش اساسی دارد.» تبلیغات و افشاگری های سیاسی و ارتقای سطح آگاهی سیاسی توده ها را نباید اعضای سازمان از نظر دوردارند ولی برای ترویج ایدئولوژی پرولتری در میان اعضای سازمان هیچ وظیفه ای ندارند و قطعنامه درین مورد هیچگونه احساس مسئولیتی را متقبل نمی‌گردد. در مقطعی که این مسئله مطرح می‌گردد بزرگترین مشکل سازمان را پرابلم های ایدئولوژیک سیاسی درونی میسازد، ولی قطعنامه برای آموزش ایدئولوژیک-

سیاسی اعضای سازمان و تدوین برنامه آموزشی هیچگونه اهمیتی را قایل نیست؛ زیرا اگر تلاش های درین مورد صورت گیرد، به اصطلاح تفاهم از بین میرود. تبلیغات و سروصدای سیاسی براه انداختن ولی استحکام درونی را فراموش کردن همان نتیجه ای را در بردارد که بالاخره "ساما" به آن دچار گردید یعنی ضربات پیهم، تلفات سنگین و بالاخره تسلیم طلبی چند جانبه.

«5- در مورد استعفای سه نفر از اعضای هیئت رهبری دقت بعمل آورده استعفای دو نفر از آنها را پذیرفت و به آنها وظایف دیگری محول کرد. استعفای فرد سوم رد شد.» پولینوم می بایست علل اساسی استعفای سه نفر از اعضای هیئت رهبری را تحلیل میکرد و صرفاً به طرح این مسئله که استعفای آنها قبول شد و یا رد گردید بسنده نمی کرد. ولی البته که چنین تحلیلی صورت نگرفته است.

«6- گرایش گروهیگری و فرار طلبی را از ریشه ارزیابی نموده و نمونه مشخص آن را در سیمای عده معینی از افراد تثبیت و مورد انتقاد جدی قرار داد.» مسئله بر سرگرایش گروهیگری و فرار طلبی نبود بلکه مسئله ازین قرار بود که تازه اندیشان در اثر مقاومت های جناح دیگر زمینه را برای فعالیت شان مساعد نمی بینند و تعدادی استعفا می دهند و تعدادی بصورت گروهی از کشور خارج می گردند تا در بیرون از مرزهای کشور خود را سروسامان دهند. ولی وقتی که مقاومت ها از بین میرود دوباره بر می گردند و بر امورسازمانی مسلط میشوند. بیان ارزیابی گرایش گروهیگری و فرار طلبی از طرف قطعنامه جز اینکه برخورد دوشمی را مستور نگهدارد و مسئله را در حد خصوصیات افراد و اشخاص وانمود نماید کار دیگری از دستش ساخته نیست.

«7- در مورد شهادت مجاهد کبیر مجید قهرمان و دست نیافتن سازمان به شیوه های اساسی و مؤثر نجات وی از چنگ دشمن، وضع متشتت تشکیلاتی و اهمال، سطح نگری و تردد مسئولین مشخص را عوامل اصلی تشخیص داده و آنها را مورد انتقاد جدی قرار داد.» اولاً مجاهد کبیر خواندن مجید مسئله جالبی است. وقتی مجید مجاهد کبیر باشد اعضای سازمان هم مجاهدین متوسط و مجاهدین صغیر هستند و سازمان هم، "سازمان مجاهدین کبیر، متوسط و صغیر" است که به جهاد فی سبیل الله می پردازد، الله اکبر میگوید و جمهوری اسلامی میخواهد. ثانیاً در مورد مجید مسئله اساسی علل دستگیر شدن وی بود که باید روشن میشد و باید به ارزیابی گرفته میشد. ولی در "ساما" این مسئله کمتر به ارزیابی گرفته شده است. درعوض شهادت مجید به مسئله بدل گردید که در اوقات مختلف از آن به عنوان چماقی غرض کوبیدن مخالفین درون سازمان استفاده به عمل آمده است. امید داریم بتوانیم این مسئله را بعد ها مورد ارزیابی قرار دهیم.

«8- طبع و نشر هرچه زودتر جریده ندای آزادی را تأکید و همچنین نشر مجدد اعلامیه جبهه متحد ملی را با تعدیل و اصلاح مواد آن تصویب نمود.» طبع و نشر ندای آزادی بعد از پولینوم شروع گردید و به تسجیل و تسریع تسلط مشی تازه اندیشانه اعلام مواضع ساما پرداخت ولی برای اعلامیه جبهه متحد ملی دیگر ضرورتی محسوس نبود، زیرا که زمینه حرکات قیامی کودتاگرایانه از بین رفته بود و لذا اعلامیه بهمان حالت قدیمی ماند و دوباره منتشر نگردید.

« 9 - تجدید و تقسیم وظایف و تجدید تشکیلات را به خاطر بهبود وظایف سیاسی و تشکیلاتی در دستور کار خود قرار داد و تصمیم لازم در زمینه اتخاذ گردید.» مسایل اساسی برای قطعنامه مسایل تشکیلاتی هستند و مسایل ایدئولوژیک سازمان با تفاهم کنار گذاشته شده است. باید تشکیلات بازسازی شود و وظایف مجدداً تقسیم شوند تا فعالیت سیاسی سازمان بهبود یابد و تبلیغات سیاسی توده‌ی صورت بگیرد. کارهای دیگر مورد ضرورت نیست و روشنفکر بازی است!؟

«هیئت رهبری ایقان کامل دارد که در یک جوسالم سازمانی که تمام ارزشهای سانترالیزم دموکراتیک از طرف رفقا با شور و ایمان انقلابی در همه موارد بطور کامل اجرا گردد، سازمان قادر است با الهام از ارزشهای قطعنامه و روح تصمیم متخذه در راه امر کبیر نجات میهن و دفاع و پاسداری از منافع توده‌های استعمارشده مردم افغانستان به پیروزیهای هرچه بیشتر نائل آید.» می بینیم که ماهیت پرولتری و هویت کمونیستی سازمان روشن نیست یعنی قطعنامه برای "ساما" این هویت و این ماهیت را به رسمیت نمی شناسد. اما منظور از جوسالم سازمانی طبعاً همان جو تفاهم و تحمل متقابل است که باید به مفهوم سانترالیزم دموکراتیک در نظر گرفته شود.

بالاخره شعار نهائی قطعنامه: «به امید تحکیم کار تشکیلاتی سازمان و به امید شگوفائی روحیه سالم انتقاد از خود و انتقاد از دیگران!» سرانجام قطعنامه حرف نهائی و اساسی اش را به میان می آورد: تحکیم مبانی کار تشکیلاتی سازمان و شگوفائی روحیه سالم و البته در جهت تسلط مشی رویزیونیستی (تازه اندیشانه) اعلام مواضع.

بررسی ما از قطعنامه پولینوم دوم کمیته مرکزی ساما البته یک بررسی کامل نیست و درین نوشته ما در صدد نبوده ایم که این قطعنامه را بصورت همه جانبه مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهیم. منظور ما از تحلیل و بررسی مختصر فعلی آن بود که نشان دهیم مضمون اصلی بحث های تازه اندیشان را که در "کنفرانس سرتاسری" ساما بیان داشتند به نحو بسیار واضح و روشن درین قطعنامه می بینیم. مشی تازه اندیشانه بعد از پولینوم دوم بود که بر ساما مسلط گردید. این مشی در قدم اول در سطح رهبری مسلط گردید، بعد ارگان مرکزی (ندای آزادی) را تحت کنترل خویش درآورد و سرانجام تشکیلات را قبضه کرد و روز و روزگاری را بر سر ساما آورد که همه دیدیم و شنیدیم.

#### 4 - بررسی متن اعلام مواضع " ساما "

«رویای دیرین کهن تزاران روس با دستیاری چاکران زبون و تاریخزده آن فاجعه خونین هفت ثور را در حریم مقدس و مردخیز کشور گرامی ما به منصفه اجرا درآورد.»

در مورد "تزاران روس" منظور شانرا بصورت بسیار ظریفانه ای مطرح کرده اند. از زمان پیروزی انقلاب در 1917 تا زمان وفات استالین، دولت شوروی اساساً با تعقیب سیاست خارجی سوسیالیستی، نه براساس "رویای دیرین کهن تزاران روس" بلکه بر اساس انترناسیونالیزم پرولتری حرکاتش را در سطح بین المللی تنظیم میکرد. بعد از آنکه استالین وفات یافت و رویزیونیستها قدرت را قبضه کردند، دولت شوروی از یک دولت سوسیالیستی به یک دولت

سوسیال امپریالیستی تغییر ماهیت داد و همچنانکه سیاست داخلی سوسیالیستی دولت شوروی از بین رفت در سطح بین المللی نیز به امر انترناسیونالیزم پرولتری پشت پا زده شد و سیاست خارجی سوسیالیستی قبلی به سیاست ضد سوسیالیستی، یعنی سیاست خارجی سوسیال امپریالیستی مبدل گردید. اتخاذ سیاست خارجی سوسیال امپریالیستی- در اثر احیاء سرمایه داری- از جانب رویزونیستهای حاکم بر دولت شوروی دقیقاً بدان معنی بود و هست که سیاست های انقلابی دوران لنین و استالین دیگر مورد قبول نیست و دولت شوروی بعد از استالین همان سیاستهای قبلی تزاران روس را تعقیب مینماید. از اینجا بود که برای تعریف حاکمیت جدید "شوروی" اصطلاح "تزاران نوین" بمیان آمد. این اصطلاح مبین آن است که سوسیال امپریالیزم شوروی عیناً همان امپریالیزم نظامی فئودالی قبلی تزاران نیست؛ زیرا که بر ویرانه های جامعه سوسیالیستی دوران لنین و استالین بمیان آمده و با ماهیت نوین و در شرایط نوین، سیاست خارجی امپریالیستی را انتخاب نموده است.

"اعلام مواضع..." از رؤیای دیرین کهن تزاران روس حرف میزند و نه از خیالات سوسیال امپریالیستی تزاران نوین. این بدان معنی است که "اعلام مواضع..." مطالبی را که فوقاً در مورد ماهیت دولت شوروی بعد از وفات استالین بیان داشتیم قبول ندارد و سیاستهای فعلی را عیناً و کاملاً تعقیب همان سیاستهای قبلی لنین و استالین و سیاستهای آن دوران را تعقیب سیاستهای تزاران میدانند. به همین سبب است که حاکمین فعلی شوروی را نه بمثابة تزاران نوین بلکه بدون هیچگونه تفاوت به همان صورت تزاران کهن میشناسد. به عبارت دیگر اعلام مواضع معتقد است که سیاست تزاری در زمان لنین و استالین نیز از بین نرفته و به همان صورت قبلی تعقیب گردیده بود. این مطلب که در مقاله "فرهنگ آزادگان و فرهنگ بردگان" در شماره پنجم و ششم دوره اول ندای آزادی بصورت بسیار روشن مطرح شده است و ما آنرا در شماره قبلی بیان داشتیم؛ در اعلام مواضع با عبارت ظریفانه "رؤیای دیرین کهن تزاران روس" بیان گردیده است.

پروگراف بعدی مطلب را روشنتر میسازد:

«عروسکهای دست آموز امپریالیزم روس با نعره های پیروزمندانه و انقلابی نما دست از آستین کین بسوی مردم ما دراز نموده گویی میخواهند با کشتار وحشیانه مردم دلیر و جوانان رزمجوی میهن گرامی بر مقدم نامیمون اربابان خود صحنه گذارند و در زیر جفای سوجدویانه آنان استقلال و آزادی ما را تا ابد قربانی نمایند. ولی روح رزمجویانه و شکست ناپذیر مردم آزاده و با شهامت افغانستان با وجود دستگیریهای جوقه جوقه و همه روزه، کشتارهای فردی و دسته جمعی، شکنجه های بالاتر از قرون وسطائی و با همه غل و زنجیریکه مظهر مغز بیمارگونه استعمارگران روس و جلادان بومی آن میباشد؛ تسخیر ناپذیر بوده و مژده پیروزی و افتخار شانرا نمیتوان از صفحه تاریخ زدود و پا گیر کرد.»

درینجا میبینیم که صحبت از امپریالیزم روس و استعمارگران روس در میان است و نه سوسیال امپریالیزم شوروی. "اعلام مواضع..." چیزی را بنام سوسیال امپریالیزم شوروی قبول ندارد و بین وضع فعلی حاکم بر شوروی با وضع دوران تزارها هیچگونه فرقی را قایل نیست.

اصطلاحاتی که در مورد باند پرچم و خلق بکار میرود خیلی جالب است: «عروسکهای دست آموز امپریالیزم روس» و «جلادان بومی استعمارگران روس» ولی از همه جالبتر اینکه این «عروسکهای دست آموز... و این جلادان بومی...

گویی می‌خواهند بر مقدم نامیمون اربابان خود و در زیر جفای سوجدویانه آنان استقلال و آزادی ما را تا ابد قربانی نمایند.» "گویی می‌خواهند" یعنی تصور می‌رود که می‌خواهند و نه اینکه واقعاً می‌خواهند. آیا نمیتوان از لابلای این جملات و کلمات نطفه‌های اولیه پروتوکول امضا شده بین "ساما" و دولت مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی را پیدا کرد؟

اما در مورد اینکه «مژده پیروزی و افتخار مردم ما را نمیتوان پاگیر کرد» ما نتوانستیم چیزی بدانیم. ادبیاتش از سویه ما بالا است!؟

«بلی! اولین شلیک استقلال طلبانه و رزمجویانه مردم ما از میان دره‌ها و کوهپایه‌های نورستان بصدا درآمد. هنوز نشئه پیروزی خدعه‌گرانه روس و معامله‌گران بومی آن از سر فرو نرفته بود؛ که نائره جنگ آزادیبخش در چهار کنار افغانستان بلند آوازه شد و تب لرزه مرگ آفرین؛ مغز بیمار کرملین را به هزیان در آورد و چون گاو وحشی در حلقه محاصره آتش دشمن سوز جبهات گرم پکتیا، هزاره جات، بدخشان، هرات، پنجشیر، فاریاب، جوزجان، سمنگان، بلخ، لغمان، بادغیس، کاپیسا ... به تنگنا افتاد ...»

اینجا «شلیک استقلال طلبانه» در خدمت سرپوش‌گذاران روی ماهیت طبقاتی مبارزه مردم ما قرار می‌گیرد. مبارزه مسلحانه‌ای که علیه دولت مزدور کودتا از جانب مردم ما آغاز گردید و بزودی فراگیر شد بطور عمده مبارزه‌ای بود که از جانب طبقات و اقشار مختلف اجتماعی جامعه ما علیه بورژوازی کمپرادوری بوروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی برآه انداخته شد. درین مرحله - قبل از ششم جدی - جنگ مردم ما در بعد ضد سوسیال امپریالیستی اش اساساً علیه وابستگی است و نه علیه اشغال. به بیان دیگر سیاست سوسیال امپریالیزم شوروی قبل از ششم جدی سیاست نو استعماری است و دقیقاً با شکست این سیاست است که توسل به شیوه‌های استعماری کهن برای سوسیال امپریالیزم شوروی ضرورت پیدا میکند و کشور ما توسط قشون اشغالگر سوسیال امپریالیستی اشغال میگردد.

شعار استقلال طلبی قبل از اشغال میهن توسط قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی؛ برای اولین بار از جانب رویزیونیستهای سه‌جهانی به راه انداخته شد و بعد توسط رویزیونیستهای "تازه اندیش" سامایی به عاریت گرفته شد. شعار استقلال طلبی بعد از اشغال کشور قابل طرح گردید و باید مطرح میگردد - البته نه به مفهوم نفی مبارزه طبقاتی بلکه در خدمت آن - ولی قبل از آن در مبارزه علیه باند خلق و پرچم و در مبارزه علیه وابستگی به سوسیال امپریالیزم شوروی نمیتوانست قابل طرح باشد و طرح آن روپوشی بود که در خدمت سیاست انحلال طلبانه رویزیونیستی قرار میگرفت و مبارزه طبقات را مستور نگه میداشت.

اما «از سر فرو نرفتن نشئه پیروزی خدعه‌گرانه روس و معامله‌گران بومی آن» را نتوانستیم درک نمائیم. یا جمله معنی ندارد یا اینکه ما نتوانستیم معنایش را دریابیم.

«اوج خشم و نفرت مردم بلند همت ما تازه به نردبان قیام عمومی رسیده بود که طراحان روس با سازوبرگ نظامی و سیل قشون اشغالگر همچون دزدان دریایی به کشور ما هجوم تاراجگرانه نمود.»

نردبان قیام عمومی، نردبان خوبی است و جویندگان نام میتوانند توسط آن بسیار به سرعت به قصر قدرت عروج نمایند. پس مرده باد «طراحان روس» که با سیل قشون اشغالگر همچون دزدان دریایی به کشور ما هجوم تاراجگرانه نمود و این نردبان خوب و با کیفیت را غیر قابل استفاده ساخت.

"طراحان روس"؛ این اصطلاح چقدر بیرنگ است، چقدر گنگ است و تا چه حد عاری از کینه و عاری از نفرت؛ گویی خبرنگاران بی بی سی در مورد قضیه افغانستان حرف میزنند. ولی این اصطلاح هرچه هست در خدمت نفی مفهوم سوسیال امپریالیزم شوروی قرار میگیرد و با مفاهیم قبلی "تزاران روس" و امپریالیزم روس در ارتباط میباشد. "ساما" حاضر نیست براساس ایدئولوژی پرولتری (مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون) علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و دولت پوشالی دست نشانده اش اعلام موضع نماید؛ و "اعلام مواضع..." تلاش دارد که کوچکترین شک و تردیدی درین مورد بوجود نیاید.

«نقشه ننگین روس بخاطر فریب و اغفال مردم افغانستان و تحکیم استعمار حسابگرانه آن چنان پیریزی میشود که گویی نعشهای فاسد و بی گور و وطن را در راه دولتمداری شان به خطا اندر میداند.»

فقط تازه اندیشان قادراند با "عقل گرد" شان اینگونه "جمله گرد" بنویسند!

«یا للعجب! ازین شعبده بازی تهوع انگیزی که روز تا روز توان مقاومت جانبازانه و حماسه های گلگون قبا ی مردم ما را به ارمغان می آورد.»

«بلی! مردم ما سوگند خورده و پیوند خون بسته تا در رزمگاه جهاد کبیر ملی به پیشواز جنگ نابرابر با غول استعمار برود.»

و ما هم سوگند میخوریم که جملاتی شبیه به جملات فوق را بنام اعلام موضع سیاسی مطرح کردن وقاحت «تازه اندیشانه» میخواهد و دیده درائی رویونیستی!!

«ما این خشم رزمجویانه و قهرمان آفرین را در وجنات صغیر و کبیر که طلوع پیروزی را مژده میدهد مینگریم! چنانچه مظهر زنده و شورانگیز آنرا دختران و پسران جوان و پر آرمان ما به طارم رسانده و با شعار یا مرگ یا آزادی پیکر پوسیده سران کرملین را به لرزه درآورده اند.»

«سران کرملین» و نه سردمداران دولت سوسیال امپریالیستی شوروی. بازهم همان خط "تزاران روس"، "امپریالیزم روس" و "طراحان روس".

«درین فرصتی که آزادی از کشور ما رخت بر بسته و حریم پاک نام آور ما به مذبح جوانان، مردان و زنان مبدل شده؛ درین هنگامیکه هزاران جوان پاکباز در میان تونلها و سلولهای نمناک و تاریک به امید افق روشن فردای زندگی گرسنه بسر میبرند.»

«درین آوانیکه مدرسه و پوهنتون کانون خشم جوانان رستگار شده و دسته دسته با گردن فراز و غرور ملی بسوی باستیلها میروند.»

«درین ایامیکه جام شهادت پیک آزادی شده و هزاران مادر داغ دیده بین سایه روشنهای بیم و امید بخاطر نجات وطن و رهایی جگرگوشه هایشان دقیقه شماری میکنند.»

«درین روزگاری که خانه و کاشانه و سر و مال مردم دستخوش هوسهای شوم و بیمارگونه روس شده...»



«با یک کلام راه اگر دشوار است، جنگ اگر نابرابر؛ اگر غم و اندوه مردمگیر شده و مشکلات اگر بزرگ است، بگذار باشد.»

«عزم آهنین و غیرت ملی ما دشمن نابرابر و غرق در سلاح را مأیوس و گریزان و سرافکننده ساخته.»

«درین زمانیکه جنگجویان ما همچو پولاد ناب در برابر حوادث و قتل عام خدشه ناپذیر شده و به استقبال مرگ شرافتمندانه چنان میروند مثل ماه بسوی تاریکی.» تشبیه شاعرانه عالی!!!؟

«پس بر ما است که جنگ آزادیبخش ملی را با حماسه های ابتکاری آن که از باور تاریخ و داستان بیرون جهیده باید با خط زرین به افتخار و سرفرازی بر سر کارنامه های رزمی جهان زنیم تا بدانند که بودیم وهستیم.»

بلی! اینچنین است. برای اعلام مواضع جنگ جاری صرفاً یک جنگ ملی است و هیچگونه بعد طبقاتی و جنبه طبقاتی ندارد و از همین موضع است که هموطنان را مورد خطاب قرار میدهد.

«هموطنان! با پشتیبانی و ستایش از مقاومت شجاعانه مردم و گروه های ملی در مبارزه دلیرانه و جانبازانه درین جهاد کبیر ملی، تمام مردم را بسوی وحدت، ایجاد جبهه متحد به امید پیروزی محتوم در جنگ آزادیبخش ضد امپریالیزم اشغالگر روس دوستانه و دردمندانه دعوت میکنیم.»

«سازمان آزادیبخش مردم افغانستان تعهد میسپارد که در راه ایجاد جبهه متحد ملی سرتاسری بخاطر همسوئی بخشیدن نبردهای شکوهمند و حماسه آفرین مردم دلیر و غیور کشور بپاخاسته خود لحظه ای درنگ را جائز ندانسته و برای برآوردن این مأمول سعی بلیغ بخرج خواهد داد.»

میبینیم همچنانکه وظایف ملی مبارزه مطلق گردانیده شده وظایف طبقاتی کاملاً به فراموشی سپرده شده است و در نتیجه "ساما" بجز پیشبرد وظایف ملی هیچگونه وظیفه طبقاتی ندارد. "ساما" در "اعلام مواضع..." نه تنها هویت کاملاً غیر کارگری دارد بلکه اساساً با هرگونه موضعگیری طبقاتی بیگانه است. برای "ساما" در "اعلام مواضع..." فقط یک مسئله مطرح است: پیشبرد جنگ ضد روسی و تأمین وحدت ملی از طریق ایجاد جبهه متحد ملی و لذا لحظه ای درنگ را هم در مورد جبهه متحد ملی جایز نمیداند. به عبارت دیگر صاف و ساده صرف نظر کردن از تلاش بخاطر تأمین رهبری کمونیستی بر جبهه متحد ملی؛ یعنی سیاست جبهوی ای که رویزونیستهای روسی وطنی در دوران مبارزات "مسالمت آمیز" شان به آن اظهار باور می کردند.

«لذا سازمان آزادیبخش مردم افغانستان با پیش کشیدن اهداف زیرین؛ با توجه و اتکاء به خواستها و آرمانهای مردم ما پس از اخراج ارتش اشغالگر روس و سرنگونی دارودسته میهن فروش "پرچم و خلق" به یمن بازوان پرتوانای مردم دلیر کشور، در راه تحقق آن مبارزه میکند.»

"رهبر" مدعی است که: «تمام موادی که در اعلام مواضع آمده موادی است که از برنامه گرفته شده و کلمه کارگوش زده شده، در هرجایی که هست. ما اگر یک مقایسه بکنیم بین برنامه و اعلام مواضع - هرکس حق دارد این کار را بکند، ما کرده ایم - مثل این است که یک چیز را بگیرد قیچی کنید.»

ما هم "اعلام مواضع..." را در تمامی ساحات با مندرجات برنامه "ساما" مورد مقایسه و مطالعه قرار میدهیم نه از آن جهت که مندرجات آن برنامه را کاملاً قبول داریم بلکه از آن جهت که بدانیم آیا واقعاً اهداف مطروحه اعلام مواضع صرفاً قیچی شده مندرجات برنامه سازمان است و یا مسئله ازین حدود فرا تر می رود.

## در زمینه سیاست داخلی

### "اعلام مواضع...":

«- تأسیس دولت جمهوری اسلامی مردمی که انعکاس دهنده راستین خواسته ها و آرمانهای ملی و دموکراسی مردم افغانستان باشد.

- دعوت مجلس مقننه مرکب از نمایندگان مردم از طریق انتخابات مساوی، سری، مستقیم و عمومی.

- تفویض صلاحیت تدوین قانون اساسی، نامگذاری دولت و تعیین آرم و بیرق ملی و توظیف نظارت هیئت حکومت به مجلس نمایندگان مردم.

- تأمین استقلال قوه قضائیه.

- مبارزه در راه بسیج تمام امکانات مادی و معنوی کشور در جهت مبارزه پیگیر علیه امپریالیستهای جهانخوار مخصوصاً امپریالیزم روس بخاطر دفاع از تمامیت ارضی و تأمین استقلال اقتصادی و حاکمیت ملی کشور.

- تأمین و دفاع از حقوق و آزادیهای سیاسی و مدنی افراد اعم از آزادی عقیده، مذهب، بیان، مطبوعات، اجتماعات، شغل، تجارت، حق تشکیل احزاب سیاسی و اتحادیه های صنفی، تحصیل، کار، مسافرت، مصئونیت مسکن، مکاتبه و مخابره.

- مبارزه در جهت تحکیم و تکامل همه جانبه و سالم وحدت داوطلبانه ملیتهای برادر کشور- که هم اکنون در جریان پیکار آزادیبخش ملی با خون قوام یافته است - با اعتقاد صادقانه برحق تعیین سرنوشت ملل؛ بر اساس مبارزه پیگیر و متحدانه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی برای ایجاد یک افغانستان مستقل، واحد، متمرکز، نیرومند، پیشرفته و شگوفان.

- تأسیس اردوی ملی و انقلابی برای دفاع و تضمین دست آورد های مبارزات مردم و دفاع از تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی و استقلال ملی کشور.»

### "برنامه...":

«- ایجاد دولت جمهوری ای که ممثل راستین خواسته ها و آرمانهای ملی و دموکراتیک مردم افغانستان باشد.

- دعوت مجلس مقننه مرکب از نمایندگان مردم از طریق انتخابات مساوی، سری، مستقیم و همگانی.

- تفویض صلاحیت تدوین قانون اساسی، نام گذاری دولت، تعیین آرم و درفش ملی و توظیف و نظارت هیئت حکومت به مجلس نمایندگان مردم.

- مبارزه در راه بسیج تمام امکانات مادی و معنوی کشور در جهت مبارزه پیگیر علیه امپریالیزم (بویژه سوسیال امپریالیزم) و ریشه کن ساختن مناسبات فیودالی به خاطر دفاع از تمامیت ارضی و استقلال سیاسی و تأمین استقلال اقتصادی و حاکمیت ملی کشور.

- دفاع از حقوق و آزادیهای دموکراتیک سیاسی و مدنی افراد اعم از آزادی عقیده، بیان، مطبوعات و اجتماعات، شغل، تجارت، حق تشکیل احزاب سیاسی و اتحادیه های صنفی، تحصیل، کار، مسافرت، مصئونیت مسکن، مکاتبه و مخبره بر مبنای مبارزه قاطع و سازش ناپذیر علیه فیودالیزم و امپریالیزم.

- مبارزه در جهت تحکیم و تکامل انقلابی وحدت داوطلبانه ملیتهای برادر کشور (که هم اکنون در جریان پیکار نجاتبخش ملی با خون قوام یافته است) با اعتقاد صادقانه بر حق تعیین سرنوشت ملل بر اساس مبارزه پیگیر و متحدانه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی برای ایجاد یک افغانستان واحد، متمرکز، نیرومند، مترقی و شگوفان.

- ایجاد جرگه های کارگری، دهقانی و سربازی و تأسیس اردوی داوطلب انقلابی مردم برای تضمین دست آورد های مبارزات مردم از توطئه های امپریالیستی و ارتجاعی و تکامل انقلابی آن.»

آیا جمهوری اسلامی مردمی اعلام مواضع میتواند اساساً انعکاس دهنده راستین خواسته ها و آرمان های ملی و دموکراسی مردم افغانستان باشد؟ نه این اصلاً ناممکن است.

یکی از خواسته های اساسی دموکراتیک مردم، خواست جدایی دین از دولت است. مفهوم مذهبی بودن یا دینی بودن دولت مثلاً اسلامی بودن، مسیحی بودن، یهودی بودن و ... این است که نیروهای سیاسی غیر مذهبی در چنین دولت هایی از هیچگونه حقوق سیاسی برخوردار نیستند. در یک دولت اسلامی - چه سلطنت اسلامی و چه جمهوریت اسلامی - اسلام دین رسمی کشور است و قوانین مملکت باید بر اساس دین اسلام پایه ریزی شود؛ یعنی درین دولت قدرت سیاسی بر مذهب متکی است و فعالیت نیروهای سیاسی غیر مذهبی ممنوع و تحت پیگرد. این حالت هم در سلطنت اسلامی رضاشاه وجود داشت؛ هم در رژیم جمهوری اسلامی خمینی موجود است و بیگمان در جمهوری دموکراتیک اسلامی مجاهدین خلق موجود خواهد بود. همچنانکه در کشور خود ما این حالت در سلطنت اسلامی نادر و ظاهر موجود بود؛ در سیستم اداره اخوان موجود است و یقیناً در "جمهوری اسلامی مردمی اعلام مواضع..." نیز موجود خواهد بود. اساساً تا زمانیکه دولت از حالت مذهبی خارج نشود و رژیم اجتماعی "حالت مقدس الهی" خود را از دست ندهد؛ حاکمیت انحصاری مذهبیهون سیاسی از بین نمرود و با موجودیت این حاکمیت انحصاری تحقق خواسته ها و آرمانهای دموکراتیک غیر ممکن است. در چنین حالتی طرح پلورالیزم سیاسی و مسئله تفکیک قوا فقط و فقط میتواند طرحهای پا در هوا باقی بماند.

از جانب دیگر تحقق راستین خواسته ها و آرمانهای ملی و دموکراتیک مردم افغانستان بدون مبارزه پیگیر و قاطع علیه فیودالیزم ناممکن است و استقرار دموکراسی فقط و فقط با نابودی فیودالیزم میتواند زمینه پیدا نماید. ببینیم "اعلام مواضع..." درین مورد چگونه برخورد مینماید:

در بند پنجم سیاست داخلی "اعلام مواضع..." می بینیم که مبارزه پیگیر صرفاً علیه امپریالیستهای جهانخوار مخصوصاً امپریالیزم روس مطرح میگردد. اما در برنامه "ساما" مبارزه پیگیر علیه امپریالیزم (بویژه سوسیال امپریالیزم) و ریشه کن کردن مناسبات فیودالی مطرح است. درینجا به صراحت مشاهده می گردد که "اعلام مواضع..." مبارزه علیه امپریالیزم را جدا از مبارزه علیه فیودالیزم دانسته و مسئله ریشه کن ساختن مناسبات فیودالی اساساً برایش مطرح نیست. به عبارت دیگر "اعلام مواضع..." هیچگونه وظیفه ضد فیودالی برایش قایل نیست و خواسته ها و آرمانهای ملی و دموکرامیک مردم افغانستان را همدوش با فیودالیزم - و در واقع تحت رهبری آن - بصورت "راستین" انعکاس میدهد!!؟ این "جمهوری دموکراتیک" صاف و ساده یک جمهوری فیودالی است!! جمهوری فیودالی و دموکراسی فیودالی!!! «که پیش شرط هر فرآیند متعالی بعدی است.»!!

در یک سیستم دموکراتیک صرفاً مسئله دفاع از حقوق و آزادیهای دموکراتیک سیاسی و مدنی افراد می تواند مطرح باشد، در حالیکه "اعلام مواضع..." تأمین و دفاع از حقوق و آزادیهای سیاسی و مدنی افراد را بطور اعم بمیان میکشد. با توجه به مذهبی بودن دولت مورد خواست "اعلام مواضع..." و با توجه به عدم موضع گیری ضد فیودالی - و در واقع موضع فیودالی - آن میتوان بخوبی دریافت که منظور از طرح حقوق و آزادیهای سیاسی و مدنی افراد - بدون توجه به این امر که این حقوق و آزادیها دموکراتیک هستند یا ضد دموکراتیک - چه چیزی میتواند باشد؟ حاکمیت مذهبی برقرار و سیستم فیودالی هم پا برجا و حقوق و آزادیهای سیاسی و مدنی (!) نیروهای سیاسی - مذهبی انحصارگر و همچنان نیروهای فیودالی قابل دفاع و تأمین؛ یعنی خیلی صریح و روشن تأمین و دفاع از حقوق و آزادیهای ضد دموکراتیک انحصارگران مذهبی و فئودالی.

یقیناً جمهوری اسلامی مردمی "اعلام مواضع..." جمهوری دموکراتیکی است که: «نیاز عاجل طبقات انقلابی و پیش شرط هر فرآیند متعالی بعدی است.»؟! و لابد به همین سبب است که "اعلام مواضع..." تأمین و دفاع از حقوق و آزادیهای سیاسی و مدنی افراد را نه بر مبنای مبارزه قاطع و سازش ناپذیر علیه فیودالیزم و امپریالیزم بلکه بصورت کاملاً مستقل بیان میدارد؛ یعنی اینکه نه تنها از حقوق و آزادیهای سیاسی و "مدنی" عناصر فیودالی باید دفاع صورت بگیرد بلکه همچنان باید از حقوق و آزادیهای سیاسی و مدنی عناصر وابسته و مزدور امپریالیزم نیز دفاع صورت بگیرد. مشرب دموکراتیک اعلام مواضع اینچنین وسعت دارد!!؟ این "دموکراسی" نه ضد فیودالیزم است و نه ضد امپریالیزم.

اگر به مطالب مشروحه فوق دقت کنیم یقیناً تفاوت بسیار ظریفانه ای را که در بند هفتم سیاست داخلی "اعلام مواضع..." با مسئله مشابه آن در "برنامه..." وجود دارد میتوانیم دریابیم. برای "اعلام مواضع..." مسئله وحدت ملیتهای کشور برای یک افغانستان مستقل، واحد، متمرکز، نیرومند، پیشرفته و شگوفان مطرح است و برای "برنامه..." ایجاد یک افغانستان واحد، متمرکز، نیرومند، مترقی و شگوفان.

میبینیم که "اعلام مواضع..." کمبود کلمه "افغانستان مستقل" را در برنامه درک کرده و آنرا در طرح خودش گنجانده است!!؟ ولی «افغانستان مترقی» را قبول ندارد و بجای آن «افغانستان پیشرفته» را میپسندد! وقتی عمق

ارتجاع "اعلام مواضع... تا آن حدی است که ترجیح می‌دهد کلمه مترقی را با کلمه پیشرفته عوض کند، آنوقت چه مبنایی برای مبارزه مشترک ملیتهای کشور علیه ارتجاع و امپریالیزم باقی میماند.

"اعلام مواضع... از «مبارزه در جهت تحکیم و تکامل همه جانبه و سالم وحدت داوطلبانه ملیتهای برادر» حرف می زند ولی "برنامه... به تکامل انقلابی وحدت ملیتها باورمند است. از تکامل انقلابی تا تکامل همه جانبه و سالم چقدر تفاوت وجود دارد؟! بهر حال "اعلام مواضع... تکامل انقلابی وحدت ملیتها را قبول ندارد و بجای آن به تکامل همه جانبه و سالم وحدت ملیتها معتقد است. دموکراسی "اعلام مواضع... به اصطلاح همه جانبه و سالم است!! و لذا تکامل وحدت ملیتها نیز باید "همه جانبه و سالم" باشد؛ یعنی انقلابی نباشد، یعنی ضد فیودالی نباشد، یعنی ضد امپریالیستی نباشد و در فرجام ضد حاکمیت سیاسی دشمنان دموکراسی نباشد.

اعلام مواضع ایجاد جرگه های کارگری، دهقانی و سربازی را قبول ندارد. آخر در تحت حاکمیت انحصاری انحصارگران و در تحت حاکمیت فیودالیزم، ایجاد این جرگه ها نمیتواند مطرح باشد. این جرگه ها تکامل انقلابی ببار میآورند و نه "تکامل همه جانبه و سالم"!!! و برای فیودالیزم و ارتجاع خطرناک هستند.

"اعلام مواضع... تأسیس "اردوی داوطلب انقلابی مردم" را نیز قبول ندارد. اردوی مورد پسند "اعلام مواضع... چیزی بنام "اردوی ملی و انقلابی" است!! و نه "اردوی داوطلب انقلابی مردم". مادامیکه جرگه های کارگری، دهقانی و سربازی وجود نداشته باشند و مسئله تسلیح خلق کشور در دستور کار قرار نداشته باشد، دولت فیودالی جمهوری اسلامی "اعلام مواضع... خود از بالا به تأسیس "اردوی ملی و انقلابی" اقدام کرده و به مردم اجازه نخواهد داد که اردوی داوطلب انقلابی خود را بوجود بیاورند!!! اردویی که به این صورت از بالا بوجود می آید فقط و فقط گویا «از دستاورد های مبارزات مردم، تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی و استقلال ملی کشور دفاع خواهد کرد.»؟! البته که موضوع توطئه های امپریالیستی و ارتجاعی درین میان نمیتواند مطرح باشد زیرا که دولت جمهوری اسلامی اعلام مواضع نه ضد امپریالیستی است و نه ضد ارتجاعی و امپریالیزم و ارتجاع هم مزاحمش نیستند. البته مادامیکه جرگه های کارگری، دهقانی و سربازی و اردوی داوطلب انقلابی مردم در جمهوری اسلامی "اعلام مواضع... اصلاً موجود نباشد؛ مسئله تکامل انقلابی آنها هم منتفی است. ولی "اعلام مواضع... تکامل انقلابی اردوی ملی و انقلابی مورد خواست خود را نیز قبول ندارد؛ همانطوری که تکامل انقلابی وحدت داوطلبانه ملیتهای برادر کشور را قبول ندارد. ولی متأسفانه درینجا حتی مسئله "تکامل همه جانبه و سالم" نیز به فراموشی سپرده شده است!!!

اینچنین است جمهوری دموکراتیکی که "اعلام مواضع... خواستار آن است. این "جمهوری دموکراتیک"!!! اصل جدائی دیانت از دولت را قبول ندارد؛ با نظام فیودالی مخالف نیست، با امپریالیزم مخالف نیست، "افغانستان پیشرفته" میخواهد و نه "افغانستان مترقی"، جرگه های کارگری، دهقانی و سربازی را قبول ندارد، "اردوی ملی و انقلابی" میخواهد و نه "اردوی انقلابی مردم"، با تکامل انقلابی مخالف است، یعنی اینکه بالاتر از سیاهی رنگی نیست!!!

## در زمینه سیاست خارجی

### "اعلام مواضع...":

- دفاع و پشتیبانی همه جانبه از جنبشهای اسلامی ضد امپریالیستی و نهضت های آزادیبخش ملی و مردمی در سراسر جهان.
- مبارزه علیه استعمار کهن و نوین و ارتجاع جهانی در رأس آن امپریالیزم مخصوصاً امپریالیزم روس.
- افشاء و طرد دسته بندیهای نظامی، مسابقات تسلیحاتی، جنگ افروزی، توسعه طلبی، تجاوز، مداخله، تهدید و توطئه های سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی.
- مبارزه علیه سیاست ننگین اپارتاید و نژاد گرائی و صهیونیزم.
- برقراری مناسبات سیاسی با تمام کشور های جهان بر مبنای پنج اصل همزیستی مسالمت آمیز و منشور ملل متحد.
- برقراری مناسبات اقتصادی و فرهنگی بر اساس منافع متقابل ملتها.
- ایجاد روابط حسنه و همکاری نزدیک با کشورهای همجوار و منطقه بر اساس مبارزه مشترک علیه ابرقدرت ها.
- الغای تمام قرارداد های خاینانه ای که با منافع مردم و حاکمیت ملی ما در تضاد باشد.

### "برنامه...":

- «ساما با الهام از دانش پیشرو عصر و با اتکاء به واقعیتهای ملی و بین المللی در چوکات مشی مستقل ملی و انقلابی خود در زمینه سیاست خارجی از اصول ذیل پیروی مینماید:
- دفاع همه جانبه از جنبشهای پیشتاز عصر و پشتیبانی از نهضت های آزادیبخش ملی و دموکراتیک.
  - مبارزه علیه استعمار کهن و نوین، ارتجاع جهانی در رأس آن امپریالیزم و به ویژه سوسیال امپریالیزم.
  - افشاء و طرد دسته بندیهای نظامی، مسابقات تسلیحاتی، جنگ افروزی، توسعه جوئی، تجاوز، مداخله، تهدید و توطئه های امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی.
  - مبارزه علیه سیاست ننگین اپارتاید و صهیونیزم و نژادگرائی.
  - برقراری مناسبات سیاسی با تمام کشورهای جهان بر مبنای پنج اصل همزیستی مسالمت آمیز و منشور ملل متحد.

- برقراری مناسبات اقتصادی و فرهنگی بر اساس منافع متقابلۀ ملی کشورها.

- ایجاد روابط حسنه و همکاری نزدیک با کشورهای منطقه بر اساس مبارزۀ مشترک ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی کشورهای منطقه.

- الغای تمام قراردادهای خاینانه ایکه با منافع مردم و حاکمیت ملی ما در تضاد باشد.

در "برنامه..." دفاع همه جانبه از جنبشهای پیشتاز عصر مطرح است و در "اعلام مواضع..." دفاع و پشتیبانی از جنبشهای اسلامی ضد امپریالیستی. از یک دید خوشبینانه و بر اساس حدسیات دست و دل باز، جنبش های پیشتاز عصر مندرج در "برنامه..." را به مفهوم جنبش کمونیستی و کارگری می گیریم؛ یعنی تطبیق انترناسیونالیزم پرولتری. "اعلام مواضع..." بجای این مسئله دفاع و پشتیبانی همه جانبه از جنبشهای اسلامی ضد امپریالیستی را مطرح مینماید و بسیار صریح و روشن به موضع پان اسلامیستی سقوط میکند و آنرا جاگزین انترناسیونالیزم پرولتری میسازد. پان اسلامیزم و "انترناسیونالیزم اسلامی"، در سیاست خارجی جمهوری اسلامی "اعلام مواضع..." مطابق به ماهیت این رژیم و در ارتباط با سیاست داخلی آن میباشد و کاملاً طبیعی است که این جمهوری اسلامی افغانستان با آن سیاست داخلی اش - که قبلاً بیان داشتیم - در سطح سیاست خارجی در تقابل با جنبش بین المللی کمونیستی قرار بگیرد. این بند سیاست خارجی "اعلام مواضع..." دارای جنبه بسیار قوی ضد کمونیستی است و جمهوری اسلامی "اعلام مواضع..." با دفاع و پشتیبانی همه جانبه از جنبشهای اسلامی در سطح بین المللی در تقابل با جنبش کمونیستی قرار میگیرد؛ آنچنانکه در زمینه سیاست داخلی اش نیز این تقابل و خصومت موجود بود.

در بند های بعدی، سوسیال امپریالیزم شوروی، برای "اعلام مواضع..." گاهی بصورت امپریالیزم روس مطرح است و گاهی بصورت سوسیال امپریالیزم و این حاکی از سردرگمی "اعلام مواضع..." در مورد شناخت از سوسیال امپریالیزم شوروی است.

در بند هفتم می بینیم که برای "اعلام مواضع..." ایجاد روابط حسنه و همکاری نزدیک با کشورهای همجوار و منطقه براساس مبارزۀ مشترک علیه ابرقدرتها مطرح است و نه براساس مبارزۀ مشترک ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی کشورهای منطقه. برای "اعلام مواضع..." در ایجاد روابط حسنه و نزدیک با کشورهای همجوار و منطقه، مبارزۀ مشترک ضد ارتجاعی کشورهای منطقه اصلاً قابل قبول نیست و جای مبارزۀ مشترک ضد امپریالیستی را هم مبارزۀ مشترک ضد ابرقدرتها گرفته است. فقط مبارزه علیه ابرقدرتها و نه علیه ارتجاع و امپریالیزم در مجموع. مگر صریحتر ازین هم میتوان ماهیت رویزیونیستی و ارتجاعی برای یک "اعلام مواضع" سراغ کرد؟ این طرح چه خوب باب دندان سه جهانیها در مجموع و به خصوص رویزیونیستهای حاکم بر حزب و دولت چین میباشد. بی جهت نیست که رفقای چینی "رهبر" به ایشان توصیه کرده اند که رنگ خاکستری "ساما" را تا میتوانند حفظ نمایند.

## در زمینه اقتصادی

### در بخش زراعت:

#### "اعلام مواضع..."

- اصلاحات عادلانه زمین به نفع دهقانان کم زمین و بی زمین بنا بر درخواست آگاهانه و دواطلبانه مردم بمنظور افزایش تولید زراعتی و پایه ریزی اقتصاد مستقل ملی.
- اسکان کوچها و ارتقا سطح زندگی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی آنان و تهیه زمین برای دهاقین ملیتهای کم زمین از طرق اعمار بندها و آبادانی اراضی بایر.
- ماشینی کردن و عصری ساختن زراعت با اتکاء به صنایع داخلی بموازات رشد صنعت در داخل کشور.
- ایجاد سازمانهای مالداري، حفاظت و توسعه چراگاه ها، اصلاح نسل حیوانات و انکشاف و ترنری به نفع پیشرفت اقتصادی جامعه.
- حفاظت و توسعه جنگلزارها و بهره برداری معقول از آن به منظور بهبود سطح زندگی زحمتکشان محلات مجاور و تقویت اقتصاد جامعه.

#### "برنامه..."

- «- ریشه کن ساختن مناسبات فرتوت فیودالی بمنظور افزایش تولیدات زراعتی و پایه ریزی اقتصاد مستقل ملی با نظرداشت تناسب منطقی بین بهبود سطح زندگی دهقانان و انباشت سرمایه های لازم انکشافی.
- واگذاری اراضی مستملکه به دهاقین بی زمین، تشکل آنها در تعاونیهای زارعتی - با حق نظارت، آگاهی و رأی دهی در باره توزیع ارزشهای تولید شده شان در موارد استهلاکی و انکشافی - و گذاشتن امکانات لازم با شرایط مساعد در دسترس آنان.
- حمایت دهاقین خورد و متوسط و تشویق آنها به پیوستن تعاونیهای ایجاد شده و یا ایجاد تعاونیهای نوین براساس اصل داوطلبی از طریق ارائه نمونه های نوید بخش.
- اسکان کوچی ها و ارتقای سطح زندگی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی آنان و تهیه زمین برای دهاقین ملیتهای کم زمین از طریق اعمار بند ها و آبادانی اراضی بایر.
- ماشینی کردن و عصری ساختن زراعت با اتکاء به منابع داخلی بموازات رشد صنعت در داخل کشور.
- سازماندهی و بهبود دامپروری به نفع ترقی اقتصادی جامعه از طریق ایجاد تعاونی های مالداري، حفاظت و توسعه چراگاه ها، اصلاح نسل حیوانات و انکشاف و ترنری.



- حفاظت و توسعه جنگلزارها و بهره برداری معقول از آن بمنظور بهبود سطح زندگی زحمتکشان محلات مجاور و تقویت اقتصاد جامعه.»

برای اعلام مواضع ریشه کن ساختن مناسبات فرتوت فیودالی بمثابه هدف اقتصادی اصلاً مطرح نیست. اعلام مواضع صرفاً اصلاحات عادلانه زمین را به نفع دهقانان کم زمین و بی زمین بنا بر درخواست آگاهانه و داوطلبانه مردم درخواست مینماید. البته روشن است که در تحت حاکمیت جمهوری اسلامی مردمی اعلام مواضع آن اصلاحاتی عادلانه خواهد بود که در آن "عدالت اسلامی" به نفع فئودالیزم رعایت شده باشد. البته این اصلاحات عادلانه زمین بنا به درخواست آگاهانه و داوطلبانه مردم باید صورت بگیرد. در تحت حاکمیت "جمهوری اسلامی مردمی اعلام مواضع... دینت از دولت جدا نمیگردد؛ با مناسبات فیودالی مبارزه نشده و این مناسبات ریشه کن نمیگردد و لذا "حقوق اسلامی فیودالی" به قوت خود باقی میماند. در چنین شرایطی بوجود آمدن درخواست آگاهانه و داوطلبانه مردم چه زمینه ای میتواند داشته باشد؟ البته "اعلام مواضع..." جهت ایجاد آگاهی و داوطلبی مردم هیچگونه مسئولیتی را متقبل نمیگردد زیرا در آن صورت جانبداری از دهاقین بمیان آمده و دموکراسی نقض میگردد؟؟؟ به این صورت این اصلاحات زمین بمورد اجرا قرار نخواهد گرفت و اگر هم مورد اجرا قرار بگیرد از دید اعلام مواضع نباید به تشکل و سازمانیابی دهقانان بینجامد.

"اعلام مواضع..." با به اجرا گذاشتن اصلاحات ارضی مورد درخواستش صرفاً طرفدار این است که زمین به قطعات کوچکی تقسیم شده و به دهقانان بی زمین و کم زمین توزیع گردد. این اصلاحات ارضی نخواهد توانست تولید زراعتی را افزایش داده و اقتصاد مستقل ملی را پایه ریزی نماید و مخصوصاً قادر نیست مسئله عصری ساختن و ماشینی کردن زراعت افغانستان را عملی نماید. تنظیم تولید زمینهای توزیع شده به دهاقین در تعاونی های زراعتی از آنرو ضروری است که زمینه را برای استفاده از وسایل عصری مساعد می سازد زیرا که ماشین آلات مدرن زراعتی در قطعات کوچک زمین قابل استفاده نیست و صرفاً میتوان در قطعات بزرگ از آنها کارگرفت. از جانب دیگر تهیه وسایل ماشینی برای دهقانان مشکل و حتی ناممکن است مگر اینکه در تعاونیهای زراعتی متشکل شوند. ولی "اعلام مواضع..." با ایجاد تعاونیهای زراعتی موافق نیست، زیرا که این تعاونیها میتوانند زمینه تکامل آتی تولید زراعتی را بسوی تولید سوسیالیستی هموار نمایند. دموکراسی اعلام مواضع با سمت یابی سوسیالیستی اقتصاد جامعه مخالف است و به همین سبب است که هم مخالف ایجاد تعاونیهای زراعتی است و هم مخالف تشکل و سازمان یابی دهقانان و هم مخالف حق نظارت، آگاهی و رأی دهی آنها در باره توزیع ارزشهای تولید شده شان در موارد استهلاکی و انکشافی یعنی مخالف حق شرکت توده های وسیع دهقانی در امر پلانگذاری اقتصادی کشور. "اعلام مواضع..." به دهقانان حق میدهد که نماینده به پارلمان بفرستند؛ ولی پلانگذاری اقتصادی کشور منحصرأ کار افراد متخصص است و کار وزارت پلان و دهقانان درین مورد هیچگونه حقی ندارند؛ آنچنانکه حق ندارند تعاونی های زراعتی تشکیل بدهند. البته در بخش مالداری هم اعلام مواضع بجای تشکیل تعاونیهای مالداری طرفدار ایجاد سازمانهای مالداری است!! یک مشی سیاسی باید چقدر ارتجاعی باشد تا اینگونه از نام تعاونیهای زحمتکشان بترسد و یا امر تشکل دهقانان و مالداران موافق نباشد؟

## در بخش صنعت:

### "اعلام مواضع...":

- ایجاد صنایع سنگین، بسیج و بهره برداری از منابع سرشار طبیعی و انسانی کشور و جلب کمکهای مساعد خارجی که ناقض حاکمیت ملی و مانع رشد سالم اقتصادی جامعه ما نباشد.
- توسعه و تنوع صنایع سبک و استهلاکی از طریق اختلاط سرمایه های خصوصی ملی و سرمایه دولتی و رهنمایی سرمایه های خصوصی در مجاری صنعتی.
- حمایت از صنایع داخلی در برابر کالاهای رقیب خارجی.
- پشتیبانی از صنایع دستی و پیشه وری با فراهم ساختن مساعدت های مالی، تکنیکی و تجاری به آنها.

### "برنامه...":

- ایجاد صنایع سنگین با بسیج و بهره برداری از منابع سرشار طبیعی و انسانی کشور و جلب کمکهای مساعد خارجی که ناقض حاکمیت ملی و مانع رشد سالم اقتصادی جامعه ما نباشد.
  - توسعه و تنوع صنایع سبک و استهلاکی از طریق اختلاط سرمایه های خصوصی ملی و سرمایه دولتی و رهنمایی سرمایه های خصوصی در مجاری صنعتی.
  - حمایت از صنایع داخلی در برابر کالاهای رقیب خارجی.
  - پشتیبانی از صنایع دستی و پیشه وری با فراهم ساختن مساعدت های مالی، تکنیکی و تجاری به آنها.
- در بند اول این فصل برای برنامه "ساما" ایجاد صنایع سنگین از دو طریق عملی است: 1- بسیج و بهره برداری از منابع سرشار طبیعی و انسانی کشور و 2- جلب کمکهای مساعد خارجی که ناقض حاکمیت ملی و مانع رشد سالم اقتصادی جامعه نباشد که البته باید بر بسیج و بهره برداری از منابع داخلی کشور بصورت عمده تکیه میشد که نشده است. ولی برای "اعلام مواضع... بسیج و بهره برداری از منابع سرشار طبیعی و انسانی کشور و جلب کمکهای خارجی نه بمتابه دو طریق ایجاد صنایع سنگین بلکه با برداشتن یک کلمه "با"، مسایل اساسی همسنگ و همپراز صنایع سنگین دانسته میشود. به این صورت "اعلام مواضع... در حالیکه اهمیت جلب کمکهای خارجی را به اندازه ایجاد صنایع سنگین بالا میبرد یقیناً قادر خواهد بود پایه های اقتصاد مستقل ملی را به نحو شایسته ای بوجود بیاورد!!"
- از جانب دیگر اگر به سرمایه های خصوصی اجازه فعالیت در ساحه صنایع سنگین داده شود در آن صورت راه برای ایجاد مالکیت های بزرگ بورژوائی باز میشود که البته جلوگیری ازین مسئله برای "اعلام مواضع... اصلاً مطرح نیست (و برنامه نیز درین زمینه روشن نمیشود).

## بخش تجارت و مالیه:

### "اعلام مواضع ..."

- تنظیم و نظارت تجارت داخلی و خارجی به نفع اکثریت جامعه.

- تطبیق مالیه متری و مستقیم.

### "برنامه..."

- تنظیم و نظارت تجارت داخلی و خارجی به نفع اکثریت جامعه .

- تطبیق اصل مالیه متری و مستقیم.

دولت باید بر تجارت خارجی و داخلی به نفع اکثریت جامعه صرفاً نظارت داشته و آنرا تنظیم نماید؟! تاجران باید چقدر خوشوقت باشند که در تحت حاکمیت دولت مورد درخواست "ساما" میتوانند نفع تمامی شقوق تجارت داخلی و خارجی را به جیب بزنند؛ البته تحت کنترل و انتظام دولت از طریق تطبیق اصل مالیه متری و مستقیم؟! در ساحة تجارت هم مثل ساحة صنایع راه برای رشد مالکیت های بزرگ بورژوائی باز است. این است مفهوم "دیموکراتیزم استوار و پیگیر؟؟" یعنی صنایع و تجارت از سرمایه داران و حاکمیت فیودالیزم هم بر قرار یعنی دولت فیودالها و بورژوازی و یقیناً بورژوازی کمپرادور.

## معمومیات:

### "اعلام مواضع..."

- ملی ساختن تمام سرمایه های اسارتبار امپریالیستی و مؤسسات خارجی که ثروت های ملی ما را به یغما می برند.

- گسترش و تعمیق پلانگذاری دولتی مطابق به نیازمندیهای شگوفایی اقتصاد مستقل ملی و در جهت رهایی از زنجیر وابستگی های امپریالیستی.

### "برنامه..."

- ملی ساختن تمام سرمایه های اسارتبار امپریالیستی و مؤسسات خارجی که ثروت های ملی ما را به یغما می برند.

- گسترش و تعمیق پلانگذاری دولتی مطابق به نیازمندیهای شگوفایی اقتصاد مستقل ملی و در جهت رهایی از زنجیر وابستگی های امپریالیستی.

- تبدیل سکتور دولتی کنونی - که اهرم نفوذ و وسیله تاراجگری امپریالیستی و علت تباهی مردم ما است - به سکتور راستین عامه و تقویت هرچه بیشتر آن به نفع رفاه عامه و تکامل متوازن جامعه.

آنچه در بخش صنعت و تجارت بیان کردیم درینجا بیشتر از پیش روشن می‌گردد. "اعلام مواضع..." نقش دولت را بالاتر از پلانگذاری قبول ندارد. ولی معلوم نیست با سکتور دولتی کنونی چه برخوردی دارد؟ آیا پیشنهاد فروش آنرا به سرمایه داران خصوصی مدنظر دارد یا میخواهد بهمین حالت فعلی نگاهش دارد؟ روشن است که برای اعلام مواضع تبدیل سکتور دولتی کنونی به سکتور راستین عامه اصلاً مطرح نیست و البته تقویت هرچه بیشتر سکتور عامه یعنی ایجاد تمرکز و از بین رفتن دموکراسی؟! و "اعلام مواضع..." در قبال دموکراسی حساسیت اومانیستی دارد و این حساسیت بسیار شدید است:

«چپ سنتی که می خواهد قدرت اقتصادی جامعه در دست دولت متمرکز شود مخالف دموکراسی هست!»

پس برای اینکه دموکراسی با خطری مواجه نگردد باید از تمرکز اقتصاد جامعه در دست دولت جلوگیری کرد و آن را در دست سرمایه داران و فیودالان قرار داد و به نحو دموکراتیک اصل مالیه متری و مستقیم را بر آن ها تطبیق نمود

!!!!؟

## در زمینه اجتماعی:

### "اعلام مواضع...":

- تأمین و تساوی حقوق زن و مرد.
- وضع و تطبیق قوانین عادلانه ای که حق کار، شرایط مساعد کار، حق بیمه های صحی و اجتماعی، حق تشکیل اتحادیه های صنفی، اعتصاب، مظاهره، نشرات و داشتن نماینده در جریان بازرسی و فیصله دعاوی مربوط به مسایل کار را برای عموم مردم تضمین نماید و وضع اقتصادی - اجتماعی آنها را بهبود بخشد.
- مبارزه علیه بوروکراسی و فساد اداری با برقراری و گسترش سیستم نظارت مردمی و قایل شدن حق انتقاد رهنمایی و طرد مأمورین خود سر و استفاده جو بموازات تفتیش جدی از بالا و فراهم ساختن امکانات زندگی شرافتمندانه بخصوص برای کارمندان پائین رتبه.
- تعمیم و افزایش خدمات صحی بصورت متوازن و عادلانه در سراسر کشور.
- تخصیص کمکهای لازم برای حمایه طفل و مادر، معیوبین و مخصوصاً خانواده های شهدای راه آزادی.
- اعمار منازل صحی و ارزان قیمت و واگذاری آن به هموطنان خانه بدوش با شرایط مساعد.
- فراهم ساختن امکانات تفریحات و سرگرمی های سالم برای عموم افراد جامعه و مبارزه علیه انحرافات و مفساد اخلاقی و اجتماعی.

## "برنامه...":

- وضع و تطبیق قوانین دموکراتیکی که حق کار، شرایط مساعد کار، حق بیمه های صحی و اجتماعی، حق تشکیل اتحادیه های صنفی، اعتصاب، مظاهره، نشرات و داشتن نماینده در جریان بازرسی و فیصله دعاوی مربوط به مسایل کار را برای زحمتکشان تضمین نماید، وضع اقتصادی - اجتماعی آنها را بهبود بخشد و شعور سیاسی - طبقاتی شانرا ارتقاء دهد.

- مبارزه علیه بوروکراسی و فساد اداری با برقراری و گسترش سیستم نظارت توده یی و قایل شدن حق انتقاد، رهنمایی و طرد مامورین خودسر و استفاده جو به موازات تفتش دقیق و پیگیر از بالا و فراهم ساختن امکانات زندگی شرافتمندانه (بویژه) برای کارمندان پایین رتبه.

- تأمین استقلال قوه قضائی بر مبنای تخلف ناپذیری از منافع والای انقلابی مردم.

- تعمیم و افزایش خدمات صحی به صورت متوازن و عادلانه در سراسر کشور.

- تأمین تساوی حقوق زن و مرد و فراهم ساختن زیربنای مادی آن.

- تخصص کمک های ویژه برای حمایت طفل و مادر، معیوبین و خانواده های شهدای راه آزادی.

- اعمار منازل صحی و ارزان قیمت و واگذاری آن به هموطنان خانه بدوش با شرایط مساعد.

- تثبیت کرایه عادلانه منازل ودکاکین.

- فراهم ساختن امکانات تفرحات و سرگرمی های سالم برای عموم افراد جامعه و مبارزه علیه انحرافات و مفاسد اخلاقی و اجتماعی.

در بند اول این فصل اگر "رهبر" دقت میکرد میدید که ... بلکه بین دو کلمه تأمین و تساوی یک حرف "و" بصورت

اضافی علاوه گردیده که البته معلوم نیست این "و" لعنتی از کجا آمده و اینجای بیجا قرار گرفته است؟ سؤالی که باید از نویسندگان اعلام مواضع پرسید.

برای "اعلام مواضع..." مسئله حقوق زن و مرد بصورت "تأمین و تساوی حقوق زن و مرد" مطرح است و فراهم ساختن زیر بنای مادی این خواست از آن اهمیتی برخوردار نیست که بمثابه جزء جدائی ناپذیر این خواست بمیان کشیده شود. شاید اعلام مواضع معتقد باشد که عدم تساوی حقوق زن و مرد ریشه اقتصادی ندارد بلکه دارای ریشه های طبیعی میباشد!

در مورد وضع قوانین "اعلام مواضع..." به قوانین عادلانه معتقد است و نه به قوانین دموکراتیک، زیرا که قوانین دموکراتیک اصل عدالت را در مورد فیودالها و بورژوازی بزرگ نمیتواند تطبیق نماید!! البته این قوانین برای عموم مردم (مردم اعلام مواضعی) باید باشد و نه برای زحمتکشان کشور! این قوانین باید وضع اقتصادی - اجتماعی مردم را بهبود بخشد و اینکه این قوانین ضمن بهبود بخشیدن به وضع اقتصادی - اجتماعی مردم شعور سیاسی - طبقاتی زحمتکشان را ارتقاء بدهد برای "اعلام مواضع..." قابل قبول نیست زیرا که در جمهوری اسلامی مردمی "اعلام مواضع..." قرار نیست شعورسیاسی - طبقاتی زحمتکشان ارتقاء داده شود؟!

درین فصل، "برنامه..." از تأمین استقلال قوه قضائی بر مبنای تخلف ناپذیری از منافع والای انقلابی مردم حرف میزند. "اعلام مواضع..." این مسئله را در بند چهارم فصل سیاست داخلی خود به این صورت بمیان کشیده است: «تأمین استقلال قوه قضائیه». لابد این تأمین استقلال صرفاً تأمین استقلال است و تحت قوانین "جمهوری اسلامی مردمی اعلام مواضع..." به مرحله اجرا در خواهد آمد و گویا این اصل یک اصل سیاسی دموکراسی است و به منافع والای انقلابی مردم و تخلف ناپذیری از آن ضرورتی ندارد!!

همچنان می بینیم که مسئله تثبیت کرایه عادلانه منازل و دکانین که در "برنامه..." مطرح است، در "اعلام مواضع..." از قلم انداخته شده است. شاید نویسنده و یا نویسندگان "اعلام مواضع..." منازل و دکانین کرایه زیاد داشته و این مسئله را بخاطریکه پول کرایه دکانها و منازل شان نقصان پیدا نکند از قلم انداخته اند؟!

## در زمینه فرهنگی:

### "اعلام مواضع..."

- تحصیل اجباری ابتدائی و متوسط در سراسر کشور.
- فراهم ساختن امکانات عملی تحصیل ابتدائی و متوسط به زبان مادری فرزندان ملیتهای کشور.
- مسلکی ساختن تحصیلات ثانوی.
- مهیا ساختن زمینه تحصیلات عالی و تخصصی به خرج دولت.
- ایجاد شرایط مساعد ادامه تحصیل بعد از وقت برای کسانی که بنا به عللی نتوانسته اند تحصیل خود را تکمیل نمایند.
- مبارزه وسیع و همه جانبه علیه بیسوادی، بینش های خرافی و جهل سیاسی.
- احیاء و شگوفایی فرهنگهای اصیل ملیتهای کشور و تکامل هماهنگ آنها.
- اعطای مساعدتهای مالی به پیشتازان جبهه فرهنگ ملی.

## "برنامه...":

"ساما" تعمیم فرهنگ علمی، توده ای و زدودن آلودگیهای فرهنگ استعماری و ارتجاعی را در موارد زیر دنبال میکند:

- تحصیل اجباری ابتدائی و متوسط در سراسر کشور.
  - فراهم ساختن امکانات عملی تحصیل ابتدائی و متوسط به زبان مادری فرزندان ملیتهای کشور.
  - مسلکی ساختن تحصیلات ثانوی و درآمیختن آن با پروسه تولید.
  - مهیا ساختن زمینه تحصیلات عالی و تخصصی برای فرزندان زحمتکشان کشور به خرج دولت.
  - ایجاد شرایط مساعد ادامه تحصیل بعد از وقت برای کسانی که بنا به عللی نتوانسته اند تحصیل خود را تکمیل نمایند.
  - مبارزه وسیع و همه جانبه علیه بیسوادی، بینشهای خرافی و جهل سیاسی.
  - برخورد انتقادی و انقلابی نسبت به موارث فرهنگ ملی و جهانی.
  - احیاء و شگوفائی فرهنگهای اصیل ملیت های کشور و تکامل هماهنگ آنها.
  - ایجاد وسیع ترین زمینه برای استفاده از دستاورد های فرهنگ علمی توده ای و انقلابی ملی و جهانی برای عموم افراد کشور.
  - تبلیغ ایده های انقلابی و وطنپرستانه در میان مردم و به ویژه جوانان کشور.
  - اعطای مساعدت های ویژه به پیشتازان جبهه فرهنگ مردم.
- برای اعلام مواضع نه تعمیم فرهنگ علمی و توده ای مطرح است و نه زدودن آلودگیهای فرهنگ استعماری و ارتجاعی. نکند که طرح این مسایل در تحت حاکمیت "جمهوری اسلامی مردمی اعلام مواضع... کفر و زندقه بحساب آید و طرح کنندگانش مهدورالدم و واجب القتل!!؟

اعلام مواضع با درآمیختن تحصیلات ثانوی مسلکی با پروسه تولید مخالف است چون ممکن است این امر شعور سیاسی - طبقاتی فرزندان زحمتکشان کشور را ارتقاء دهد!! "دولت جمهوری اسلامی مردمی" نه تنها باید برای تحصیلات عالی و تخصصی فرزندان زحمتکشان خرج نماید بلکه همچنان مکلف است که مصارف تحصیلات عالی و تخصصی فرزندان فیودالها و سرمایه داران را نیز متقبل گردد. البته پولی که ازین طریق در کیسه های فیودالها و سرمایه داران ذخیره میگردد باید در مجاری صنعتی و تجارتي بکار افتد تا اقتصاد جامعه شگوفا گردد!! گذشته ازین

اگر دولت این حق را صرفاً برای فرزندان زحمتکشان کشور قایل گردد برخورد جانبدارانه صورت میگیرد و دموکراسی نقض میگردد؟!!

برای "اعلام مواضع..." برخورد انتقادی و انقلابی نسبت به موارث فرهنگی ملی و جهانی آنقدر اهمیت ندارد که از جمله وظایف فرهنگی "دولت جمهوری اسلامی مردمی اعلام مواضع..." دانسته شود. همچنان ایجاد وسیع ترین زمینه برای استفاده از دستاوردهای فرهنگ علمی، توده ای و انقلابی ملی و جهانی برای عموم افراد کشور مسئله خطرناکی است که نباید طرح کرد چون "چپ سنتی" آنرا مطرح نموده و لذا حتماً برای دموکراسی خطری را در بردارد؟! از جانب دیگر اگر در میان مردم و بویژه جوانان کشور ایده های انقلابی و وطنپرستانه تبلیغ گردد شعور سیاسی فرزندان زحمتکشان بالا رفته و دستاوردهای مبارزات مردم بسوی تکامل می رود و چه بسا که به متشکل شدن کارگران و دهقانان بینجامد. امری که نهایت خطرناک است و صرفاً "چپ سنتی" میتواند از آن به نفع خود استفاده نماید و دموکراسی را از بین ببرد؟! که حتماً این امر سرنگونی جمهوری اسلامی مردمی را در پی خواهد داشت!!!؟

فرهنگ، فرهنگ ملی است و جبهه فرهنگی هم جبهه فرهنگی ملی و پیشتانان این فرهنگ است که سزاوار مساعدت های مالی میباشند. فرهنگ مردم را "چپ سنتی" بمیان میکشد و بخصوص اگر این جبهه بصورت روشن نام جبهه خلق را بر خود داشته باشد آنوقت نهایت خطرناک است و برای دموکراسی بسیار مضر!!؟ البته با این پیشتانان جبهه فرهنگ باید صرفاً مساعدت های مالی بعمل آورد و نه هر نوع مساعدت ویژه مورد لزوم زیرا که "چپ سنتی" تحت نام مساعدت به جبهه فرهنگ به پخش "کتب ضاله" و اشاعه "افکار مضره" ای میپردازد که افکار مردم را میتواند سنگ بسازد!!؟

ما دیگر لزومی نمی بینیم که در مورد محتویات رویونیستی و نهایت ارتجاعی اعلام مواضع بیشتر ازین حرف بزیم و آنرا با ادعاهای "تازه اندیشان" و جناب "رهبر" مقایسه نمائیم. این رجعتگرایی آشکار تا سرحد تسلیم شدن به فیودالیزم - چه رسد به بورژوازی - بالا می رود، ضد منافع زحمتکشان و بخصوص پرولتاریای کشور قرار میگیرد، با انترناسیونالیزم پرولتری خصومت میورزد و بالاخره در خدمت تأمین منافع امپریالیزم به نحو شایسته ای نقش بازی مینماید. خلاصه، مفهوم آرم و سرنامه آن به روشنی در متن "اعلام مواضع..." تشریح شده و بصورت یک برنامه برآمدی ملی - دموکراتیک به خورد روستاییانی مثل ما داده شد که تا از "حماقت" مان بیرون آمدیم و مضمون آنرا کاملاً درک کردیم و علیه آن بصورت قاطع ایستادیم، زمانی در خاد پنج، زمانی در سانتیاگو و زمانی در پکن مورد معامله قرار گرفته بودیم.

ما گفتیم که برنامه "ساما" را یک برنامه قابل پذیرش نمیدانیم ولی برای اینکه نشان داده باشیم که دفاع "رهبر و شرکاء" از رهبران "مشی تازه اندیشانه اعلام مواضع..." تا چه حد غیر اصولی، ارتجاعی و سازشکارانه و فرصت طلبانه است جملات آخرین برنامه "ساما" و اعلام مواضعش را پهلوی هم نقل میکنیم و قضاوت را به خود خواننده می گذاریم:



## "اعلام مواضع...":

«سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) برای نجات کشور از چنگال اهریمن استعمار و نوکران دست نشانده اش تلاش پر شکوه و هدفمند خویش را دنبال نموده و برای تحقق این هدف با تکیه بر نیروی عظیم ملت بپاخاسته افغانستان با طرد هرگونه وابستگی و خارج کردن کشور از مجرای رقابت ابرقدرت ها در رزمگاه ملت قهرمان خود جانبازانه سنگر جهاد مقدس و کبیر ملی را آتشین نگهداشته؛ با درک مسئولیت و دین تاریخی خویش وحدت رزمنده و شورانگیز تمام میهن دوستان را در یک صف واحد فشرده و آهنین بر اساس مصالح و منافع والای مردم آرزو میکند.

شهادای راه آزادی! به روان پاک تان قسم که درفش جهاد مقدس را برافراشته تر و سنگر رزم تانرا گلگون تر و پرفروغ تر میداریم.

پس بیائید، عزیزان دلاوران که با پخش این اعلام مواضع خود جهاد عظیم و برحق ملی مردم به پا خاسته خود را شگوفاتر ساخته بر سررمال عاریتی و دست انداز روس خط بطلان بکشیم.

بلی، ما میگوییم! روسها باد کاشتند ولی توفان درو میکنند!

یا مرگ یا آزادی!

**"برنامه...":**

«"ساما" مصمم است در خلال تحقق برنامه فوق در مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک طراز نوین راه تکامل جامعه را بسوی گذار به جامعه فارغ از بهره کشی و ستم طبقاتی و ملی باز کند و بنابراین رهبری طبقه کارگر را در انقلاب ملی و دموکراتیک طراز نوین و سیادت طبقه کارگر را در مرحله گذار به جامعه بدون طبقات شرط اساسی تحقق برنامه حد اقل و حد اکثر خود میداند. دشواری راه هرچه باشد بشریت به زیر درفش طبقه کارگر دوران ساز از قلمرو جبر طبیعی و اجتماعی به قلمرو اختیار و آزادی رهسپار است.

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان با اعلام یورش بر دژ ارتجاع داخلی و امپریالیزم جهانی (بویژه سوسیال امپریالیزم) همگام با مارش شورانگیز تاریخی زحمتکشان و ملل زنجیرشکن سراسر جهان به استقبال افق های روشن دنیای نوین به پیش می رود.

با عشق به آزادی!

با ایمان به انقلاب!

با اتکاء بر توده!

یا مرگ یا پیروزی!

طرح قبلی بیان شده ما در اخیر قسمت چهارم این پاسخننامه آن بود که اسنادی را از دوران تسلط این مشی یعنی از پولینوم دوم تا ضربت ماه اسد 1356 مورد بررسی قرار دهیم. ولی ما در ادامه این بررسی، متن اعلام مواضع "ساما" را نیز مورد بحث قرار دادیم. غرض روشن شدن هرچه بیشتر تازه اندیشی (رویزونیزم) مشی "اعلام مواضع.." متن کامل بیانات مربوط به "تازه اندیشی" در "کنفرانس سرتاسری ساما" ضمیمه این شماره انتشار می یابد و همچنان اعلام مواضع "ساما" تکثیر میگردد.

\*\*\*\*\*

## عمق فاجعه

یادداشت هایی از سه جلسه کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی و یک نوشته کوتاه دست خطی مربوط به تحقیقات این کمیسیون از "سردار" از جمله آن اسنادی است که از دستبرد گماشته خاص "رهبر" در امان مانده است. با مطالعه این اوراق می توان به عمق فاجعه پی برد.

### متن سخنان سردار در جلسه کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی

1364 / 3 / 10

«در اشتباهت همگی سهیم اند: کادرها، اعضای عادی سازمان و روابط توده یی؛ مسئله صرفاً بر سر کمیت اشتباهات است، جریان نیرومند نا مساعدتها همگی را کشاند. میزان اشتباهات غیر ارادی فرق کرده است. کمیته مرکزی به تنهایی مسئول نیست و افراد رابطه گیرنده نیز به تنهایی مسئول نیستند. رفقای که بطور غیرمستقیم نقش داشتند نیز مسئولیت دارند. شرایط عمومی و جریان عمومی قبلاً بوجود آمده بود. مرکزیت بحد خود اشتباه کرده و افراد دیگر هم به اندازه خود شان اشتباه کرده اند. کسان دیگری هم که قبلاً مسایل را مطرح می کردند اشتباهاتی دارند. کسانی که اعتراض داشته اند حتی چند ماه قبل از جریان ارتباط گیری فیصله کرده بودند که خصوصی با دولت رابطه بگیرند (یاسین، پویان، موسی .....).

اگر پیکار ارتباط گرفته زمینه هایش نزد دیگران نیز بوده. کسانی که ماندند حتی از رابطه گیری با دولت استقبال کردند، چنانچه موقع بمباران اخوانیها توسط دولت اکثریت خوشحالی داشتند. باقیمانده ها اعتراض نکردند و توافق مستقیم یا غیر مستقیم داشتند. فقط عده معدودی مخالفت می کردند و دیگران یا موافق بودند و یا خاموش. تمایل به ارتباط گیری فقط تبارز علنی در وجود سخی و پیکار داشته است.

در جلسات مرکزیت روی موضوعات بحث نشد؛ مثلاً قضیه هرات، کشیدگی ها و نظریات مختلف. مثلی که قبلاً رفقا به توافق رسیده بودند و همگی در انتخاب من همنظر بودند.

همگی سهیم اند و باراندازی درست نیست. باید همگی به اشتباهات خود اعتراف کنند، ولی اشتباهات سخی و پیکار بیشتر است، تفاوت کمی است.

جلسه مرکزیت دوام رابطه گیری را تاکتیکی قید کرد و صرفاً برای شش ماه و بخاطر خروج بوده است.

رفقائی که هم آمدند عده زیادی از ایشان از جنگ فرار کردند و مسئله مخالفت اصولی شان مطرح نبوده است. مثلاً "ا. و ب." که هیچ گاهی کار جدی نکردند و این حرف برای شان برگه ای شد برای فرار.

در مورد مسئله خلط تضادها در پروان صلاحیت کافی ندارم. شناخت من بعد از شکست شان است و شناخت قبلی ندارم. در ماه اسد 59 در دیداری با رفقا (پ. و رفقای دیگر) درخواست کردم به کوهدامن بروم. در ماه اسد 59 به قره باغ رفتم، قبلاً در بغلان بودم و دهقانی میکردم. در ماه عقرب و قوس رفقای پروان به کوهدامن می آیند. از مناسبات درونی و انکشافات شان آشنائی نداشته ام و با منطقه هم آشنائی ندارم. موضوع خلط تضادها را در پروان در نوشته قبلی بعنوان یک فاکت مطرح کرده ام ولی فعلاً نظری داده نمی توانم. با جمع آوری فاکت‌های زیادی میتوان در مورد ابراز نظر کرد.

مسئله ارتباط گیری از لحاظ ذهنی تا حدودی از کاپیسا پروان آمد و از لحاظ عینی شکست های پی در پی اوضاعی بوجود آورد که روحیات شکستی و عقده پی را با خود داشت.

در مورد ریشه های ایدئولوژیک قضیه باید گفت که مسئله از تضاد اصلی ناشی میشود که تضاد بین خرده بورژواهای "ساما" با ایدئولوژی طبقه کارگر است. ساخت طبقاتی سازمان از لحاظ منشاء اجتماعی کلاً خرده بورژوائی بوده و اگر افراد تجدید تربیت کارگری شده باشند، جزئی است و هنوز جهت عمده را اختیار نکرده. ایدئولوژی افراد و منش فردی با ایدئولوژی ادعائی در تضاد است. از همین لحاظ است که تا حال نقش پیشآهنگ دموکراسی نوین و پیشآهنگی طبقه کارگر را مستقیماً و عیناً نتوانسته ایم برعهده بگیریم و با طبقه کارگر هیچگونه رابطه ای موجود نیست. این تضاد اصلی و ریشه ای است. انحرافات خرده بورژوائی کاملاً بدیهی است. جهت عمده را ایدئولوژی خرده بورژوازی میساخته است.

در مورد حکم استراتژیک و حکم تاکتیکی در مورد رابطه گیری با دولت باد گفت که بعد از روان کردن خط حاجی صاحب و خواهش قطع رابطه مسئله بصورت جدی مطرح است. در جریان پیش از جلسه بابہ قشقار "زکریا" چون در شفاخانه است عملاً مداخله ندارد و صرفاً مشوره هائی ازش گرفته میشود و مستقیماً در جریان کارها نیست. بعد از ارتباط گیری - بیان و اقعیتها - رفقا سخی و پیکار بخاطر ارتباط گیری با دولت از طرف باقی رفقا زیر فشار هستند. پیکار بارها از طرف حاجی صاحب موظف به رفتن به کوهدامن شده بود. پیکار با اکراه کابل را رها میکند و کوهدامن میرود. وی زیاد افشاگری میکرد در فامیلها، در بازار و کوچه که انعکاسات این حرفها پاکستان رسیده بود. بعد از دوماه اصرار، من و سخی وی را از کابل کشیدیم. بر اساس این افشاگریها بود که "ب." بندی شد. بعد از رفتن پیکار به کوهدامن با هم اختلافی نداریم و نظرات ما واحد است. اختلاف نظر بین من و سخی وجود دارد که سخی زیاد بی پروائی میکرد و لاقید بود. در هوتل کابل بارها هرکس را می آورد و در مکرویان همچنان (کار وی از من پیشرفته تر بود). سخی هم در کابل ایلا گشتی میکرد. از لحاظ گپ زدن در بین اتاق نیز بی احتیاطی میکرد و از تاکتیکی بودن حرکت و مسایل داخلی خود ما صحبت به عمل می آورد. درین مورد تجربه منفی وجود داشت. در روز اول گرفتاری "هراتیها" یعقوبی گفت که صدای آنها ثبت شده و در جلسات خصوصی خود علیه ما صحبت میکردند. سخی زیاد بی احتیاطی میکرد. چون سخی ارتباط گیری با دولت را تأمین کرده بود و میخواست گناه خود را به هر قیمت بشوید اینطور رفتار میکرد. دولت برای ما میگفت که ارتباط شما تاکتیکی است، زیرا حرف های ما بین شان میرفت.

این ارتباط تضادی در خود نهفته داشت یعنی ما باید در عمل کاری میکردیم که مسایل را تاکتیکی حل میکردیم ولی در ظاهر استراتژیک جلوه میدادیم. روز اول هم این حرف ها را گفته بودند. این تضاد بصورت ماهوی وجود داشت و در سبک کار تبارز کرد.

در راه انحراف، اصول انقلابی کاربری ندارد. با دشمن نیرومند روبرو هستی و باید با وی دیپلماسی کنی. ما مجبور بودیم تا حد ممکن از حرف تاکتیکی جلوگیری کنیم. گذشته از آن از لحاظ اصولی من دولت را تأیید نکرده ام و بارها علیه انجینیر اولین کسی بودم که حرف هایشان را رد میکردم. استدلالات مرا سخی و پیکار برای دیگر رفقا بیان میکردند. در قسمت مشی مستقل ملی من حرف میزدم که اگر مشی مستقل ملی نی پس چی؟ مشی دیگر مشی وابستگی ملی و انقیاد ملی است. من حرف میزدم و استدلالات مرا سخی و پیکار برای رفقای دیگر انتقال می دادند. حساسیت و لطافت کار من با آنها فرق میکرد. آنها در بین رفقا بودند و من در بین دشمن. بارها به رفقا از وضع بغرنجی که در آن قرار داشتم یاد کرده ام و با من شوخی می کردند که مزه دهانتان چطور است؟ انحراف و کثافتی که در آن قرار داشتم و تهدیدات دشمن باعث میشد که چند شبانه روز مزه دهان تلخ میبود. موقعیت من با دیگران فرق میکرد و اصلاً بالای حرف من حساب میشد نه بالای حرف سخی و پیکار؛ زیرا من نماینده رسمی بودم. قبل از جلسه با به قشقار ما جلساتی داریم که نظرات ما با هم تفاوتی ندارد. مدرک دوم رفقای دیگری هم هستند. حرف ما بعد از برآمدن انجینیر جنجالی میشود، زیرا انجینیر بعد از برآمدن از شفاخانه فعال میشود و برای اولین بار در جلسه با به قشقار شرکت میکند. دستور حاجی صاحب از لحاظ موقعیت و از لحاظ امکانات درست نبود. یک جریان اجتماعی به اراده افراد تعلق ندارد. دوران دوران رونق کار ارتباط گیری بود. پول، تجهیزات و سلاح دولت میداد. لچکان و با به قشقار به تنهایی مانده بود و توانستیم طی مدت ارتباط با دولت تا کلکان برسیم. مشوانی، صوفیا، لچکان، زمین اوغور پس گرفته شد. این دوران دوران ثمر بخشی کار بود. رفقا نمی برآمدند و توده ها هم قناعت نداشتند.

در جلسه انجینیر مسئله ارتباط با دولت را بعنوان یک قضیه استراتژیک مطرح کرد. من یک ونیم ساعت بالای حرف انجینیر حرف زدم. من گفتم که آمدن شوروی تجاوز است و استعمار است که دیده میشود و لمس می گردد. درین مورد ما خود را هم قناعت داده نمیتوانیم. همچنان بالای مشی مستقل ملی حرف زدم. البته من حرف انجینیر را ماست مالی کردم و مطلب من این بود که انجینیر اصلاح شود. سخی با وی برخورد رفیقانه نداشته است و سخی فقط او را به دند تیله کرد. درین مجلس در ضمن اینکه حرفهای انجینیر را رد کردم گفتم که تا زانو در بین کثافت پیش میرویم ولی برای فعلاً چاره دیگری نداریم. با حرف حاجی صاحب موافق نبودم. در آن زمان جز پنج نفر دیگران نمی برآمدند. باقی رفقا میگفتند چون در خط، امکانات و چگونگی اجرای کار روشن نیست باید رفقا توضیح

بدهند. روحیات رفقا و مردم موافق حفظ وضع موجود بود. با سنگین با واجد و منیر کسی موافق برآمدن نبود.

من گفتم اگر یک نفر راضی نباشد من نمایندگی را قبول ندارم. صرف سخی قبول نداشت. تمامی رفقا با سخی مخالفت کردند. رفقا ادامه کار نمایندگی را به عذر از من خواستند. چند روز با سخی حرف نمیزدیم. در اخیر این جلسه چیزی نوشتم: « چنانچه اگر رفتن به اردوگاه سوسیالیزم و یا رفتن به طرف امپریالیزم مطرح باشد و باید یکی انتخاب شود ما بطرف سوسیالیزم میرویم. ما بر مواضع انقلابی خود کما فی السابق پا برجا هستیم. »

به تدریج مناسبات من با هر سه نفر خراب شد. من بارها به یاسین گفته ام که باید انجینیر را نجات داد.

بعد خواسته‌های دولت افزایش یافت. درخواست عسکر گیری، بیرق بالا کردن، تشکیل کتوپراتیف، مارش و میتینگ و مصاحبه تلویزیونی. از مواضع انقلابی من دفاع میکردم و رفقا را قانع میساختم و سخی و پیکار تبلیغ می کردند. سخی از لحاظ فکری مخمصه داشت. در مقابل دولت من یا مخالفت کرده ام یا درخواستهایش را به تعویق انداخته ام و یا استدلال کرده ام. در درون دولت و در رابطه با رفقا من مدافع مواضع درست بودم. اینکه دولت نتوانست افراد سیاسی بیاورد، در منطقه جلسات تبلیغاتی دائر نموده نتوانست و افراد مسلح دولتی داخل منطقه نشد، کارهای من بود، نه از کس دیگری. با مصاحبه تلویزیونی من مخالفت کردم و با ساختن جبهه ملی پدر وطن همچنان و لذا ارتباط گیری اولیه عملاً در حدود آتس بس باقی ماند. از لحاظ عملی و از لحاظ تئوریک مدافع اصلی من بودم. در ظرف یازده ماه، ارتباط گیری با دولت عملاً از حدود آتس بس تجاوز نکرد و دولت پیشروی نکرد.

با افزایش خواست دولت و تهدید و سرکوب دولت مثل بمبارد مشوانی و قلعه منگلی ها و شروع بگیر بگیر من برای برآمدن کار کردم. در جلسات سخی و پیکار در اقلیت بوده اند و حتی یکبار سخی از جلسه گریان کرده برآمد. زمینه عینی برای بر آمدن مساعد میشود و من برای رفقا تبلیغ مینمایم. در بابه قشقار بیرق دولتی را پائین کردم. روزهای اخیر سخی را گفتم رفقا باید کشیده شوند و وی گفت که به گفت شما می برآیند. دوران بحران بود و ما با تجربه میتوانستیم ثابت کنیم. رفتیم و از "گذر" شروع کردیم. از سرباز و از سنگین همچنان کلکان و از بابه قشقار که انجنیر نفوذ داشت. من خودم کابل آمدم که با لاله کو اینطرف بیایم. اینکه چرا به سنگین احوال داده نشده است، قابل بحث است. با تمام کادرها صحبت کردم که قبول داشتند. سخی حرف خود را عملی کرد. در برآمدن یک شبانه روز تأخیر تفاوت زیاد ایجاد میکند. دولت تضمین می خواهد - دولت آنها را نوازش کرد - سنگین خودش قبول کرده بود که می برآید.

اما در مورد حمله دولت باید بگویم که حمله دولت تا ساعت یازده بجه دوام کرد و بعدا آرامی بود. امکان ارتباط گیری وجود داشت و امکان خبر دادن بوده است. چنانچه این روز سه بار با من ارتباط گرفتند. اینگونه برآمدن قمار زدن با دیگر مناطق بوده است. صبح من کابل آمدم و آنها وظیفه گرفتند که آنها را - سنگین شانرا - خبر کنند. جنگ از طرف مشوانی و بوینه قره بود، ازین طرف سرک و کلکان هیچوقت در محاصره نبوده است. در لچکان جنگ نبود و صرف یک ضلع قریه کلکان جنگ بود. این حرفها از برداشت ناقص خود ما سرچشمه میگیرد. ولی البته اگر مرکزیت دستور برآمدن دو ضربه ای را داده باشد؟ که البته درست نیست و من اطلاع ندارم. رفقا با حاجی صاحب ارتباط خصوصی تر داشتند و ذهنیت حاجی صاحب بنا به گزارشات سخی فرق کرده بود و حاجی صاحب جداگانه با آنها مکاتبه داشت. البته من بخاطر ندارم که درین مورد از کسی جویای معلومات شده باشم.

چند ماه از مدت گذشت، جلسه مرکزیت در ماه قوس بود و باید ماه جوزا می برآمدیم، ولی ما در ماه میزان برآمدیم. من دوم عقرب اینجا رسیدم.

در جریان ارتباط گیری ابتدا پیکار با بها و نجیب دیده بود. بعدا من و پیکار با نجیب دیدیم. بعد از امضاء پروتوکول با پیکار یکجا همراه یعقوبی دیدیم. یکبار من، سخی و انجینیر با نجیب دیدیم. بعداً اینها بدون اینکه من خبر باشم با آنها میدید. انجنیر هم با آنها میدید. سه بار پیکار با نجیب دیده است و دوبار سخی.

# متن سخنان "سردار" در جلسه کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی

1364 / 3 / 11

## «در مورد امضای پروتوکول همکاری با دولت به عنوان یک قضیه قابل بحث:

مسوده پروتوکول از طرف پیکار آورده شد که حاوی نظرات دولت بود. در جلسه مرکزیت در متن مسوده اصلاحات آمد و موادی حذف شد و به تصویب رسید که در همین چوکات باید با دولت پروتوکول امضاء شود. چند روز بعد شاکر خصوصاً از پیکار شکایت داشت. وی گفت که اگر شما نمیتوانید کاری کنید ما مستقیم مداخله می نمائیم (موضوع شکایت، ایجاد مزاحمت)

شاکر برایم گفت که شما و پیکار تحت تعقیب هستید، این را موتروان خاد احوال آورده. پیکار به بها گفت که شما ما را تعقیب می کنید و اگر تکرار شود ما تعقیب کنندگان را میزنیم. وی گفت که شما فرد تعقیب کننده را به ما معرفی نمائید. شاکر بعداً این قضیه را تمسک گرفت و پاکستان آمد. سحر هم آمد و آذر گرفتار شد. یکی از تصاویر این بود که باید مرکزیت در جریان امضاء پروتوکول باشد. در جریان کار کسی نبود که ما دستور می گرفتیم. در کوهدامن هم اوضاع به ضرر ما پیش میرفت. از طرف مجموعه رفقا بخاطر جلب کمک از دولت فشار آورده میشد. در جروب بحث در مورد امضای پروتوکول با دولت با پیکار یکجا بودم. آنها می گفتند که پروتوکول امضاء کردن مواد زیادترش جنبه تطبیقی ندارد. ولی با آنها بدون پروتوکول سلاح نمی دادند. قسماً تجربه در مورد هرات هم وجود داشت (در هرات ابلاغیه داده شده بود) بعد از مشوره با سخی به این نتیجه رسیدیم که باید پروتوکول امضاء شود. بارها به گریه افتادیم. بالاخره امضاء کردیم.

در پروتوکول یک ماده به اضافه پیش بینی های دولت و به اضافه پروتوکول چوکات سازمان بنا به پیشنهاد من علاوه گردید: «رابطه گیری ما با دولت بجز از رهبری حزب به جای دیگر و حتی به صفوف حزب نباید انتشار یابد». ما در قسمت های دیگر گذشت کردیم و ایشان درین مورد. پروتوکول بعد از دستگیری آذر، رفتن شاکر و سحر امضاء شد (17 جدی 1360)

از لحاظ بوروکراتیک گذشت هایی صورت گرفته و با پروتوکول اول مرکزیت فرق دارد. بعد از امضاء پروتوکول سلاح دادند. هفتاد و چند میل کلاشینکوف و یک میل هاوان. فرد اصلی سازمان من بودم و استدلالات هم از من بود و پیکار کسی را نداشت.

در مورد پیش بینی قابل اجرا نبودن پروتوکول ما کاری کردیم که اجرا نشود و دولت کش گرفت.

1 - آتش بس که رعایت شد.

2 - تبلیغات بر ضد دشمنان داخلی و خارجی دولت، اجرا نشد.

3 - کوشش آتش بس در جاهای دیگر کوهدامن؛ اجرا نشد.

4- نشرات مشترک علیه فعالیت های ضد امنیتی اشرار، عملی نشد.

5- تبلیغات ضد مائوئیستی در یک ابلاغیه و کوبیدن مائوتسه دون بعنوان انشعابگر بزرگ. یکبار به بهانه عدم مساعدت شرایط قبول نکردم و بار دیگر هم ابلاغیه را من اصلاح کردم که دولت قبول نکرد.

6- موجودیت نماینده سیاسی دولت در هر قریه در بین افراد نظامی؛ اجرا نشد.

7- دائر کردن جلسات تبلیغاتی؛ به بهانه عدم امنیت برای افراد دولت و احساسات رفقای ما عملی نگردید.

8- میتینگ و مارش اجرا نشد.

9- آمدن نماینده دولت در منطقه بخاطر اطلاع دادن؛ حدود ده بار به منطقه آمده. یکبار چهار نفر افراد دولتی تبلیغات کرده بودند که سنگین آنها را بی آب کرد.

10- تبعیت از قوانین دولت؛ پیاده نشد.

11- همکاری با دولت در قسمت تأمین امنیت سرک و مناطق خود ما، اجرا نشد. ولی تنظیم های دیگر را جلوگیری نکردیم.

12- عسکری، بعد ها زیاد شدید گرفتند. بها در جلسه ایکه سخی پیکار و سنگین بودند گفت که شما صد عسکر بدهید ما به شما صد میل سلاح می دهیم. بعد از شروع تهدیدات تلاش شد که ما بعد ها آنها را رها کردیم.

13- موضعگیری علیه مجاهدین عملیات کننده. اکثراً مجاهدین در منطقه ما می آمدند. چنانچه خارنوال قره باغ چهل روز در منطقه ماند. سنگین و سخی گفته بودند که آنها را خلع سلاح می کنیم که من موافقت نکردم.

در راه استالف، کوه صافی و فرزه ده ها بار گروپها انتقال داده شد و به گروپ ها مخصوصاً مرمی داده شده است. شاید مجموع مجاهدین قابل حمایت ما در حدود ده هزار نفر شود. در جریان ارتباط گیری در عمل از پروتوکول موضوعه مرکزیت یک گام هم پیش نرفتیم.

14- کشف اجراء نشده؛ البته در مورد حزب اسلامی شده و رابطه گیری حزب اسلامی با دولت قبل از ما صورت گرفته بود. حزب در هفته اول ارتباط گیری در سرای خواجه مارش کرد و بیرق بالا نمود. فشارها چند بار باعث بمباران ما شد. افراد حزب اسلامی معاش می گرفتند. ما پول می گرفتیم ولی اجراءات آن دست خود ما بود. ما به دولت اجازه ندادیم که بگوید پول را به فلان کس بدهید. در مورد سلاح هم اختیار دست خود ما بود. اختیار پول دست خود ما بود و افراد سیاسی و نظامی هم در بست از خود ما بود. دولت اطلاع یافته بود که ما به حرکت مرمی می دهیم. بالای ما فشار آوردند و مرمی ما را کم کردند.

به این ترتیب ارتباط گیری با دولت عملاً در سطح آتش بس باقی ماند.

در بین خود ما نواقص وجود داشت. پول درست توزیع نمیشد و همه از سخی شکایت داشتند. من در مورد محدودیت صلاحیت رفقا کاری نکردم. در قسمت استفاده از مرمی بی مبالاتی وجود داشت. من فشار می آوردم که مرمی ذخیره کنید و بیجا مصرف نکنید. وقتی سخی شان نکردند استحقاق مرمی سنگین را زیاد کردم. من ده ها بار برای ذخیره مرمی توصیه کرده ام.

از سرای خواجه نام افراد نظامی داده شده است. افراد ناشناخته کوهدامن را لیست نداده بودیم. از شکر دره، استالف و از قره باغ نام کسی را نداده بودیم.

افراد قسماً به تحلیل رفته بودند. "ن." شامل این افراد است. عده ای شامل مکتب شده بودند. رفقای نظامی افشا شده نام شان داده شده بود.

در مورد ضربت خوردن جبهه کاندز البته بعد از ارتباط گیری ها انتظار می رفت، ولی مهارت انجینیر خوردن ضربت را به تعویق انداخته بود. موقع ارتباط گیری؛ کاندز زیر فشار جبهات دیگر قرار می گرفت و تبلیغات اخوان در بین مردم اوج می گرفت. گزارشات حاکی است که بعد از ارتباط گیری روحیه رفقا خراب شده و زمینه تبلیغات اخوان را هم مساعد ساخت.

قبلاً مسعود به ارباب حیدر نامه نوشته بود که باید جبهه کاندز را از بین ببرد ولی وی با یک عسکر نزد انجینیر آمده بود و با وی در مورد این نامه مسعود صحبت کرده بود.

البته ارتباط گیری با دولت در مورد، اثر تسریع کننده داشته است و البته تاثیرات منفی خود را در همه جاها داشته است. در مورد ضربت خوردن جبهه کاندز من توسط دولت اطلاع یافتم. من در کاندز رفتم، دو نفر نامداشت، ارباب حیدر و انجینیر سرور. کاندز از طرف اندراب جلب می شود.

در مورد جلسه قبلی رفقای کوهدامن باید بگویم که در جلسه دوم "م." مسئله را به میدان انداخت که من از خود انتقاد می کنم. من اعتراض کردم و درخواست انتقاد تحریری را نمودم که کسی حاضر به نوشتن انتقاد تحریری نشد.»

## متن سخنان سردار، سخی و پیکار در جلسه کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی

1364 / 4 / 19 / 18

مسایل و مطالبی که بیشتر جنبه های شخصی داشته و نشاندهنده کشیدگیها بین این افراد است درین نوشته حذف میشود و صرف آن قسمت از سخنان این افراد که مستقیماً به مسایل تسلیم طلبی مربوط می باشد، مطرح میگردد.

.... سردار: «... در قسمت پروتوکول باید بگویم که از روی اجبار امضاء کرده ام. در آنموقع مرکزیت نبود، در حالیکه مرکزیت دستور امضاء پروتوکول را داده بود. پروتوکول امضاء شده صرف در روی کاغذ با پروتوکول پیشنهادی مرکزیت فرق داشت، ولی در عمل از پروتوکول مرکزیت پیش نرفتیم. در جلسه امضاء پروتوکول استدلال بیشتر از جانب من بوده و پیکار شنونده بوده. در هر حال مرکزیت دستور امضاء پروتوکول را داده بود.»

پیکار: «مرکزیت دستور امضاء پروتوکول را داده بود. آذر گفت که پروتوکول آتش بس را امضاء کن.»



سردار: «در مورد حکم تاکتیکی و حکم استراتژیکی ارتباط گیری با دولت باید بگویم که قبل از جلسهٔ بابه قشقار حرفی نبود. سخی میدانند که ما تفاوت نظر نداشتیم. در جلسهٔ بابه قشقار است که مسایل مطرح میشود و زمانی است که انجینیر از شفاخانه می برآید. جلسه در مورد کسی است که حاجی صاحب فرستاده. درین جلسه انجینیر حرف های خود را میزند که البته انجینیر بی پرده صحبت می نماید.

وی از ارتباط صادقانه با دولت حرف می زند و از اینکه روس استعمارگر نیست. مشی مستقل ملی غلط است. سخی و پیکار مؤقتی بودن و تاکتیکی بودن رابطه را بمیان کشیدند.

بعد از ختم صحبت های انجینیر من گفته هایش را از لحاظ تئوریک و از لحاظ سیاسی رد کردم. در مورد استعمار، سوسیال امپریالیزم روس، تجاوز روس، مشی مستقل ملی و ... توضیح سیاسی تئوریک را من دادم. من در مورد تجاوز روس گفتم که مثل پیاله عیان است و وجدان ما نمیگوید که تجاوز نیست. در مورد مشی مستقل ملی من استدلال کردم. من گفتم یا مشی مستقل ملی و یا مشی وابستگی ملی، حتی مرتجعین و دولت ها هم مشی مستقل ملی را رد نمیکنند. اما در مورد حکم استراتژیکی باید بگویم که با وجودیکه در عمل یک گام از دیگران پیشتر نرفته ام، ولی چرا مطرح کردم؟ من یکبار این مسئله را تأیید کردم چرا؟ مطلب این بود که انجینیر با یک برخورد قاطع از ما جدا میشد و دوم اینکه در مورد اصلاح انجینیر باید چند قدمی برداریم. من بارها گفته های انجینیر را اصلاح کردم که رفقا اعتراض کردند. بعد از جلسه در نامه حرف های من دو پهلو است: «اگر رفتن بطرف امپریالیزم امریکا مطرح باشد ما ترجیح میدهیم بطرف اردوگاه سوسیالیزم برویم.» «ما بر مواضع انقلابی خود کمافی السابق پابند خواهیم بود.» از لحاظ عملی صد مرتبه در مقابل خواسته های انجینیر مقاومت کرده ام. در قسمت تبلیغات، در قسمت میتینگ، در قسمت مصاحبهٔ تلویزیونی ... بالاخره انجینیر از طرف من مأیوس شد. من بارها فشار دولت را رد کردم. از لحاظ عملی بیشتر از اینها یک گام عملی نگذاشته ام. من بارها و بارها خواسته های دولت را رد کرده ام.

بعد از سرکوب مشوانی و دیدن نجیب برای اولین بار به رفقا گفتم که باید برای بیرون شدن تدارک ببینند. رفقا بعد از تلفات کلکان قانع میشوند که قطع رابطه صورت بگیرد.

در مورد ساختن تشکیلات من هم مثل رفقا سخی و پیکار میتوانستم تشکیلات مخفی بسازم. مواقع رفتن به کوهدامن بنا به علل مختلف رفقا بارها نزد من مراجعه میکردند. رفقا پیشنهاد میکردند که امکانات را خودت توزیع نما. اینها همه زمینه بودند. ولی من حق رفقا را و اتوریته شانرا نزده ام و دسته بندی نساختم. قبل از جلسهٔ بابه قشقار این مسایل مطرح نبود. بعد از آمدن انجینیر مسایل اینگونه مطرح گردید. من چرا به سخی و پیکار نگفتم؟ زیرا سخی بعضی حرفها از نزدش میرفت و پیکار هم حرفهایش از نزدش میرفت. پیکار و من همیشه از جار زدن تاکتیکی سخی با وی جنجال داشتیم. وی این مسایل را در هتل کابل و در مکرویان جاز میزد. سخی هتل کابل را به هرکس افشاء میکرد؛ پیکار همچنان. گشت و گذار شان در کابل افشاگرانه بود و بی توجهی میکردند. بارها درین موارد تبصره شد. اما من مسایل را رعایت میکردم.

در قسمت ساختن تشکیلات این سوال مطرح است که چه علت داشته است؟ بر اساس گذارشات، به سخی و پیکار دستور داده شده. سخی و پیکار کار کرده و حاجی صاحب دستور داده. سخی در بابه قشقار مخالف نمایندگی من بود که حتی پیکار حرفش را قبول نکرد. من استعفا دادم. تمام رفقا جز سخی مرا به عذر دوباره

موظف کردند. در کوهدامن گذشته هم داشته ام. خر سوار تیر شدن از الف تا یا در مورد تشکیلات درست نیست. جز سخی هجده یا بیست نفر موافق بوده. من همان وقت یکی دو بار گفتم که شما مکاتبات خصوصی دارید. من از لحاظ راز داری سخی مطمئن نبودم و رفقا سرکوب می شدند. متأسفانه فعلاً "م." حاضر نیست. من خواستم کنایتاً به سخی بفهمانم و "ق." را گفتم که به سخی بگویند که من نامردی نمیکنم. من مسایل سازمانی را تبلیغ می کردم. توصیه می کردم رفقا مرمی ذخیره نمایند. سخی پشت گوش میگرد و وقتیکه شروع کرد بمن نگفت. من استحقاق مرمی سنگین را بخاطر بی مبالاتی سخی و پیکار زیاد کردم. با وجود حساسیت کارم من از اینها پیش بوده ام نه عقب. رفقا باید فاکت وار صحبت نمایند و واضح حرف بزنند نه اینکه شاهپردازی نمایند.»

سخی: «من گفته ام که سردار را مرکزیت دستور داده و وی خیانت نکرده است. نامه ای علیه سردار به سازمان نداده ایم. پس اختلافات ما از کجا شروع شد؟ رفیق در نامه اش گفته که با گفته های زکریا موافق بوده. ما گفتیم در یک مرحله اختلافات بین ما آمد. سردار دوناچه نوشته بود، یک نامه برای برطرفی من به قوماندان های گروه. شما در نامه های تان نوشته بودید که شما در پی تجرید من هستید. البته این مسایل بعد از موضع گیری های مخالف با شما بمیان آمد.»

سه نظر جلسه بنا به فیصله به سازمان فرستاده شد. پی آمد اختلافات ما جلسه سرای خواجه است. بعد از جلسه دو خط ترسیم می شود. لاله کو و آرام کستی از حاجی صاحب آوردند. در کست رهنمود داده شده بود. در خانه زکریا من، زکریا، سردار و لاله کو کست را شنیدیم. پیکار، زکریا، سردار و سخی نظریات خود را ارائه کنند و نظر توحیدی به مرکزیت فرستاده شود. اختلافات قبل از کست نیست.»

پیکار: «در شفاخانه 400 بستر "ی."، سردار، من و "ج." باهم بودیم. برخورد زکریا علیه سوسیال امپریالیزم خشن نیست. بعد از مدتی آمرخاد شش آمد. زکریا نزد وی عذر کرد. دقیق یادم نیست که شما بوده اید یا نه؟ (اشاره به سردار) احتمالاً نبوده اید. من به زکریا گفتم چپلوسی نکنید. زخمی بودن انجنیر یکی از عوامل ماندنش در دولت شد. بعد از این انجنیر حرف هایش را از من جمع کرد. در قسمت شما (اشاره به سردار) چیزی نمی گفت. این صرفاً یک تذکر بود.»

سخی: «هدف پی بردن به اشتباهات است. ذهنیت من این بوده که رفیق سردار در یک مرحله انحراف فکری پیدا نموده بود. من می خواستم این مسئله را مستقیم حل نمایم. اکنون صحبت می نمایم.»

بعد از آمدن سردار به قره باغ که من با ایشان دیدم بین ما رابطه بوجود آمد. بعد تفاهم بوجود آمد و رابطه نزدیک برقرار گردید. آمر زلمی بر سر سردار با من آزرده شد. مناسبات ما کاملاً نزدیک بوده است. بعد از شنیدن کست من نظریاتم را نوشتم و نوشته را به سردار دادم که نوشته ام را تا حال بمن نداده است. من فکر کردم که برگه نگه داشته است. رفقا حاضر نبودند چیزی بنویسند. سردار کتابچه را هم نزد خود نگه داشت. بالاخره من نظراتم را نوشتم و فرستادم.»

پیکار: «من گفتم در جلسه خطرات امنیتی وجود دارد. سخی گفت باید طرح شود. من بر سر دادن کست به زکریا با وی مخالفت کردم. سخی می گفت خطر رفتن به دولت وجود دارد.»

سخی: «سردار همیشه به خانه زکریا رفت و آمد داشت و با زکریا دارای مناسبات نزدیک بود. رفقا نوشته ندارند. جلسه را من تعیین کننده خواندم و به رفقا در مورد تذکراتی دادم. جلسه به اشتراک تقریباً 27 نفر دائر گردید. من مسئله کست را مطرح کردم. برای من برآمدن "م." و سائیرین از منطقه بعنوان یک تجربه موجود بود. من مسایل را مطرح می نمایم. در جلسه میتوانست دو نظر وجود داشته باشد. ما بحث را شروع کردیم. اعضای جلسه ما سه نفر، زکریا، "م."، "و."، "ن."، آمر زلمی، "د." و ...

انجنیر زکریا برخورد صادقانه را با دولت مطرح می نماید و حرکت را استراتژیکی بیان می کند. من گفته های وی را معنی کردم که باید پرچمی و ملیشه شوید. پیکار نظر مرا تأیید کرد و رابطه با دولت را مؤقتی و تاکتیکی خواند. وی گفت سامائی بودن و مردن و اندیشه مائوتسه دون.

اما نظر سردار: نظر زکریا درست است و گفته هایش را هم گفته. نتیجه اینکه چاره نیست و راهی نداریم. یا اخوان (امریکا) و یا دولت (روس). آمدن اخوان به مفهوم ضربت خوردن خود ما و افکار و اندیشه های ما است. خلاصه روس نسبت به اخوان و امریکا برتری دارد. به این صورت نظر زکریا مورد تأیید قرار گرفت. من گفتم رفیق بنویسید و وی نوشت.

رفقای باقیمانده نظر هیچکدام را نپذیرفت و درخواست نماینده از مرکزیت کردند. آنها گفتند که ما آگاهانه موضع گیری کرده ایم. درین جلسه سیاسی نظامی سه موضع گیری بوجود آمد. من به پیکار گفتم که موقف ما خطرناک شد و باید تشکیلات سری ساخت. ما آگاهانه این کار را کردیم. مخالفت با نمایندگی سردار یعنی مخالفت با نمایندگی فرد دولتی برای دولت، مخالفت با نمایندگی پرچمی برای پرچم. با این دید بود که میگفتم سردار نماینده ما نیست. رفقا گفتند باشد، ولی من مخالف بودم و گفتم پیکار دوباره برود. من برای "و." گفتم که باید چکار نماید. وی گفت که همراهیت ایستاد هستیم. بعد مسئله را با تعداد زیادی از رفقا طرح کردیم. یازده نماینده در شورای نظامی کوهدامن انتخاب گردید. رفقا فیصله کردند که با سردار و زکریا حرکت تاکتیکی داشته باشند. ما فعالیت خود را با در میدان گذاشتن تفنگ رفیق بزرگ و سوگند وفاداری شروع کردیم. نامه وفاداری به حاجی صاحب نوشته شد. تبلیغ در پسته ها فیصله گردید. حاجی صاحب "ی. م."، آمر زلمی، "م." و "و." ما به تمام رفقا از توده یی تا تمام افراد نظامی قول دادیم.»

پیکار: «در همین موقع من قوماندان نظامی پایان سرک میشوم.»

سخی: «ما برای تمامی رفقا تبلیغ میکنیم. افرادی برای تبلیغ در پسته ها مؤظف میشوند. من افشاگری ها را آگاهانه میکرده ام. بنا به پیشنهاد شما دوبار کابل آمدم. من به افرادی مثل "ن." و "و." گفته ام که با دولت رابطه داریم. سردار همیشه بمن میگفت که شما علیه دولت صحبت می نمائید.

در یک وقفه رفیق ما از لحاظ فکری سقوط کرده بودند که بعد از دریافت تجربه مستقیم شان بر میگرددند. البته بزود ترین فرصت. ولی در طی این مدت سقوط کرده بود. روزی ضمن بحث بر سر دولت مسئله صداقت پرچمی ها از جانب ایشان مطرح شد و گفتند که در صورت راست رفتن ما با آنها کار ما پیشرفت میکند. ولی ما میگفتیم که برخورد شان صادقانه نیست. من از رفتن به کندز منع کردم ولی وی با "بها" رفت و استدلال کرد که بخاطر نجات انجنیر می رود. رابطه نزدیک انحرافی با "ی." و زکریا برقرار کرده و به "ی." کمک مالی نمود. نامه ای از "ی." در مورد حکم استراتژیکی ارتباط گیری موجود است. بعد ازین رابطه "ی." با دولت تأمین میگردد. بعد

ازین حرکات مستقل دیده میشود. "ی." در مکرویان می آید. "خ." با خاد مزار رابطه میگیرد (من از شرکت "ی." خبر ندارم) با اندراب ارتباط تامین می گردد؛ که در آن وقت "م." از طرف تشکیلات مسئول بود. با لطیف ستمی دیدار صورت میگیرد. سردار میگفت که لطیف داکتر بها را بی آب میکند و یک نیرو است. سردار بحث میکرد که از لحاظ سیاسی و از لحاظ تئوریک خلق و پرچم متضاد اند. روسها در تدارک گروه های دیگر اند و اگر پشتوانه توده بی موجود باشد امکان موفقیت در آینده موجود است.

تمامی این مسایل ما را وادار میکرد بیشتر فاصله بگیریم. استنتاج من آن است که درین مرحله رفیق سقوط کرده بود. البته برای دوماه یا سه ماه. رفیق یکماه قبل از برآمدن افکارش را عوض مینماید و شروع به تبلیغ علیه دولت مینماید و البته "م." گفته هایش را تأیید میکرد. اوائل ما باور نمیکردیم. در مورد مصاحبه تلویزیونی من رد کردم و وی گفت که به دنبالت می آیم.»

پیکار: «در مورد ذخیره مرمی و غیره.»

سخی: «رفیق میگفت که تجربه ستمی ها است که در مواقع حساس و ختم مرمی ها دولت مطالباتش را اضافه میکند.»

پیکار: «در عین حال علیه دولت موضعگیری داشت.»

سخی: «قطع رابطه برای شما حرف جدید است و برای ما بعد از تشکیل شورا. ما کوه صافی رفتیم.»

پیکار: «سردار هم مسئله رفتن به کوه صافی را مطرح میکرد.»

سردار: «من چگونه در صدد دادن امتیازات به دولت برآمدم؟ رفیقانه باید مطرح کرد. سخی جان شما پرچی ها را به منطقه آوردید. شما "ن." را به پسته فرستادید. شما ستمی ها را به پسته فرستادید. پیکار گفت که شما ازین فرد میتوانید کمک بگیرید. شما برای ... هاوان خواسته بودید. من برای دیدار از بمباران فرستاده ام نه برای تبلیغ. افراد دولت از کلکان با دوربین و غیره آمدند.»

پیکار: «یازده بار مورد حمله قرار گرفتیم.»

سردار: «بخاطر دیدار از نتایج تجاوز فرستاده ام. اگر خود سرآمده باشند و شما مانده باشید شما ملامت هستید.»

پیکار: «رفیق با بها برخورد خشن کرد. وی گفت که تجاوز روس و سوسیالیزم؟ بعد از جلسه من به سردار گفتم که بحث روشنفکری میکند. وی گفت که باید بحث نرم نکنیم. سردار در مورد سقوط انجنیر صحبت میکند؛ البته بعد از جلسه بابه قشقار و بعد از نزدیک شدن با وی.»

پیکار: «سردار خانه انجینیر را در خیرخانه بما نشان داد. انجینیر در خیرخانه پت شده بود. انجینیر از من و سخی شکایت داشت که گویا پیکار دستور اعدام مرا صادر کرده است. سردار در جلسه بابه قشقار بر ضد انجینیر صحبت کرد ولی در اخیر حکم بر استراتیژیک بودن رابطه با دولت نمود. در نتیجه ما مظنون شدیم.»

سخی: «گفتار و کردار یکی دو ماه نشاندهنده سقوط وی بوده.»

پیکار: «ما وظیفه داریم که سنگین و دیگران با شما تاکتیکی برخورد نمایند.»

سردار: «مسئله کوه صافی را بمن گفتید. من یک سوال دارم؟ در جلسه بابه قشقار هرچه واقع شد واقع شد و شما بعد تشکیلات ساختید. چرا تا زمانیکه من پیشنهاد نکردم رابطه را قطع نکردید؟»

سخی: «ما در تدارک بودیم. "خ.ا." را روان کردیم. به شما بیست سنبله گفتیم. در اثر گذارش "م."»

سردار: «برای تدارک کار میکرید ولی در کابل افشاگری میکرید؟ چرا؟»

سخی: «من به رفقایم گفته ام نه به دیگران.»

سردار: «چرا مرا دوباره فرستادید؟»

سخی: «"ش." و "د." با انجینیر باید می بود و "م." با سردار.»

\*\*\*\*\*

سردار: «تضاد شکل و مضمون رابطه گیری - فهماندن حکم استراتژیک به دولت بنا به فیصله مرکزیت. حرکت در دو خط از جانب شما و از جانب من و تضاد در سبک کار ما. اگر تشکیلات سری ضرور بود کارمن هم ضروری بود...»

\*\*\*\*\*

سردار: «مسئله بیرق را چه میگوئید؟»

پیکار: «بیرق را انجینیر بالا کرده بود، من دوباره پائین کردم.»

سردار: «من مسئله بیرق را در بابه قشقار رد کردم.»

اما در مورد مسئله "ی." بعد از زخمی شدن انجینیر "ی." با وی دیدار مینماید. بعد من و پیکار توافق مینمائیم که با "ی." ببینیم. در شفاخانه حرف های "ی." را قبول نکردیم. ما گفتیم برای سازمان کار میکنیم. بعد بما نزدیک شد. روزگار شان در کابل بد بود پیکار کمک را موافقه کرد و سخی موافقت نکرد. حدود یک لک و چند هزار به آنها کمک شدیم. در رابطه شان با دولت، در مورد عادی شدن زندگی شان، قانونی شدن شان، با دولت حرف زدیم و من میدانم با شما (اشاره به سخی) مشوره کردم یا نه؟ در هر حال چون موافقه نداشتید یکجانبه رفتیم. بعد آنها با داکتر بها و دیگران دیدند و درخواست زندگی قانونی کردند. اول درست شد، ولی بعد ها جنبه عملی نگرفت.

با اندراب هیچگونه رابطه نداشته ام. با "ع." پنج سال در حلقه کار کرده بودم. برادرش در کندز بود و با وی رابطه گرفتم و از "ع." در مورد انجینیر معلومات خواستم. بعد از آن اطلاع ندارم، چیز دیگری نبود.»

سخی: «در مورد اندراب از زبان "م." شنیدم.»

سردار: «در مورد لطیف من خودم گزارش دادم. در کندز در طیاره با هم آشنا شدیم. ابتدا در طیاره در یک چوکی نشسته بودیم. من پشت خود را دور داده بودم. بعد در هوتل سپین زر کندز با افراد هموطنش از درواز صحبت آغاز

کرد. بعد از صحبت پرسیدم که از بدخشان اید؟ گفت بلی - گفتم از رفقای باحث؟ گفت بلی. وی سوال کرد که شما چگونه؟ من گفتم از شمالی مربوط "ساما". غیر ارادی صحبت‌ها آغاز شد و شکایات و حکایات خود را با هم گفتیم. نیم ساعت بعد دوسه صد نفر جمع شدند. عساکری که داده بودند و مردمان درواز به ملاقات وی آمده بودند. این عساکر در کندز پسته داشتند. بعداً با هم یکجا بازار رفتیم. شباهت‌های کار زیاد بود و وی با نفوذ بود. بعد با داکتر "بها" درواز رفتند. من ده روز معطل ماندم. قبل از ششم ثور کابل آمدم. در مکرویان جای ما یکجا بود. گاهی با هم می‌دیدیم و تبادل تجربه میکردیم. من جاسوسی ازش ندیدم. در خاد پنج علیه "بها" ایستادگی کرد. بیشتر ازین چیزی نداشتیم.»

سخی: «دولت از طریق وی افکاری را نمی‌آورد؟»

سردار: «نه در صورت مساعدت شرایط با دولت قطع رابطه می‌کنند ولی عده‌ای به تحلیل رفته‌اند.»

"ل." خسر بره "خ." درخواست زندگی عادی داشت. وی در مزار بود. من برایش کارت گرفته بودم. وی مزار رفت ولی "خ." خواست خودش بوده که در مزار از طرف دولت کاری بنماید. مدتی مسئله معطل شد و "خ." دوباره درخواست کرد. "ل." مزار رفت ولی "خ." قبلاً تماس گرفته بود.

اما در مورد "م.": با من هم حرف داشت. در مورد "م." میدانستم که از جانب مرکزیت وظیفه دارد. وی دو طرفه میزد. یکبار آمد که ترا میزنند به دستور مرکزیت. مسئله زدن من در بعضی جاها بحث شده ولی رفقای دیگر موافقت نکرده بودند.»

\*\*\*\*\*

سردار: «علل رفتن من به ایران: به رفقا گفته بودم در صورت مساعدت شرایط می‌آیم در غیر آن میروم ایران. وقتی مسئله را با حاجی صاحب مطرح کردم بار اول و دوم قبول کرد ولی بار سوم مخالفت کرد. "س." و "م." اخبار رنگارنگ می‌آوردند. "م." گفته بود اگر من نمی‌بودم این آدم کشته شده بود. بودن من و آمدن انشعاب بر پای من می‌افتاد. حاجی صاحب گفته بود در راه اینها را بکشید. بعد حاجی صاحب قبول داشت و عصبانیت را دلیل آورد و گفت مضمون خواست ما را ندانستید. من موقع آمدن هم حدس زده بودم در میدان "م." قصد برگشت داشت و من گفتم می‌رویم.»

در حالیکه وظایف را کمیته مرکزی بمن داده بود، بعد‌ها طرح از میان بردن من مطرح میشود. چرا؟»

## صحبت بر سر پروتوکول

سردار: «درین مورد با سخی مشوره صورت گرفت.»

سخی: «این مسئله دروغ است.»

جنجال طولانی توأم با عصبانیت ...

بیکار بعد‌ها به یکی از اعضای مرکزیت گفته بود که با سخی مشوره صورت گرفته و وی مجرم درجه اول در سازمان است و اگر بنا باشد کسی درین رابطه قابل اعدام باشد آن فرد سخی است.»

## در مورد رابطه هرات با دولت

سردار: «یونس حکایت کرد. داکتر صدیق در زمان خلقی ها از بعضی از پرچمی ها حفاظت کرده است و رابطه با آنها داشته است. بیاس خدمات قبلی پرچمی ها حاضر میشوند با هرات کمک نمایند. بعد زدن خلقی ها مطرح میشود. یونس پیشنهاد کرده بود که کوهستان توسط ریش سفیدها با دولت رابطه بگیرد. همینقدر صرف.»

سخی: «شیر آقا باید توسط صدیق رابطه داده شده باشد.»

بیکار: «قضایای مزار و اندراب را با جزئیات نمیدانستم.»

1364 / 4 / 19

## در مورد لیست تشکیلات:

سردار: «رفقا اطلاع داشتند. دولت از ما لیست خواست تا سلاح بدهد. صرفاً افراد نظامی با سرگروپها.»

سخی: «روابط ما مجموعاً صد نفر میشد، ولی ما تمام اهالی قریه را لیست دادیم.»

سردار: «صرفاً افراد نظامی داده شده، ولی لیست تشکیلات داده نشده است.»

سخی: «به دولت گفته میشد که همین تشکیلات ما بود.»

سردار: «دولت هم لیست تشکیلات سیاسی را از ما خواسته بود و درین کار هر سه ما دخیل بودیم و به مشوره هم اینکار را کردیم.»

سخی: «بعضی از رفقا طرفدار این گپ نبودند که ما لیست تمامی افراد را بدهیم.»

بیکار: «دولت برای من گفت که لیست افراد شما نیست. شما چال میزنید. لیست پنجاه شصت نفری را شاکر قبلاً از خاد آورده بود که دولت در رابطه تحقیق داشته است. شاکر قبلاً ارتباط داشت، اما من شنیده ام.»

یکی از اعضای کمیسیون: «من شنیده ام از زبان خودش که با دولت ارتباط داشته.»

سردار: «سند هم نیست و صرفاً تلقیاتی شخصی است. یونس برای بار اول وقتیکه شاکر را آورد برایم الهام گونه این فکر بوجود آمد که پرچمی است. چند بار جرئت کردم و خود را قانع هم ساخته نتوانستم ولی حرف خود را به یونس هم نگفتم.»

یکی از اعضای کمیسیون: «بعد از جلسه اضطراری در راه گفت که من خودم هم یک وقت در خاد بودم. چرا عامیانه فکر می کنید. وقتی خواستیم مسئله تسلیم طلبی را در کمیته تدارک کنگره بررسی کنیم، وی گفت که رفیقی از خاد بمن گفت که دولت ترا میزند. من نام این رفیق را خواستم وی نگفت گرچه دیگران بالایش غالمغال کردند.»

سخی: «تا جایی که من شنیده ام وی میگفت که رفیقی از خاد مفقود شده و عکس هایم گرفته شده لذا من برآمدم.»

یکی از اعضای کمیسیون: «قبل از کنگره کنفرانس بخشی گرفتیم. شاکر ما را مشروط جای داد و آن اینکه در عوض به کنگره باید شامل گردد. شاکر در جلسات سهم فعال نگرفته و حرف نمیزد و میخواست صرفاً در گوشه ای خود را بگیرد. وی دایم تشویش دارد که مورد سوء قصد قرار خواهد گرفت.»

پیکار: «سوانح "گ." را خواستم که نداد. وی ندای آزادی میخواست و من بعداً بردم. من در قبرستانی وی را گفتم که ترا میزنم.»

## مسئله سنگین و نه برآمدن شان:

سردار: «من و سخی تصمیم به ابلاغ نظر مشترک گرفتیم. سنگین، "م."، "ش." و "س." موافقه کردند. کلکان هم موافقه کرد. بعد من کابل آمدم و جریان به رفقا معلوم است که از کابل به این طرف آمدم. سنگین و "م." و "ش." از جمله رفقای تشکیلات مخفی هم بودند و توافق قبلی هم در مورد وجود داشته است.»

سخی: «از تدارک گذشته صحبت گردید. در جلسه کلکان به منظور قطع رابطه و موضع علیه زکریا میخواستیم تمام روابط قطع شوند. حدس من اینست که دولت ما را غافلگیر کرد. ممکن از همان جلسه راپور رفته باشد. افراد مشکوکی هم در جلسه بودند. دولت این فرصت را بما نداد، یکروز بعد از ابلاغیه و جلسه یا دو روز بعد بالای ما حمله میشود. (در ارتباط با فرد روسی ما و شما در کلکان نبودیم) ساعت چهار صبح بالای ما حمله کردند و آنهم از سه چهار طرف. قبلاً در جاهای دیگر جلسات موفقانه داشته ایم. فردا که میخواستیم ابلاغیه را با کاربن تکثیر نمائیم بالای ما حمله میشود. ما نتوانستیم تعهدات خود را با سنگین شان اجرا نمائیم. ولی با آنهم به سنگین نامه نوشتیم که ما شب می برآئیم. نامه عنوانی سنگین، "م." و "ش." بود. آنها گفتند که نفر شما یک بجه برای ما نامه آورد. سردار باید مدتی دولت را بازی میداد.»

پیکار: «تا ساعت سه عملیات شان دوام کرد. اخوان و دولت تا قلعه شکور تصرف کرده بودند و بالا را جمعیت تصرف کرده بود.»

سخی: «ما در حالی کوه صافی رفتیم که هیچ پول نداشتیم. من یکی دو روز نزد آنها ماندم و گفتم شما بعداً میتوانید بیائید یک شب در میان به کوه رسیدیم. من یک شب و دو روز نزد آنها باقی ماندم. دولت با آنها ارتباط گرفت و آنها را دلداری داد.»

پیکار: «فردا شب که من رفتم آنها نیامدند. یکمقدار پول کم از سنگین شان گرفتیم. برای یکماه نه فرش بود و نه ظرف و نه غذا و لباس. رفقا بوته و علف میخوردند. رفیقی میگفت چوب کوه صافی تلخ است. معلوم نبود سرنوشت رفقای دیگر چه میشد و لذا آنها نه برآمدند. ما از خانه های کوه صافی نان خیراتی جمع میکردیم.»

سخی: «اینها تا آخر حاضر نشدند بی سرنوشت برآیند. در خط کلی در شورا توافق بود ولی اختلافات نیز بود. امکانات دیدن با رهبران وغیره وغیره ... دیدن "ح.ع.ر." خوب بود ولی فایده نکرد. بعد از جابجائی در کوه صافی دوباره از آنها دعوت کردیم برآیند. جمع آوری حاصلات را بهانه آوردند. زمستان آمد و در بهار برای ماه جوزا موافقه میکنند که می برآیند. کوه صافی که ضربت میخورد باز باید در فصل خزان برآیند و من وقتی مکتوب را به آنها نشان دادم قبول نکردند و فیصله کردند که اول بهار می برآیند، بدون قید و شرط.. بالاخره در عملیات یا مرگ یا آزادی نیز موافقت نمی نمایند. ما صرفاً "م." را با تعدادی می کشیم که در آنهم نود در صد نقش پدر "م." بوده است و



نقش "و." بوده است. خود شان بی ثباتی داشتند. من گفتم که شما که فعلاً آمادگی ندارید، اگر تیر ماه می برآئید من با شما می مانم. گفتند نه. گفتم بهار سال آینده می برآئید؟ گفتند شما فعلاً بروید تا وضع سازمان چگونه میشود. رفقاییکه در جلگه بودند به تعهدات شان وفادار نماندند. آنها سوء استفاده و آدم کشی میکردند و در ضمن رابطه با دولت با روسها دید و بازدید میکردند. ما پیهم بالای شان انتقاد میکردیم. من به رفقای مرکزیت گفتم که شما باید مدتی در بین اینها کار کنید تا اینها را آماده بسازید برای برآمدن. سنگین نه بخاطر خیانت بلکه بخاطر ضعف ایدئولوژیک درین وضع گرفتار مانده است. "م." نامه فرستاده بود. وقتی با وی صحبت شد گفت نظر جمع هر چه باشد و بعد از بحث قانع شد. من در مورد ابلاغیه همان وقت سوال داشتم. ولید نامه فرستاد که تعلل نکنید. اگر با انعطاف برخورد میشد میتوانستیم مدام از بین شان افرادی را بیرون نمائیم.»

پیکار: «مسئله ای از کنفرانس دارم که باید بگویم. مسئله ای که در کنفرانس نگفته بودم.

زکریا خود سر تماس میگیرد. بابه قشقار را سی میل کلکوف وعده میدهند. وی زخمی است و ما نزدش میرویم. "ج." بمن میگوید که انجنیر با روسها دیده و میگوید که بدون من امکانات را در دست کس دیگر قرار ندهید. اتاق انجنیر زیر نظر روسها است که پرچمی ها و خلقی ها وی را نکشند. موقع زخمی شدن انجنیر پرچمی ها گفتند که حادثه بدی اتفاق افتاده. "ع." بچه "پ." میگفت که انجنیر بحالت کوما است و پرچمی ها چنان تلاش میکنند مثل اینکه ببرک کارمل زخمی شده باشد. من بالای سخی بعداً اعتراض کردم که شما گذاشتید و وی گفت که علیرغم مخالفت من وی رفت. قرار گفته "ج." وی با مسئول وزارت دفاع شوروی دیده و تعهد کرده و به دولت شوروی نامه فرستاده و فعلاً اتاقش زیر نظر روسها است. من به رفقا گزارش دادم که باید سر رشته پیدا شود. با "ج." در کارته وزیر اکبر خان دیدن روسی رفتیم. این گروه میخواست از درون دسته های ناراضی حزب کمونیست را بسازد. افراد دیگری هم بودند، یک فرد تاجک، یک عسکر روسی. روز دیگر رفتیم و روسی را دیدیم و من خود را دوست انجنیر وانمود کردم ولی به آنها گفتم که انجنیر فرد عادی است و از تعهدات شان پرسیدم. گفتند تا وقتیکه وی جور نشود ما سلاح نمی دهیم. با انجنیر بعدها صحبت کردم و وی در مورد این ارتباطات گفت که این شبکه مخفی روسها است و من به شوروی نامه نوشته ام. وی مرکزیت را رد میکرد و علیه آذر حرف میزد. من به رفیق سردار گفتم بعد من و سردار رفتیم که در مورد با روسها حرف بزنیم. روسی آمد (از گروه گاسگت). در جلسه اول درخواست کمک کردیم و گفتیم که پرچمی ها نیرو ندارند. در جلسه دوم بهانه آورد که سلاح ما در میدان هوایی است. من برایش گفتم که شما در مورد افغانستان اشتباه میکنید. با ده چند این قوا هم کاری را پیش برده نمیتوانید. من گفتم که ما بلشویک های افغانستان هستیم که بعداً برآمدیم. بعد از رفتن سخی، کشته شدن تورن فیض، اوضاع مغشوش و دیدن سخی با روسها. روسی میگفت انجنیر تفنگ های اخوان را بما آورده و ما سی میل کلکوف میدهیم. من گفتم ما بلشویک های افغانستان هستیم.»]

سردار: «ریشه حرف تا حال هم برایم معلوم نشده است.»

سخی: «از همان وقتیکه علیه مشی مستقل ملی حرف زده میشد باید روابطی ایجاد شده باشد. چنانچه نجیب از نامه های وی تشکر کرده بود. پرابلم ارتباط گرفتن رفقا چیزی نیست، ولی آیا قبلاً نفوذی صورت نگرفته بوده؟ ممکن رابطه گیری های قبلی و اوضاع جدید رابطه گیری را بوجود آورده باشد. قبلاً افرادی رابطه گرفتند و ما خواستیم آنها را جمع کنیم. به این امید که آنها را از دولت بکشیم، افراطی ترین افراد علیه اخوان قبلاً با دولت رابطه گرفتند. مثلاً خادم، انجنیر قره باغی و... که فعلاً هم در دولت هستند. مسئله این است که چه افرادی در بین ما

نفوذی بوده اند از طرف دولت. مثلاً رابطه گیری با دولت برای کسانی آسان بود. رئیس در مشوانی و کارنده همیشه جنگ افروز بود و انجنیر در قره باغ (لنگر). باید پای تحقیقات رفت. رئیس در دولت بوده و فعلاً بعد از زخمی شدن نزد سنگین است. در مورد انجنیر قره باغی هم باید گفت که چگونه قبلاً رابطه داشته. داکتر استالف که شهید شد جنگ افروز بود و فامیلش فعلاً همگی دولتی هستند. جنگ افروز ترین افراد بزودی با دولت رابطه گرفتند. مثلاً یک برادر داکتر استالفی پرچمی بوده است. باید خط حرکت عناصر دولتی را در درون جبهات یافت و افکارشان را تنظیم کرد. میرزا گل در کلکان قبلاً خلقی بود؛ بعد اصلاح شد و با ملای اخوانی همیشه تضاد داشت. میرزا گل به "ع." نوشته بود که شلیک ما به سینه سخی و پیکار صدا خواهد کرد.»

سردار: «این یکی از موارد صحبت در سیمینار است.»

سخی: «انجنیر در ابتدا ضد دولتی بود و افراد فامیلش را دولت کشته بود. عملیات ضد دولتی داشت. ابتدا حرکات وی لومپانه بوده است.»

### افرادی که با دولت رابطه داشته اند:

سردار: «از لحاظ تشکیلاتی من و پیکار، سخی، "ق."، "ح. ف. ا."، "ج." با زکریا بود. سخی در ارتباط با زندانی‌ها یعقوبی را دید. من به یعقوبی گفتم که زن‌ها را رها کنید.»

پیکار: «"بها" در مورد داکتر فیض معلومات خواست.»

سردار: «سخی هم در مورد معرفی کردن‌ها دست داشته است. "ص. ق." و "م. ا." در خاد چهار معرفی شده بود از طرف سخی.»

پیکار: «در جریان ارتباط گیری اخوانیها از ما درخواست داشتند که آنها را با دولت رابطه بدهیم. من منع کردم. محمد حرکتی میخواست رابطه بگیرد، سخی منع کرد. بعد دولت با خبر شد و بالای ما برآشفته گردید. دولت گفت که باید بگذارید دیگران مستقل با ما رابطه بگیرند.»

سردار: «سخی میگفت از استالف "ص. ق." و "م." را با "ج." در خاد چهار رابطه داده ایم. من "ج." را نمی شناسم.»

سخی: «یعقوبی از شکر دره و استالف از ما معلومات خواست. من گفتم که شما باید سه صد میل سلاح برای ما بدهید برای استالف و دوصد میل برای شکر دره.»

سردار: «من بیاد دارم که گفتید با "ج." اید.»

سخی: «"ج." را من از ارتباط گیری منع کردم. "م." را منع کردم. "ظ." را منع کردم. "م." را منع کردم. البته در مواقعی با دولتی‌ها می دیدم و سه چهار صد میل سلاح می خواستیم.

"ح. ک." از کلکان، من "ح." را منع کردم از رابطه گیری با دولت.»

سردار: «در شکر دره رفا را منع کردیم.»

سخی: «ما میخواستیم دولت برای شکر دره چند صد میل سلاح بدهد.»

## ضرورت ارتباط گیری سخی با دولت:

پیکار: «دولت در مورد سخی مشکوک بود و میخواست وی را ببیند.»

سخی: «بعد از تأمین ارتباط من میخواستم بروم. داکتر "بها" دوبار آمد که مرا ببیند، ولی من حاضر نشدم. رفقا مرا گفتند حاضر شدم. اینها گفتند که تو کار ما را اخلال میکنی، باید ارتباط بگیری. در اثر پافشاری دو رفیق با "نجیب"، "یعقوبی" و "بها" دیدم. شب در تعمیر صدارت با ریش رسیده و پیراهن و تنبان با سردار و انجنیر با آنها دیدم. البته بعد از امضای پروتوکول. آنها گفتند علاقه داریم حرف های شما را بشنویم. نجیب گفت ما همکاری کرده ایم. جنجال داشتیم و نجیب تهدید کنان حرف میزد. نان آوردند که من شراب نخوردم. بعد من برآمدم و رفتم دولت بالای من مشکوک بود.»

سخی: «دولت پلان دارد که مشوانی را بزند. پیکار بیخبر روز بمبارد مشوانی را میگیرد.»

پیکار: «درین روز "ا." شهید میشود. ده نفر شکرده را که بعداً دولتی شدند من خلع سلاح کردم که دولت اعتراض کرد.»

سخی: «"ج." در بمباران مشوانی بیشتر نقش دارد، زیرا درین وقت پیکار کابل رفته نمیتواند.»

پیکار: «برادر "ا." در کوه صافی شهید شد.»

سردار: «بنا به اختلافات در دولت گاهی اوقات میخوردیم.»

سخی: «من برای "بها" تلفن کردم که اشرار طیاره دارند (در بمباران صوفیا). وی میگفت با خود ببرک درین مورد صحبت می نمائیم.»

سخی: «در طول ارتباط گیری در جنگ با اخوان، "ص."، "د."، "ص." و یکنفر دیگر هفت نفر از بابه قشقار. در کلکان و صوفیا دو نفر زخمی داشتیم. مجموعاً در طول جنگ در حدود ده نفر از بین رفته اند.»

### اواسط زمستان 1364

یادداشت: متأسفانه حین تصور برداری از سند اصلی، که از بین برده شده است، به علت عدم دقت تاریخ دقیق سند در پای نسخه تصویربرداری موجود نیست. تاریخ تقریبی فعلی در پای سند توسط ما درج گردیده است.

هیئت تحریریة شعله جاوید

25 میزان 1396

جلسه طولانی و پر جنجال ماه ثور 1364 کمیته مرکزی "ساما" مسایل بسیاری را به بحث گرفت. آنچه درین جزوه میخوانید عبارت است از متن بیانات رهبر در مورد ریشه های ایدئولوژیک تسلیم طلبی در "ساما".

ما نظرات خود را پیرامون مسایل مورد مشاجره در جزوه جدا گانه تنظیم مینمائیم.

جدی 1364

"رهبر"

## پراگماتیسم

### پایه ایدئولوژیک تسلیم طلبی

مواضع بخش غرjestان بر اساس مدارک واهی و ضد سازمانی ترتیب شده و رفیق "ضیاء" خود در کنفرانس سر تاسری بر مواضع مذکور انتقاد کرده است. رفیق "ضیاء" حق ندارد از مواضع غلط بخش جانبداری کند. در غیر آن ما مجبوریم دوسیه را از چند سال قبل باز نمائیم.

در رفتن به جلگه شورای نظامی کوه صافی مسئول است. مسئله تا سرحد متهم ساختن مرکزیت مطرح است که طراح بوده و صدور حکم به تنهایی توسط "ضیاء" درست نیست. پیش داوری است، گستاخانه است. از اینچنین برخورد نباید حرکت وحدت طلبانه انتظار داشت.

رفتن آغا به کوه صافی، رفتن به جلگه و کلاً رفتنش مسئولیتش با من است. از هر دو رفیق مسئولیتش با من است. لطفاً رفیق کمیون تحقیق با من داخل تماس شود.

"ضیاء" در تحلیل های خود پایه ایدئولوژیک تسلیم طلبی را رویزونیسم ارزیابی کردند، در حالیکه بیشتر بر پایه ایدئولوژیک پراگماتیسم بوده است. پراگماتیسم سیاسی بوده که زمینه نفوذ صدیق را در هرات فراهم کرد. این پراگماتیسم بود که تعدادی از کادرهای کوهدامن را به دامن دولت انداخت. این پراگماتیسم سیاسی بود که فاریاب و بعضی را در مزار به دامن دولت انداخت. در هیچ کدام اینها ما رویزونیسم دو اردوگاه را به عنوان پیش درآمد نمی بینیم بلکه پراگماتیسم بوده است. گرایش دو اردوگاه از یکطرف در یک محدوده کوچک بوجود آمده و از جانب دیگر بسیاری از کادرها خیلی دیر و بعد از آنکه به دامن دولت افتادند اینگونه طرح کردند و آنهم بصورت گذرا. هم اکنون عناصری مانند سنگی بر پایه پراگماتیسم است که در دولت مانده است. از اینکه تعدادی از کادرهایی که منسوب به جناح چپ "ساما" بوده اند و در این منجلاب غلتیده اند به مفهوم این نیست که اینها از کلیت مارکسیسم-

لنینیسم به رویزیونیسم تقرب کرده اند، بلکه بنا به آن جو حاکم در سازمان بوده است که مظاهر مشخص آن ایدئولوژی زدائی، گرفتن پراگماتیسم بجای مارکسیسم و رفتن پای طرح های ماجراجویانه و توطئه گرانه بوده است. این نه پوپولیسم سیاسی بلکه پراگماتیسم سیاسی بود که عناصر تسلیم طلب را در سازمان ما بار آورد. چنانچه ما در تفصیلات قضیه دقیق شویم عناصر مختلف از مواضع مختلف سیاسی با دولت رابطه گرفته اند و عناصر پوپولیست زود تر از همه به اشتباه خود پی برده اند و در صدد اصلاح خود شدند. ولی پراگماتیست ها تا آخرین لحظه ها مقاومت کردند. ما نمیتوانیم بگوئیم که انگیزه های واحدی چهار کوهدامنی را به دامن دولت انداخت. این اختلاف در تمام مدت ارتباط گیری با دولت متجاوز عیان بوده و هم اکنون عیان است. بناءً از لحاظ ایدئولوژیک برخورد ما نسبت به این قضیه نادرست است. از لحاظ سیاسی هم برخورد اشتباه آلود است و از موقف عاطفی احساسی انتقام جویانه به این قضیه برخورد کرده ایم. ما شکایت داریم که برخورد پرولتری صورت نگرفته است. من با وجود اینکه این اصرار را قبول دارم ولی در توضیح این مسئله توافق ندارم.

ما نسبت به قضیه تسلیم طلبی با یک دید مذهبی برخورد میکنیم. مضمون دید مذهبی نسبت به خطا کارها این است

که اشتباه کار گناهکار است و این گناه تا قیامت پاک نمیشود. باز هم از دید مذهبی حرکت میکنیم و آن این است که خطاکار مجازات میشود. در برخورد با تسلیم طلبی از روحیه مجازاتی حرکت میکنیم، در حالیکه برخورد مارکسیستی - لنینیستی اینگونه نیست. باز هم در ارتباط با تسلیم طلبی در عمق وجدان خود از طینت خوب و بد افراد حرکت میکنیم در حالیکه برخورد مارکسیستی پرولتری رفیقانه بر ضد و علیه این برخورد است. ما از عنصری که تسلیم طلب اند مانند جزای فرار میکنیم و حتی کسانی که به آنها نزدیک هستند آنها را هم تسلیم طلب میخوانیم. این برداشتی است کاملاً مذهبی. ما رفقا را که بزرگترین قربانی ها را بی مهابا در این راه متقبل شده اند حداقل متهم به بی عملی مینمائیم.

مارکسیسم - لنینیسم با اینگونه مسایل کاملاً خط روشن خود را دارد و آن اینکه اعمال و کردار انسانها اولاً زاده شرایط اجتماعی شان است و ثانیاً اینکه مبارزین بزرگ یا کوچک همیشه دچار اشتباهات خورد و بزرگی میشوند. این اشتباهات گاهی آنقدر بزرگ است که حتی میلیونها نفر را به کشتن میدهد. دیگر اینکه در ارزیابی اعمال افراد، بخصوص افراد حزبی، گذشته و حال آینده این افراد باید به دقت مورد مطالعه قرار گیرد. دیگر اینکه خیانت فقط به آن کسانی اطلاق میگردد که فقط آگاهانه در پی تخریت انقلاب باشند و در شرایط مشخص و معینی هیچگونه راهی برای اصلاح شان وجود نداشته باشد. بخصوص که در مبارزه با اینگونه مسایل آنچه اساسی و تعیین کننده است یک مبارزه ایدئولوژیک سیاسی است که این مبارزه بازتاب خود را در مبارزه سیاسی تشکیلاتی بخصوص اقدامات انضباطی آن بدهد.

بدون یک مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک رفتن پای مجازات و مکافات درست نیست. یعنی اینکه پایه های ایدئولوژیک انحراف زده میشود یا نه؟ عملکرد سیاسی چه بوده جبران میشود یا نه؟ رفتن پای مجازات و مکافات اصول مارکسیستی نیست.

مهمتر از همه آنچه مهم است در اینگونه موارد بخصوص فرمول حق داشتن، سود جستن و اندازه نگهداشتن است. ما در مورد تسلیم طلبی به این اصول توجه نکرده ایم. ما به آنجایی دست انداخته ایم که هیچ حق نداشتیم. رفقای مرکزیت سازمان را که بعنوان عناصر رهبری بیرون آمدند به سازشکاری مورد اتهام قرار دادیم و کسانی را که در شرایط کنونی تمام دارو ندار معنوی سازمان ما را میسازد و خود از لحاظ وجدانی به آن اعتقاد داریم به این صورت و با آنصورت پای شانرا به این مسئله بند میکنیم. حتی تا سرحد به لجن کشیدن مجید هم پیش میرویم و این را ما حق نداریم. این برخوردی است غیر مارکسیستی و هیچ گونه قرابتی با حل قضیه تسلیم طلبی ندارد. ما در برخورد نسبت به قضیه تسلیم طلبی به اصل اندازه نگه داشتن حتی توجه نکرده ایم. برخورد ما در قبال این قضیه بر سر سود و زیان انقلاب نبوده بلکه شیوه بادآباد را انتخاب کرده ایم. ما هیچگاهی در طرح اینگونه مسایل سود و زیان سازمان را مورد نظر نداشته ایم مخصوصاً در مورد اصل اندازه نگه داشتن که عبارت از لگام زدن به آن گرایش منفی است که نیروی ما را ضعیف میسازد و نیروی دشمن را تقویه مینماید. ما در زیر نام مبارزه علیه تسلیم طلبی تمام نیروهای فعال خود را غیر فعال ساخته ایم. عملاً بجانب پراگنده کردن و تجزیه کردن نیروهای خود رفته ایم و تعداد زیادی از عناصری را که دارای پتانسیل مبارزاتی اند در زیر این نام از خود رانده ایم. صدها و هزارها نفری را که در طول ده ها سال محصول تلاش کارهای کادرهای ما بوده اند بدون اینکه ارجی بکار آنها بگذاریم به پائین ترین غلام زر خرید خود و برده خود با آنها برخورد کرده ایم و میکنیم. کسانی را که از این دید شبه مذهبی ما پا را فراتر بگذارند هزار لعن و تکفیر میفرستیم. منی که برای شما وقت رفتن خارج خود به خارج چک سفید میدهم و هنوز در خارج هستم که تبلیغات شروع میگردد که حاجی صاحب قاطعیت ندارد و بخاطر اینکه پای رفیق مجید در میان می آید به هیچ کاری اقدام نمی کند.

یک و نیم سال است که ما عناصری را بنام تجدید تربیت بدست شما سپرده ایم. یگانه تجدید تربیت دشنام تحقیر و توهین است، تا کسانی را که خواسته اند ازین حدود زنگ زده پا فراتر بگذارند به سازش کاری متهم کنیم. ما عناصری را میبینیم که آمده اند و سرنوشت خود را بدست شما سپرده اند که رهبران پرولتاریا سرنوشت ما بدست شما. شما حتی جرئت اینرا نیافته اید که بگوئید بروید پی کارتان. بارها زیر تعهدتان زده اید و شما فقط برای یک چیز آنها را ضرورت دارید، برای گرد آوری اسناد برای محکومیت شان. این است برخورد رهبران پرولتاریا با پایه ایدئولوژیک تسلیم طلبی.

پایه ایدئولوژیک این برخوردهای به اصطلاح پرولتری عبارت است از سوژکتیویسم مذهبی و انتقام جویی از پرولتاریا. از انتقاد رفیق ضیاء متأسفم. مسئله بر سر دو شیوه برخورد است. یکی شیوه درست و یکی شیوه نادرست. این شیوه برای ما صرف از غرچستان مطرح شده است. از غرچستان بخاطر اعلامیه فشار وجود داشته. اما مسئله

تنها محدود به غرjestان و هرات نبود. افراد مرکزیت مشغله فکری شان تسلیم طلبی نبود و به عنوان یک فرد علیه تسلیم طلبی رفتیم. دو مسئله کلیدی مطرح کردم: سیاست مبارزه علیه تسلیم طلبی و کار تشکیلاتی برای احیای تشکیلات. در حالت تنهایی مبارزه علیه تسلیم طلبی را جزء وجدان سازمان قرار دادم.

آنوقت غرjestان وجود نداشت. ... تسلیم طلبی برایش مطرح نبود، برای کربلائی مطرح نبود و در کنفرانس اول مطرح نبود، در حالیکه آنوقت مسئله تسلیم طلبی در سازمان مطرح شده بود. مسئله بر سر دو شیوه کار است و نه بر سر عدم مبارزه علیه تسلیم طلبی. در کوه صافی رفقا وظیفه پرافتخاری را انجام دادند. من متأسفم که هنوز هم رفقای معینی اعتقاد دارند که من قاطعیت ندارم. این مسئله ایدئولوژیک است، نه مسئله ای بر سر شیوه های کار مختلف. ازین اصطلاح عدم قاطعیت ضعف ایدئولوژیک هویدا است. شما باید نظر جمع را انعکاس دهید. به نظر من رفیق دچار اشتباه شده است.

در مورد پایه ایدئولوژیک هنوز هم به همان اعتقاد هستم که پایه ایدئولوژیک آن در سازمان پراگماتیسم است. هم پایه انحلال طلبی و هم پایه تسلیم طلبی. عقیده من این است که پراگماتیسم دو جناح شده است: یک جناح به ایدالیسم مذهبی رفته و جناح دیگر بطرف اگنوستیسیسم که خمیر مایه رویونیسم است.

مقاله "در قلمرو بقا و مبارزه" مایه اگنوستیسیستی دارد. البته با وجودیکه قسمت دوم مقاله ناتمام است ولی شک و تردید در آن روشن است.

این مسئله در سطح سیاسی انحراف از خط مشی مستقل ملی و همچنان بحث بر سر تضاد عمده و تضاد غیر عمده را بار آورده است.

تمام رفقا در اگنوستیسیسم خود غرق بوده اند. یاسین همیشه بحث داشته است و مسایل خود را به صورت ندانستن قضایا مطرح میکرد. او بخاطر اختلاف سیاسی حتی کمک مالی سازمان را رد کرد. ولی از بطن اگنوستیسیسم ریشه های رویونیستم بیرون می آید. تمایلات دو اردوگاه پیدا میشود و از آن طرف رویونیسم حرکت مینماید. نامه زکریا عبارت است از یک اظهار آلودگی درد آور و رنج آلود و باید نقطه خطر برای آینده محسوب گردد. خلط تضادها نزد آذر در اگنوستیسیسمش نهفته است. وی در زندان مرگ را پذیرا میشود ولی تسلیم را قبول نمیکند. از لحاظ ایدئولوژیک کمبود نداشته است.

آنچه در این جزوه میخوانید بحث مختصری است پیرامون سخنان رهبر که در مجلس ماه ثور 1364 مرکزیت بیان شده بود و ما آنرا در جزوه ای بنام "روزینوزم پایه ایدئولوژیک تسلیم طلبی" تنظیم کرده ایم.

نظرات خود را بصورت مفصل پیرامون مسایل مشخص در جزوات جداگانه ای تنظیم خواهیم کرد.

"ضیاء"

## رویزونیسیم

### پایه ایدئولوژیک تسلیم طلبی

مقدمه:

باید با گذشته خود نقادانه برخورد کرد و این بینش ناپسندیده غیر علمی و غیر مارکسیستی را که هر گروه و سازمان دو دسته به افتخارات گذشته خود چسپیده را از میان برد. جنبش کمونیستی افغانستان اگر با گذشته خود بصورت قاطعانه تصفیه حساب ننماید قادر به هیچ کاری نخواهد بود. با نقد از گذشته است که میتوان برای آینده آلترناتیو مناسب و اصولی بیرون کشید. نه تنها این سازمان و آن گروه که جنبش کمونیستی افغانستان در مجموع به چنین آلترناتیوی ضرورت دارد تا بن بست موجود از میان رفته و با ایجاد وحدت ایدئولوژیک - سیاسی صفوف پراکنده کمونیستهای افغانستان در رابطه نزدیک و عمیق با جنبش توده یی گسترده کنونی حزب پیشاهنگ طبقه کارگر کشور بوجود بیاید. رهبران دو دسته به افتخارات گذشته و ارزشهای والای گروپیک خود چسپیده اند. باید این افتخارات گذشته و مقدسات و ارزشهای والا را در هم کوفت و وحدت جنبش کمونیستی کشور را که همه این موارد شخصی و خانوادگی و محفلی مانع بزرگ تحقق آن است تامین کرد.

بعد از انتشار اعلامیه بخش غرستان این روند در "ساما" آغاز گردیده است. ما میتوانیم بر "مقدسات غیر قابل ایراد" خط بطلان کشیم و گذشته "پرافتخار" خود را انتقادی بررسی کرده و با این گذشته پر افتخار بی باکانه قطع رابطه نماییم.

آیا موضعگیری ما ناشی از موقف عاطفی احساسی انتقام جویانه ما است؟ انتقام جوئی اصطلاحی است که مدام از جانب "رهبر و شرکاء" در مورد ما بکار برده میشود. عمق این برداشت هنوز دارای مضمون پس منظری است.

مجید در نوشته پس منظر تاریخی سهم داشته است و همچنان در نوشته شبنامه "ببرک و یاری از یک گریبان سر بر می آورند" و با داکتر فیض وحدت کرده است. آیا این مسایل ضرورت به انتقام جوئی دارد؟ مجید و یاری هر دو



رهبران بزرگ جنبش کمونیستی افغانستان بودند و شهدای گرامی خلق ما هستند. گذشته از آن مجید خود بعد ها در نوشته "برخورد به گذشته" از برخورد اپورتونیستی و سوپژکتویستی شان در مورد یاری و سازمان جوانان مترقی انتقاد کرده اند. محفل مجید در جوای 1358 رسماً از داکتر فیض برید (ما خود آن وقت جزء این محفل بودیم) و بعد در ایجاد "ساما" در پهلوی محافل دیگر سهم گرفت. چه ضرورتی برای انتقامجویی وجود دارد؟ چرا شهدای خلق ما را در مقابل هم قرار میدهند؟ نه مجید معصوم بوده و نه یاری. چرا باید انتقاد بر یکی به مفهوم انتقام گیری آن دیگری مطرح گردد؟ گذشته ازینها موضعگیری فعلی ما از درون محفل مجید بیرون آمده و نمیتوان آنرا به عنوان انتقام جویی آنچنانی مطرح کرد.

ضرورتی به انتقام جوئی نیست و اگر هم باشد باید این انتقام را از انجنیر عثمان و رفقای فعلی اش گرفت که با نامردی در زندگی بورژوا مآبانه ای بسر میبرند و به نظاره گر بیطرف کشتار خلق ما توسط سوسیال امپریالیسم شوروی و نوکران خلقی و پرچمی اش مبدل گردیده اند. اگر انتقامی هم لازم باشد باید این انتقام را از باند فیض گرفت که تروریسم را در جنبش چپ ترویج کرد و راه رهبر را به سوی یکن باز نمود. اگر انتقامی لازم باشد باید این انتقام را از باند تسلیم طلبان گرفت که خون سیدال، خون یاری و خون هزاران شهید جنبش کمونیستی افغانستان پیش چشم شان را نگرفت و دست در دست قاتلین آنها گذاشت. و این یکی انتقامگیری ای است که حتماً باید پای اجرایش رفت.

برخورد نقادانه نسبت به گذشته ساما قبل از هر چیزی برخورد نسبت به زندگی مبارزاتی گذشته خودما است. ما بیشتر از "رهبر" رنج "ساما" را کشیده ایم و تکالیف آنرا بجان خریده ایم. ولی شاید ایشان که کوچکترین رنج "ساما" را در داخل کشور ندیده اند و باری هم تفنگ "ساما" را به شان نینداخته اند "ساما" را چیزی شبیه به یک میراث خانوادگی، که از "مجید" به وی رسیده است، میپندارند و به همین جهت مدام پشت "مجید" سنگر میگیرند. دید رهبر از مسایل "ساما" یک دید خانوادگی است، از مجید تا خودش و تا نامردی که دست در دست قاتلان مجید گذاشت.

مسایل غرجستان همیشه از دید رهبر از انتقام جویی ریشه میگیرد. او در این باره به یکی از رفقای سازمان گفته بود که:

«این هزاره ها را کسی خودشان را دو پیسه نمی خرد، شما با آنها رفت آمد دارید و به حرف های شان گوش میدید.»

این رفیق از این برخورد نزد بعضی از رفقای غرجستان یاد کرده بود. این مسئله در واقع تشنج هایی ایجاد کرد. از آنموقع بعد رهبر به ترس از هزاره ها دچار شده و همیشه "خواب های عبدالرحمان خانی" می بیند.

باری بگذریم! وقتی ما گذشته ساما را به نقد میکشیم از زندگی مبارزاتی گذشته خود مان انتقاد میکنیم. بگذار این را رهبر و شرکاء انتقام جوئی بپندارند.

شاید برای اولین بار در محفلی که به مناسبت تجلیل از قیام 24 حوت هرات از طرف خود رفقای غرجستان دایر شده بود این مسئله مطرح شد که پایه ایدئولوژیک تسلیم طلبی را در "ساما" رویونیسم تشکیل میدهد (24 حوت 1362). البته برداشت ما آنوقت از قضیه ابتدائی بود و ناقص، ولی بهرحال "رهبر و شرکاء" درین مورد سکوت کردند. در آن موقع آنها به مسافرت های پکن مصروف بودند و پس از چهارده ماه این مسئله را در سازمان به بحث گرفتند و آنها هم توأم با دهها توهین و دشنام و تهدید. آنها اتهام افشای اسرار سازمان را و زیر پا گذاشتن خط سازمان و توهین به مقدسات و ارزشهای والا را بر من وارد کرده بودند.

"رهبر و شرکاء" رابطه با رویونیستهای چینی را آنچنان اسراری میپندارند که نباید افراد سازمان را از آن با خبر کرد و لذا از افشا کردن این رابطه به رفقای سازمان مفهوم زیر پا گذاشتن شرافت سازمان را بیرون میکشیدند (شرافت تین هسیائوپینگی). اینها هر انتقادی بر گذشته سازمان را که مستقیم یا غیر مستقیم متوجه "مجید" گردد توهین به مقدسات و ارزشهای والا تعبیر میکنند.

رویونیسم پایه ایدئولوژیک تسلیم طلبی را میسازد. آیا این یک مسئله پیچیده است و ضرورت به بحث مفصل و خاصی دارد؟ نه. بسیار به سادگی میتوان دید که جریان تسلیم طلبی در "ساما" قضیه و یا قضایای محلی نبوده و جریان مجزایی نیست. لذا مسئله مربوط به انگیزه های چهارکوهدامنی و قضایای از این قبیل نیست، بلکه اساساً مسئله ای است که به خط سازمان مربوط میشود. عبارت دیگر بروز جریان تسلیم طلبی ملی در "ساما" بصورت عمده مربوط به ضعفهای شخصی افراد نه بلکه مربوط به خط سازمان میباشد. باید خط مشخصی را که تحت رهبری آن، این جریان بوجود آمد مورد بررسی قرار داد.

ایجاد سازمان و تنظیم اعلامیه سازمان نتیجه یک سازش ایدئولوژیک در کنفرانس ماه سرطان 58 بود. هر یکی از محافل سه گانه خط جداگانه ای داشتند و اختلافات ایدئولوژیک اساسی وجود داشت.

بعد از ایجاد سازمان ادغام تشکیلاتی صورت نگرفت و لذا با وجودیکه بصورت رسمی و روی صفحات شبنامه ها خط محفل مجید تسلط داشت، ولی هر شخص بر اساس خط مربوطه اش کار های خود را تنظیم میکرد. سه طرح برنامه وجود داشت که به اصطلاح آنوقت عبارت بودند از: برنامه اسلامی، برنامه دموکراتیک و برنامه کمونیستی که در واقع از سه خط سیاسی نمایندگی میکردند. با انشعاب محمودی طرفداران دو خط ملی دموکراتیک و به اصطلاح خط رادیکال اسلامی در کنگره شرکت کردند و هر دو خط در کنگره در قالب های برنامه و اعلام مواضع به رسمیت شناخته شدند.

بعد از کنگره مبارزه شدیدی بین این دو خط به وجود آمد که در اثر استعفای سه تن از اعضای دفتر (طرفداران اعلام مواضع) دستگیری مسئول تشکیلات و مفقودی مسئول نظامی سازمان (که در هر دو مورد باید توطئه ها ای در کار بوده باشد) سازمان تا مرز نابودی پیش رفت. با جمع و جور شدن دوباره سازمان در اثر تلاشهای رفقای معینی پولینوم دوم دائر گردید. از این پولینوم بعد است که خط اعلام مواضع به خط مسلط سازمان مبدل

گردید و رهبری تشکیلات و ارگان مرکزی سازمان (ندای آزادی) را تحت تسلط گرفت. تسلط این خط موضعگیری های سیاسی ایدئولوژیک و کار تشکیلاتی غیر اصولی ای را در سازمان بوجود آورد و بالاخره در سطح فعالیت نظامی سازمان کار را به تسلیم طلبی رساند. تسلط این خط است که تسلیم طلبی را در "ساما" بوجود آورد نه انگیزه های غیر پرولتری شخصی افراد یا کمبود امکانات و فشار دولت و اخوان.

به این صورت است که باید بخاطر یافتن پایه های ایدئولوژیک تسلیم طلبی ملی خط مشخصی را که تحت رهبری آن خط این جریان بوجود آمد مورد تحقیق و ارزیابی قرار داد.

اسمی که طرفداران آن خط در کنفرانس سر تاسری بر خود نهادند به بهترین صورت بیان کننده ماهیت واقعی این خط است: "تازه اندیشان". این اصطلاح حتی از لحاظ لغوی با اصطلاح تجدید نظر طلبان (رویزیونیستها) تفاوتی ندارد. از لحاظ سیاسی ایدئولوژیک سخنرانی جوابیه "رهبر" در کنفرانس سرتاسری در مقابل "تازه اندیشان" خود به بهترین صورت ماهیت اصلی این خط را به بحث گرفته است. ما مجموعه بحث کنفرانس در این مورد را جداگانه تنظیم کرده و در اختیار رفقا قرار خواهیم داد.

در اینجا بصورت خلاصه همینقدر کافی است که بگوئیم: دوتن از طرفداران مشی اعلام مواضع در کنفرانس سرتاسری "ساما" در مورد این خط بصورت تقریباً مدون صحبت کردند. نتیجه ای که ازین بحث ها گرفته شد این بود که به صورت عمده خط اعلام مواضع بر پایه رویزیونیسم کائوتسکی و برنشتین استوار است. ...

مقاله "در رابطه بقا و مبارزه" که در آخرین شماره ندای آزادی دوره اول چاپ شده است به صورت کاملاً آشکاری ... از یک دید فلسفی غیر دیالکتیکی پیروی کرده و مبارزه اضداد را گذرا و موقتی و فرع بر بقای پدیده ها میدانند. این مقاله ضرورت لزوم دیکتاتوری پرولتاریا را قبول نداشته و سخت بر آن میتازد. این مسایل در ارگان مرکزی سازمانی مطرح می گردد که مدعی پیروی از مارکسیسم - لینیسیسم - اندیشه مائوتسه دون است که بنا به گفته رهبر موقع تشکیل سه پیش شرط ایدئولوژیک در آن مدنظر گرفته شده است. این است ایدئولوژی بورژوازی در پوشش ظاهری ایدئولوژی پرولتاریا یعنی رویزیونیسم.

تئوری بقا و تئوری حفظ سازمان بهر قیمت. این است پایه اساسی ایدئولوژیک تسلیم طلبی بر اساس خط مسلط رویزیونیستی در هرات، کوهدامن و جاهای دیگر. ما این مقاله را جداگانه و بصورت مفصل به بحث خواهیم گرفت.

رویزیونیسم دو اردوگاه هم برخلاف ادعای "رهبر" آنچنان گذرا و مؤقتی نبوده که ارزش بحث را نداشته باشد. این تئوری از طرف یاسین موقع تشیع جنازه ... بعنوان یک نظر علناً اظهار میگردد و حتی قبل از آن عمق نظرات و حرکات در پروان ازین تئوری متاثر است. بحث بر سر اینکه اخوان بهتر است یا دولت و یا اینکه روس ها بهتر است یا امریکا در پروان در سال 1359 مطرح است. در نتیجه انتخاب اخوان به عنوان بدتر و ایجاد درگیری های جنگی با اخوان و طرح اعدام دسته جمعی مولوی های منطقه از چه ریشه ایدئولوژیکی نشئت میگیرد، جز تئوری

رویز یونیستی دو اردوگاه؟ افتخار به رفقای کاپیسا و پروان که از یاسین و افراد دور برش پیروی نکردند و الا ممکن بود ایشان حتی قبل از کوهدامن به دولت تسلیم میشدند.

نعیم (رهبر آنوقت سازمان) در بحث هایش در کوهدامن موقع رابطه گیری با دولت علناً مسئله را به این صورت فرمولبندی میکند: چنانچه ما در شمالی سامائی داشته باشیم جای بحث روی این مسایل وجود دارد. چنانچه در شمالی "ساما" نباشد این صحبت ها زاید است. پس بگذارید ما "ساما" را در شمالی حفظ نمائیم تا جایی برای بحث های ما روی این مسایل وجود داشته باشد. این است مفهوم پایه ایدئولوژیک تسلیم طلبی بر اساس مندرجات مقاله "در رابطه بقا و مبارزه".

رویز یونیسم شاخ و دم ندارد. وقتی فرد مدعی پیروی از مارکسیسم - لینینیسم - اندیشه مائوتسه دون بر اساس تئوری اصالت بقا حرکت مینماید صاف و ساده دارای ایدئولوژی رویز یونیستی است.

به اینصورت است که هم پراگماتیستها و هم پوپولیستها وقتی تحت رهبری خط مسلط رویز یونیستی حرکت مینمایند عمق حرکات شان بر پایه ایدئولوژیک رویز یونیستی استوار است.

بعد از انتقال رهبری به خارج کشور با وجودی که در سطح نظری ظاهراً تئوری بقا مورد نظر نبوده است، ولی عمق طرح وحدت سیاسی رهبر درین مقطع خود دارای این مضمون ایدئولوژیک است. سازمان باید حفظ گردد ولو بر اساس سیاست های ضد مارکسیستی وحدت با "تازه اندیشان". کوهدامن باید حفظ گردد و روابط کوهدامن باید حفظ گردد و لذا زنده باد "سیاست موش مردگی" ولو در نتیجه آن رسمیت پروتوکول امضا شده با دولت توسط نماینده رسمی مرکزیت ... نامرد و "وارث خون مجید" دوام نماید.

این تئوری هنوز که هنوز است پایه اساسی ایدئولوژیک حرکات رهبر را تشکیل میدهد.

«خط ما خط حل پرابلمهای تدارکاتی از طریق چین است... ما باید از طریق گرفتن امکانات و حل پرابلمهای تدارکاتی خود را از صورت خارج کشوری بودن نجات دهیم در غیر آن پراگنده میشویم.»

گویا سازمان باید حفظ گردد تا جای بحث روی مسایل وجود داشته باشد. تئوری رهبری کننده "رهبر" درین مورد باز همان مقاله "در رابطه بقا و مبارزه" است. باید سازمان را حفظ نمود و از پراگنده شدن آن جلوگیری کرد، البته بهر قیمت. "رهبر" بر اساس سخنان "سخی" و "پیکار" فکر میکند خارج کشوری شدن سازمان نتیجه کمبود امکانات و بروز پرابلم های تدارکاتی است. بناءً بقول پیکار:

«اگر چینی ها حاضر باشند بیست هزار میل تفنگ به ما بدهند باید همراهشان رفت.»

تمام «حرکات چرخشی و نرمشی و کرنشی» "رهبر" از یک برداشت فکری غیر دیالکتیکی مایه میگیرد و متافیزیکی است. هدایت کننده فکر "رهبر" همچنان همان خط مقاله "در رابطه بقا و مبارزه" است.

همچنان رویزیونیسم دو اردوگاه با وجودی که از لحاظ نظری قابل قبول نیست، ولی عمق تلاشهای "رهبر" که بخاطر نزدیکی با رویزیونیستهای چینی صورت میگیرد و این بنا به طرح "رهبر" انعطافات معین ایدئولوژیکی را نیاز دارد، دارای مضمون سیاسی تابع این تئوری است. رفقا خود دقت کنند! قبل از آنکه با چینیها ارتباط بگیری و به خاطر اینکه با آنها ارتباط برقرار کنی باید سفارت امریکا را زیارت کنی تا توانسته باشی مفهوم انعطاف طلبی را به رفقای چینی (به اصطلاح رهبر) حالی نمائی. اینست مفهوم سیاسی «حرکت های چرخشی نرمشی و کرنشی» رهبر! بله! یا سوسیال امپریالیسم شوروی یا امپریالیسم امریکا.

زمستان سال 1360 دو جناح در سازمان همدیگر را به روسی بودن و امریکائی بودن متهم میکردند. ولی در عوض تمام هنر رهبری "رهبر" در این است که هر دو قطب مقناطیسی را هم زمان در دست داشته باشد و یک قطب بسازد.

«تئوری سه جهان میتواند استراتیژی بین المللی پرولتاریای افغانستان باشد. ... در کشور ما بین تئوری سه جهان و استراتیژی انقلاب در کشور خود تفاوت وجود ندارد. ... ولی برای آنکه مقابل امریکا قرار دارند مشکل است و با انقلاب در کشور خود شان در تناقص است.»

پس بنا به طرح "رهبر" میتوان در افغانستان بر اساس جبهه واحد جهانی ضد سوسیال امپریالیسم شوروی، استراتیژی بین المللی پرولتاریای افغانستان را بنا نهاد. به عبارت دیگر اینجا میتوان مبارزه علیه امپریالیسم امریکا را تعطیل کرد زیرا در اینجا بین استراتژی انقلاب در کشور خودی و تئوری سه جهان تفاوتی وجود ندارد. ولی برای آنهایی که مقابل امریکا قرار دارند مشکل است و با امر انقلاب در کشور خود شان در تناقص است ... بر اساس گفته رهبر آن ها هم حق دارند مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم شوروی را تعطیل کنند و در اتحاد با سوسیال امپریالیستهای شوروی علیه امپریالیسم امریکا بچنگند. این، هم رد انترناسیونالیسم پرولتری است و هم دارای مضمون رویزیونیستی دو اردوگاه است. در یکی از نامه های رهبرانه "رهبر" این مسئله بصورت بسیار جالبی به بحث گرفته شده است که ما آنرا جدا گانه مورد بحث قرار خواهیم داد.

در مورد اتهام دید مذهبی از تسلیم طلبی که رهبر بر ما وارد کرده بحثی ضرورت نیست. بگذار "رهبر" به پیروی از "خدای بخشاینده مهربان" از بزرگترین گناهان بگذرد و زشت ترین خیانت ها را مورد عفو قرار دهد. از «روستائیان احمق و کین تیزی» مثل ما داشتن اینچنین بخشایندگی را انتظار نداشته باشد.

ما این مسئله را قبول داریم که اعمال و کردار انسانها در قدم اول زاده شرایط اجتماعی شان است و بهمین دلیل میگوئیم منشأ تسلیم طلبی را باید در خط سازمان جست، نه در انگیزه های شخصی افراد.

«مبارزین همیشه دچار اشتباهات خورد و بزرگ میشوند و این اشتباهات گاهی آنقدر بزرگ است که حتی میلیون ها نفر را بکشتن میدهد.»

به این گفته رهبر دقت کنید! قتل 26 نفر در کوه صافی چیزی نیست! کشته شدن ده ها نفر زیر پرچم دولت در جنگ علیه اخوان چیزی نیست! هاوان کوبی خانه های مردم بیگناه توسط تیم تسلیم شده چیزی نیست! امضای پروتوکول با دولت چیزی نیست! ملاقات با نجیب و بهاء چیزی نیست! ملاقات و دید باز دید با روسها و گروه گاسکیت و درخواست کمک از آنها چیزی نیست! کشتن میلیونها نفر هم در "مشرّب وسیع رهبر" میتواند قابل عفو باشد، ولی رهبر اگر خود کمر به آنچنان اشتباهات بسته باشند که میلیونها نفر را به کشتن دهند باید توجه داشته باشند که اینجا افغانستان است و اگر خلق کشور ما به این صورت قتل عام شوند، استحکام خط تدارکاتی شان به چه درد خواهد خورد؟

«خائن فقط به آن کسانی اطلاق میگردد که آگاهانه در پی تخریب انقلاب باشند.» (رهبر)

منظور از آگاهانه چیست؟ کم کم میتوان مفهوم میرزا قلمی "رهبر" را در قطعنامه کنفرانس از ذکر کلمه "بمنظور" درک کرد. چرا "رهبر" همیشه تلاش دارد حرکات تسلیم طلبان را به ناآگاهی شان مربوط گرداند. مگر "آذر" و "سخی" که آن وقت رهبران سازمان بودند ناآگاهانه به دولت تسلیم شدند؟ آیا بر اساس این طرح نمیتوان گفت که مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و جنگیدن سامائی ها علیه روسها ناآگاهانه بوده است؟ این مسئله حتی به بحث نمی آرد. رهبران نا آگاهانه به دولت تسلیم شدند. چه کسانی میتوانند این گفته را قبول نمایند؟

اما در مورد حق داشتن.....بلی! اعضای مرکزیت معصوم اند و مجید هم معصوم بوده است. اگر کسی بر آنها انتقادی وارد نماید برخوردش غیر مارکسیستی است. ما مارکسیسم "رهبر" را با تمام معصومین آن به خودش وا میگذاریم. در "مذهب" ما معصومی وجود ندارد.

منظور "رهبر" از سود جستن و اندازه نگهداشتن چیست؟ منظور از سود و زیان سازمان و اندازه نگه داشتن در سازمان و فقط در سازمان است و نه سود و زیان انقلاب و سود و زیان ملت و کشور. محاسبات "رهبر" همیشه همینگونه بوده و در تمامی موارد محاسباتش بر اساس سود و زیان سازمان بوده است. در عمق این طرح سکتاریسم سخت جانی که جنبش کمونیستی افغانستان را مثل خوره از درون میخورد نهفته است.

رهبران بر اساس سود و زیان سازمان و گروه و محفل شان حرکت مینمایند، نه بر اساس سود و زیان طبقه کارگر، خلق و جنبش کمونیستی کشور.

رفقا! بخاطر درهم کوبیدن این سکتاریسم منحط در جنبش کمونیستی افغانستان به پیش!

اما در مورد شعار مبارزه علیه تسلیم طلبی باید گفت که هیچگاهی در عمل پیاده نشده است. شعار مبارزه علیه تسلیم طلبی فقط و فقط تا اعلام مواضع از طرف شخص رهبر در کنفرانس کادرهای کوهدامن بصورت مستند در آمد و در بکس انداخته شد و درش را قفل زدند. مرکزیت علیه تسلیم طلبی بصورت رسمی موضع نگرفت. عدم

موضعگیری علیه تسلیم طلبی از طرف کمسیون تدارک کنگره رسماً مورد تأیید قرار گرفت و از جانب مرکزیت هم بران صحنه گذاشته شد. آئین نامه کمسیون تدارک کنگره را جدا گانه مورد بحث قرار خواهیم داد.

"رهبر" میگوید از جانب روس بخاطر اعلامیه فشار وجود داشت. بلی! و شما هم لج کردید و اعلامیه ندادید و در نتیجه رسماً پروتوکول امضا شده با دولت تا کنفرانس سرتاسری دوام پیدا کرد و شما فقط در درون کار میکردید. این شیوه کار دقیقاً ارج گذاری فیصله مرکزیت قبلی است که نماینده نزد دولت فرستاد و نماینده اش پروتوکول امضا کرد.

«حرکت در اصل تاکتیکی است ولی باید به دولت استراتژی یک وانمود گردد.»

بهمین جهت شما "سیاست موش مردگی" را در مورد سازمان پیش گرفتید و با فعالیت های دیپلوماتیک تان نام و نشان جبهه متحد ملی را در اروپا و جاهای دیگر بلند گردید تا به اینصورت پرده دودی بر روی این سیاست غیر قاطع و سازشکارانه تان بکشید. عدم قاطعیت دقیقاً یک مسئله ایدئولوژیک است. ما حرکت های عملی "رهبر" را در جزوات علیهمده به بحث خواهیم گرفت تا روشن شود که شیوه های اتخاذ شده از چه مواضع ایدئولوژیک برخاسته است.

مقاله "در رابطه بقا و مبارزه" را در جزوه جدا گانه به بحث خواهیم گرفت تا روشن شود که آیا "آذر" از لحاظ ایدئولوژیک کمبود داشته است یا نه؟

در مورد مواضع بخش غرستان علیه تسلیم طلبی و روشن ساختن جوانب اصولی و موارد ضعف آن جداگانه به بحث خواهیم نشست و چه "رهبر" بخواند و چه نخواند ما دوسیه را از چند سال پیش ورق خواهیم زد.

جدی 1364

جلسه طولانی و پر جنجال کمیته مرکزی "ساما" در ماه ثور سال 1364 ضمن بحث روی سلسله مسایل زیادی چگونگی برخورد "ساما" را در مورد تیوری سه جهان به بحث گرفت. آنچه در جزوه ذیل، که عنوانش نظر به متن بحث از جانب ما انتخاب شده است، می خوانید متن اظهارات و بیانات "رهبر" درین مورد است. ما نظرات مان را در مورد مسایل مورد بحث این جزوه، جداگانه تنظیم خواهیم کرد. (ضیاء)

این جزوه به صورت قلمی در ثور 1364 ثبت شده و به صورت تاپی در اوایل جدی 1364 منتشر گردیده است.

## تیوری سه جهان استراتژی بین المللی پرولتاریای افغانستان

تیوری سه جهان در جنبش تاریخ و ریشه ای دارد. در سال 1978 تازه چند ماه از طرح آن گذشته بود و توسط اخگر تبلیغات ضد آن دامن زده میشد. رفیق شهید آن وقت با گروه کار می کردند. مقاله تیوری سه جهان از شماره 45 سال 1975 پکن ریویو ترجمه شده بود و بحث وجود داشت. قبلاً در خارج هم بحث در مورد آن وجود داشت. افراد گروه در ابتدا در آلمان علیه تیوری سه جهان موضع گرفتند و این یک تاکتیک بود.

آلبانی در کنگره هفت از این تیوری انتقاد کرد.

من برای گروه گفتم که شما عجله کرده اید. نقاط ضعف و نقاط قوت این تیوری از نظر من عبارت بود از این که این طرح به عنوان یک طرح کلیدی و به عنوان استراتژی پرولتاریای بین المللی نادرست است. تقسیم بندی آن درست است، ولی استراتژی خواندن آن نادرست است. بخاطر مسایل تاکتیکی لنین و استالین هم جهان را به صورتهای گوناگون تقسیم کرده اند. این تیوری در سطح استراتژی قابل قبول نیست.

جلد پنجم تازه برآمده بود. من و رفیق درین مورد بحث داشتیم. بعد در میان گروه مطرح شد. رفیق نظرات خود را بیان کرد. "عبید" (در متن اصلی اظهارات نام اصلی "عبید" ذکر شده است) از مقاله دفاع می کرد، فیض بیطرف بود و "سرمد" و "شریف" از "مجید" پشتیبانی می کردند. این مسایل قبل از مسافرت به خارج به میان آمد. البته فرمولبندی نظرات مختلف است و نباید به عنوان پیش شرط روی آن تکیه گردد. برای نیروهای دیگر وحدت هنوز این مسئله شان نشده بود. در جنبش وحدت طلبانه تیوری سه جهان مورد بحث نبود.

با توافق قبلی به سفر رفتیم. "عبید" در اروپا بعد از تماس با رفقاییش گفت که دو خط با هم همزیستی کرده نمی تواند. بعد روی همان خط خود را جدا کردند. بعد از آمدن از افغانستان من متهم بودم که نظر "مجید" را تغییر داده ام در حالی که اینطور نبود. البته من برایش گزارش داده ام. درین موقع از طرف فیض به عنوان تروتسکیست کوبیده



می شوم. من راست روی رفقای ایرانی شان را مورد انتقاد قرار داده بودم. آن ها بعد در جلسه مرکزیت مرا خواستند و صحبت کردم.

در سفر زیاده روی کردم. "عبید" موضعگیری کرد و من او را بیست بار مورد انتقاد قرار دادم. من بالاخره نظرات خود را از خلال سوالات مطرح می نمایم. موضع تدافعی امریکا چه معنا دارد؟ این تیوری چگونه استراتژی پرولتاریای بین المللی است؟ در مورد 9 تفسیر چه می گوئید؟ استراتژی شما چیست؟

وزیر خارجه فعلی گفت می خواهید با ما زور آزمایی کنید. من برای شان گفتم که قبول نظرات شما خط کشیدن روی تمام معلومات سیاسی ما است. من در مورد "تین" و "لیوشاوجی" و موضوع پشک سیاه و سفید مطرح شده توسط "تین" از ایشان پرسیدم.

از نظر من موقف ما آن وقت موقف شریفی بود. رفیق "مجید" گفته بود روابط ما روابط سیاسی است و لذا گذشت ایدئولوژیک نکنید. روز اخیر آزدگی من آن ها گفتند که شما می خواهید ما را تعجیز نمایید. من در آن موقع چپ روی کردم و شیوه تهاجمی اختیار کردم. در نامه در مورد مسایل خلافی به رفیق نوشتم [در موضع اختلاف]. بعداً جمع بندی سفر خود را برایش نوشتم. گزارش مسایل درونی و نتیجه سفر نامعلوم.

مرحله دوم کار بعد از ایجاد سازمان شروع می شود. در پاکستان در میان سازمان بحث روی تیوری سه جهان مطرح نبود. بعضی قبول داشتند و بعضی قبول نداشتند و مسئله شان نبود. از همان وقت علیه تیوری سه جهان اعلام موضع کردیم. با صراحت می گویم که ما آغاز گر مبارزه علیه تیوری سه جهان در درون سازمان بوده ایم. مثلاً در ندای آزادی از جهان سوم نام برده شده (شماره اول دوره اول) و من انتقاد کردم. من طرح کردم که نشود ما روز دیگر "عبید" و "داکتر فیضی" داشته باشیم. انتقادات دیگری نیز علیه ندای آزادی داشتم و رفیق تیمور برایم نوشت که رفا در خارج در مورد این مسئله معلومات حاصل کرده اند، لطفاً برای ما معلومات دهید. و ما اسنادی جمع آوری کردیم.

در رابطه با تیوری سه جهان به شیوه اخگری برخورد نکردیم بلکه سیاسی - ایدئولوژیک برخورد کردیم و مواد جمع آوری کردیم. فهم ما آن بود که این تیوری از لحاظ تقسیم بندی درست است. ولی منظور ما ازین تقسیم بندی چیست؟ می توان به صورت های مختلفی جهان را تقسیم کرد و همه واقیعت ها هستند. ولی استنتاج چیست؟ موضع تدافعی و موضع تهاجمی دو شکل تجاوز امپریالیستی است. در بحث های اخیر به این مسئله قناعت داشتند و شاید کم کم می خواهند این تیوری را قیچی کنند. در این که جهان سوم معرقات مبارزه دو ابر قدرت است ولی مسئله خلق ها و ملت ها و کشورها مطرح است و گرچه تناقض کشورها وجود دارد ولی حرکت خلق ها مهم تر هستند، زیرا استراتژی خواندن این تیوری کار را به همکاری با موبوتو و شاه و پینوچیت می رساند. بناءً تضاد خلق های سه قاره با ابر قدرت ها مهم و استراتژیک است.

آنچه در مورد موضعگیری سازمان ما مطرح بوده واقع‌بینانه برخورد کرده ایم و من در کلیت جریانش بوده ام. سازمان در قبال تیوری سه جهان موضع نگرفت ولی رفیق "مجید" و رفقایش موضع داشتند. در جریان فعالیت های وحدت طلبانه این مسئله بی تاثیر نبوده است. انعکاس آن در برنامه. در شبنامه ها و در اعلامیه سازمان دیده می شود. در برنامه از خیانت ها و لغزش های نوین یاد می گردد. در شبنامه ها اجزای این تیوری مورد انتقاد است و تا سرحد حمله بر چین ارتقا می یابد. مثلاً در برنامه از پافشاری در مورد "انقلاب در کشور خودی" می توان یاد کرد. جبهه واحد جهانی علیه سوسیال امپریالیسم روس یکی از اجزای مهم تیوری سه جهان است. معتقدین به تیوری سه جهان می گویند در کشوری که امریکا مسلط است هم باید به صورت عمده علیه شوروی مبارزه کرد.

جبهه واحد ضد روسی در جهان می تواند استراتژی بین المللی پرولتاریای افغانستان باشد ولی استراتژی پرولتاریای بین المللی نیست. در کشورهایی که امریکا مسلط است جبهه واحد جهانی ضد روسی برای مبارزه مطرح نیست. دورنما مجموعه جنبش بوده ولی اعتقادات خود را به عنوان مشعلی فرا راه نیروهای انقلابی گذاشته بودند. برای ما این مسئله مشکلی نیست زیرا هر دو (تیوری سه جهان و انقلاب در کشور خودی) با هم در تناقض نیستند. ولی برای آنهایی که مقابل امریکا قرار دارند مشکل است و با امر انقلاب در کشور خودشان در تناقض است. در پولیمیک های بین المللی بیان شده که آن چه تعیین کننده است این است که باید مسایل بین المللی در ارتباط با انقلاب در کشور خودی مطرح گردد.

تیوری سه جهان متهم به زدن روس از طریق همکاری با امریکا است (در شبنامه در سنگر اعتصاب ببر انقلاب خفته است). سازمان یکی از اجزای پولیمیک دیگر این تیوری را نیز مورد انتقاد قرار می دهد (با تکیه بر یک امپریالیسم علیه امپریالیسم دیگر... و یا از بیم...). بارزترین مسئله در فروش رعد در پکتیا، سازمان چین را در پهلوی لندن، واشنگتن و پاکستان قرار می دهد و با سیاست چین برخورد می گردد ولی برخورد سیاسی - ایدئولوژیک نیست. فهم ما این است که "ساما" موضعگیری سیاسی - ایدئولوژیک ندارد زیرا جنبش دارای روابط بین المللی وسیع نبوده است. در زمان ایجاد سازمان این مسئله مورد بحث و گفتگو نبود و مشغله فکری رفقای سازمان نبوده است. واقعیت ها همین بوده است. برای "سمندر" (در متن گفتار نام اصلی ذکر شده است)، سازمان جوانان مترقی، هرات، گروه و اخگر مطرح نبوده است، آن چنانکه در "گروه" داکتر فیض درینمورد بیطرف بود (البته در ابتدا) و حتی حلقه طغیان و حلقه مختار. تاریخ جنبش ما اینچنین است.

بدین لحاظ نباید سازمان را نکوهش کنیم و نباید جنبش را نکوهش کنیم. فهم رفیق شهید سنگ بنای یک گرایش را گذاشت. این است موضع رسمی سازمان ما در حدود گرایش علیه تیوری سه جهان. ولی بخورد همه جانبه نیست. چرا که مسئله شان نبوده است.

اما بعد از آن:

این گرایش باید در سازمان همگانی ساخته شود و همه از آن نقد کنند. بنا به این کار تا حال رفقا مخالف هستند و یک نفر هم موافق نیست و این حالت هم خودبخودی به وجود نیامده است. ولی مبارزه به شیوه اخگری درست نیست. ما در میان سازمان و میان کادرها ادامه خواهیم داد.

## روابط با چین:

بعد از اختلاف رابطه قطع است. رفیق در زمان حیات خود آغاز می کند. بعد از شهادت رفیق مرکزیت نامه می نویسد و مرا وظیفه می دهد که با سفارت چین در پاکستان تماس بگیرم. بدون موافقت با متن نامه آن را در آلمان ضمیمه یک نامه دیگر به آن ها دادم. هر دو عمل نتیجه نداد و جواب ندادند. همیشه فشار وجود داشت که باید این رابطه را برقرار نمایم. ما از طریق سازمان های طرفدار چین خواستیم به نتیجه برسیم که بی نتیجه ماند.

بعد از شروع کارهای جبهه متحد ملی در سویدن با سفارت در تماس شدیم و در پاریس با سفارت در تماس شدیم، بی نتیجه ماند.

در سال 83 در سفر اروپا در امتداد کار جبهه در جلسه ای که برای جبهه و برای سازمان داشتیم با آنها (با "ص." و "ص." یکجا). در جلسه دومی مسایل قبلی را هم مطرح کردیم. با سفارت امریکا هم تماس گرفته شد و به آنها گفتیم که دوری شما از جبهه نه به نفع شما است و نه به نفع ما. طرف پیشنهاد مسافرت داد و با "ص." و "ص." زمینه سازی شد. هیئت رفت و فهم ما آن بود که "ساما" را با حزب چین رابطه بدهیم. در جلسه حزبی در مورد اختلافات با سازمان رهایی بحث کردیم. در سطح جبهه برخورد شدید داشتیم. ما بالای سیاست شان انتقاد کردیم و گفتیم که سلاح شما ما را می کشد و شما شریک قتل ما هستید. روابط با حزب سرسری بود. در سفر دوم بخاطر پیشنهادات با سفارت تماس گرفتیم و پاسخ خواستیم که ما قصد رفتن نداشتیم ولی دعوت کردند. با "صمد" و "ص." رفتیم. در بحث دوم از لحاظ نظامی، مالی، تربیت کادرها و در ارتباط با مسایل بین المللی کمک خواستیم. کمک مالی اندک صورت گرفت و پیشنهاد مسافرت رفقا را قبول کردند. در مورد مسایل نظامی گفتند که تربیت نظامی در جاهای دیگر نتیجه نداده است. پروگرام در واقع پروگرام جبهه بوده است. ما پیشنهاد مسافرت رفقای سازمان را مطرح کردیم و در نتیجه دو پروگرام منظور گردید: یکی برای سازمان و یکی برای جبهه.

رفتن رفقا نتایج خوب داده است، گرچه در زیر فشار خوشبینیها و بدبینیها نتایج کمی کاهش یافته است. درین سفر یازده رفیق بیشتر آموختند.

موقع رفتن به رفقا گفته شد که ما گذشت نکردیم و شما هم گذشت نکنید. آنها به چشم برخورد سال 78 ما را می بینند.

در سفر اول و در سفر دوم به آنها گفتم که سیاست شما در خدمت ارتجاع است. آنها برای ما گفتند که کمک نظامی کرده نمیتوانیم زیرا پاکستان نمیگذارد. وقتی گپ خوش شان نیاید میگویند از صراحت لهجه شما خوش ما میآید.

در دیدار دوم در رابطه با حزب در مورد مسایل نظامی و تسلیم طلبی صحبت کردیم. "ساما" را چپرو می شناختند. من همیشه تاکید بر استقلال اراده و عمل نموده ام. من گفته ام که درینجا سیاست و ایدئولوژی در تضاد است. من قصد جمع آوری نیرو برای تیوری سه جهان را ندارم. ایدئولوژی ما خط سه است. با چین اختلافات هست. اگر ما

بتوانیم تأیید سیاسی چین را پشت سر خود داشته باشیم در شرایط فعلی ما کاملاً مفید است و این نرمش سیاسی می‌خواهد. ما باید از طریق امکانات و حل پرابلم‌های تدارکاتی خود را از صورت خارج کشوری بودن نجات دهیم در غیر آن پراگنده می‌شویم.

اگر هدفی داریم باید با تمام قوا بکوشیم. پرابلم‌های انقلاب را می‌خواهیم حل نماییم. خط ارتباطی ما با چین خط حل پرابلم‌های تدارکاتی است و همچنان خط اختلاف ایدئولوژیک.

راه حل پیشنهادی من عبارت است از تلاش به خاطر استحکام درونی تا بتوانیم خطر بلعیده شدن ایدئولوژیک را از میان ببریم و اظهار تشویش فعلی در آینده جامه عمل نپوشد. اظهار تشویش فعلی و نگرانی در مورد مواضع رفقای غرب برای ما سوال برانگیز است که چرا این مسایل علیه رفقای حوزه غرب عنوان می‌گردد. البته کار ایدئولوژیک باید کرد و همیشه باید رویش کار کرد.

من خودستایی نمی‌کنم. اگر جای من هریک دیگر باشد یقین ندارم موضع مرا بگیرد. ما خوشبختانه رفقای داریم که ایستاد شوند. اول پاکیزگی ایدئولوژیک و بعد پاکیزگی سیاسی ضرور است. فساد ناپذیری در روابط بین‌المللی جداً ضروری است.

تغییری در وجدان رفقا نیامده است و باید به آنها احترام گذاشت. نباید به این زودی بالای رفقا بی‌اعتماد شد و نباید هر لحظه کنترل کرد زیرا پشتوانه معنوی بهم می‌خورد.

اما در مورد نفوذ باید گفت که بلی حتی کمینترن روابط خود را در درون حزب چین روان می‌کند. ما پاکبازانه کار مان را انجام داده ایم. ما دوستان خوبی برای شان خواهیم بود ولی مزدورشان نمی‌شویم. از تیوری‌های شان پشتیبانی نکرده ایم ولی نرمش لازم است. ما هیچگونه گذشت ایدئولوژیک نکرده ایم. به این صورت طرح رفیق ناشی از نفهمی دیگران بوده و به ما انتقال پیدا کرده است. من مسایل را با شما (اشاره به یکی از اعضای مرکزیت) و قبلاً با آذر گفته‌ام. با مرکزیت گذشته مطرح کرده‌ام و همچنان با جبهه متحد ملی.

## نتیجه گیری:

سازمان برخورد ایدئولوژیک - سیاسی ندارد ولی حرکات سیاسی ضد آن را دارد و اکنون این گرایش را باید بیشتر از پیش تقویه کرد.

این تیوری غلط است و استراتژی بین‌المللی پرولتاریای بین‌المللی نیست. ما انتقاد اصولی را پیش برده ایم و در نتیجه قبول عام رد تیوری سه جهان در درون سازمان هست. برای هیاهو ضرورتی نیست.

ما استقلال ایدئولوژیک - سیاسی خود را حفظ خواهیم کرد. پیشبرد این رابطه در طی عمر سازمان ما کلانترین دستاورد سیاسی است. چیزی را از دست نداده ایم ولی بسیار چیزها بدست آورده ایم. اما تفسیر بد شاید به وجود بیاید. لذا باید رفت پای استحکام ایدئولوژیک. اما تشویش و نگرانی مورد ندارد و آگاهانه رفته ایم. ....

در مورد مبارزه علیه رویزونیسم چینی در سازمان فقط بسیار مختصر می‌خواهم بگویم که قبل از آنکه مبارزه با رویزونیسم روسی را به پایان برسانیم درست نیست. گرایش‌های تازه ای به وجود می‌آورد.

آنچه درین جزوه می خوانید بحث مختصری است پیرامون سخنان "رهبر" در جلسه ماه ثور 1364 کمیته مرکزی "ساما" توسط ما که در جزوه ای تحت عنوان "تئوری سه جهان استراتژی بین المللی رویزیونیست های چینی" تنظیم شده است. بحث مفصل پیرامون تئوری سه جهان و کلاً رویزیونیسم فعلی چین را به بعد موکول می کنیم. "ضیاء"

## تیوری سه جهان استراتژی بین المللی رویزیونیست های چینی

«در مورد مبارزه علیه رویزیونیسم چینی در سازمان بسیار مختصر می خواهم بگویم که قبل از آنکه مبارزه با رویزیونیسم روسی را به پایان برسانیم درست نیست. گرایشات تازه ای به وجود می آورد.»

شش سال پس از تشکیل "ساما" و پس از شش سال تحمل دار و زندان رژیم مزدور سوسیال امپریالیسم شوروی و پس از تقدیم ده ها و صدها شهید به پیشگاه خلق افغانستان در جنگ رویاروی ضد سوسیال امپریالیسم شوروی، "رهبر" فریاد بر می آورد که رفقا! علیه تیوری سه جهان مبارزه نکنید، هنوز زود است و ما تا حال مبارزه علیه رویزیونیسم روسی را به پایان نرسانده ایم. اگر این مبارزه را راه بیندازید گرایشات تازه ای به وجود می آید.

پس اینطور!! انتظار موضعگیری از "ساما" علیه تیوری سه جهان بیهوده است، چون درین سازمان هنوز مبارزه علیه رویزیونیسم روسی تکمیل نگردیده است. بلی رفقا! به گفته "رهبر" پایه ایدئولوژیک تسلیم طلبی را در "ساما" رویزیونیسم نمی سازد، بلکه بیشتر بر پایه پراگماتیسم است!؟!

بنا به گفته "رهبر" موضعگیری علیه رویزیونیسم یکی از پیش شرط های اساسی ایدئولوژیک تشکیل سازمان بود. ولی اکنون که شش سال از تشکیل سازمان می گذرد این پیش شرط هنوز تأمین نگردیده است. لذا تشویش و نگرانی مورد ندارد (در مسئله ارتباط با رویزیونیسم چینی) و آگاهانه رفته ایم!؟!

من که می گفتم "رهبر" می خواهد چون "سخی" و "پیکار" همگی را به آلودگی بیالاید، کسی قبول نمی کرد. بفرمایید اینهم دلیلش!؟!

یک بار دیگر به گفته های "رهبر" دقت کنیم:

«پیش برد این رابطه در طی عمر سازمان ما کلانترین دستاورد سیاسی است. چیزی از دست نداده ایم ولی بسیار چیزها بدست آورده ایم. اما تشویش و نگرانی مورد ندارد و آگاهانه رفته ایم. ما استقلال ایدئولوژیک خود را حفظ خواهیم کرد. ما انتقاد اصولی را پیش برده ایم. باید رفت پای استحکام ایدئولوژیک. ولی از آن جایی که مبارزه علیه رویزیونیسم روسی هنوز در "ساما" تکمیل نیست مبارزه علیه رویزیونیسم چینی درست نیست، گرایشات تازه ای به وجود می آورد.»

به این می گویند موضعگیری قاطع علیه رویزیونیسم!؟!

پایه ایدئولوژیک این موضعگیری "رهبر" رویزیونیسم است یا اگنوستی سیسم!؟!

باید دید "رهبر" چگونه می خواهد پای استحکام برود؟

در کنفرانس سرتاسری سال 1362 "ساما" بنا به پیشنهاد "رهبر" تضاد بین ایدئولوژی و سیاست سازمان به این صورت حل گردید:

«قاطعیت ایدئولوژیک و انعطاف سیاسی».

این راه حل بصورت گنگ و مبهم در کنفرانس فیصله گردید و از اصل قضیه فقط مرکزیت منتخب کنفرانس با خبر شده بود. ما هم قبول کردیم و "حماقت روستایی" مان را ثابت ساختیم.

قبل از اولین مسافرت خارجی "رهبر" بعد از کنفرانس، وی در جلسه مرکزیت مسئله تنظیم درخواست هایی را که می باید با سفارت چین در پاریس در میان گذاشته می شد مورد بحث قرار داد. پیشنهاد "رهبر" علاوه بر درخواست کمک های مالی نظامی و ... مسئله تربیت کادرها را نیز در بر می گرفت. من با این مسئله مخالفت کردم و خطر بلعیده شدن ایدئولوژیک رفقا را مطرح کردم. "رهبر" و دیگران سکوت کردند و چیزی نگفتند. سفر به چین جزء پروگرام مسافرت "رهبر" نبود.

درین سفر در حالی که "رهبر" برای مسافرت به چین پروگرام رسمی نداشت بنا به پیشنهاد سفارت چین به آن کشور مسافرت می کند و آنهم با "ص." و "ص." "ص." - اول - نه تنها در کمیته روابط بین المللی بلکه در هیچ یک از کمیته های اساسی سازمان عضویت ندارد و مقیم اروپا است. ولی اهل محل "رهبر" است و از افراد قدیمی محفل شان و ضمناً گرایشات سه جهانی دارد. "ص." - دوم - هم مسئول دفتر "جبهه متحد ملی" در پاریس است. پروگرام مسافرت پروگرام جبهه متحد ملی است. این جبهه متحد ملی هم عجب امکانات مانور وسیعی برای "رهبر" به وجود آورده است. هر کاری دلش خواست انجام می دهد و آن وقت برای سازمان کارش را جبهوی و برای جبهه کارش را سازمانی وانمود می نماید. این میدان مانور "رهبر" از پکن تا سانتیاگو وسعت دارد. در کمیته مرکزی سازمان پیشنهادات تنظیم شده پیشنهادات سازمان است و در پاریس پروگرام مسافرت کار جبهه متحد ملی.

بعد از بازگشت از مسافرت "رهبر" در مورد اعلامیه عملیات "یا مرگ یا آزادی" حساسیت شدیدی از خود نشان داد (مسئله ای در موردش به ما چک سفید داده بودند). وی این اتهام را بر ما وارد کرد که می خواهیم تشکیلات کوهدامن را از بین ببریم. ایشان واضحاً طرفدار صدور اعلامیه و قطع رابطه با دولت مزدور و اعلامیه علنی لغو پروتوگول امضا شده با دولت نبودند. جارو جنجال بر سر این مسئله، کمیته مرکزی را تا سرحد از هم پاشیدن پیش برد. ولی جنجال براه انداختن درین مورد برای "رهبر" این سود را داشت که بعد از شروع مجدد جلسه کمیته مرکزی برنامه مسافرت رفقا را به چین آن طوری که خودش می خواست عملی نمود. من که قبلاً نتیجه گیری هایم را کرده بودم در همین جلسه برای شان گفتم:

«رفقا من که می بینم آن سر این جاده از هم اکنون هویدا است. راست راستی بگویید که بیاییم برویم. چرا مسایل را در لفافه مطرح می کنید.»

در مورد مسافرت خود را کنار کشیدم. براساس عضویت در کمیته روابط بین المللی مسئولیت گروه اعزامی بطرف چین را باید من بر عهده می گرفتم. ولی من هیچ گونه علاقمندی برای این مسافرت نشان ندادم و واضحاً برای شان گفتم که مسئولیت گرفتن درین مسافرت از توان من خارج است. بهر حال طرح "رهبر" که عبارت بود از سپردن

این مسئولیت به مسئول تشکیلات عملی گردید. ناراحتی های عضو دیگر کمیته مرکزی (ولید) که بسیار بسیار علاقه داشتند مسئولیت این مسافرت را داشته باشند نادیده گرفته شد. مسئول تشکیلات مخالفتی نکرد و به شوق مسافرت به خارج پیشنهاد "رهبر" را پذیرفت.

من قبلاً با طرح تربیت کادرها برای "ساما" توسط چینی ها مخالفت کرده بودم ولی "رهبر و شرکاء" علی‌رغم مخالفت قبلی من برنامه گروه اعزامی را به صورت مدرسه سازمانی تنظیم کردند (یکی از پیشنهادات "رهبر" در مورد کار آموزشی در سازمان عبارت بود از ایجاد مدرسه سازمانی و تربیت حداقل ده کادر درجه اول برای رهبری آینده سازمان که مورد تصویب کنفرانس سرتاسری قرار گرفت).

قبل از حرکت گروه اعزامی "رهبر و شرکاء" در غیاب من به یک فیصله رسیده بودند و آن این بود که:

«تحکیم ارتباط دوامدار با حزب کمونیست چین برای "ساما" اهمیت استراتژیک دارد.»

در جلسه مختصری که کمیته مرکزی قبل از حرکت گروه اعزامی داشت من با این فیصله مخالفت کردم و متذکر گردیدم که:

«اساساً شناخت ما ازین "دوستان تازه" بیشتر از تحکیم ارتباط اهمیت استراتژیک دارد، زیرا این جنبه مربوط به موضعگیری ایدئولوژیک می گردد. ما باید بر اساس شناختی که رفقای ما حاصل می کنند و بی گمان شناخت قبلی ما را عمیق تر خواهد ساخت ببینیم که چگونه می توانیم روابط مان را با ایشان تنظیم نماییم. رفقا باید بخاطر داشته باشند که روابط صرف سیاسی است (بازهم "حماقت روستایی"). همگی سکوت کردند و چیزی نگفتند.»

پس از اعزام گروه 11 نفری در مورد چگونگی مسافرت گروه با "رهبر" بحث مختصری داشتم. من برایش گفتم که:

«پروگرام کار مسافرت رفقا خلاف فیصله کنفرانس است. روابط بین المللی مربوط به کمیته روابط بین المللی است، ولی شما مسئول تشکیلات را با کادرهای تشکیلاتی سازمان درین رابطه قرار داده اید. این به معنی تسلیم کردن تشکیلات سازمان به آن ها است و صرفاً انعطاف سیاسی نیست.»

"رهبر" و عضو دیگر کمیته مرکزی هر دو ساکت ماندند. بعد از لحظه ای "رهبر" گفت که:

«این درست نیست که شما رفقای تان را ببینید که به طرف انحراف می روند، ولی شما به موقع انتقاد نکنید.»

من گفتم:

«فایده ندارد و راه شما مشخص شده است.»

مدتی بعد "رهبر" خود راهی امریکای لاتین شدند، بدون اینکه به مخالفت های من درین مورد توجه کنند و بدون اینکه برنامه کاری برای مسافرت از طرف کمیته مرکزی وضع شده باشد برنامه شان را عملی کردند و رفتند بطرف سانتیاگو. البته "رهبر" در شیلی تقاضای ملاقات جنرال پینوچیت را رد کرده اند و برای این بار نخواسته اند مهمان دولت شیلی باشند و لذا ایرادی بر ایشان نیست!؟

پس از ختم مسافرت، مسئول گروپ اعزامی مدت ها در اروپا مشغول گشت و گذار بودند و پس از آن که مراجعه کردند دانستیم که متن گزارش مسئول گروپ در پاریس بایگانی شده است. گزارشات افراد دیگر گروپ را نیز هنوز که هنوز است نتوانسته ام مطالعه نمایم. همین طور سوانح افراد گروپ را که قبل از مسافرت شان به سفارت چین تسلیم کرده بودند تا حال ندیده ام.

پس از برگشت از مسافرت های سانتیاگو و یکن بود که "رهبر و شرکاء" جلسه ماه ثور 1364 کمیته مرکزی را به جلسه پر جنجال و طولانی مبدل ساختند. بلی! وقتی چون "ستر جنرال پینوچیت" و "رهبر" "کبیر" تین هسیائوپینگ "دوستان پر قدرتی داشته باشیم نباید بترسیم و باید محافظه کاری را به دور بیندازیم و باید بتوانیم جنجال برپا کنیم؟! و اصل قضیه چه؟ افشای اسرار مرکزیت؟! بگذریم. پیشبرد مبارزه اصولی پرولتری استواری و قاطعیت انقلابی می خواهد. امان از ناستواری رفقای نا استوار.

اما در مورد تئوری سه جهان و موضعگیری های فعلی حزب کمونیست چین:

«تئوری سه جهان غلط است.»

فقط همین؟

«تئوری سه جهان استراتژی بین المللی پرولتاریای بین المللی نیست ولی می تواند استراتژی بین المللی پرولتاریای افغانستان باشد.»

نخیر "رهبر" صاحب! تئوری سه جهان نه تنها غلط است، بلکه یک تئوری رویزیونیستی است. این تئوری نه تنها استراتژی پرولتاریای بین المللی نیست بلکه استراتژی بین المللی پرولتاریای افغانستان هم نیست. این تئوری استراتژی بین المللی دارو دسته کودتاگر رویزیونیست های حاکم بر حزب کمونیست چین به رهبری "ناپشیمان راه سرمایه داری" است. این تئوری انعکاس آن موضعگیری ایدئولوژیک است که مائوتسه دون را می کوپد، انقلاب فرهنگی را فاجعه بزرگ می خواند، دوباره سازی و اصلاحات اقتصادی پیش می کشد و از چهار مدرنیزاسیون حرف می زند. این تئوری استراتژی بین المللی دارو دسته رویزیونیستی است که کمون های زراعتی را از بین می برد، در کارخانجات سیستم مسئولیت فردی را برقرار می سازد، برای سرمایه گذاری های امپریالیستی در خاک چین تسهیلات فراهم می نماید، حدود مالکیت خصوصی را بروز بروز وسعت می دهد، زندگی مصرفی در جامعه چین ایجاد می کند و روز بروز بر دامنه آن می افزاید، به ترویج فحشا و هرزه گی می پردازد و مجله پلی بای در بین جوانان پخش می کند....

«کم کم می خواهند این تئوری را قیچی کنند.»

بلی! تئوری سه جهان در شکل اولیه خود علیه سوسیال امپریالیزم شوروی دارای موضعگیری است. ولی اکنون نه تنها اصطلاح سوسیال امپریالیزم بلکه اصطلاح رویزیونیزم نیز از ادبیات حزبی و دولتی چینی ها حذف گردیده و فقط و فقط از "هژمونیسیم" "شوروی ها" شکایت دارند. مبارزه علیه رویزیونیزم روسی از جانب حزب کمونیست چین متوقف گردیده و حتی در سطح بین المللی پیش شرط موضعگیری علیه رویزیونیزم بخاطر ایجاد ارتباط با احزاب دیگر برای حزب کمونیست چین مطرح نیست. کلمه "دیکتاتوری پرولتاریا" از اسناد رسمی حزب کمونیست چین حذف گردیده است....



به این صورت است که ما در سیاست خارجی چین می بینیم که مخالفت با "شوروی ها" عمدتاً بر سر مسایل سرحدی است و یا آن مسایلی که مربوط به "امنیت ملی چین" می گردد. دعوا بر سر سرزمین های متصرفه امپراتوری های قدیم روس و چین و دعوا بر سر قضیه افغانستان و کمبودی که عمدتاً به عنوان قضایای مربوط به امنیت ملی چین وانمود می گردند.

دارو دسته حاکم بر حزب کمونیست چین دیگر علیه رویونیسم و علیه سوسیال امپریالیسم موضع ندارد و مخالفت شان با "شوروی ها" هم بر این اساس استوار نیست. این مخالفت ها از لحاظ ماهوی مخالفت های تیپ بورژوایی است و فقط و فقط منافع حاکمان فعلی چین در آن مورد نظر است. اما در مورد موضعگیری های "رهبر":

«در رابطه با تئوری سه جهان به شیوه اخگری برخورد نکردیم بلکه برخورد سیاسی ایدئولوژیک کردیم.»  
«فهم ما این است که "ساما" موضعگیری سیاسی - ایدئولوژیک ندارد.»

«موضعگیری رسمی سازمان ما در حدود گرایش علیه تئوری سه جهان است، ولی برخورد همه جانبه نسبت به این تئوری نیست.»

«این گرایش باید در سازمان همگانی ساخته شود [زیرا همگانی نیست] و همه از آن نقد کنند.»

«بنابراین کل رفقا تا حال مخالف هستند و یک نفر هم موافق نیست.»

«سازمان برخورد سیاسی - ایدئولوژیک ندارد، ولی حرکات سیاسی ضد آن را دارد.»

«مبارزه به شیوه اخگری درست نیست و ما در میان سازمان و در میان کادرها ادامه خواهیم داد.»

«مبارزه علیه رویونیسم چینی درست نیست، زیرا هنوز مبارزه با رویونیسم روسی در سازمان پایان نیافته است.»

بلی! «رفقا تشویش نداشته باشند!»

«ما برخورد سیاسی - ایدئولوژیک کردیم. "ساما" برخورد سیاسی - ایدئولوژیک ندارد. موضع رسمی سازمان گرایش علیه تئوری سه جهان است. این گرایش باید همگانی ساخته شود [زیرا همگانی نیست]. در میان سازمان و در میان کادرها ادامه می دهیم. باید رفت پای استحکام ایدئولوژیک. هنوز مبارزه علیه رویونیسم چینی پیش از وقت است و بناء مبارزه نکنید، چون گرایش تازه به وجود می آورد.»

این است مفهوم تلاش بخاطر استحکام تا خطر بلعیده شدن ایدئولوژیک از میان برود!؟!

«نباید به این زودی ها بالای رفقا بی اعتماد شد و نباید هر لحظه کنترل کرد زیرا پشتوانه معنوی بهم می خورد.»

«ما آگاهانه رفته ایم.»

بروید بروید «دوستان خوبی برای شان خواهید بود.» تین هسیائوپینگ دوستان بهتری از "سخی" و "پیکار" و "یاسین" پیدا کرده نمی تواند.

«خط ارتباطی با چین خط حل پرابلم های تدارکاتی است.»

و همچنان:

«برای ما گفتند کمک نظامی کرده نمی توانیم زیرا پاکستان نمی گذارد.»

آن‌ها را پاکستان نمی‌گذارد و شما روی حل پرابلم‌های تدارکاتی به گفته "رهبر" «شله‌گی» می‌کنید. ولی هر قدر "شله" باشید سی هزار دالر بیشتر نمی‌دهند چون اسعار خارجی ندارند؟! و این چینی هم در خارج از چین ارزش ندارد.

«ما باید از طریق امکانات و حل پرابلم‌های تدارکاتی خود را از صورت خارج کشوری بودن نجات دهیم، در غیر آن پراگنده می‌شویم.»

ته مانده‌های فکری دانشگاه الازهر هنوز هم در ذهن "رهبر" سنگینی می‌کند: تئوری بقا، متافزایسم. "ساما" بخاطر کمبود امکانات به یک سازمان خارج کشوری مبدل گردیده و لذا باید با "شله‌گی" از چینی‌ها امکانات گرفت. این است مفهوم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در مغز پر نبوغ "رهبر"؟!

"رهبر" شرم ندارد. با این امکانات گرایمی مجید را به مکتوبان کشاندند و دست بسته تسلیم دولت مزدور کردند. "رهبر"! دست از ما بردار. تو رنج "ساما" را ندیده‌ای و تفنگ "ساما" را یکبار هم به دوش نینداخته‌ای. تو از عمق دردها و رنج‌های ما بی‌خبری. تو با کارهایت هر روز و هر ساعت داغ‌ها و زخم‌های ما را تازه می‌کنی. «اگر چینی‌ها برای ما سلاح و پول ندهند سازمان از بین می‌رود.»

برای شما چه بهتر که از بین برود. "پیکار" را با زن و بچه‌اش بر می‌دارید و می‌روید آلمان. «چهار هزار مارک دانشگاه آلمانی» هم تیار است.

«ما گفتیم سیاست شما در خدمت ارتجاع است.»

خیلی خوب! و آن‌ها هم فوراً گفتند که بلی این سیاست غلط است، فوراً تغییرش می‌دهیم؟! ولی "رهبر" صاحب! چینی‌ها همیشه از صراحت لهجه شما خوش‌شان خواهد آمد و تا موقعی که رویزیونیست‌های سه‌جهانی بر چین حاکمیت دارند پاکستان نخواهد گذاشت آنها به شما اسلحه بدهند!؟

بلی! "رهبر" قصد جمع‌آوری نیرو را بخاطر تئوری سه‌جهان ندارد و ایدئولوژی‌اش خط سه است. ولی سازمان علیه تئوری سه‌جهان موضعگیری سیاسی - ایدئولوژیک ندارد. پس خط سه "رهبر" علیه تئوری سه‌جهان موضعگیری سیاسی ایدئولوژیک - سیاسی ندارد و صرفاً مخالفت سیاسی دارد. ولی برای "رهبر" بهتر می‌بود اگر این مخالفت سیاسی را هم نمی‌داشت. شاید اگر به قول "پیکار" بیست هزار میل تفنگ بدهند این مخالفت سیاسی هم رفع شود. مخالفت صرف مخالفت سیاسی است و در سیاست هم باید انعطاف نشان داد. تشویش نداشته باشید!!؟

"دزد نابلد به کاهدان می‌درآید". "رهبر" صاحب! "سنگین" بهتر از شما راه گرفتن سلاح را بلد است. رفقای چینی تان هم طرح "حکومت‌های دو روی" را می‌پسندند. راه پیداگری "سنگین" روغندار تر است. باری بس است! معامله‌گری بس است! اصول فروشی بس است!

از کتابخانه سازمان تمامی کتب و مواد آموزشی ضد تئوری سه‌جهان را برداشته‌اند. از برنامه آموزشی پیشنهادی برای سازمان سعی دارند قسمت ضد تئوری سه‌جهان را بردارند. عمدتاً بخاطر همین مسئله برنامه آموزشی تا حال تصویب نگردیده است. در مورد سیاست خارجی چینی‌ها و بخصوص در مورد برخورد آن‌ها در حصه افغانستان، سکوت تمامی اسناد رسمی سازمان را فرا گرفته است.

درین موارد به تفصیل صحبت خواهیم کرد.

این جزوه برای اولین بار در اوایل جدی 1364 پخش گردید.

در شماره یازدهم و دوازدهم "ندای آزادی" ارگان نشراتی "ساما"، مقاله ای تحت عنوان "چرا و چگونه جنگ مقاومت کنونی ما به پیروزی می رسد" انتشار یافته بود. درین مقاله نظرات نظامی تسلیم طلبانه تمام عیاری از جانب "رهبر" بیان گردیده بود. (1) "بخش غرجستان" در رد این نظرات جزوه ذیل را به رشته تحریر در آورده و آن را در اختیار جنبش قرار می دهد.

## چرا و چگونه جنگ مقاومت کنونی ما به پیروزی میرسد؟

### مقدمه:

«دشمن میتواند از نیروهای ویژه خود (کومانندو و پراشوت) و یا نیروی هوایی خود حداکثر استفاده را ببرد تا برتری مطلق خود را هم در سطح استراتژی و هم در سطح تاکتیکی تعیین نماید.»

باید از استراتژیست پر نبوغ و دلاوری که حتی برای یک ساعت هم در جنگ مقاومت شرکت عملی نداشته است پرسید که اگر دشمن میتواند هم در سطح استراتژی و هم در سطح تاکتیکی برتری خود را تضمین نماید، چگونه جنگ مقاومت به پیروزی میرسد؟ و چرا به پیروزی برسد؟

اگر صلاحیت تئوریت "رهبر" را در مورد مسایل نظامی بر اساس بی صلاحیتی مطلق عملی اش در این مورد در نظر بگیریم باید گفت که در نظر گرفتن برتری استراتژیک دشمن بصورت مطلق ناشی از نادانی در مورد مسایل نظامی جنگ مقاومت است و برتری تاکتیکی تضمین شده برای دشمن قایل شدن، صاف و ساده ابله‌ی و جنون.

ولی اگر احکام صادره را در متن آن خط و سیاستی که "رهبر" مجری اصلی آن بوده است مورد مطالعه قرار دهیم، مضمون تسلیم طلبانه و ضد ملی آن بخوبی عیان میگردد.

بلی! مادامیکه دشمن هم در سطح استراتژی و هم در سطح تاکتیکی قادر باشد برتری مطلق خود را در جنگ تضمین نماید، هیچگونه امیدی برای پیروزی نیروهای مقاومت در این جنگ باقی نمی ماند و پیروزی نیروهای متجاوز سوسیال امپریالیسم شوروی تضمین شده است. واقعیت اینست که تمامی سیاست ها و عملکرد های رهبر بر اساس همین فرضیه نادرست و غیر واقعی نظامی استوار میباشد.

دفاع از تسلیم طلبان، تکیه اساسی بر فعالیت های دیپلماتیک و پرسر صدای خارج کشوری، بی توجهی مطلق نسبت به فعالیت های نظامی سازمان... و از همه بدتر طفره رفتن از ریشه یابی ایدئولوژیک تسلیم طلبی ملی در سازمان این ناامیدی کامل "رهبر" را انعکاس میدهد.

رهبر ناامید از پیروزی، به دشمن تسلیم میگردد. ظاهراً "رهبر" قصد دارند این حالت ناامیدی را که بیان کننده وضع سپاه اصلی رهبر میباشد از طریق ایجاد روابط بین المللی از بین ببرند. ولی چون این فعالیت های دیپلماتیک بر اساس فرضیه شکست استوار میباشد بالاخره نه تنها مایه امید نمیتواند واقع شود، بلکه ابعاد تسلیم طلبی ملی را

آنچنان وسعت میدهد که از سانتیاگو تا پکن و تا سفارت امریکا گسترش پیدا میکند. اگر این روابط وسیع بین المللی بدرد نخورد میتوان از "غند سنگین" کار گرفت و لذا باید آنرا نگهداری کرد.

در این جزوه خواهیم کوشید نقاط ضعف اساسی نیروهای روسی را بررسی کرده و بطلان استراتژی نظامی "رهبر" را که در شماره یازده و دواهم ندای آزادی نکات اولیه و اساسی آن شرح داده شده را روشن سازیم.

## **لشکر کشی تزاران نوین در افغانستان محکوم به شکست است:**

تجاوز قوای اشغالگر سوسیال امپریالیسم شوروی بر میهن ما به هفتمین سال خود داخل گردید است. مقاومت ملی مردم ما که بصورت عمده به شکل جنگ پارتیزانی توده یی گسترده بیان میگردد این نکته را دیگر ثابت ساخته است که سوسیال امپریالیسم شوروی قادر نیست با تکیه بر قوای نظامی خود ملت ما را به انقیاد بکشاند و اراده مردم ما را برای آزاد زیستن درهم بشکند. این حکم یک بیان صرف تبلیغاتی نبوده بلکه استنتاجی است که از تحلیل واقعیت‌های عینی جنگ بدست می آید.

قوای اشغالگر سوسیال امپریالیسم شوروی از اینکه در حالت تعرض قرار دارد در خطوط خارجی عمل میکند و از جانب دیگر دارای سازماندهی نظامی منضبط شبه فاشیستی بوه و دارای سازو برگ نظامی فوق العاده پیشرفته نسبت به نیروهای مقاومت میباشد، از برتری استراتژیک در جنگ کنونی برخوردار است، ولی این برتری استراتژیک به علت یک سلسله ضعف های اساسی ای که ارتش اشغالگراز آن رنج میبرد و نیروهای مقاومت با استفاده از توانائی های خود که در ساحات معینی دارا میباشد می توانند از این نقاط ضعف دشمن استفاده کرده و ضربات فوق العاده کاری در عملیات اپراتیوی و تاکتیکی بر آن وارد سازند، نتوانسته است و نمیتواند پیروزی قوای اشغالگر را تامین نماید. لذا این برتری استراتژیک نه یک برتری مطلق بلکه یک برتری ضربه پذیر و متزلزل نسبی است. به عبارت دیگر موجودت نقاط ضعف اساسی قوای اشغالگر و همچنان توانائیهای مقاومت در ساحات معین باعث می گردد که قوای اشغالگر علیرغم برتری استراتژیک نظامی در ساحات عملیات اپراتیوی و تاکتیکی دچار چنان شکستهای سختی شود که نقشه های استراتژیک وی شدیداً ضربه خورده و حتی با شکست مواجه گردد.

قوای اشغالگر در ابتدای تجاوز خود در اثر خیانت و وطنفروشی ارتش دولتی توانست نقشه مرحله اول تجاوز خود را که بصورت عمده عبارت بود از اشغال شهرها و تحت کنترل گرفتن جاده های عمومی - که عمدتاً تحت کنترل دولت ضد خلقی قرار داشت - بصورت موفقانه عملی نموده و نتوانسته است که این پیروزی ها را بصورت نسبی و متزلزل حفظ نماید.

در مرحله دوم تجاوز که دشمن ناگزیر بود غرض اشغال روستاها به سرکوبی نیروهای مقاومت پردازد، استراتژی جنگی زمینهای سوخته و جنگ نابود کننده سرتاسری را اتخاذ نمود. دشمن انتظار داشت که با استفاده از این شیوه جنگی به زودترین وقت نیروهای مقاومت را سرکوب کرده و با اشغال روستاها طرح اشغال افغانستان را تکمیل نماید، ولی از آنجائی که این استراتژی جنگی در اثر برداشت غلط و کاملاً نادرست - کم بها دادن به نیروی مقاومت و پربها دادن به قدرت نظامی خود - دشمن اتخاذ شده بود با وجودی که برای مردم ما مصایب بیشماری ببار آورد بصورت عمده با شکست مواجه شد. دشمن با استفاده از این شیوه جنگی نه تنها قادر به اشغال مناطق روستائی تحت کنترل مقاومت نگردید، بلکه آن مناطق روستائی ایرا که دولت وابسته قبل از تجاوز قوای اشغالگر در اختیار داشته نیز از دست داد.

دشمن اشغالگر که با استفاده از شیوه جنگی فوق الذکر نه تنها قادر به اشغال روستاها نگردد بلکه با امواج مقاومت سرتاسری مواجه گردید بعد از مدتی مجبور شد استراتژی جنگی اش را تغییر دهد. ولی جنگ فرسایشی که بعد از شکست شیوه قبلی توسط دشمن بکار گرفته شد نیز بعلت کم بها دادن به قدرت مقاومت و اراده تزلزل ناپذیر مردم افغانستان بصورت عمده به شکست مواجه گردید.

از مدت به این طرف دشمن مجبور گردیده است که استراتژی جنگ استحکامات را اختیار نماید. البته این مطلب قابل تذکر است که دشمن در متن استراتژی جنگ استحکامات از شیوه های قبلی نیز استفاده مینماید. در طول امسال قوای اشغالگر کوشید با تهاجمات وسیع و لشکر کشی های بزرگ مناطق مهم استراتژیک تحت تصرف نیروهای مقاومت را به تصوف درآورد. ولی لشکر کشی های دشمن عمدتاً به شکست مواجه گردیده و شیوه جنگ استحکامات همچنان بصورت شکل اصلی فعالیت نظامی دشمن باقیماند.

اتخاذ شیوه جنگ استحکامات از طرف دشمن به این معنی است که وی پی برده است که نابودی سریع نیروهای مقاومت و فرسوده سازی زودرس آنها امکان پذیر نیست و ازین جهت مجبور است غرض رسیدن به اهداف جنگی اش ابتدا در جاهای معینی جای پای خود را هر چه بیشتر مستحکم سازد. به این صورت است که دشمن مجبور گردید است از شیوه های جنگی زمینهای سوخته و جنگ نابود کننده سرتاسری و همچنان جنگ فرسایشی بصورت غیرعمده در چوکات جنگ استحکامات استفاده کند.

جنگ استحکامات از یک جانب در جهت دفاع از مناطق اشغالی با ثبات دشمن مورد استفاده قرار میگیرد مانند ایجاد کمربند امنیتی کابل و از جانب دیگر در بعضی از مناطق مهم استراتژیک تا زه ای که در اشغال قوای دشمن قرار میگیرد- مانند پنجشیر- استفاده بعمل میاید.

مورد اول به این معنی است که دشمن به ایجاد سنگر های دفاعی مستحکم غرض دفاع از شهرهای تحت اشغال اقدام کرده و یا به عبارت دیگر معاصره بودن شهر های تحت اشغالش را توسط قوای مقاومت برای مدت طولانی قید نموده است. به این صورت است که خرس قطبی مغرور در مضاف با شیر مردان افغانستان بصورت سنگ پشت مفلوکی در آمده است.

مورد دوم به این معنی است که دشمن از نقشه اشغال سریع مناطق وسیع روستایی دست کشیده و اقداماتش را به اشغال با ثبات بعضی مناطق روستائی نسبتاً مهم استراتژیک محدود نموده است، یعنی دشمن قبول نموده است که غرض اشغال مناطق روستایی باید به کندی حرکت نماید (حرکت سنگ پشتی) و با استفاده از عامل زمان نقشه هایش را تطبیق نماید.

به این صورت است که قوای دشمن نه تنها تا حال نتوانسته است برتری نیروهای مقاومت را در سطح عملیات اپراتیوی و تاکتیکی از بین ببرد، بلکه تا حال موفق نگردیده است برتری استراتژیک خود را به یک برتری استراتژیک با ثبات و پیشرونده میدان سازد و در نتیجه جهت نابودی نیروهای مقاومت و توسیع مناطق اشغالی اش صرفاً موفقیت های کوچک و غیر قابل ملاحظه بدست آورده است.

علل این ناکامیهای دشمن را بصورت عمده باید در ضعفهای اساسی ای جستجو کرد که دشمن از آنها رنج میبرد. این ضعفهای اساسی نیروهای دشمن را که در فرجام، لشکر کشی تزاران نوین را در افغانستان با شکست مواجه خواهد ساخت مورد ارزیابی قرار میدهیم.

## اولین نقطه ضعف اساسی قوای دشمن، جنگیدن در سرزمین بیگانه:

این مسئله از چند لحاظ قابل بررسی است:

- 1- از لحاظ انگیزه ایدئولوژیک و سیاسی در نزد سربازان دشمن.
- 2- از لحاظ مشکلات اطلاعاتی و لجیستیکی.

### 1- فقدان انگیزه ایدئولوژیک و سیاسی در نزد سربازان دشمن:

ایدئولوژی و سیاست حاکم بر حزب و دولت سوسیال امپریالیستی شوروی که در عین حال ایدئولوژی و سیاست حاکم بر ارتش وی نیز است در مقابل ملل اسیر و دربند حاوی یک منطق دفاعی منفعل و حيله گرانه و عوام فریبانه است. به همین جهت است که دولت سوسیال امپریالیستی شوروی نه تنها در ساحة تبلیغات خارجی بلکه در تبلیغات داخلی خود و از آنجمله در بین افراد ارتش خود به صورت بسیار حيله گرانه ای تجاوز نظامی اش را به افغانستان دفاع از مردم افغانستان در مقابل تجاوزات و مداخلات نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی وانمود مینماید.

ولی اکنون با وجودی که دولت سوسیال امپریالیستی و مزدوران افغانی اش همچنان این افسانه های افشا شده را تکرار میکنند هم مردم "شوروی" و هم ارتشیان "شوروی" بخوبی میدانند که جنگ شان نه در مقابل تجاوزات خارجی بخاطر دفاع از مردم افغانستان بلکه علیه خود مردم بلاکشیده و دردمند افغانستان میباشد. بدینصورت هیچگونه انگیزه ایدئولوژیک و سیاسی معقولی عساکر و افسران "شوروی" را و همچنان مردم "شوروی" را به شرکت درین جنگ و ادامه آن ترغیب نمی نماید. فقدان انگیزه ایدئولوژیک و سیاسی غرض شرکت درین جنگ مورال جنگی عساکر اشغالگر را شدیداً ضربه میزند، زیرا که مورال جنگی ارتش قبل از هر چیزی مربوط به این انگیزه ها است. ضعف مورال و بی روحیه گی عساکر اشغالگر درین جنگ که در اثر فقدان انگیزه ایدئولوژیک و سیاسی روز بروز بیشتر میگردد، نقطه ضعف اساسی ارتش اشغالگر میباشد که برتری استراتژیک نظامی وی را شدیداً ضربه پذیر میسازد.

این ضعف در سطح عملیات تکتیکی یعنی در میدان جنگ رویاروی با نیروهای مقاومت به نحو کاملاً آشکاری خود را نشان داده و باعث شکستهای افتضاح آور دشمن میگردد. در بعضی موارد ضعف مورال و بی روحیگی مزمن عساکر روسی باعث میگردد که دشمن مجبور گردد در مقابل گروپهای کوچکی از نیروهای مقاومت لشکرهای مجهزی از قوای پیاده و توپخانه و زرهی بسیج نماید و نیز اسکادران های مجهزی از طیارات جنگی وارد میدان عملیات نماید. کاملاً روشن است که اتخاذ این شیوه جنگی، چانس پیروزی دشمن را در مقابل نیروهای مقاومت که وسیعاً متحرک عمل مینمایند بصورت فوق العاده ای کاهش میدهد.

### 2- مشکلات اطلاعاتی و لجیستیکی دشمن:

ارتش اشغالگر که در یک تخصص خونین نه تنها با نیروهای مقاومت بلکه با تمام مردم افغانستان قرار دارد از لحاظ اطلاعاتی از کوچکترین همکاری مردم برخوردار نیست. افرادی که در ساحة اطلاعات توسط دشمن استخدام میگردند چه در شهرها و چه در روستاها اکثراً جز ارتباط پولی هیچگونه رابطه سیاسی بین خود و دشمن احساس نمیکنند. به این صورت است که شبکه های اطلاعاتی دشمن نه تنها در شرایط بسیار سخت و مشکل که در اثر پنهانکاری

همگانی مردمی برایشان ایجاد می‌گردد به فعالیت مشغول اند بلکه عموماً اطلاعات دروغی تحویل می‌دهند. به این صورت است که اکثراً عملیات نظامی قوای دشمن یا بر اساس اطلاعات غلط تنظیم می‌گردد و یا هم بر اساس اطلاعات بعد از وقت یعنی دشمن آن وقت دست به عملیات می‌زند (و آنهم اکثراً با استفاده از قوای هوایی که موثریتش در مقابل نیروهای متحرک پیاده مقاومت بسیار نا چیز است) که اطلاعات دست داشته دشمن در اثر تحرک نیروهای مقاومت نادرست می‌باشد.

گرچه در این اواخر فعالیت شبکه های اطلاعاتی دشمن باعث وارد آمدن ضرباتی بر مقاومت گردیده و بخصوص یکتعداد از قوماندانان جهادری از این طریق به شهادت رسیده اند ولی با توجه به میزان مصرفی که دشمن در این ساحه متقبل میشود دست آوردهای اطلاعاتی دشمن به نحو فوق العاده ای پایین است. بهر حال مشکل اطلاعاتی عملیات نظامی قوای دشمن را در ساحات عملیات اپراتیوی و تاکتیکی شدیداً ضربه می‌زند و برتری های چشم گیری را نصیب نیروهای مقاومت می‌گرداند.

از لحاظ لوجیستیکی نیز دشمن از کوچکترین همکاری مردم برخوردار نیست. مردم نه تنها از دادن غذا به نیروهای دشمن ابا می‌ورزند بلکه خصومت میان مردم و نیروهای دشمن آنچنان شدید است که نیروهای دشمن حتی از مواد غذایی مردم نیز می‌ترسند و جرئت ندارند آنرا مصرف نمایند. قوای دشمن نه تنها غذا بلکه تمامی مایحتاج مورد ضرورت خود را باید از مراکز اصلی اش در داخل افغانستان و در پاره ای موارد حتی از آنطرف سرحدات کشور تهیه نمایند. بهمین جهت قوای دشمن بمشکل میتواند خطوط عملیات خود را طویل نماید و بهمین جهت اکثراً از پیشروی تا عمق مناطق تحت تصرف نیروهای مقاومت که باعث ایجاد خطوط طویل عملیاتی و تدارکاتی می‌گردد و مشکلات لوجیستیکی ایجاد مینماید اجتناب می‌ورزند.

مشکلات اطلاعاتی و لوجیستیکی ای که دشمن از آن رنج میبرد بصورت فوق العاده ای موثریت قوای دشمن را در میدان جنگ کاهش داده و برتری هایی را نصیب نیروهای مقاومت می‌گرداند.

## **دومین نقطه ضعف اساسی قوای دشمن — ناتوانی در بکار بردن وسیع نیروهای نظامی:**

این مسئله را میتوان در دو ساحه مورد ارزیابی قرار داد:

1- در سطح کل کشور

2- در سطح هر عملیات مشخص

دولت پوشالی و روسها دایماً این مسئله را تکرار مینمایند که قطعات معدودی از قوای نظامی روسها در افغانستان موجود است. هم اکنون تقریباً در حدود یکصد و پنجاهزار عساکر روسی در داخل افغانستان مستقر است و تعدادی هم در آنطرف مرز بصورت قوای احتیاط موجود میباشد. این "قطعات معدود" قوای روسی آنچنانکه تجربه شش سال جنگ نشان داده است قادر نیست اهداف نظامی سوسیال امپریالیسم شوروی را در افغانستان برآورده سازد. روسها برای رسیدن به اهداف نظامی شان که عبارت از شکست مقاومت و اشغال سرتاسری افغانستان است باید تعداد قوای نظامی شانرا چند برابر بسازند ولی این افزایش چند برابر قوا در افغانستان برای روسها عملاً مقدور نیست. به عبارت دیگر ظرفیت عملی مداخله نظامی روسها در افغانستان تا حال فقط به همین اندازه ای بوده که در طول شش سال گذشته نشان داده شده است.

اینکه دولت سوسیال امپریالیستی شوروی با در دست داشتن چند میلیونی قوای مجهز و مدرن نظامی فقط قادر است در جنگ افغانستان "قطعات معدودی" را فعال سازد از چند دیدگاه میتواند مورد مطالعه قرار گیرد:

## 1 -- از دیدگاه محاسبه مصروفیت های نظامی روسها در مجموع:

سوسیال امپریالیسم شوروی غرض بر آورده ساختن اهداف سوسیال امپریالیستی اش دارای یک استراتژی نظامی بین المللی است. این مسئله از لحاظ نظامی عملاً به این معنی است که روسها در سطح بین المللی دارای مصروفیت های نظامی بیشمار میباشند. مرکز ثقل این مصروفیت های نظامی قاره اروپا است که روسها در آنجا در یک رویارویی مستقیم نظامی با حریف امپریالیستی امریکائی اش قرار دارد و لذا مجبور است قوای چند میلیونی مجهزی در اروپای شرقی در مقابل قوای نظامی پیمان ناتو بحال آماده باش داشته باشد.

از جانب دیگر روسها مجبور است قوای نظامی بزرگی را در نزدیکی سرحدات چین و در داخل کشور منگولیا بخاطر تهدید چین نگهداری نماید.

علاوه بر اینها روسها بر اساس استراتژی تجاوزکارانه بین المللی شان قوای نظامی زیادی را در ابحار مستقر نموده و نه تنها قادر نیست ازین مصروفیت های نظامی خود بکاهد بلکه مجبور است روز بروز بر دامنه این فعالیتها بیفزاید.

مصروفیت های نظامی دیگر روسها در جنوب شرق آسیا، شرق میانه، افریقا و امریکای لاتین تعداد زیادی از پرسونل و امکانات نظامی روسها را بخود مشغول نگهداشته است.

رقابت ابر قدرتها و دیگر قدرت های امپریالیستی در سطح بین المللی و رشد و گسترش جنبشهای آزادیبخش ملی آنچنان اوضاع بین المللی را پیچیده و بغرنج ساخته است که روسها در متن این اوضاع قادر نیستند از مجموع مصروفیت های نظامی خود بکاهند بلکه مجبور هستند روز بروز بر دامنه این مصروفیتهای نظامی از لحاظ کمی و کیفی بیفزایند.

علاوه بر اینها دولت سوسیال امپریالیستی بنا به ماهیت استبدادی و سرکوب گرانه اش مجبور است تعداد زیادی از قوای نظامی خود را در نقاط مختلف داخلی روسیه بمتابسه چماق سرکوب خود علیه مردم روسیه نگهداری نماید.

نتیجه ای که از این بحث میگیریم اینست که سیاست امپریالیستی و استراتژی بین المللی روسها اکنون برای شان آنچنان وبال گردن شده است که در جنگ افغانستان بیشتر از حد موجوده فعلی توانایی مداخله و ارسال قوای نظامی بیشتر را بدون قبول باخت در جاهای دیگر ندارند. انچنانکه نه تنها هر گونه افزایش در قوای نظامی روسها در افغانستان به معنی خالی ماندن سنگر و سنگرهایی در داخل روسیه و یا در نقاط دیگر جهان است، که از دیدگاه روسها فوراً میتواند توسط ابرقدرت رقیب و یا قدرتهای امپریالیستی دیگر اشغال گردد، بلکه همین لشکر کشی محدود و معدود در افغانستان نیز در پهلوی عوامل دیگر باختهای نظامی ای در نقاط دیگر جهان برای شان بار آورده است.



## 2 -- از دیدگاه گسترش جنگ در اطراف افغانستان..

سوسیال امپریالیسم شوروی از آنجائیکه تمهیدات سیاسی و اقتصادی اش را در مورد افغانستان کاملاً اجرا نموده بود که توانست بر سرزمین ما تجاوز نماید. در ساحه اطراف افغانستان بخاطر عدم موجودیت چنین تمهیداتی و یا حداقل عدم موجودیت کامل آن، نه قادر است و نه مایل تا مصروفیت نظامی پیدا نماید، زیرا که پذیرفتن مصروفیت نظامی برای روسها در پاکستان و ایران به مفهوم مقابل شدن با یک ارتش دولتی نسبتاً قوی و نیرومند پاکستان و همچنان قوای نظامی ایران است. چنین مصروفیتی چیزی نیست که روسها فعلاً خواهان آن باشند. البته گذشته از آنکه توان آنها ندارند.

حال اگر ارتش متجاوز دشمن بتواند از اینجا و آنجا قطعاتی را گرد آورد و بر میزان مداخله اش در افغانستان بیفزاید این خطر موجود است که دامنه جنگ به اطراف کشیده شود که با توجه به مسایل مطروحه قوای روسها نه از عهده اش برمی آیند و نه خواهان آنند. حتی در سطح فعلی هم گاهی اوقات دامنه برخورد- ولو محدود- به ایران و پاکستان کشیده میشود.

بصورت خلاصه میتوان گفت که قشون کشی بیشتر روسها به افغانستان به معنی گسترش یافتن دامنه جنگ به ایران و پاکستان بوده و مصروفیت نظامی وسیعی برای روسها بوجود میآورد. برای اینکار نه روسها توان دارند و نه تمایل و لذا عملاً برایشان ممکن نیست که به افزایش بی رویه قشون خود در افغانستان بپردازند.

## 3 -- از دیدگاه عدم انعطاف سیستم اقتصادی و سیاسی روسیه:

سیستم اقتصادی- سیاسی روسیه یک سیستم بسته شدیداً متمرکز و بوروکراتیک است. قبول مصارف اقتصادی در هر ساحه شدیداً در چوکات پلانگذاری شده می باشد. ازین جهت قبول مصارف اقتصادی نظامی ای بیش از حد تعیین شده و پلانگذاری شده باعث میگردد که مجموعه پلان لطمه ببیند و محاسبات در تمامی ساحات بهم بخورد. این مسئله باعث ایجاد نابسامانی های شدید اقتصادی در ساحات مختلف میگردد.

اگر مجموع مصارف نظامی روسها را در نظر بگیریم که سالانه بودجه ای بیشتر از 200 میلیارد دلار در بر میگیرد، میبینیم که واقعا مصارف نظامی روسها سرسام آور و باعث ایجاد بسا پرابلمهای اقتصادی در جامعه "شوروی" میگردد. مصارف سالانه ای در حدود بیشتر از 5 میلیارد دلار خرچ قشون کشی روسها به افغانستان به مشکل توانسته است جا و ساحه معینی را در چوکات پلان عمومی مصارف اقتصادی و نظامی "شوروی" به خود اختصاص دهد. آنچنانکه همین قشون کشی "معدود" هم باعث ایجاد یکسری مشکلات اقتصادی و اجتماعی و باعث برهم خوردن یکسری محاسبات پلانگذاری روسیه گردیده است. قبول مصارفی بیش از این و چند برابر از طرف روسها به مفهوم قبول برهم خوردن هر چه بیشتر محاسبات پلانگذاری آنها میباشد.

مشکلات مطروحه فوق عامل تعیین کننده قوی ای است که از افزایش قوا و گسترش دامنه مداخلات نظامی ارتش اشغالگر در افغانستان جلوگیری مینماید.

ارتش اشغالگر با تجاوز بر سرزمین ها و اشغال کشور در موقعیت تعرض استراتژیک قرار داشته و در خطوط خارجی عمل مینماید. اما نیروهای مقاومت در حالت دفاع استراتژیک قرار داشته و در خطوط داخلی عمل مینمایند. به این صورت است که با در نظر داشت وضع جنگ در مجموع ما در معاصره استراتژیک دشمن قرار داریم ولی از آنجاییکه

مقاومت مردم ما وسیع، گسترده و واقعاً توده‌یی است اگر وضع هر یک از واحدهای نظامی دشمن را که در مناطق اشغالی مستقر میباشد در نظر بگیریم میبینیم که تمامی واحدهای نظامی دشمن در محاصره قوای مقاومت قرار دارند. بنا اگر دشمن از لحاظ استراتژیک ما را در محاصره دارد ما به نوبه خود هر یک از واحدهای قوای دشمن را در سطح تاکتیکی و اپراتیوی در محاصره داریم.

اگر مجموعه عملیات تاکتیکی و اپراتیوی را که روزمره در جنگ افغانستان اجرا میگردند بصورت عددی در نظر بگیریم میبینیم که موارد تعرضی نیروهای مقاومت نسبت به موارد دفاعی بیشتر میباشد و همچنان موارد دفاعی قوای دشمن نسبت به موارد تعرضی آن فوق العاده بیشتر است. به این ترتیب اگر دشمن در سطح استراتژیک در حالت تعرض قرار دارد قوای مقاومت در سطح عملیات تاکتیکی و اپراتیوی در حالت تعرض میباشد.

حالت تعرض نیروهای مقاومت نسبت به مناطق اشغالی، دشمن را وادار میسازد که برای حفظ تمامی مناطق اشغالی اش بصورت دائمی قوایی درین مناطق داشته باشد. درین حالت توان دشمن غرض سرکوبی مناطق پایگاهی مقاومت بسیار محدود است، آنچنانکه هر وقت بخواهد قوای بزرگی غرض سرکوبی مقاومت بخصوص در مناطق پایگاهی مهم استراتژیک بسیج نماید مجبور میگردد یا قوای تازه نفس از آن سوی سرحدات کشور وارد نماید و یا به گزینش چندین قطعه از نقاط مختلف اقدام نماید.

محدودیت قوای سرکوب گری که به این صورت بسیج میگردد را از چند جهت میتوان مورد مطالعه قرار داد:

#### **الف - از لحاظ تعداد.**

#### **ب -- از لحاظ مدت استقرار در مناطق تازه اشغال شده.**

الف -- حدود توفیق در لشکر کشی روسها به مناطق تحت تصرف مقاومت کلاً مربوط به اندازه ای است که دشمن قادر به محاصره و سرکوبی قوای مقاومت میگردد. حد نهایی موفقیت برای دشمن عبارت است از محاصره و سرکوب کامل قوای مقاومت در منطقه مورد نظر. به این صورت ضعف نهائی کفایت قوای دشمن در یک عملیات مشخص عبارت از آن تعدادی است که وی را قادر میسازد به محاصره و سرکوب کامل قوای مقاومت اقدام نماید. نرمش پذیری فوق العاده ای که نیروهای مقاومت از آن برخوردار است برای دشمن این الزام را بوجود می آورد که غرض محاصره و سرکوب کامل، چندین برابر قوا را از لحاظ عددی علیه قوای مقاومت بسیج نماید. علیرغم استفاده اعظمی و حتی بی رویه ای که از قوای هوایی صورت میگیرد و علیرغم به میدان کشیدن نیروهای ویژه (کومانندو و پراشوت) در طول شش سال گذشته حتی دشمن قادر نبوده است که در اکثر لشکر کشی هایش قوای مقاومت را کاملاً محاصره و سرکوب نماید. به عبارت دیگر در پهلوی عوامل دیگر، دشمن قادر نبوده است تعداد کافی قشون غرض اجرای نقشه های استراتژیک مشخص خود در رابطه با مناطق پایگاهی مشخص مقاومت بسیج نماید. به این ترتیب در اکثریت قریب به اتفاق عملیات نظامی، طرح استراتژیک دشمن ضربه میخورد و برتری استراتژیک وی یا اساساً از بین میرود و یا به مقدار قابل ملاحظه ای کاهش مییابد.

از جانب دیگر از آنجایی که دشمن قادر نیست علیه قوای مقاومت به شیوه جنگ کومانندویی مستقل دست بزند در لشکرکشی هایش به مناطق پایگاهی قوای مقاومت غالباً بصورت قشون کشیهای سنگین همه جانبه قوای پیاده معمولی، توپخانه، قوای زرهی و راکتی و قوای هوایی اقدام مینماید. این شیوه جنگی در مقابله با یک جنگ توده‌یی گسترده و فوق العاده نرمش پذیر کاملاً فاقد عنصر غافلگیری است. به عبارت دیگر از آنجائیکه نیروهای مقاومت در اینگونه عملیات غافلگیر نمیشوند در مقابله به این قشون کشی های سنگین به پاسیویته نمی افتند، در صورت آمادگی دست به عملیات متقابل میزنند و در غیر آن به تاکتیک نرمش پذیر تغییر موضع اقدام مینمایند. به این

صورت است که در مواردی جنگ دشمن اساساً علیه سنگ و کوه و درخت و جنگل بوده و یا بدتر از آن و جنایتبارتر متوجه اهالی بی دفاع منطقه و به خصوص زنان، اطفال و پیر مردان می‌باشد.

به این صورت قسمت عمده قشونی که بسیج می‌گردند نمیتوانند نقش موثری در جنگ داشته باشند و فقط حیثیت نمایشی را دارا می‌باشند که فقط میتوانند اهالی بی دفاع را بترسانند و به قتل عام آنها اقدام نمایند و یا مصرف بیمورد و بی رویه مهمات را باعث گردند.

گسترده‌گی بی نظیر و وسعت سرتاسری مقاومت باعث می‌گردد که دشمن در همه جا خود را در حال تهدید ببیند. به همین سبب قوای شرکت کننده در یک عملیات مشخص علیه مقاومت چنانچه از چندین قطعه موجود در داخل افغانستان انتخاب شده باشد نمیتوانند برای مدت طولانی در مناطقی که ظاهراً تازه به تصرف در می آید مستقر باقی بمانند و مجبور هستند هر چه زود تر دوباره به پایگاه های امن شان مراجعه نمایند. از جانب دیگر اگر چنانچه قوای عملیات کننده از آنطرف مرز داخل شده باشند در صورتی که پروگرام استقرار دراز مدت در افغانستان نداشته باشند مجبورند بعد از ختم عملیات که عموماً کوتاه مدت می‌باشد دوباره به آنطرف مرز برگردند و لذا غرض اشغال دائمی مناطق تازه کاری نمیتوانند. ولی اگر چنانچه پروگرام استقرار دائمی بمیان آید در آن صورت بر تعداد مجموعی قوای دشمن افزایش بعمل آمده و مصروفیت نظامی وی را بیشتر خواهد ساخت که درین مورد آنطوری که قبلاً تشریح گردید ظرفیت عملی دشمن فوق العاده محدود است.

یگانه راه عملی ای که تا حال دشمن غرض اشغال دائمی مناطق متصرفه جدید توانسته است موفقانه تجربه نماید ایجاد قوای نظامی از اهالی محل غرض حفظ و نگهداری از منطقه می‌باشد. این موفقیت در پاره ای موارد دوامدار بوده ولی اکثراً هم دوام چندانی ندارد. قوای ملیشه محلی که به این صورت غرض دوام اشغال مناطق بکار گرفته میشود بسیار به ندرت در اثر پیدایش گرایش ایدئولوژیک و سیاسی بطرف دشمن بوجود آمده و اکثراً در اثر رقابتهای محلی و منطقوی و قسماً تنظیمی قسمتهایی از نیروهای مقاومت که زیر فشار رقیب و یا رقبا قرار میگیرند به دشمن تسلیم میگردند و اکثراً متوجه فرصت اند تا رابطه دولتی را قطع نمایند. ولی بهر حال علیرغم ایجاد بعضی واحدهای ملیشه های منطقه ای، دشمن تا حال قادر نگردیده است برتری استراتژیک خود را در عملیات تاکتیکی و اپراتیوی موفقانه گسترش دهد.

ما در این جزوه هرگز در صدد این نبوده ایم که جنگ مقاومت کنونی ملت مانرا بصورت همه جانبه مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهیم، بلکه منظور ما آن بوده که نشان دهیم چگونه بی صلاحیتی عملی و تئوریک در مورد مسایل نظامی با بی ایمانی نسبت به پیروزی جنگ کبیر آزادیبخش ملی و ترس از نیروهای ویژه دشمن کار "رهبر" را به آنجا میکشاند که حکم مینماید برتری استراتژیک مطلق دشمن تضمین شده می‌باشد. در حالی که این قابل بحث نیست که اگر برتری دشمن در تمامی ساحات جنگ تضمین شده باشد نه تنها پیروزی مقاومت امکان پذیر نیست، بلکه اساساً جنگی بوقوع نخواهد پیوست.

اگر هیچ دلیل دیگری هم موجود نباشد صرف ادامه جنگ برای شش سال نشان میدهد که برتری های دشمن مطلقاً تضمین شده نیست.

مرگ بر تسلیم طلبی

"ضیاء"

1364 - 11 - 6

## **مباحثات پیرامون "تازه اندیشی"**

### **در کنفرانس سرتاسری "ساما"**

اواخر خزان سال 1362 خورشیدی

#### **"رهبر":**

رفقای عزیز! روز هشتم جلسه کنفرانس خود را افتتاح می کنیم. چنانچه رفقا میدانند ما دیروز قبل از ظهر اولین مرحله کنفرانس خود را با گرفتن استنتاجات و ارائه فیصله ها و تصویب شان به پایان رساندیم. قبل از اینکه ما این مرحله اول را ختم شده اعلان بکنیم بخاطر آمادگی برای مرحله دوم کنفرانس که اجندایش در روز اول مورد تصویب قرار گرفته بود ضرورت بود که به بحث های مقدماتی می نشستیم تا بتوانیم جلساتی را که دارای گستردگی و ژرفای بیش از مرحله اول است بصورت درست تری و با صرف نیروی کمتری به پایان برسانیم. ولیکن در خلال این مباحثات و صحبت های مقدماتی برای کار این مرحله، ما به تمایل و احیاناً اظهار نظرهای عده ای از رفقای شرکت کننده درین جلسه که مسایل مقدماتی را طرح ریختند برخوردیم که از دور شدن شان از چوکات "ساما" و طرح های معینی که بهر حال جدائی را با خود دارد برخورداریم. صحبتها در قلمروهای متعددی بصورت های بسیار صریح و مختصر به حرکت درآمد تا ما بتوانیم در یک وقت کم در تمام ساحه های ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی استمزاج بکنیم و در واقع خطوط عام طرز تفکرات خود را ارائه بدهیم و پهلوی هم بگذاریم که تا چه حد میتواند بهم نزدیک باشد و یا از هم دور باشد و راه هائی برای اینکه پل بزنییم بین این اختلافات وجود دارد یا نه؟ متأسفانه با وجود اینکه ما شب تا دیر وقت مصروف این کار بودیم به این چیز توفیق نیافتیم. بناءً ما از سیر عادی جلسه که عبارت است از ارائه گزارش سیاسی مفصل توسط من و دیگر رفقای مرکزیت و مسئولین حوزه ها و بخش ها صرف نظر کردیم و گفتیم بعنوان یک مسئله فوری باید این مسئله را حق تقدم بدهیم تا بتوانیم بعد از فیصله روی این قضیه مهم که اساساً تعهد انقلابی را تسجیل میکند برویم روی مسایل تفصیلی و چونی و چگونگی کارهای خود و این کاملاً منطقی بود. بناءً بعد از شور و مشورت زیادی که کردیم بالاخره به این نتیجه رسیدیم همراه رفیق آرام که گوینده این نظر بود که اینها در آغاز جلسه امروز بصورت مفصل نظرات، سیاستها و طرح های خود را در ساحات ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی ارائه بدهند و اختلافات خود را با مجموع رفقائی که درین کنفرانس اشتراک دارند و یا در خود سازمان "ساما" هستند بگویند تا اولاً حق شان و ارائه افکار شان در میان این جمع بتواند بصورت کامل تمثیل شود و از جانب دیگر هم رفقای شرکت کننده در کنفرانس ببینند که ناتوانی ما باعث این نشود که ما از عده ای از رفقا دور

شویم و رفقاییکه درینجا شرکت می کنند جستجو کنند که چگونه میتوانیم ما پلی میان دوطرف بحث یا چند طرف بحث بمیان بیاوریم تا بتوانیم وحدت سازمان را اعلام بکنیم.

با در نظر داشت اینکه ما این کنفرانس را از روز اول تحت شعار کنفرانس وحدت افتتاح کردیم و از اول هم گفتیم که رفقای که تحت این شعار میروند باید به کنه این مسایل و به محتوی این مسایل بفهمند و احترام بگذارند و به همین خاطر هم بود که با شک و تردید من از بعضی از رفقا پرسان کردم که آیا با طرح این شعار که این کنفرانس کنفرانس وحدت است اساساً موافقت دارند یا ندارند؟ که رفقا آنوقت موافقت خود را اظهار کردند و من هم بعنوان اینکه کادرهای سامائی یقیناً چیزی را که میگویند پایش ایستاد میشوند و با این احساس تا اکنون آمده ام. ولی حال که قضایا به این حدود رسیده میگذاریم که مسایل از ورای پرده ها بیرون بیفتد و همگی دیده شوند که چگونه فکر می کنند، چه راهی دارند و راه چاره و علاج چیست؟ به این صورت من رشته صحبت را می سپارم به رفیق آرام.

## آرام:

به اجازه رفقا!

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان از بدو پیدایش خود بصورت عمده دو گرایش فکری را در خود حمل میکرد و در مقاطع معین مبارزه خود این مبارزات تا سرحد جدائی ها هم پیش رفت و بعداً در نتیجه مبارزات معقول و منطقی رفقای شهید ما وحدت سازمان حفظ شد. طی این مدت مبارزاتی، بخصوص بعد از ضربه ماه اسد [سال؟ 1360]، مبارزات ایدئولوژیک سیاسی از نظر ما در چینل ها و کانالهای لازم به پیش رفت و متأسفانه زمینه های وحدت را قبلاً خدشه دار ساخته و آنرا یکمقدار موانع و مشکلات بخشید. ما هم طرفدار وحدت "ساما" هستیم، در صورتی که این وحدت مبارزات ایدئولوژیک و سیاسی را در یک فضای دموکراتیک با خود همراه داشته باشد. برای روشن شدن قضایا یک مقدار ما بگذشته مراجعه میکنیم تا از تاریخ سازمان ما درین زمینه استمداد بجوئیم و کمک بگیریم که چگونه بوده و بعد تکامل جریانات را در درون سازمان خود ببینیم.

## سحر:

به اجازه رفقا!

همان قسمی که انجنیر صاحب هم توضیح کرد سازمان آزادیبخش مردم افغانستان سازمانی است که واقعاً به بهای خون بدست آمده و منحصی سازمان انقلابی در جامعه افغانستان خود را تثبیت کرده است. تا ماه اسد سال شصت به علت وجود بنیان گذاران سازمان تمامی مسایل در سازمان به شکل دموکراتیک و سالمش مورد حلاجی قرار می گرفت و پیش میرفت. چه پیش از اسد و چه پس از اسد، [بخصوص از] یکی دوسال به این طرف سنن سامائی یعنی تحمل عقاید مختلف روی چند پرنسیب معین در چوکات تشکیلاتی روز بروز ناممکن شده می رفت. همان قسمی که رفقا از خلال گزارشات [که قبل از شروع بحث جاری اصلاً به جلسه ارائه نگریدید] گفتند، از شروع سال 59 حتی در آغاز کنگره اول چیزهایی بنام مشی اسلامی، راست گرائی [علم شد] تا سرحدی که [ادعا گردید] پس از رفتن رفیق شهید طرفداران مشی اسلامی قوت گرفتند و مانع نجات رفیق شدند و کودتا کردند و سازمان را غصب کردند و انحرافات را ترویج کردند. به این ترتیب دیده میشود که از آغاز سال 59 به این طرف دو گپ بسیار کسب اهمیت میکند: مبارزه علیه انحرافات راست و پیش بردن خط اصولی. ولی متأسفانه با تلف شدن عده ای از رفقای بنیان

گذار سازمان، دیگر چهره واقعی مسایل آنطوری که باید می نمود [خود را] نشان نداد. بخصوص از مدت دو سال به این طرف وقتی که از ضربه مرکزیت به این طرف صحبت میکنیم مجموع کادرهای سازمان و تمام رفقا شاهد هستند که یک شورش عمومی علیه انحراف راست، مشی اسلامی، لیبرالیزم و انحرافات ایدئولوژیک در سازمان برپا شده و کار تا جایی پیش میرود که علیه به اصطلاح خط راست یا مشی اسلامی از انحرافات گرفته تا برچسب سیاست های جان گوتائوئیستی و خائنانه، تا توهین ها و تحقیرهایی که [گویا] سازمان را همچو افراد راست روانه ترسیده از ارتجاع به این وضع رسانده. بناءً باید که "ساما" اصالت پرولتری خود را با تصفیة خط و کادرهای جناح راست تثبیت کند.

همان قسمی که رفقا شاهد هستند که از مدت دو سال به اینطرف از خط اعلام مواضع که ریشه هایش را بعداً توضیح میدهیم تا امروز یک کلمه گپ در مقیاس کادرها و صفوف که یک برگه یا سندی باشد و نشاندنده فعالیت های بسیار رویاروی و شدید باشد ما نداریم. ولی در عوض ما همان قسمی که میدان را هم باز گذاشتیم از مدت دو سال به اینطرف، تا اینکه در جریان عمل رفقا بفهمند که آنچه که ادعا میکنند درست نیست و سازمان آزادیبخش سازمان آزادیبخش است که در خود گرایشات و نقطه نظرات گوناگون را حمل میکند و ما خوشبختانه نمونه های زنده ای از مؤسسین "ساما" را داریم منحیت تاریخچه زنده که [باید] تمام کادرهای سازمان مسئولانه ... به این مسایل برخورد کنند و ذهن خود را روشن کنند.

رفقا! امروز پراگندگی "ساما" به هر عنوان و بهر شکلی که باشد یک حرکت قهقراپی است. بهر عنوان و به هر شکلی که باشد هر رزمنده "ساما" اندک کاری که در رابطه "ساما" انجام داده وجداناً ازین رنج میبرد و به عذاب است. ولی وقتی که امروز ما در کنفرانس سرتاسری می نشینیم و اینطور طرح میکنیم که دیگر در چوکات تشکیلات "ساما" نمی گنجیم به این مفهوم نیست که این میل درونی ما است که ما میخواهیم "ساما" را پراگنده کنیم بلکه ما از نگاه واقعی اش رانده میشویم. به این مفهوم که حالا مبارزه علیه انحراف راست و مشی های گوناگون باید پس از دو سال حاصل کار خود را بردارد. حاصل کار چیست؟ حاصل کار تصفیة خط انحرافی، اخراج کادرهای منحرف و هویت اصلی [پرولتری] خود را نشان دادن. اگر چنین نیست چرا چنین غوغائی برپا کنیم؟ چرا از در و دیوار "ساما" اتهام میبارد؟ اگر چنین و با همچو نیتی این کار انجام شده، پس این کنفرانس مرجعی است که باید یک دوسه کادر منحرف با انبوه انحرافات به اصطلاح راست را که در سازمان بوجود آورده اند تصفیه کند.

من به انجینیر صاحب گفتم که شاید منحرفینی مثل ما و شما بسیار کم در جنبش های انقلابی خواهند بود که خود شان حاضر باشند که [بگویند] رفقا! [با وجود] تمام مبارزاتی که [علیه ما] کردید، تا امروز وحدت "ساما" را [حفظ کردیم تا به] یک جمع با صلاحیت برسد و پراگنده نشود. حتی نیت خود را تا این سرحد هم رساندیم. حال ما حاضر هستیم که درین جمع بگوئیم که رفقا حاصل کار تان را بردارید و "ساما" را و "اعلام مواضع" را هم رد کنید و کادرهایش [را] هم که هست اخراج کنید. اگر می گوئید برآئید می برآئیم. ولی کنه قضیه درین است که برآمدن ما از "ساما" به عنوان حاصل کار مبارزه اصولی خود رفقا است. ما هرگز به سنتی که "ساما" آورده که باید احترام و اعتماد به اندیشه و افکار وجود داشته باشد [طالب برخورد نیستیم]. ما فقط طبق حاصل دو سال دونیم سال کار علیه انحراف و تصفیة [منحرفین] به تصفیه شدن حاضر و آماده هستیم. اگر رفقا بتوانند [برای] حاصل دو سال دوونیم سال کار خود راه حلی پیدا بکنند ما مطابق به همان سنن سامائی باز در درون "ساما" خواهد بودیم و از همه رفقا کرده حسن نیت نشان خواهد دادیم که "ساما" پراگنده نشود. باز هم حسن نیت خود را نشان می دهیم و پیش می رویم.

برای رفقا اینطور ذهنیت خلق نشود که ما در همین کنفرانس آمدیم که گپ خود را بگوئیم و برویم پشت راه خود. ما میخواهیم تمام رفقای کنفرانس بفهمند که در "ساما" چه جریان داشته؟ تاریخچه اش چیست؟ مسایل تا کجا رسیده و امروز ما چه می گوئیم؟ سایر رفقا چه می گویند؟ و ما گپ خود را ختم می کنیم.

## آرام:

### بررسی فشرده از پیشینه "ساما":

جریان دموکراتیک نوین و سازمان جوانان مترقی در سال 1352 به آحاد متشکله خود تجزیه گردید. بعد ازین تجزیه محافل کوچک و گروه های چند نفری بوجود آمد که به کار سیاسی و محدود میپرداخت. حرکت روشنفکری در مجموع به رکود گرائید. بعد از کودتای ثور جنب و جوش تازه ای متأثر از حرکت مجموعی جامعه در بین روشنفکران محافل و گروه های پراکنده جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) به ظهور رسید. گوش ها را زمزمه وحدت طلبی شعله ای ها نوازش می کرد. فشار عوامل دیرین چنان امواج ضربتی نیرومند ضرورت وحدت را به جهت یابی ناگزیر می سازد.

1 - عده ای از روشنفکران که [در] محافل و گروه ها و یا بگونه ای دست اندرکار سیاست و پخش آگاهی ملی انقلابی هستند در می یابند که امکان مبارزه بر ضد رژیم دست نشانده خلق و پرچم فقط در محور اتحاد همه نیروهای ملی و انقلابی می تواند به پیروزی بینجامد. این عده برمبنای ضرورت مبارزاتی به ندای برحق وحدت طلبی پاسخ مثبت میدهند.

2 - شماره دیگری از روشنفکران جریان دموکراتیک نوین که تیغ خونریز رقبای دیروز و دشمنان امروز خود را در پشت گردن احساس می کردند و بقاء و زندگی خود را به گونه غیر متشکل دشوار می یافتند آنها نیز شعار وحدت شعله ای های سابق یعنی جریان دموکراتیک نوین را بلند می کنند.

3 - بخش اندکی از روشنفکران مربوط به جریان دموکراتیک نوین وقتی می بینند که رقبای سیاسی سابق شان به قدرت سیاسی دست یافته اند هوس رسیدن به قدرت آن ها را تحریک میکند تا به صدای دوستان قدیمی خویش لبیک بگویند.

بلادرنگ باید یاد داشت کرد که بزرگترین شماره روشنفکران وابسته و هوادار جریان دموکراتیک نوین روی آرمانهای ملی آزادی و ترقی اجتماعی ایستادگی کردند و در ستیز و آویز با دشمن و استعمار شوروی هرگز تسلیم نشدند و با خون خود کلمه آزادی را بر دیوار تاریخ رقم زدند.

فاکتورهای بالائی حرکت بسوی وحدت را پدید آورد. گروه ها و محافل با استفاده از اوضاع هواداران قبلی شعله جاوید را به سربازی فراخواندند و تشکیلات خود را شکل بخشیدند. بدینگونه شماره گروه ها و محافل انقلابی افزوده گشت. معیارهای عضو گیری برمبنای علایق شخصی، قومی، منطقوی و ملیتی بود. شناسائی های دوران مبارزات شعله جاوید شرط عمده در پذیرش اعضا بود. گروه ها و محافلی که قبل از سال 1357 وجود داشت و یا بعد از کودتا و یا قبل از کودتا عرض وجود کرد عبارت است از:

گروه انقلابی شامل دوبخش گروه داکتر فیض و گروه رفیق شهید مجید. سازمان رهائی خلق افغانستان (سرخا)،

کمیته تدارک برای ایجاد و تأسیس حزب کمونیست افغانستان (اخگر)، گروه داکتر هادی محمودی، گروه نجات، سازمان عیاران خراسان شامل دوبخش، ...، گروه اشرف، گروه حاجی ستار یا شاهپور، گروه هرات، گروه داد فر، محفل معلم اقبال، محفل عزیز طغیان، محفل کوهستانی ها و پروانی ها، محفل کوچک مزار و محفل کاستریست ها و بخشی از ستمی ها.

این گروه ها و محافل بعد از آنکه اعضای جدید را در خود جا دادند دارای ترکیب ناهمگون گردیدند. هر محفل و گروه متشکل از جناح هایی بود که دیدگاه های ایدئولوژیک سیاسی متفاوت داشتند.

بعضی از این گروه ها و محافل طرح های متفاوت پیرامون وحدت ارائه دادند. طرح جلب و جذب گروه ها و محافل تحت رهبری گروه انقلابی طرح داکتر فیض، جمع و جذب نیروها طرح رفیق مجید، طرح ایجاد حزب کمونیست طرح اخگری ها، طرح ایجاد وحدت جبهوی طرح "سرخا"، طرح ایجاد سازمان دموکراتیک طرح اشرف پویا. به علت تبلیغات سوء در مورد سازمان (سرخا) و خاصاً [صادق] یاری " طرح جبهوی پذیرفته نمیشود و فکر میشود که طرح جبهوی آنها توانائی وحدت بخشیدن به جنبش چپ را ندارند. بخاطر خوشبینی هایی که نسبت به مجید آغا وجودداشت، نسبت به گروه او نیز خوشبینی های فراوانی دیده میشد. این خوشبینی ها تا حدودی از عینیت برخوردار بود. پیشینه عمل ورزی شخص رفیق مجید، موجودیت کادرهای خوشنامی چون جرئت و سرمد و تیمور و دیگران در گروه او، داشتن امکانات تسلیحاتی، نشراتی و مالی، روابط وسیع در بین اردو و طبقات و اقشار جامعه در مقایسه با گروه های دیگر پایه این خوشبینی را می ساخت. در گروه انقلابی بین جناح رفیق مجید و جناح داکتر فیض بر سر طرحات متفاوت وحدت گروه ها و یکسری مسایل دیگر اختلاف نظر بروز کرد که منجر به جدائی این دو جناح در ماه های سنبله و میزان سال 1357 گردید. انشعاب این دوبخش گروه انقلابی پروسه وحدت گروه ها را الی اخیر سال 1357 به تأخیر مواجه ساخت. در جریان این مدت، طرح اخگری ها برای ایجاد حزب کمونیست عملاً رد گردید، طرح گروه انقلابی عملاً میسر نگردید و سازمان "سرخا" در اثر ضربه خوردن پراکنده شد.

جناحهای ملی و انقلابی یعنی محافل حاجی ستار، اشرف، پویا، داد فر و هرات در بین ماه های قوس تا ختم 1357 بعد از جر و بحث های فراوان روی خط ملی و انقلابی برنامه ای را تقدیم کردند. کنفرانسی که در قوس 1357 با شرکت هشت نفر از این سه محفل برگزار گردید وحدت خود را اعلام داشت و برنامه ملی و دموکراتیک خود را بیرون داد؛ ولی کنفرانس بخاطر وحدت همگانی نیروهای انقلابی نام سازمان معینی را اعلام نداشت.

بخش رفیق مجید همچنان در کار جلب و جذب بود. افراد پراکنده شعله جاوید، بقایای محفل انجینیر عثمان، کاستریست ها و ستمی هایی که از جناح ظاهر بدخشی بریده بودند وارد گروه رفیق مجید می گردی. محفل کوچک مزار اواخر سال 1356 از طریق جرئت و سرمد با گروه رفیق مجید روابطی پیدا کرد. این روابط در سطح همکاری های ابتدائی سیاسی بود و کدام پایه تثبیت شده سیاسی ایدئولوژیک را نداشت.

پروسه وحدت نیروها از سال 1357 تا حوت 1357 تأمین شد و در نتیجه سه گروه عمده عرض وجود کرد: گروه رفیق شهید مجید، گروه داکتر هادی محمودی، چهار گروه متحده به نمایندگی اشرف.



جروبحث های ایدئولوژیک که براساس تحلیل تاریخی از گذشته جنبش انقلابی صورت می گرفت، پیش شرط ایجاد سازمان واحد بود. وحدت ایدئولوژیک سیاسی و ادغام تشکیلاتی بعد ها در پروسه عمل انقلابی بوجود می آمد. در حوت 1357 کمیته انسجام توسط سه گروه بالا تشکیل شد. این کمیته شامل سه بخش بود: کمیته تحقیق تئوریک، کمیته تشکیلات و کمیته نظامی. کار در کمیته تحقیق تئوریک پیشرفت نکرد. بحث هایی که در کمیته تحقیق تئوریک وجود داشت هیچگونه وحدت سیاسی ایدئولوژیک را نشان نمی داد، بلکه اختلافات کلی و اساسی را در ساحات ایدئولوژیک و سیاسی وانمود میساخت.

جناح ملی و انقلابی از برنامه ملی و دموکراتیک خود که قبلاً در کنفرانس چهار بخش متحده آن را تدوین کرده بود جانبداری میکرد. جناح چپ سنتی از نمونه های سنتی احزاب شوروی و چین جانبداری میکرد. بر اساس فیصله قبلی هریک ازین سه گروه بایست تحلیلی از گذشته جنبش انقلابی ارائه می داد. گروه محمودی و گروه چهار بخش متحده تحلیل های خود را ارائه دادند. گروه رفیق مجید فرصت نیافت تا این کار را به انجام برساند. در نشست های بعدی تحلیل هادی محمودی رد شد و تحلیل چهار گروه متحده مورد پذیرش واقع گردید. همچنان فیصله شد که بعد از تکمیل نوشته گروه رفیق مجید هر سه تحلیل بار دیگر توحید و منسجم گردد و این بخاطر آن بود که حسن نیت در امر وحدت استوار بماند. ولی متأسفانه این کار هرگز صورت عملی نیافت و تحلیل واحدی ارائه نگردید.

در اوایل سال 1358 عکس العمل ملی در برابر دولت دست نشانده شوروی در وجود جبهه ضد دولت "خلقی" شکل می یافت. جبهه ضد دولت خلقی در بین افسران اردو و در بین اقشار دموکراتیک ملی مذهبی و بوروکرات های وابسته به دربار و قدرتمندان فئودالی نیروهایی را گرد آورده بود و طرح کودتای را در دست اجرا داشت. بعضی از جناح های جبهه ضد دولت خلقی از رفیق مجید دعوت کردند تا به جبهه بپیوندد و قیام را رهبری کند و همچنان خواستار اعلام هویت سیاسی تشکیلاتی خود شدند. با شرکت رفیق مجید جبهه بنام "جبهه متحد ملی" مسما شد. ایجاد جبهه متحد ملی پروسه وحدت جناح های سه گانه را که در مراحل جروبحث های سیاسی ایدئولوژیک قرار داشت سرعت بخشید.

در کنفرانس 1358، کنفرانسی به اشتراک یازده نفر از سه گروه متذکره برگزار گردید. کنفرانس بر دو مسئله اساسی بحث کرد: طرح اختلافات ایدئولوژیک سیاسی و تأسیس سازمان واحد.

کنفرانس با سرعت کار خود را پایان داد و برای پاسخ دادن به مسئله فوری کودتا قیام تأسیس سازمان واحدی بنام سازمان آزادیبخش مردم افغانستان تصویب گردید و مؤقتاً اختلافات ایدئولوژیک کنار گذاشته شد. نام سازمان آزادیبخش پیشنهاد شد که به اتفاق مورد تأیید قرار گرفت و "سازمان آزادیبخش مردم افغانستان" در حیات سیاسی و اجتماعی کشور به وجود آمد.

درینجا بنا بر ملحوظاتی باید بخش گروه های متحده را که یکی از جناح های متشکله "ساما" است قدری دقیق تر تشریح کنیم. گروه متحده که جناح انقلابی و ملی "ساما" را می سازد متشکل از چهار بخش یا چهار گروه بود: گروه اشرف، گروه هرات، محفل پویا دادفر و محفل حاجی ستار. این چهار بخش از نظر تشکیلاتی ایدئولوژیک سیاسی در سطوح ناهمگونی قرار داشت. مشخص ترین وجه کار ایدئولوژیک سیاسی شان مشی انقلابی ملی بود. این ها توانستند طی هشت ماه کار مشترک از ثور 57 الی قوس 57 خطوط کار معینی را تعقیب کنند. درین مدت محفل

کوچک محفل اقبال هم مورد شناسایی قرار گرفت که بنا به دستگیری معلم اقبال این محفل از هم پاشید و چند نفری که از ضربه نجات یافته بود جذب گروه اشرف شد.

گروه متحد چهارگانه در قوس 57 کنفرانسی را برگزار کرد که از اهمیت نسبی برخوردار بود. هشت اشتراک کننده از چهار محفل توانستند سازمان واحدی را تأسیس کنند و برنامه ای را در حد یک برنامه ملی انقلابی تدوین بدارند. شرکت کنندگان هشت گانه اینها بودند: اشرف، سحر، معلم زلمی، پویا، حکیم، حاجی ستار، ماما قدوس و داکتری از هرات. کنفرانس مرزهای محفلی و گروهی را ملغی اعلام داشت و ادغام تشکیلاتی و تحکیم هرچه بیشتر وحدت را در گستره های ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی پیشنهاد و تصویب کرد.

از قوس 57 تا حوت 57 کار در دو ساحه انکشاف می یافت. در داخل سازمان وحدت تشکیلاتی اجرا میشد و در بیرون از سازمان رابطه گیری با دو گروه دیگر جریان داشت. وحدت تشکیلاتی هنوز قوام نیافته بود که رابطه با دو گروه دیگر تعقیب و تصویب گردید و کمیته انسجام بوجود آمد. کمیته انسجام از حوت 57 تا سرطان 58 بکار پرداخت کوشید تا بسیاری از مسایل مطروحه را حل و فصل کند. کار اساسی کمیته توحید و انسجام سه تحلیل از پیشینه انقلابی بود که بدان توفیق نیافت تا پایه پرتوان فکری و سیاسی در وحدت آینده و ممدی در ایجاد یک سازمان انقلابی باشد.

کمیته انسجام که وظایف مشخص ساختن خط ایدئولوژیک و تأسیس سازمان واحد را عهده دار بود درگیر طرح کودتا قیام شد. کمیته انسجام که مرکزیت با صلاحیت سه گروه یاد شده بود اهداف اساسی را که کار ایدئولوژیک تشکیلاتی سیاسی را باید پیش می برد عمدتاً طرح حرکت کودتا قیام را سازمان می بخشید و نیروهای هر سه بخش درین جهت به کار می افتاد. تمام کوشش و تلاش کمیته انسجام در جهت پیاده کردن طرح کودتا قیام است و توجه لازم به اهداف اصلی ای که در سرلوحه وظایف این کمیته است فراموش میشود. کمیته انسجام برای آنکه بتواند طرح کودتا قیام را عملی کند بگونه عاجل و بدون تدارک کافی در سرطان 58 عملاً دست به تأسیس سازمان آزادیبخش زد. سازمان تأسیس شد ولی اختلافات ایدئولوژیک را همچنان در خاک بارور خویش پنهان داشت.

در کنفرانس مؤسس این یازده تن از سه گروه شرکت داشتند: رفیق مجید، جرئت، سرمد، شریف، پویا، اشرف، حاجی ستار، انجینیر ماما قدوس، داکتر های محمودی، گردان و بهمن.

در کنفرانس بحث های داغی روی مسایل ایدئولوژیک و سیاسی آغاز می یابد. ابتدا پویا حدود سه ساعت صحبت میکند و طرف مقابل نظرات پویا در نظرات هادی محمودی انعکاس می یابد و ساعتها بطول می انجامد. نقاط نظر پویا ایجاد سازمان دموکراتیک ملی است، طرح هادی محمودی الگوی حزب بلشویک است. در کنفرانس سرمد تا حدودی از طرح هادی خان دفاع میکند، شریف و جرئت سوالاتی مطرح میکنند و باقی اعضای جلسه سامع اند. در کنفرانس بحث روی دو برنامه پیشنهادی از طرف گروه هادی محمودی و از طرف گروه متحده نیز صورت می گیرد. جروب بحث ها فاقد نتیجه است و نظر واحدی تصویب نمی شود. بخاطر حفظ و ایجاد وحدت حل این اختلافات ایدئولوژیک را به کمیته تحقیق و تئوریک میسپارند تا نتایج حاصله در نشست همگانی بررسی شود.

دستاورد کنفرانس مؤسس اینها بود: تعیین اعضای دفتر سیاسی و اعضای علی البدل آن، تعیین کمیته تشکیلات، تعیین کمیته تحقق و تئوریک، تعیین نام سازمان (سازمان آزادیبخش مردم افغانستان) و اعلامیه تأسیس سازمان.

شکست های کنفرانس: برنامه مشخص ارائه نمی دهد، آئین نامه و قطعنامه هم نمی تواند بیرون دهد.

تقریباً دو هفته پس از تأسیس "ساما" سه عضو برجسته کمیته تشکیلات و یک نفر دیگر از کادرهای سیاسی نظامی آن از طرف دولت دستگیر می شوند. کار در کمیته تشکیلات همچنان در جهت حرکت کودتا قیام به پیش می رود. مخالفت سریع مردم با قدرت حاکم و فضای مساعد جو سیاسی کشور ایجاب می کرد تا نیروهای ملی و مترقی در جهت یک قیام همگانی کار کنند. فکر میشد که از طریق کودتا قیام انجام وظایف ملی دموکراتیک از بالا میسر است. تدارک کودتا قیام علاوه از افراد قبلی، اشرف یعنی مسئول تشکیلات را نیز بدست دولت می اندازد. طرح کودتا قیام موجب تجمع بیش از حد نیروها در شهر، جائی که ضربه فرود آمدن سریع است، می گردد و بدینگونه زنده ترین کادرهای سازمان به چنگ دولت می افتد. پراگندگی تشکیلاتی، اختلاف و تجسس کم نظیر محیط شهری موجب سردرگمی عجیبی در کار و بار سازمان گردید که تا امروز سازمان کفاره پرداز آن است. امیدواری برای طرح کودتا قیام هنوز هم وجود داشت که انعکاس آن را در پیش نویس طرح برنامه می بینیم. «استفاده از فرصتهای لازم برای سرنگونی دولت» اشاره ای در همین رابطه می تواند باشد. بهر حال این جمله در کنگره حذف شد.

پس از تشکیل سازمان، از سرطان الی جدی 1358 رفیق مجید بیشتر توجه خود را درین موارد متمرکز ساخت: بازسازی تشکیلات سازمان و کار روی طرح کودتا قیام. در فاصله سرطان الی جدی 1358، کمیته تشکیلات و کمیته تحقیق تئوریک نتوانستند حتی یک بار نشستی را برگزار کنند تا روی مسایل مربوطه فکر شود. کارهای عملی ای که درین مدت انجام شده: پخش اعلامیه سازمان، شبنامه حماسه است یا فاجعه و بعضی عملیات های پراکنده چریکی در کابل، پروان، کاپیسا و کوهدامن. همچنان تلاشهایی برای تأسیس جبهه در پنجشیر روی دست بود. حدود بیست نفر پنجشیری در کابل در روابط تشکیلاتی وجود دارد و در کنر روابط شخصی و نیمه سیاسی با یکی از اعضای جبهه متحد ملی مجاهدین آزاد برقرار است. درین جبهه اخگری ها نفوذ بیشتری داشتند ولی نشریه صدای نورستان از جمله کارهای رفقا معرفی میشد. همچنان در کنر داکتر هادی محمودی روابطی داشت. پس از جدی 1358 سازمان مصادره پکتیا را سازمان میبخشد و اعتصاب کوهدامن و کابل و شبنامه روس اشغالگر از کارهای دیگر سازمان است.

اما در کار این دستاورد ها هنوز هم پراگندگی تشکیلاتی موجود است، روابط غیر منظم است، توجه عمده رفیق مجید متوجه شمالی، کاپیسا و پروان است. به کارهای سمت شمال و هرات رسیدگی نمیشود و تشکیلات جبهه متحد ملی وجود ندارد. بافت جبهه متحد نامشخص و پراکنده است و کار جبهه در حد پخش کارت ها و جمع آوری پول به نفع سازمان خلاصه میشود. توزیع امکانات جبهه فاقد برنامه و پلان معین است و ظاهراً چنین معلوم میشود که امکانات اعضای جبهه در خدمت سازمان بکار گرفته میشود.

از اسد تا حوت 1358، دفتر سیاسی دچار مبارزه ایدئولوژیک سیاسی است. طرح و تنظیم برنامه، چندین بار به نوشتار درمی آید مگر نمی تواند تصویب گردد. ضرورت تشکیل کنگره غرض حل اختلافات ایدئولوژیک و اكمال مرکزیت سازمان را بر آن میدارد. قرار است کنگره در پانزده حوت 1358 دایر گردد، بدون اینکه تدارک لازم و کافی برای برگذاری آن گرفته شده باشد. اما با دستگیری رفیق مجید کنگره برگزار نمی شود. قبلاً نیز یک تعداد از کادرهای برجسته دستگیر شده اند و دستگیری آغا صاحب ضربتی است که دایر کردن کنگره را ناممکن میگرداند.

بعد از گرفتاری رفیق مجید سازمان دچار بحران میشود و اختلافات ایدئولوژیک در سطح کادرها و در روابط افقی اعضا مطرح می شود. وضعیت چنان است که تشکیلات کاملاً از هم پاشیده. سه جناح سازمان می کوشند تا مواضع ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی خویش را استحکام بخشند، هرچند خطوط دقیق مواضع سه گانه به وضوح ترسیم نگردیده. بحران سه ماهه سازمان را شدیداً ضربه می زند. جناح داکتر هادی در سروسامان دادن وضع سازمان خود را ناتوان میبیند، "ساما" را ترک میگوید و سازمان دیگری را شکل میبخشد. دوجناح دیگر سازمان یعنی جناح انقلابی و ملی و جناح چپ سنتی موافقه میکنند تا وحدت را حفظ کنند و مبارزه را ادامه دهند.

کار برای برگزاری کنگره و اقدامات برای رهایی مجید آغا یا اقدامات انتقامجویانه دو وظیفه اساسی است. وظیفه دومی بنا به ناتوانی وعدم امکانات به نتیجه نرسید. اما کنگره در اواخر جوزای 1359 دایر شد.

دو جناح "ساما" روی مسایل سیاسی در خط اعلام مواضع به موافقه رسیدند. قرار گذاشتند که وحدت را حفظ و مبارزه ایدئولوژیک را در سازمان واحد به پیش ببرند. با برگزاری کنگره در اواخر ثور 1359 سازمان بار دیگر قد راست میکند و از لحاظ سیاسی و تشکیلاتی تجدید سازمان می یابد.

اعضای شرکت کننده در کنگره 22 نفر است که هفت نفر آن مربوط به جناح ملی و انقلابی و 14 نفر مربوط به جناح چپ سنتی است. در کنگره دو طرح از دوجانب پیشنهاد شد و روی مسایل تئوریک و سیاسی بحثها و گفت و شنودها انجام شد. جناح چپ سنتی مشی خود را در وجود برنامه پیش کشید و جناح ملی و انقلابی آگاهانه برنامه خود را بنام اعلام مواضع مسما ساخت. مشی جناح چپ سنتی بنام برنامه و مشی جناح ملی و انقلابی بنام اعلام مواضع هر دو مورد تصویب قرار گرفت و پذیرفته شد.

رسمیت یافتن دو خط مشی متفاوت بخاطر حفظ وحدت بود. بدینگونه دستاورد کنگره برنامه و اعلام مواضع بود و "ساما"، برای بار اول، یازده ماه بعد از تأسیس خود در وجود دوخط مشی ماهیت خود را اعلام کرد.

پیش از کنگره اقدامات برای رهایی مجید آغا با اقدامات پاداشی یا گروگان گیری تحت غور بود. طرحهای عدیده روی دست بود و بالای آن کار میشد، ولی فقدان امکانات پولی و تشکیلاتی و فقدان مرکزیت رهبری کننده باعث گردید تا طرح ها عملی نشوند.

با مصادره کردن حسین کوت از طرف سازمان امکان پیاده کردن بعضی از طرحها ممکن می گردید. اعلام غافلگیر کننده دولت در مورد اعدام مجید آغا، در 18 جوزای 1359 از طریق رادیو پخش شد. اعلامیه رادیویی کابل تمام دست ها و بازوهای را که بخاطر رهایی مجید آغا هنگامه می آفرید سست کرد و دچار بلا تکلیفی گردانید. یکی از دلایلی که طرحها بگونه عاجل برای رهایی مجید آغا پیاده نگردید علاوه از فقدان امکانات، وجود این فکر بود که مبدا اقدامات انتقام جویانه باعث تسریع شهادت او گردد. فکر میشد که دولت اینچنین زود او را از میان نمی برد.

کنگره کمبود اعضای دفتر سیاسی و مرکزیت را اكمال کرد. اعضای دفتر سیاسی: رفیق "مجید" منشی عمومی سازمان، در غیاب "گردان" معاون و منشی دوم، "حکیم" معاون منشی و مسئول کمیته جبهوی، "پردل" مسئول کمیته نظامی، "پویا" مسئول کمیته تشکیلات. "واکمن" عضو علی البدل کمیته مرکزی و عضو کمیته جبهوی، "مختار" عضو کمیته تشکیلات، "یاسین" عضو کمیته تشکیلات، "فولاد" عضو کمیته تشکیلات، "سعید" عضو

کمیته تشکیلات، "استاد عظیم" مسئول کمیته مالی، "فرید" معاون کمیته نظامی، "انجینیر سرور" عضو کمیته مرکزی درغیاب، "میرویس" عضو کمیته مرکزی در غیاب.

پس از دستگیری "فولاد" و فرار "سعید"، "رضا" و "عبدالله" بگونه ای جای شان را در کمیته تشکیلات پرمیکنند. در انتخابات، توازن جناحهای دوگانه به ترتیب زیر است: جناح چپ سنتی: "آذر"، "پردل"، "مختار"، "یاسین"، "فولاد"، "عظیم" و "واکمن". از جناح ملی و انقلابی: "حکیم"، "پویا" و فرید؛ "گردان" بیشتر به جناح ملی و انقلابی متمایل است.

پس از کنگره میان دفتر سیاسی و کمیته تشکیلات اختلافات بروز می کند و شدت می یابد. در دفترسیاسی جناح انقلابی و ملی اکثریت داشت و در تشکیلات جناح چپ سنتی. بدینگونه است که دو مرکز قدرت در سازمان قد برمی افرازد و بعداً رهبری واحد ناممکن میگردد.

با آنکه "پویا" در رأس کمیته تشکیلات جا دارد و از نظر سیاسی باید دفترسیاسی سازمان را رهبری کند اما عملاً دفتر سیاسی کنار گذاشته میشود و کمیته تشکیلات قدرت عمل را بدست میگیرد. نقش فعالیتهائی که از خارج کشور صورت میگیرد اختلافات را دامن میزند و امکان همزیستی دوشمی را مختل مینماید. سه عضو دفترسیاسی "گردان"، "پویا" و "حکیم" ناگزیر از استعفا میشوند و عضو دیگر دفتر "پردل" در شمالی ناپدید و به شهادت میرسد. عضو دیگر دفتر "یونس" در هرات و "فولاد" عضو کمیته تشکیلات زندانی است. "سعید" عضو دیگر کمیته تشکیلات خودسرانه و بدون اطلاع به پاکستان میرود. "گردان" عملاً از کار سیاسی کناره می گیرد. "حکیم" به مشوره "پویا" و "تیمور" به ایران میرود. "استادعظیم" عضو دیگر کمیته مرکزی غرض تداوی به پاکستان میرود و عضو دیگر کمیته مرکزی "فرید" با گروه خود جانب ایران و پاکستان میرود و پس از یک و نیم ماه دوباره به کابل برمیگردد. عضو دیگر مرکزیت "مختار" نیز دستگیر میگردد.

همه این کشمکش ها و پراکندگی ها در فاصله ماه های جوزا و میزان 1359 شکل می گیرد و سازمان از لحاظ تشکیلات عملاً می پاشد. رهبری سازمان عملاً در دست دونفر که "رضا" و "عبدالله" است قرار دارد که هیچ یک عضو کمیته مرکزی نیستند بلکه به گونه ای عضو کمیته مرکزی و عضو کمیته تشکیلات قبول شده اند. "یاسین" یکی دیگر از اعضای کمیته مرکزی که عضو کمیته تشکیلات نیز هست در پروان است و "واکمن" عضو علی البدل دفتر سیاسی بنا به اختلافات سلیقه با "رضا" و عدم توانمندی در کار عملاً از شرکت [در فعالیت ها] کناره گیری می کند. در آخر ماه سنبله 1359 "پویا"، "تیمور" و "عصمت" کوشیدند تا سازمان را از رهبری مشروع نسبی برخوردار کنند. در ماه میزان دومین پولینوم برگزار گردید. پولینوم بنا به درخواست "پویا" دعوت شد تا روی استعفای سه عضو دفتر سیاسی و سایر مشکلات سازمان غور کند.

در پولینوم مسایل زیر به صحبت گذاشته شد: بحث روی استعفای سه عضو دفتر سیاسی، بحث روی اختلاف دفتر سیاسی و تشکیلات، بحث روی مشی سیاسی، بحث روی موضوع اقدام برای تهیه سلاح و پول، بحث در مورد موضوع رفیق مجید و مسئله "واکمن"، تعیین سیاست های عملی در برخورد با احزاب، بحث روی برنامه آموزشی، تدوین آئین نامه نظامی، بحث روی پرورش نظامی اعضا، نشر ندای آزادی، موضوع گروهگرایی و راه های غلبه بر آن، گزارش هائی از کارهای بخش های مختلف سازمان.

دومین پولینوم حاجی صاحب را بنا به پیشنهاد رفیق "سخی" با تحمل شیوه و اسلوب سامائی درغیاب به عضویت دفتر سیاسی پذیرفت. قطعنامهٔ دومین پولینوم فیصله های پولینوم را انعکاس داد و در اختیار اعضای سازمان قرار گرفت. پس از پولینوم کارهای سازمان تا حدودی سروسامان می گیرد و زندگی تشکلاتی جمع و جور میشود، مرزهای تشکیلاتی جناح ها می شکند و مرزبندی فکری و اندیشه وی شکل می گیرد.

دستاورد های پولینوم به گونهٔ عملی اینها است:

نشر ندای آزادی، انتقال رفقای شکستی کاپیسا- پروان به کوهدامن و بعداً به کابل، کندز و مزار؛ عملیات مصادرهٔ مالی و عملیات چریکی؛ تجلیل از سوم حوت؛ تأمین ارتباط اندراب و کندز؛ فعالیت برای رهائی رفقا در شولگره؛ فعالیت برای تأمین ارتباط با پشاور، تأمین ارتباط با هرات، مشهد، نیمروز؛ زونیه ساختن تشکیلات کابل؛ تأمین ارتباط با سمت شمال کشور؛ کار میان محصلین و متعلمین؛ ایجاد شورای جوانان انقلابی پوهنتون؛ مذاکره برای وحدت با سازمانهای انقلابی دیگر از جمله گروه انقلابی و پیکار؛ احیاء روحیهٔ مبارزاتی در بین رفقای پروان- کاپیسا؛ ایجاد کمیتهٔ روابط خارجی و کمیتهٔ جبهه متحد؛ ترور حاجی سخی؛ ایجاد کمیتهٔ فرهنگی؛ کار ویژه نامهٔ برگزاری دومین سالگرد شهادت رفیق [مجید]؛ ایجاد کمیتهٔ نظامی؛ کار حومه های شهر کابل؛ ایجاد کمیته زنان و فرستادن هیئت ها ای به کندز، هرات و سمت شمال جهت تهیهٔ گزارش موثق از وضع سازمان در آنجاها. سازمان آزابخش در طی این دوره نه تنها از نظر تشکیلاتی و سیاسی در داخل کشور سروسامان بهتر یافت و در عرصهٔ ملی خود را به تثبیت رساند بلکه به مثابهٔ یک سازمان آزابخش در سطح بین المللی نیز معروف شد. این دوره دوران شگوفائی و بالندگی سازمان است. درین دوره سازمان آزابخش مردم افغانستان جاودانه در تاریخ جنبش ملی و انقلابی درخشید.

ضربات ماه اسد 1360 بار دیگر سازمان را از هم پاشید و گراف نزولی ساما دوباره آغازیدن گرفت. در دههٔ اول ماه اسد سال 1360 "ساما" مورد هجوم و دستگیری دولت قرار می گیرد. با دستگیری یکی از اعضای کمیتهٔ تشکیلات و اعترافات او مخفیگاه های سامائی کشف و از جمله سی تن از افراد دست اول سامائی از جمله "سراسیمه" عضو کمیتهٔ تشکیلات به چنگ دولت می افتد. کمیتهٔ نشرات "ساما" افشاء و توسط دولت اشغال می شود و سه عضو دفتر سیاسی به دست دولت می افتد. آرشیف سازمان و وسایل نشراتی نیز به یغما برده میشود. بحران شدید بر سازمان سایه می اندازد و روابط مجموع سازمان درهم و برهم می شود. دستگیری کمیتهٔ نشرات، کار نشرات، کار تشکیلاتی و کار چریکهای شهری را کاملاً درهم می ریزد. تعدادی از کادرهای باقیماندهٔ پروان کاپیسا پس ازین دچار تزلزل می شوند و اسرار سازمانی را با هواخواهان سازمان و حتی با فامیل های خود در میان می نهند و از لحاظ تشکیلاتی خود را رسوا کرده و با سازمان رهائی حتی ارتباطاتی برقرار کردند. چندی بعد که از سازمان رهائی بریدند، در ماه ثور 1361 یک عدهٔ شان مجدداً تحت سرپرستی "قیام" و رفیق "شور" با سازمان رابطه گرفتند. تعدادی دیگر با "یاسین" با کادرهای کوهدامن که رابطهٔ دولتی برقرار کردند اشتراک عمل داشتند.

اعضای سازمان ضربت دیدهٔ "ساما" به مشکل توانستند باهم روابطی برقرار کنند و جلسهٔ اضطراری خود را برپا دارند. جلسهٔ اضطراری کمیتهٔ مرکزی در اخیر اسد 1360 در شمالی دایر شد. هشت عضو اشتراک کنندهٔ این جلسه: "آذر"، "سخی"، "عصمت"، "فرید"، "عظیم"، "شاکر"، "سحر" و "عبدالله" جمع آمدند تا در برابر ضربات وارده تصامیمی اتخاذ کنند. اجلاس اضطراری فیصله کرد که باید مرکزیت تکمیل شود. پنج عضو دیگر را بالا کشیدند و بحیث اعضای علی البدل کمیته مرکزی انتخاب شدند. "سحر"، "صبا"، "سردار"، "نیلوفر" و "همایون"

اعضای انتخاب شده بودند. جلسه اضطراری کمیته مرکزی همچنان تصامیم زیر را صحنه گذاشت: انسجام تشکیلات پراکنده؛ مقابله با حمله دشمن؛ ایجاد شرایط مساعد برای تدویر کنگره؛ تصویب تقسیم کار کمیته مسئولین کوهدامن به شکل نقش حوزه جداگانه. هنوز یک ماه ازین اجلاس سپری نشده بود که "عبدالله" مسئول کمیته تشکیلات بدست دولت افتاد، ولی با آنهم کارها با موفقیت روبرو بود. روابط تشکیلاتی شهری احیاء شد و پیوند های گسسته پیوند یافت، هرچند روابط ولایات به کندی احیاء می شد.

جنگ های عقرب 1360 کوهدامن از فرودهای دیگری بود که سازمان را دچار بحران وحشتناک ساخت. سایه کریه حوادث عقرب 1360 تا هنوز بر پیکر "ساما" سنگینی میکند و راه حرکت سازمان را خار پشته ساخته است. بنا به سیاست های نادرست و عوامل متعدد دیگر در ماه عقرب کوهدامن مورد حمله اخوان و دولت قرار می گیرد. سازمان پس از ده شبانه روز جنگ تاب مقاومت را از دست می دهد و ناچار می شود تا راه خروج از بن بست را دریابد. سازمان قادر به رفع بن بست نبود جز ازین سه طریق: جنگ با دو نیروی دولت و اخوان تا آخرین فرد، انصراف مؤقتی از برآمد علنی سازمان در منطقه و حفظ کادرها و ارتباط با دولت برای به دست آوردن سلاح در برابر اخوان. اکثریت اعضای کمیته مرکزی و کادرهای سیاسی سازمان و منطقه طرفدار رهنمود دومی بودند و روی آن سخت پافشاری می کردند. اما دوتن از اعضای دفتر: "سخی" و "آذر" بدون اطلاع مرکزیت اجازه رابطه گیری با دولت را می دهند. وقتی پروتوکول از طریق "سخی" و "آذر" به اطلاع باقی اعضای مرکزیت می رسد از طرف اعضای مرکزیت و یک عضو دیگر دفتر سیاسی به شدت رد و محکوم می شود. در جلسه تاریخی سه آب کوهدامن که در آخر عقرب 1360 برگزار گردید پروتوکول رد شد و تذکار یافت که مرگ را بهتر از تسلیم طلبی میدانیم. مرکزیت سالم فیصله کرد تا هرچه زود تر اقدامات جدی [ذیل] به عمل آید:

1 - به روابط سرای خواجه پائین دستور داده شد تا روابط خود را با جناح های ناسالم قطع و روابط توده یی خود را در خدمت سایر تنظیم های متحد مجاهدین قرار دهند و خود عازم پاکستان شوند.

2 - کادرهای شکرده فیصله کردند تا از برآمد علنی سازمان در منطقه مؤقتاً صرفنظر نمایند. پس از آن روابط "ساما" با مجاهدین حرکت انقلاب ارتباط برقرار کردند. درین جریان دوتن از اعضای مرکزیت "فرید" و "همایون" توسط روسها شهید می شوند. باقی اعضای گروه با یک تن از اعضای مرکزیت (استاد عظیم) عازم پشاور می شوند. مرکزیت سالم بار دیگر در کابل جلسه دایر می کند تا جلو عواقب وحشتناک رابطه گیری با دولت را بگیرد. در ماه قوس سال 1360 بار دیگر ضرباتی بر سازمان فرود می آید. کمیته چریک های شهری بنا به خیانت یکی از اعضایش افشاء و دستگیر می شود و یک عده از بهترین چریک های سازمان از دست می رود. همچنان "آذر"، "صبا" و شبکه هرات نیز دستگیر میشود. با این همه صاعقه ای که بر سازمان نازل آمد افرادی از مجموع اعضای مرکزیت در کابل برجای ماندند که بنا به تصمیم مشترک از چهار تن دوتن آن عازم پشاور گردیدند تا با حاجی صاحب که در خارج به سر می بردند تماس برقرار گردد. بدینگونه در ماه جدی 1360 در آستانه سال 1982 مرکزیت سازمان به خارج انتقال یافت و مرحله تازه آغازیدن گرفت.

درین نوشته که خدمت رفقا عرضه میکنیم منظور اینست که رفقا به عنوان مجلس مسئول یک سازمان انقلابی بالای آن غور بکنند و فکر بکنند؛ چه به نظر ما درین نوشته مسایل حیاتی طرح شده و اگر چنانچه نادرست باشد و غلط باشد ما یقین داریم که در یک مبارزه طولانی تصحیح می نمائیم. خطوط کلی و رؤس مطالب درینجا بیان شده و جزئیات مسئله را میتوانیم در کنفرانسها و سیمینارهای سازمانی به بحث بگذاریم، چرا که ممکن نیست که تمام این مسائلی که درینجا مطرح میگردد درین کنفرانس و یا درین گونه نشستها ما به نتیجه و یا توافق برسیم.

# نگاهی به اعلام مواضع

تازه اندیشی در جنبش چپ رادیکال کشورما پس از شاریدن و متلاشی شدن ایدئولوژیک و سیاسی جنبش چپ سنتی سالهای 50 و به ویژه پس از کودتای حزب وابسته دموکراتیک خلق و عملکرد یک ساله آن زاده شد.

قدر مسلم این است که تازه اندیشان بی تردید با یکی از بزرگترین ایدئولوژی های عصر و مخصوصاً تئوری سیاسی آن مقابل است. این ایدئولوژی برای تدوین تئوری سیاسی خود بیش از یک صدویست سال عمر کرده است که نظریات آن با عملکردهای قدرت دولتی و جنبش های گوناگون پشتیبان آن در کشورهای اسیر و کشورهای سرمایه داری وجود دارد. ما با صراحت اعتقاد داریم که جنبش نوپای انقلابی و ملی ما با انتخاب متد صحیح و انقلابی که آمیخته با شک علمی و جستار جهت ایدئولوژیک سیاسی تشکیلاتی است در آغاز کار قرار دارد.

همان گونه که همه ایدئولوژی ها در آغاز کار در احاد سیستم خود هماهنگی، انسجام و تجانس لازم را ندارد با وجود این ارباب ایدئولوژیهای بزرگ به هیچ وجه مانع راهیابی ما به هدف انقلابی و انسانی ما شده نمی تواند.

برخلاف عقیده یک تعداد افراد که سازمان آزادیبخش مردم افغانستان بر پایه پیش شرط های ایدئولوژیک ایجاد گردیده است، پیروان خط انقلابی و ملی "ساما" از همان آغاز با یک برخورد انتقادی و تحلیلی انسان آزاد و انقلابی تاریخ جنبش چپ افغانستان را مورد ارزیابی قرار دادند و بر همان مبنا در پی ریزی "ساما" شرکت کردند. هرچند برخورد انتقادی نسبت به گذشته جنبش چپ فقط منحصر به جناح انقلابی و ملی نیست بلکه عناصری از جنبش سنتی نیز به این کار دست یازیدند. روح مرموزی که این تحلیل تاریخی چپ سنتی را استیلا نموده حراست و حفاظت از تاریخ گذشته است. دستاوردهای این تحلیل بیشتر به برخوردهای گروهی و گاهی هم به اندرزا و استفاده هائی که هرگز حلال مشکلی نبوده مبدل گردیده. این گروه تحلیل گران جنبش چپ هرگز بخود اجازه نداده اند تا بنیادهای اصلی سیستم فکری خود را برای سستی و استحکام آن تکان بدهند. اما برخورد عناصر ملی و انقلابی نسبت به این تاریخ برخوردی است انقلابی و آزاد. انقلابی بدان جهت که در یکی از حساسترین لحظات تاریخ ملت خود و با اتکاء به محروم ترین طبقات جامعه، برعلاوه مسایل انقلاب اجتماعی و حل صحیح تضاد عمده جامعه کنونی ما یعنی تضاد ملت ما با امپریالیزم شوروی هیچگونه تبعیدی را پذیرا نیست، یعنی آزاد است؛ به هیچ نوع تبعیدی قبل از تحقیق و پژوهش تاریخی و عینی اتکاء نمی کند. این جناح حامل آگاه تاریخ است.

جنبش سنتی ما در متد تحلیل خود دچار اجبارات و الزامات تاریخی و اجتماعی متعدد است. با وجود پذیرش مکتب جدید فکری اعتقاد جاگزین تفکر بوده و چه بسا این سیاق اندیشیدن از ادیان باستانی تا امروز نسل اندر نسل با تغییر شکل از حاکمیت برخوردار بوده است.

دهه 60 قرن بیست که با تحولات شگرفی مانند جنگ الجزایر، انقلاب کوبا و جنگ ویتنام همراه بود و به ویژه انقلاب فرهنگی چین که در تعارض با هیئت حاکمه شوروی منادی انقلاب رادیکال برای همه ملل جهان می شود و روی روشنفکران افغانستان که نیروی بالقوه انقلابی آنها متراکم و در حال انفجار بود تغییرات فکری عمیقی بجا میگذارد.

روشنفکران انقلابی که هنوز به کدام تئوری و ایدئولوژی دسترسی ندارند ازین معارضه انقلاب فرهنگی چین قالب های فکری ای را برای خود انتخاب می کنند که با وجود تجربه سه ساله و نتیجه شکست بار آن بنا بر الزامات



متعددی بدان ابراز اعتقاد میکنند. سازمان های پرولتاریائی بدون پرولتاریا بوجود می آورند و راه خود را ادامه میدهند. روح نامرئی اعتقاد در اینها هم حلول میکند. آموخته ها سنگ میشوند و آنچه نوآوری خوانده میشود در حقیقت تجدید همان اندوخته های پیشین است. دیگرگونه اندیشیدن و پیکر ریزی نوین آموخته ها ارتداد و رفض شمرده میشود. روشنکفری که با چنین زمینه های فکری داخل جنبش و آنهم جنبش کبیر آزادیبخش ملی میگردد در تجربه هويت اجتماعی خود چنان ناکام می ماند که پیکر فکری و تشکیلاتی خود را ناگزیر باید برای رفع از خود بیگانگی با محیط به نام های برنامه، مشی، برآمد و پوشش پارچه پارچه کند.

توجه به ناکامی های درون جنبش چپ، شکست انقلاب فرهنگی چین، پیدایش سردرگمی و آشفته فکری در جنبش چپ بین المللی، بررسی دقیق تحولات اقتصادی و اجتماعی ساختمان سوسیالیزم در اتحاد شوروی و عکس العمل های اطلاع طلبانه مجارستان و چکوسلواکیا که به زور سرنیزه سرکوب گردیدند، اوجگیری مبارزات دموکراتیک میلیون ها کارگر و دهقان لهستانی برای تحقق حاکمیت واقعی مردم بجای حاکمیت بروکراسی حزبی از یکطرف و ظهور حوادث غیر منتظره کودتای حزب وابسته دموکراتیک خلق از جانب دیگر که قیام میلیون ها انسان افغانستان را در پی داشت، روشنفکران انقلابی را وامیداشت تا قضایا را عمیقتر بررسی کنند.

تاریخ حاکی از آن است که همزمان با پیدایش جامعه طبقاتی و استثمار جنبشهای در میان استثمار شدگان و ستمدیدگان به وجود آمده است تا به صورت فوری این مناسبات غیر عادلانه را از میان بردارند. در عین زمان تاریخ یک مطلب دیگر را نیز نشان میدهد و آن اینکه با به قدرت رسیدن این جنبش های انقلابی در رأس دولت، آنها دیر یا زود به بیدادگری و پامال نمودن آرمانهای نخستین خود آغاز نموده اند. با توجه به این حقایق، انقلابیون همیشه خود را مورد سوال قرار میدادند که چرا چنین حوادث تاریخی اتفاق می افتد؟ پاسخهای متعددی در رابطه با این سوال موجود بوده است. کسانی این تحولات نامیمون را محصول خیانت رهبران، کودتاهای درون حزبی، بی توجهی به تطبیق تئوری سیاسی ساختمان سوسیالیزم در عصر امپریالیزم در جامعه و این قبیل می دانستند. بر عکس بنیانگذاران مشی انقلابی و ملی "ساما" معتقد بودند که از بین رفتن مناسبات اجتماعی مبتنی بر استثمار یا موفقیت انقلاب اجتماعی امری نیست که فقط با یک قیام علیه این مناسبات تحقق پذیرد. پیروزی یک انقلاب اجتماعی وابسته به شرایطی است که میتواند بصورت فراز معینی از رشد نیروهای مولده مادی و انسانی در مرحله معین از روند انکشاف تاریخی جامعه انسانی فراهم آید. اساسی ترین دلیل عدم موفقیت جنبشهای آزادیخواهانه در طول تاریخ را باید در فقدان شرایط لازم و یا در عدم رشد نیروهای مولده مادی و انسانی جست، زیرا کامیابی انقلاب اجتماعی منوط به اجتماع همین شرایط لازم است.

در تئوریهای سوسیالیزم بزرگترین نیروی مؤلد برای تحقق انقلاب طبقه کارگر است. رشد پرولتاریا نیز مشروط به رشد نیروهای مولده مادی و مشروط به رشد بورژوازی و مناسبات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن میباشد. چپ سنتی ما که از دیکتاتوری دموکراتیک خلق بمثابة شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا دم میزند این نکته را فراموش میکند که حکومت پرولتاریا بدون بوجود آمدن پرولتاریا ممکن نیست.

پرولتاریا یا طبقه کارگر جدید که از بطن جامعه فئودالی و مناسبات پیشه وری دهقانی و مناسبات ماقبل سرمایه داری بوجود می آید یک سری اوصافی دارد که ما به تذکر آن می پردازیم:

1- این طبقه جز نیروی کار وسیله دیگری برای تأمین معاش ندارد.

2 - درعرضه نیروی کار به بازار به هیچ قید زمانی و مکانی از نوع فئودالی وابسته نیست، برای انقلاب اجتماعی رشد کمی پرولتاریا مسئله لازم است ولی به تنهایی کافی نیست. آگاهی به اقدامات رهائی بخش برای پرولتاریا امری است حتمی. رشد ذهنی پرولتاریا خود تابعی است از دیگرگونی اقتصادی، رشد نیروی مؤلده، رشد سازمان تولیدی که در آن فعالیت میکند و رشد سازمان اجتماعی ای که او را احاطه میکند. اینها او را به درک موقعیت خویش و مبارزه برای تغییر آن هدایت میکنند، ولی خود مبارزه نیز تبدیل به عاملی میشود در افزایش آگاهی طبقاتی طبقه به موقعیت خویش؛ آمادگی های که برای تحصیل قدرت سیاسی و ساختن جامعه سوسیالیستی لازم است. هرگاه این مسایل مدنظر گرفته نشود ناهماهنگی بین ذهنیات و عینیات، بین تئوری و واقعیت به فاجعه مبدل میگردد. این فاجعه در جنبش چپ سنتی ما به شکل تئوری اراده گرایانه دیکتاتوری دموکراتیک خلق بمثابة شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا ظهور میکند. و نتیجه آن اگر امکان تحقق یابد عبارت از دیکتاتوری شماره اندکی از افراد خواهد بود که بنام پرولتاریا اعمال میشود.

از آنجائی که این مدل انقلاب اجتماعی یگانه الگوی قابل تقلید چپ سنتی میباشد و پس از تحقیق و راه جوئی برای حل مسایل انقلاب و جنبش آزادیبخش کشورما پیشگامان خط انقلابی و ملی برآن شدند تا مجموعه اندیشه جهانبینی سیاسی و اجتماعی خود را سرانجام بازسازی کنند. مبرمترین مسئله ای که در ابتدای تأسیس سازمان آزادیبخش مردم افغانستان در نظر بود تدوین یک برنامه سیاسی بود. در تدوین این برنامه دونا نکته حایز اهمیت بود: یکی نیازمندی های واقعی جامعه و دو توانمندی های نیروی حاضر در جامعه. البته تطبیق این برنامه مستلزم مبارزه ملی علیه هرگونه اسارت، استبداد و ارتجاع بود. این برنامه باید می فهمانید که برای چه و در چه طریقی مبارزه کنیم؟ با وجود عدم تدارک لازم برای تدوین یک برنامه عامل، این کار صورت گرفت. چه فقدان این برنامه به نیروهای فرصت طلب وابسته به استعمار شوروی و یا سایر امپریالیست ها و نیروهای ارتجاعی موقع میداد تا در فرصت مناسب خائنانه و فرصت طلبانه قدرت سیاسی را غصب کنند. این برنامه از نگاه پیشگامان خط انقلابی و ملی، "اعلام مواضع ساما" بود. برای تطبیق این برنامه، تشکیلاتی لازم بود تا آن را در عمل پیاده کند.

این تشکیلات نیز نمی توانست امکانات و ظرفیت های واقعی انقلابی جامعه را مد نظر نگیرد. این تشکیلات بر مبنای جمعبندی و استنتاج همه تشکلات انقلابی گذشته افغانستان و انقلابیون سایر کشورها که در شرایط مشابه افغانستان به مبارزه می پرداختند باید پی ریزی می گردید. ولی خصوصیت مرحله حکم میکرد که تشکیلات باید از بطن مبارزه بوجود بیاید و چلنج جنگی امپریالیزم روس را فراموش نکند. این تشکیلات باید شدیداً از تقلید غیر نقادانه الگوهای دیگران احتراز ورزد. این تشکیلات که برای آزادی ملی و دموکراسی مبارزه می کرد باید در روابط درونی خود نیز ممثل دموکراسی می بود. یعنی همزیستی نظریات انقلابیون را که در نهاد تضاد ذهن وعین است باید می پذیرفت و نظریات اقلیت را بدون سانسور و قیودات به اطلاع عامه می رسانید. در نتیجه این کار و پیکار تشکیلاتی، نیروهای انقلابی و ملی از یک حالت بالقوه متشتت و قابل اغماض بیرون آمده و در جامعه هویت اجتماعی و سیاسی خود را بدست می آوردند. جایگاه معین و فعال آنها درعرضه پیکار آزادیبخش ملی تثبیت می گردید و در بسیج و سازماندهی مردم نقش تاریخی خود را ایفا مینمود.

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان خود تجسم این تشکیلات انقلابی در شرایط ویژه تاریخی کشورما میباشد. برای بنیان گذاران مشی انقلابی و ملی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان " ساما " یک اسم با مسمی است نه یک عنوان پرطننه و حاکی از تهیه هویت سیاسی یا ایدئولوژیک. تاریخ جنبشهای آزادیبخش ملی انواع مختلف سازمانهای

آزادبخش را تجربه کرده است که حاوی جنبه های مثبت و منفی فراوان هستند. مهمترین مسئله ای که در انحراف سازمانهای آزادیبخش دیگر پس از پیروزی بر استعمارگران و امپریالیستان نقش داشته است فقدان یک ایدئولوژی انقلابی بوده است تا در پرتو آن همه مسایل انقلاب اجتماعی بشکل صحیح و بسود طبقات انقلابی حل گردد. تا جائیکه مربوط به پیشگامان خط ملی و انقلابی " ساما " بود خطوط کلی آنرا ذیلاً پیش بینی کردند:

مسئله ایدئولوژی شیرازه هر جنبش و تشکیلات را میسازد. ایدئولوژی ای که ما به آن متعهد شویم باید به سولاتی پاسخ گوید که افکار پیشرو مردم ما برای حل مسایل مربوط به جنگ آزادیبخش ملی و ساختمان جامعه عادلانه فردا مطرح کند. قوت این ایدئولوژی در درست بودن، موزون بودن و جهان بینی جامع آن است که با هیچ خرافات و ارتجاعی، با هیچ استبداد و انحرافی موافق نیست. هرگاه در یک سیستم ایدئولوژیک، فلسفه مقام براننده ای دارد این فلسفه باید اعتقاد مردم را از زنگار امپریالیزم، فئودالیزم و سایر برداشت های ارتجاعی منزه سازد و دیالکتیک پویان را که با همه دستاوردهای علوم طبیعی منطبق است همراه داشته باشد و با توسل به هدفمندی و تکامل در پرورش یک معنویت راستین در عصر از خود بیگانگی مغز، یاس و نومیدی را به شور و تلاش جاودانی مبدل کند.

در برزخ ایدئولوژی های رنگارنگ و غیر منطبق با شرایط جامعه ما این ایدئولوژی باید چراغ معرفتی برای ملت افغانستان و آنهم محرومترین اقشار این ملت برای نجات وطن از استیلای تجاوزگران امپریالیست شوروی و ساختمان یک جامعه عادل آینده که بنای آن بر محو هرگونه ستم ملی و طبقاتی استوار است، گردد. برخورد رئالیستی ما به مسایل جنگ آزادیبخش ملی و رهائی اجتماعی اصولاً از اعتقاد فلسفی و آرمان اجتماعی ما منشاء میگیرند؛ نه تنها با امپریالیزم شوروی، سیستم جهانی امپریالیستی و فئودالیزم در تضاد است، نه تنها به انواع مکاتب رفورمیستی اجتماعی که با آه و ناله و نصیحت به زعم خود راه سوم را مطرح می دارند در جنگ است، بلکه با همه تئوریهای دهن پرکن چپ نما که در نهایت چیزی جز یک سرمایه داری نوین را برگردۀ مردم تحمیل نمیکند و مقدرات مردم و کشور ما را با مقاله های رنگین در گروگان قرار میدهد از ریشه فرق دارد.

اعتقاد ما به عینیت قوانین اجتماعی ما را متکی به آن نیروهای درون جامعه میسازد که بر حسب موقعیت اجتماعی ظرفیت آموزش و تربیت با اندیشه های انقلابی و قدرت انهدام همه نظامهای برده ساز را دارا میباشد. ما درین زمینه هرگز طالب تکرار آن تجارب تاریخی تلخی نمیباشیم که در اثر بردگی معنوی و وابستگی به مراکز سیاسی و ایدئولوژیک بزرگ، انقلابیون تعداد کثیری از کشورها را پس از جانفشانی بی نظیر میلیونها انسان زحمتکش به اعمار امپریالیستهای نوین مبدل گردانیده است و یا به نحوی از انحاء نیروهای انقلابی این کشورها را به رکود و آشفستگی مواجه ساخته است.

بن بست فکری موجود در جنگ ضد تهاجم شوروی و تعویق طولانی یک جنگ در مبارزه قطعی علیه نظامهای ضد مردمی کهن در کشور ما از جانب توده های محروم مردم که در درون جنبش مقاومت سلطه سیاهترین افکار ارتجاعی شبه فاشیستی را فراهم ساخته و ظاهراً کوس جاودانگی آنرا به صدا درآورده نباید باعث هیچگونه تنگ نظری، یاس و انارشیزم روشنفکرانه گردد بلکه لازم است تا دلایل عینی آن جستجو گردد و از آن برای تسریع پروسه آزادی و انقلاب کشور ما استمداد شود.

این تئوری باید برای تنویر افکار محروم مردم و سازمان آنها باشد، وظایف این توده های محروم مردم را در مراحل مختلف تاریخ و تکامل اجتماعی آنان معین داشته و اجتناب ناپذیر بودن آزادی ملی و انقلاب را به ثبوت برساند.

مادامی که تاریخ پنجساله اخیر جنبش انقلابی و ملی کشور خود را مطالعه میکنیم به یک نکته برمخوریم و آن عملزدگی بدون تئوری است. بناءً امکان آن موجود است که منحنی یک واکنش نامناسب در برابر عملزدگی، تئوری گرائی جای آنرا بگیرد. ازینرو حتمی و لازمی است تا ایدئولوژی ما در جریان شرکت درعمل اجتماعی، آنهم شرکت فعال و انقلابی با اتخاذ شیوه متری و مشی صحیح تدوین گردد. عمل اجتماعی ابعاد گوناگون دارد ولی عجالتاً وظایف مطروحه انقلابی جنگ آزادیبخش ملی روزنه این جهان متنوع محسوب میگردد.

نکته دیگری که در مسئله ایدئولوژی باید در نظر گرفته شود این است که ما گروه تحقیقاتی نیستیم بلکه عناصر انقلابی و میهن دوست یک ملت مسلمان میباشیم که کشورشان تحت اشغال امپریالیزم شوروی بوده و نبود یک ایدئولوژی رهنا جنبش را به رکود و فساد مواجه ساخته است. دسترسی به یک ایدئولوژی همه جانبه در جریان یک پروسه تاریخی ممکن میگردد ولی اصول بنیادین آنرا قبلاً میتوان پیشبینی کرد. این اصول باید واجد یک سیستم جامع متجانس بهم پیوسته و پاسخگوی جمیع مسایل یک نظام ایدئولوژیک و فاقد تضاد درونی باشد.

### **ضرورت تدوین ایدئولوژی اعلام مواضع:**

در تدوین یک ایدئولوژی ما ناگزیر با مسایل و محدودیت هایی روبرو خواهیم شد. این مسایل و محدودیت ها اشکال مختلفی دارند. مثلاً سابقه ذهنی انسان با یک طرز تفکر خاص، سلیقه ویژه فلسفی و اجتماعی و موجودیت ایدئولوژی های بزرگ عصر که چه بصورت مستقیم و چه بصورت غیر مستقیم عده ای را مرعوب خود قرار خواهد داد. با توجه به محدودیت های تاریخی دانش بشری، محدودیتهای فرهنگی مشخص ناشی از عقبماندگی اجتماعی و تاریخی کشور، امکان دو طرز واکنش نسبت به امر خطیر و پیچیده ایدئولوژی وجود دارد. یکی جسارت ساده لوحانه در استنباط و استنتاج که منشاء آن کونه فکری است و دیگری جبن فلج سازنده که ناشی از جهل از شناخت چگونگی پیدایش مکاتب فکری است. یقیناً هر دوشیوه مزوم بالا از نظر ما مردود است، زیرا ما مسئولیت های عملی اجتماعی و تاریخی را متعهد گردیده ایم. ازینرو قبلاً باید معترف باشیم که بسیاری از مسایل را جواب گفته نمیتوانیم و باید هم جوانب نگوئیم. این طرز برخورد بیانگر منتهای صمیمیت و صداقت انقلابی ما است. تدوین چنین ایدئولوژی مستلزم افراد انقلابی خبیر و با صلاحیت است و انجام آن نقطه عطفی در تاریخ جنبش انقلابی کشورما. ناگفته پیدا است که چنین ظرفیتی نه تنها در ظرفیت محدود کوچک ما نهفته نیست بلکه سهمگیری فعال همه انقلابیون کشور ما را ایجاب میکند. تاریخ کشورما در پهلوی رفع مسایل جنگ وظیفه سنگین تدوین ایدئولوژی انقلابی را بر دوش آگاهترین فرزندان این کشور گذاشته است. رهائی افغانستان به لیبیک این ندا وابسته است.

### **تئوری سیاسی و اجتماعی اعلام مواضع:**

جامعه ما تا کنون فقط رژیم های سلطنتی مستبد و رژیم های نظامی کودتا را تجربه کرده است. در اپوزیسیون ضد اشغالگران شوروی فقط دو الگوی تازه به نظر میخورد: یکی جمهوری اسلامی صدرصد اخوانیها و دیگری جمهوری دموکراتیک خلق یا شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا که چپ سنتی از آن دفاع میکند. هر دوالترا تئوری اخیرالذکر به دموکراسی و اهمیت و ضرورت آن بی اعتنا اند. جمهوری اسلامی مکتبی اخوانی قبلاً مخالفت خود را با تکفیر دموکراسی اعلام کرده است، حال آنکه چپ سنتی دموکراسی را تا زمانی تقاضا میکند که خودش به قدرت برسد و پس از آن با تصرف قدرت، همه اموراتصادی تولیدی و توزیعی جامعه را و بالنتیجه سیاست و کلیه نهادهای روبنائی جامعه را در دست دولتی قرار میدهد که توسط سازمانی از بوروکراتها که خود را نماینده پرولتاریا میخوانند اداره میگردد. ازینرو جای هیچگونه دخالت آگاهانه ای برای مردم باقی نمی ماند. هیچ سازمان دموکراتیک و توده بی مستقل از دولت در قلمرو سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و هنری جای ندارد. این تئوری

سیاسی با وجود تضادهای جدی ای که میان چپ سنتی ضد شوروی و احزاب وابسته به شوروی وجود دارد مشترک میباشد. البته لازم است که قبلاً اذعان کنیم که ما درینجا قصد هیچگونه اتهام بستن و مماثله میان چپ سنتی افغانستان که اکثریت قاطع آن با نیت انقلابی به جنبش پیوسته اند با وابستگان شوروی که حیثیت چاکران تجاوزگران روس را دارد نداریم. ولی مسایل سیاسی را معمولاً از روی نتایج آن قضاوت میکنند. در کشوری که طبقه کارگر آن با محاسبات دست و دل باز، اندکی بیش از یک فیصد نفوس را تشکیل میدهد، در کشوری که طبقه کارگر آن با هزار و یک رشته با روابط روستایی، نژادی و قبیلوی پیوند دارد، در کشوری که طبقه کارگر آن حتی یک سازمان صنفی ندارد، در کشوری که طبقه کارگر آن، بجز لحظات کوتاهی تحت تاثیر جنبشهای دانشجویی، هیچگونه تاریخ واقعی مبارزات طبقاتی ندارد، در کشوری که پرولتاریای آن هنوز به مفهوم واقعی پرولتریزه نشده و بنا به ضعف تشکیلاتی و سیاسی هنوز طبقه ای در خود است نه برای خود، چندین سازمان خورد و بزرگ چپ سنتی که بعضی از آنها در ترکیب اجتماعی خود حتی یک کارگر هم عضو ندارند، دعوی قیمومیت طبقه کارگر را دارند و نزدیک ترین هدف خود را جمهوری دموکراتیک خلق، برقراری شکلی از دیکتاتوری طبقه کارگر، میدانند. این سازمان های روشنفکری با هژمونیزم تشکیلاتی خود حتی بدون در نظر گرفتن قدرت واقعی خود منشاء انواع مختلف سکتاریزم و گرایشها و عملکردهای ضد دموکراتیک در جنبش میگردند. مادامی که این اقلیت ناچیز در اثر مساعدت اوضاع قدرت حاکمه را بدست آورند ناگزیر اند دیکتاتوری یک اقلیت ناچیز بوروکرات را که هیچگونه رابطه ای با طبقه کارگر ندارد بنام طبقه کارگر اعمال کنند و نظام خود کامه و استثمار را بوجود آورند.

تئوری سیاسی و اجتماعی اعلام مواضع درست برعکس این دو الترناتیو مروج عمل میکند و از اعتقاد خلل ناپذیر به دموکراسی نه تنها برای امروز جامعه بلکه تا زمان محو کامل هرگونه امتیازات طبقاتی و ملی سرچشمه میگیرد. اعتقاد پیروان این مشی به عینیت قوانین اجتماعی ما را متکی به آن نیروهای درون جامعه میسازد که برحسب موقعیت اجتماعی ظرفیت آموزش و تربیت با اندیشه های انقلابی، قدرت طرد سلطه اجنبی و اعمار یک جامعه دموکراتیک را دارند. درست همین واقعیت است که در اولین اعلامیه تأسیس سازمان آزادیبخش مردم افغانستان "ساما" بدین ترتیب بیان میگردد:

«سازمان آزادیبخش مردم افغانستان با تاکید انصراف نا پذیر بر اصل عدالت اجتماعی ایکه منافع تمام خلق و به ویژه منافع تاریخی ستمکش ترین طبقات جامعه و تساوی راستین ملیتهای این سرزمین را احتوا نماید و با درک نیازهای سالم جامعه بیپاس خون شهدای راه آزادی میهن و با الهام از پیمردی و جانبازی خلق متعهد است که ضمن سهمگیری صادقانه و قاطعانه در پیکار نجات بخش ملی کشور در دفاع از دستآورد های مجاهدات خلق و تکامل آن در جهت تامین عدالت اجتماعی با پیگیری مبارزه کند.»

ما تا کنون صادقانه بدان وفاداریم. به عقیده ما:

«اینکه اندیشه در واقعیت یافتن اصرار بورزد کافی نیست، باید واقعیت به اندیشه رسوب کند.» (انتقاد فلسفه هگل مارکس - کلیات جلد یک - صفحه ...)

تئوری هراندازه هم که پیشرفته و انقلابی باشد در صورت عدم آمادگی شرایط ذهنی نمیتواند به هیچ وجه موجب تحقق انقلاب باشد. آنچه در اثر این قبیل تئوریهها درعمل میتواند بوجود آید حد اکثر فشار بر جامعه و ایجاد انحراف در جنبش است که خود موجب سوختن نیروها میگردد. بنا بر همین واقعیات انکار ناپذیر تاریخی است که تئوری اجتماعی و سیاسی اعلام مواضع نه بر حسب الگوهای متداول قبلاً پذیرفته شده، بلکه با رجوع به جامعه و بیرون کشیدن رهنمود های سیاسی از درون آن بوجود آمده. بدون شک این طرز برخورد نسبت به قضایای سیاسی و اجتماعی از همان ابتدا واجد توانایی هایی میباشد، ولی طراحان و پیروان مشی انقلابی و ملی نه تنها نقایص کوچک بلکه اشتباهات جدی را نیز متحمل و حتمی میدانند زیرا تا جائیکه معلومات ما بدست میدهد میتوان گفت که سازمان آزادیبخش مردم افغانستان اولین سازمانی بوده است که در دو خط اعلام مواضع و برنامه نقطه نظرهای خود را مستقلاً در خود داشته است. مادامیکه سازمان در کنگره اول خود این خطوط بالنسبه

مستقل را ارائه میکرد به گمان غالب دیگر سازمانها و گروه های چپی فاقد چنین رهنمود مستقلى بوده و با برنامه های ديگران منحيث مواد آموزشی اکتفا ميروزيدند. درینجا ميتوان حدس زد که امکانات چه اشتباهاتی در تدوین یک خط فکری مشخص برای جامعه وجود دارد و ما قبلأ بدان معترفیم و در صورت شناخت این کمبود ها و اشتباهات پیوسته در تکمیل و تصحیح آن صادقانه اقدام خواهیم کرد.

عقیده به عینیت قوانین اجتماعی پیشگامان تدوین کننده اعلام مواضع را وادار ميکرد که با انقلاب از دیدگاه طبقاتی برخورد کنند و آنرا در محدوده امتیازات تشکیلاتی نظامی و سیاسی صرف ننگرند، یعنی معتقد بودند که برای انقلاب رشد نیروهای مولده مادی و شیئی جامعه به حد کافی باید برسد. ازینروی سطح اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و سازمان طبقه انقلابی باید به بلوغ خود برسد در غیر آن هر اقدام دیگر که از آرمانگرایی و یا اراده گرائی صرف نشئت کند با وجود اعتقاد به صادقانه ترین عدالتخواهی ها به عکس خود تبدیل ميگردد و در نتیجه آن ظرفیتهای انقلابی جامعه بسود ارتجاع تخریب ميشود و قربانی آن هم توده های زحمتکش و استثمار شده انقلاب ميشاشند. مطابق به همین واقعیات جامعه افغانستان بود که مواد اعلام مواضع طوری تدوین گردید که واقعیات جامعه را در نظر گرفته و بزرگترین نیروها را برای سرکوب ارتجاع و امپریالیزم حاکم بسیج کند. تدوین کنندگان اعلام مواضع برای رسیدن به جامعه عاری از کلیه انواع استثمار و سرکوب دموکراسی را در گسترده ترین شکل آن هدف مبارزه کنونی خود قرار داده اند زیرا به اعتقاد آنها رسیدن به چنین آرمانی نه از طریق سلطه دولت در تمام ابعاد زندگی انسانها بلکه از طریق تأمین آزادی های دموکراتیک و بسیج بمنظور ایجاد آن نهاد های دموکراتیک و توده یی میسر ميگردد که اعمال حاکمیت مستقیم مردم را قابل تحقق میسازند.

روح کلی ایکه اعلام مواضع را در کلیه ابعاد مبارزاتی آن هدایت ميکند دموکراتیزم پیگیر و انقلابی است. اعلام مواضع در قبال تئوری های ارتجاعی و امپریالیستی اقتصادی در حدود درک و توان خود کوشیده است برای فراهم ساختن زمینه های جامعه فارغ از استثمار تناسب صحیحی میان تمرکز وعدم تمرکز اقتصادی که خود انعکاسی از ناهمگونی شرایط تولید جامعه است به پیش کشد.

اعلام مواضع در رابطه با سیاست خارجی، مشی مستقل ملی را که نه تنها صرفاً الترناتیو در قبال ترفند گرائی های معمول نیروهای چپ سنتی است پیشنهاد کرد بلکه با اتخاذ موضع منطقی و مترقی راه بقاء و شگوفایی افغانستان را تقدیم نمود.

اعلام مواضع در زمینه اجتماعی در پرتو خط دموکراتیک خود ضرورت شرکت فعال در پیکارهای دموکراتیک جامعه و سازمان های دموکراتیک را تأیید نمود.

## انتقادات بر اعلام مواضع:

با انتشار اعلام مواضع منحيث برنامه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی پیروان خط انقلابی و ملی در "ساما" کلیتاً دوگونه برخورد را باعث شد. از یکطرف پشتیبانی پر شور اقشار و طبقات انقلابی مردم و از جانب دیگر سوء تعبیر ها، اتهامات و انتقادات جدی چپ سنتی. با وجود آنکه پیروان مشی اعلام مواضع هرگز ادعای کامل بودن این برنامه را ندارند ولی حاضرند تا انتقادات جدی را پاسخ بگویند. از جمله سوء تعبیرها، اتهامات و انتقادات وارده بر اعلام مواضع، مهمترین آن چه در درون و چه در بیرون سازمان انتقاد بر تز جمهوری اسلامی مردمی اعلام مواضع بوده است.

یکی از مهمترین مظاهر طرز برخورد علمی به قضایا در اعلام مواضع آن است که برای توسل به جامعه آرمانی فاقد استثمار فرد از فرد که در آن هیچگونه اثری از تبعیضات طبقاتی و ملی موجود نباشد توجه به شناخت و معرفی نوع تولید، نوع اداره و نوع انسانی که می تواند مقدمه تولید، اداره و انسان جامعه آینده باشد، ضرورت است. یعنی اعلام

مواضع در هوا گز نمیکند و فقط با همین انسان های موجود افغانستان که در محدوده روابط طبقاتی و تولیدی خاص کشور ما بسر می برند سروکار دارد و امکان تحقق جامعه آرمانی خود را تنها در حوزه بایستنیهای اخلاقی و تمایلات عاطفی و ارادی انسانها جستجو نمیکند. این نوع برداشت از واقعیت های اجتماعی تمایز اصلی طراحان و پیشگامان اعلام مواضع را از چپ سنتی بیان میدارد.

جمهوری اسلامی مردمی اعلام مواضع را که انعکاس دهنده راستین آرمانها و خواستههای ملی و دموکراسی مردم افغانستان میباشد با جمهوری اسلامی مکتبی اخوانی که هم از لحاظ تئوری و هم از لحاظ عملکرد بکلی متضاد میباشد عمداً همردیف قرار میدهند. انتقاد کنندگان به زعم خود اعتراف به جمهوری اسلامی مردمی را در اعلام مواضع به سهولت پاسخ گفته اند و آن را یک حرکت خایفانه در قبال ارتجاع مسلط به جنبش مقاومت دانسته اند. اما هنگامیکه اعلام مواضع را در ابعاد مختلف دموکراتیک آن مدنظر میگیرند و آنرا مخالف با مذاق چپ سنتی می یابند انتقاد به اتهام مبدل میشود و جمهوری اسلامی مردمی اعلام مواضع را بعینه با جمهوری اسلامی اخوانی هم ترکیب میدانند. این طرز برخورد از چندین جهت خطا است. قبل از همه حاکی از یک برخورد سود جویانه و غیر روش شناسانه با پدیده های اجتماعی است، زیرا جمهوری اسلامی مردمی اعلام مواضع مطابق به تمام فقراتی که در فصل سیاست داخلی آن تذکر داده شده یک جمهوری دموکراتیک است که بر مبنای پرولیزم سیاسی و تفکیک قوا به وجود می آید. این نوع جمهوری دموکراتیک نیاز عاجل طبقات انقلابی و پیش شرط هر فرآیند متعالی بعدی است و از ریشه با جمهوری اسلامی مکتبی که مبین یک رژیم توتالیتر مبتنی بر دیکتاتوری تئوکراتیک است متفاوت میباشد.

انتقادیون ما نه تنها با متود مکانیکی طرح قضایا تضاد شکل و مضمون را از دیده فرو میگذارند بلکه عملاً بند سوم فصل سیاست داخلی را که در آن نامگذاری دولت را به مجلس مؤسسان (نمایندگان) مردم تفویض میکند نادیده میگیرند.

انتقادیون ما که در بینش شان هرچیز یک جامعه متکی بر مناسبات فرمانروائی است حاکمیت مردم را تنها بصورت حاکمیت کسانی می فهمند که خود را نماینده مردم میدانند. آنها عملاً به نقش مردم، شعارها و خواسته های واقعی آنها ارزش قایل نیستند. این افراد هنوز نمیدانند که پس از تجاوز روس به افغانستان تحت لوای کمونیزم مقاومت ملی مردم ما تحت شعار اسلام علیه آن برپا گردید. در این شکی نیست که جنبش خود بخودی مردم تا لحظه ای که دخالت عنصر آگاه در آن جدی نباشد وسیله سودجویی طبقات ارتجاعی قرار میگیرد، اما عمل مبارزاتی مردم نشان میدهد که اسلام مردمی نقش رزمنده و سازنده ای علیه استعمارگران داشته است. این عنصر فرهنگی دیریا بدون تردید تا سالیان درازی در تعیین هویت ملی مردم ما نقش بازی میکند. اگر ازین تضاد بین عینیات و ذهنیات انتقادگران ما هم بگذریم فقط یک فاکتور روانی و حساسیت ضد مذهبی باقی میماند. تا جایی که ما انقلاب را نقش توده های مردم در سرنوشت استعمار و ارتجاع میدانیم و منحیث عناصر انقلابی و ملی مؤظف به انعکاس خواسته های عینی نیروهای انقلاب و شکل دادن آن در یک مسیر مترقی میدانیم به سهولت میتوانیم این رنجش عاطفی و حساسیت روانی انتقاد کنندگان خود را اغماض کنیم. با این حال اگر مسئله حساسیت درونی روانی در میان باشد جای اینکه یک گروه کوچک مبارزین را با این حساسیت از دست میدهیم در عوض توده های میلیونی مردم را با خود خواهیم داشت.

اینکه تصویری برای رفقا پیدا شده که ما نمیتوانیم در چوکات تشکیلاتی "ساما" مبارزه را به پیش ببریم، به نظر من دلیل عمده اش این است که: همان طوری که در مسئله ایدئولوژی ما قرائت کردیم وظیفه ما در پهلوی کارهای دیگر تدوین یک ایدئولوژی است. و اما متاسفانه ما اینطور برداشت داریم که رفقای دیگر ما از قبل ایدئولوژی و مشی و تمام مسایل خود را تدوین شده و حاضر و آماده دارند و ضرورت به این مبارزه ندارند. وجود ما در درون این تشکیلات مانع هدف شان و مانع کار شان میشود، چون اینها به یک اعتقاد رسیده اند و تصمیم ندارند که این ایدئولوژی و یا این اعتقاد خود را عوض کنند. ازین لحاظ اگر این امکان وجود داشته باشد ما حاضر هستیم که در همین چوکات با ایشان کار کنیم.

گفتیم که تدوین ایدئولوژی کار یک فرد و دو فرد و یا تعدادی از افراد نیست، بلکه باید تمام ملت و بالاخره تمام بشریت سهمش درینجا اداء شود. ما هم بعنوان یک ملت حق داریم که درین تاریخ سهم داشته باشیم. من گفتارم را در همین جا خاتمه میدهم و رفقا حق دارند که اظهار نظر کنند.

## سخن:

حالا یک مسئله میماند در رابطه به اینکه برداشتهای تئوریک خود را بگوئیم:

سرمایه داری وقتیکه منحنی یک رژیم جانشین فئودالیزم در مغرب زمین میشود مکاتب سوسیالیستی منحنی عکس العمل در مقابل رژیم سرمایه داری عرض اندام میکند. پیش از مارکس بسیاری از دانشمندان، که ما بنا به کمبود معرفتی خود زیاد سرشان استناد نمی کنیم، خواستند طرحاتی بدهند که مناسبات سوسیالیستی، مناسبات انسانی در جامعه بشری جاگزین سرمایه داری شود. اگر غلط نکنم سوسیالیزم منحنی یک سیستم اجتماعی ابتدا توسط باهوک مطرح میشود و از جهات گوناگون مورد تفسیر و تحلیل قرار میگیرد. دانشمندی می خواهند از جهت اقتصادی، دانشمندی از جهت سیاسی و دانشمندان دیگری هم از جهت اجتماعی اومانیزمی اش، سوسیالیزم یعنی مناسبات انسانی عالی تر از سرمایه داری توضیح کنند. مارکس و انگلس بر مبنای تمام غنای مکاتب قبلی خود سوسیالیزم را طرح کردند و دستگاه عقاید خود را عرضه نمودند. یکی از مسایل بسیار جدی در قرن نوزدهم بحرانهای اقتصادی و شرایط بسیار بد طبقه کارگر و هم جریانهای سیاسی ای که انقلابات را بار آورد، است.

نوابغ بزرگ بشریت (مارکس و انگلس) که ساحة کارشان شاید قرنهای جاودان باشد، ناگزیر از دید دیالکتیک علمی باید به همینطور پرابلم های عمیق بشری جواب بگویند و آن پاسخگوئی به مسایل اقتصادی و سیاسی است. [طبق] کاوشها و پژوهشهایی که در رابطه با مسایل اقتصادی میکنند کاپیتال را بیرون میدهند و در عین حال اشاراتی در دهه چهل قرن نوزدهم در رابطه با اینکه انسان چگونه باید زندگی بکند طرحات اومانیزمی خود را بیرون میدهد. ما بصورت عمده از 82 جلد کتاب کلیات آنها در فارسی بسیار کم [خوانده ایم] و فقط از ترجمه های احزاب و نویسندگان های سایر کشورها [استفاده کرده ایم]. میگویند که مارکس بجز دست خط های فلسفی، اجتماعی و اقتصاد سوسیالیزم در آثار پراگنده دیگر هم مثل ایدئولوژی المانی (که من البته هیچکدام اینها را نخوانده ام) به پایه کاپیتال یا به پایه سایر آثار خود سرجهت اومانیزم یا اخلاقیات انسانی تأکیدات، کاوشها پژوهشهایی ندارد. یعنی ازین که ساحة تحقیق این نوابغ بنا به ضرورت های عاجل قرن، پرابلم های اقتصادی و سیاسی بود [در رابطه با اومانیزم و اخلاقیات انسانی] به اشاراتی بسنده می کنند و [این موضوع] در انبوهی از تحقیقات اقتصادی و مشغولیت های سیاسی همین طور فراموش میشود.



شکست انقلابات 1848 و بعد انقلابات دیگری مثل کمون پاریس آهسته آهسته مارکس و انگلس را، که انقلابات زودرس سوسیالیستی را نوید میدادند، وادار میکند که بر علاوه تحلیل اقتصادی به تزه‌های سیاسی هم بپردازند. از آن جمله از مجموع نظرات مارکس، با [توجه به] انقلاباتی که در قرن نوزدهم شد، گرایش به این مسئله است که قدرت سیاسی متمرکز بدست پرولتاریا میتواند معضلات اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی و مجموعاً اومانستی انسان را حل کند. به این ترتیب از سه ساحت پژوهش اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در دید این نابغه قرن نوزدهم، که امروز بررسی اش ساده است چون یک قرن معرفت پیش ما افتاده، در دو ساحت اقتصادی و سیاسی پیش میرود. در جهت اقتصادی قوانین اقتصادی جامعه سرمایه داری را و اشغال گام بگام سنگرهای اقتصادی را به نفع طبقه کارگر پیشکش میکند. در ساحت سیاسی انقلابات پرولتاریائی زود رس را که منجر به یک انقلاب سرتاسری در اروپا میگردد نوید میدهد. ولی در خلال این دو مشغولیت جهت اجتماعی آنچنان که لازم باشد مورد توجه قرار نمیگیرد.

وقتی که مارکس و انگلس در اواخر عمر خود میرسند نوید های تقریباً چهل پنجاه ساله مبارزاتی شان عملی نمیشود و دستگاه [شان] هم با خالیگامی که درین بخش دارد نمیتواند منحصراً دستگام مکمل خود را عرضه بکند. باید توسط ادامه دهنده های خود مورد تفسیر ها و تعابیر قرار بگیرد و عملاً عمل شود. من با اجازه رفقا درین که مارکس و انگلس انقلابات زودرس پرولتاریائی و تبدیل سرمایه داری را نوید میدهند و عملی نمیشود یکی دو صفحه را برای رفقا قرائت میکنم:

ما در بسیاری از نوشته های مارکس و انگلس می بینیم که آنها چه بمناسبت های بحرانی و انقلابی و چه در ارزیابی عمومی تر از توان شیوه تولید سرمایه داری در اروپا سخن از فرارسیدگی شرایط انقلاب میگویند، بدون اینکه انتظار آنها به واقعیت انطباق داشته باشد.

در مانیفیست جامعه بورژوائی به جادوگری تشبیه میشود که دیگر قادر به استیلای قدرت خود بر جادوای که از زیر زمین بیرون آورده است نیست. همه تدابیرش برای مقابله با بحرانی یعنی این طغیان نیروهای مولده علیه مناسبات تولیدی ویژه این جامعه وسیله بحرانیهای فراگیر تر و بزرگتر میشود. در نتیجه گیری صحبت ازین است که نیروهای مولده در روند رشد خود دیگر از چارچوب شکل بهره برداری از آنها سر بیرون زده (مارکس و انگلس جلد 20 صفحه 247).

انگلس در اصول کمونیزم مینویسد که درجه رشد نیروهای مولده هم اکنون بجائی رسیده است که رفع مالکیت خصوصی دیگر نه تنها ممکن بلکه لازم شده است (مارکس - انگلس جلد 4 صفحه 245).

همچنان میبینیم که مارکس در "مبارزات طبقاتی در فرانسه" از انقلاب اجتماعی قرن نوزدهم سخن میگوید. (مارکس انگلس جلد 7 صفحه 211).

در نامه ای از انگلس به مارکس شاهد خوشحالی نویسنده از تلاش عمومی سرمایه داری در اثر بحران سال 1857 هستیم و اینکه چگونه این بحران در وضع روانی و جسمانی او تاثیر مفید و سلامت بخش گذاشته است. حرف از انگلس است: در 1848 گفتیم که نوبت ما میرسد و نوبت ما به یک معنی معینی رسیده است ولی اکنون بطور کامل میرسد. اکنون مسئله مرگ و زندگی مطرح است. مطالعات نظامی من ازین طریق فوراً عملی تر میشود. من بدون فوت وقت به سازماندهی و تاکتیک مقدماتی ارتشهای پروس، اتریشی، باویریایی و فرانسوی اقدام کرده و بجز آن

به سواری روی خواهم آورد یعنی به شکار روباه که مدرسه واقعی است (مارکس - انگلس جلد 29 صفحه 211) (منظور مدرسه واقعی نظامی است).

برای انقلابی که چنین بی صبرانه انتظارش میرفت 21 سال بعد در پاسخ روزنامه شیکاگو تربیون در اوایل دسامبر 1887 مارکس اظهار میدارد که:

«از نظر سوسیالیستی دیگر وسایل برای تغییر مرحله کنونی تاریخ بصورت انقلابی وجود دارد. (مارکس - انگلس جلد 3 صفحه 545).

واضح ترین پیشبینی را میتوانیم در نامه مورخ 5 دسامبر 1892 انگلس به دختر مارکس بخوانیم: درین نامه انگلس در رابطه با افتضاح مالی بزرگی که در فرانسه بدست دولتمردان این کشور رخ داده بود به این نتیجه میرسد که این واقعیت آغاز انتهای حکومت بورژوازی است و سوسیالیزم ایجاد خواهد شد. او سپس آرزو میکند که یکاش این تحول چندان شتاب نکند تا آلمانیها هم بتوانند خود را آماده کنند، البته بدون این واقعه انقلاب آلمان بموقع خود فرا خواهد رسید یعنی [اگر انقلاب 5 رانسه] بین 1894 و 1904 شروع بشود آنگاه آلمان بلافاصله بدنبال خواهد آمد و از آن پس اتحاد پرولتری آلمان و فرانسه انگلیس را نیز مجبور به عمل خواهد کرد (مارکس - انگلس جلد 38، صفحه 545).

همانطوریکه میدانیم این انتظارات به تحقق نرسید و انقلاب نه در فرانسه انجام شد و نه در آلمان و نه در انگلیس. این را که این راز در کجا است خود انگلس در مقدمه بر چاپ 1895 "مبارزات طبقاتی در فرانسه" بدست داده است: «تاریخ بما و همه کسانی که مانند ما فکر میکنند حق نداد. تاریخ برای ما روشن کرد که در آن زمان میزان انکشاف اقتصادی در قاره اروپا هنوز برای حذف تولید سرمایه دارانه وسیعاً ناپخته بود. تاریخ این را به وسیله آن انقلاب اقتصادی ثابت کرد که از 1848 ببعد تمامی قاره را فرا گرفت. طوری که صنعت بزرگ در فرانسه، اطریش، مجارستان و لهستان و به تازگی در روسیه واقعاً جا باز کرد و از آلمان یک کشور صنعتی درجه اول ساخت و همه اینها بر بنیاد سرمایه داری ای که در سال 1848 هنوز بسیار قابل توسعه بود.» (مارکس - انگلس جلد 7 صفحه 516).

این البته گفتاری است در باره انتظاری که در سال 1848 برای انقلاب سیاسی میرفت، ولی تجربه بما اجازه میدهد که صحت آن را شامل انتظارات مربوط به آخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست نیز بدانیم. در باره اینکه چرا مارکس و انگلس علیرغم ژرفنای عظیم دانش آنها نسبت به روند های اجتماعی مرتکب چنین پیش بینیهای اشتباه آمیز میشدند نظریات مختلف وجود دارد. از جمله آنها است نظر ژودلف بارو که این واقعیت را ناشی از تاثیر اندیشه هگل بر اندیشه مارکس میدانند. بنظر او مارکس تحت تاثیر هگل در میان آنچه منطقی است یعنی از نظر منطق در تاریخ وقوع می یابد و آنچه تاریخی است و واقعاً رخ میدهد نوعی وحدت قایل میشود (تضاد تاریخی و منطقی دو مقوله فلسفی) و از اینرو به اندازه کافی به عناصر کمی که بین این دو امر یعنی منطقی و تاریخی فاصله می اندازد توجه نمی کند. (رودلف بارو طرح الترناتیو کلن صفحه 51 - 1977).

در هر حال در چنین بحثی [باید] عواملی چون پیچیدگی عظیم روند های اجتماعی و رشد ناکافی علوم اجتماعی و تفاوت بین خرد علمی و عاطفه انقلابی یک انسان انقلابی نیز مورد توجه قرار بگیرد.

درین قسمت همان قسمی که تذکراتی رفت مارکس و انگلس ظرفیت رژیم سرمایه داری را پیش بینی میکنند که توان تاریخی را از دست داده است و شاید به سرعت انقلابات پرولتاریائی و رژیم سوسیالیستی جاگزین رژیم اجتماعی [کنونی] شود. ولی طوری که ما و شما در قرن بیست می فهمیم - و حالا بسیار آسان است - که سرمایه داری نه تنها ظرفیت خود را در قرن نوزدهم از دست نداد بلکه توانست در سطح بالا تر تا قرن بیست هم منحیث شیوه مسلط تولید خود را عرضه بکند. تحول قرن نوزدهم تا تحول قرن بیست یعنی پنهانی ترین زوایائی مناسبات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی موجود از نظر تحقیقاتی در ایدئولوژی ها نتوانسته بازتاب بیابد. این پیچیدگی ها عملاً نشان میدهد که سرمایه توان خود را یک قرن دیگر هم نتوانسته تثبیت کند.

من دو ورق دیگر را میخوانم که نشان میدهد سرمایه داری ظرفیت بیشتر از آنچه داشته که مارکس و انگلس پیش بینی میکردند.

بین قرن نوزدهم و میانه قرن بیستم دیگرگونی های مؤثری در بنیاد تکنیک صنعتی، اجتماعی و اقتصادی سرمایه داری بوجود آمد مقایسه دو قرن است که تمام تحلیل بر آن قرار دارد.

دیگرگونی در مغز انسان درجه کمی از تغییرات مذکور نداشت. چون بعضی ازین تغییرات، تغییر در شکل استثمار، اقتدار و مالکیت معطوف به جنبه هایی از وضع اقتصادی و خصوصیات سرمایه داری کنونی خواهد بود که در حال حاضر اساسی تر میباشد. گرچه ممکن است منشاء و ریشه آنها در قرن نوزدهم و حتی جلو تر باشد. در جامعه کنونی نشانه های فئودالی بطور فزاینده ای رو بزوال است و در شکل جامعه سرمایه داری آشکار، شکل خالص جامعه سرمایه داری آشکار تر میگردد. ولی هنوز نشانه هایی از فئودالیته در اروپای غربی برعکس ایالات متحده بچشم میخورد (تحقیقات از دودهه بیشتر است). سرمایه داری ایالات متحده نه تنها نیرومند تر و پیشرفته تر از اروپا است بلکه انگاره و نمونه ای است که گسترش سرمایه داری اروپا از آن پیروی میکند. سرمایه داری امریکا پیشرفته ترین بوده و اثری از بقای فئودالیزم در آن دیده نمیشود. میراث فئودالیزم صرفنظر از جنبه های منفی بارز آن، خصوصیات انسانی ویژه زیادی دارد که در مقایسه با آنچه سرمایه داری خالص ایجاد کرده بسیار قابل توجه است. انتقاد اروپا از ایالات متحده بر مبنای ارزش های انسانی فئودالیزم است که هنوز در اروپا وجود دارد. انتقاد از وضع کنونی بخاطر گذشته ای که اکنون به سرعت در اروپا از بین میرود به عمل می آید. فرق بین اروپا و امریکا ازین لحاظ همان تفاوت بین سرمایه داری قدیم و جدید است یعنی سرمایه داری ای که هنوز نشانه هایی از فئودالیزم دارد و شکل خالص آن نیست. بارز ترین تغییرات از قرن نوزدهم و بیستم دیگرگونی تکنیکی است (یک ویژه گی). استفاده از ماشین جای ماشین های بخار، موتور های سوختی برق و آغاز بهره برداری از انرژی اتمی نشان ویژه تکامل جایگزینی کار دستی با کار ماشینی است و مهمتر از آن جایگزین شدن هوش ماشینی بجای هوش انسان میباشد. در 1850 پانزدهم در صد انرژی کار بوسیله انسان، 79 درصد تغییر بوسیله حیوان و شش در صد بوسیله ماشین میشود. این نسبت در سال 1940 به ترتیب به سه درصد و یک درصد و 96 درصد تغییر پیدا میکند. در میانه قرن بیستم ما شاهد گرایش برای استفاده از ماشین های هستییم که از خود مغز دارند و تحول اساسی در فرهنگ تولید بار می آورند. تغییر تکنیکی در روش تولید در نتیجه تمرکز فزاینده سرمایه و ضرورت آن حاصل شده. کاهش تعداد و اهمیت شرکت های کوچک رابطه مستقیم با افزایش غولهای اقتصاد دارد. ارقامی که فکر میشود این چگونگی را روشنتر میسازد این گونه است:

در سال 1930 از 573 شرکت مستقل امریکائی در بورس نیویارک 180 شرکت متجاوز از 80 درصد دارائی سایر کمپنی ها را زیر کنترل خود داشتند. 200 شرکت غیر بانکی بزرگ نیمی از ثروت ثبت شده غیر بانکی را در اختیار داشتند، در صورتی که نصف دیگر متعلق به 300 هزار شرکت کوچک بود. بعلاوه باید به خاطر داشت که نفوذ این شرکت‌های عظیم از حیطة دارائی مورد کنترل آنها فراتر میرفت. شرکت های کوچکی که با شرکت‌های بزرگ داد و ستد داشتند تحت نفوذ آنها نیز بودند. رونق کار شرکت کوچک بسته به میزان نظر مساعدی بود که شرکت بزرگ داشت. نفوذ سیاسی شرکت‌های بزرگ بسیار زیاد بود. بنابراین اگر نصف دارائی ثبت شده در اختیار 200 شرکت و نیمی دیگر متعلق به شرکت های کوچک بود میتوان نتیجه گرفت که نیمی از صنعت تحت تاثیر 2 درصد از شرکت های مذکور بوده است. کیفیت این تمرکز وقتی روشنتر میشود که توجه کنیم که در کشوری با 125 میلیون نفر جمعیت 2000 مؤسسه و شرکت غیر دولتی بر نیمی از صنعت کنترل مستقیم داشتند. این تمرکز قدرت از 1933 تا کنون همواره رو به افزایش بوده و متوقف نشده. تعداد صاحبان آزاد و مستقل مؤسسات مختلف به میزان قابل توجهی پیشرفته است، در حالیکه در اوایل قرن نوزده تقریباً چهار بر پنج جمعیت کار دارای مشاغل مختلف آزاد بودند. در سال 1870 فقط یکی از این پروسه ها به این گروه تعلق داشت و در سال 1940 این نسبت به یکی بر پنج رسید (یعنی فقط 25 فیصد نیروی کار خود را در اختیار دارد). ولی یک میلیون و پنجمصد هزار مؤسسه دیگر هرکدام متعلق به یکی از نفرات است و فقط از شش درصد نیروی کار مذکور استفاده میکند. ساحات کشاورزی جز رقم بالا نیست. بطوریکه این ارقام حکایت دارند با تمرکز شرکتها کارکنان آنها هم رو به ازدیاد گذاشته است. طبقه متوسط قدیم مرکب از کشاورزان، سوداگران فقیر و صاحبان حرفه که شامل 85 درصد همین طبقه میشد، اکنون فقط 44 درصد است. (این یک پرابلم است که قرن نوزده بسرعت پرولتریزه میکند و در جامعه از تمام طبقات می آید و در کار ماشینی داخل میشود، ولی در قرن 20 دوباره سرمایه داری طبقه متوسط و فیصدی اش را افزایش میدهد. این گرایشات بسیار جالب است). طبقه متوسط جدید یعنی مدیران از 2 درصد به 6 درصد، صاحبان حرفه حقوق بگیر از 4 درصد به 14 درصد، فروشندگان از 2 درصد به بیست درصد و کارمندان اداری از 6 درصد به 25 درصد افزایش یافته است. به روی هم طبقه متوسط جدید بین 1850 و 1940 از 6 درصد به 25 درصد نیروی کار رسیده است. در حالیکه کارگزاران مزد بگیر در همین مدت از 61 درصد به 55 درصد کاهش یافته است. (طبقه کارگر را قرن نوزده زیاد میسازد قرن بیست کم میکند). بگفته میلز اشخاص کمتر با اشیاء سروکار دارند، بیشتر مردم اشخاص و یا وسایل کار را اداره میکنند (منظور اتومازیسیون ماشینی شده است).

به موازات افزایش اهمیت شرکت ها و مؤسسات غول آسا پیش آمد بسیار مهم دیگر هم بوقوع پیوست. جدائی روز افزون مدیریت از مالکیت (یک فاکتور تکنیک بود که تحول کرد و فاکتور دیگری که ویژگی قرن بیست است جدائی روز افزون مدیریت از مالکیت است). این نکته در کتاب میلز بخوبی با ارقام نمایانگر است. از 144 شرکتی که کسب اطلاع از آنها ممکن بود، از بین 200 شرکت بزرگ در سال 1930 فقط بیست شرکت کمتر از پنجهزار نفر سهامدار داشت و 71 شرکت دیگر بین 20 تا پنجمصد هزار سهامدار داشتند. فقط در شرکت‌های کوچک دستگاه مدیریت صاحب سهم عمده نیز میباشد. ولی در شرکت‌های عظیم تقریباً بین سهامدار و مدیریت جدائی کامل وجود دارد. در بعضی از شرکت‌های راه آهن و سایر مؤسسات رفاهی در سال 1929 تعداد سهم هفت سهامدار از 73 / 2 درصد تجاوز نمیکرد. به نظر میلز این امر در سایر صنایع نیز صادق بود. این دو پژوهشگر مینویسند: چنانچه صنایع به نسبت حد متوسط سهام متعلق به مدیریت سازمان یافته باشند سهام کارمندان و مدیران به نسبت معکوس ابعاد متوسط کارخانه خواهد بود (یعنی هرچه شرکت وسیعتر باشد سهام مدیریت کمتر است). در شرکت های راه آهن که حد

متوسط سهام هر شرکت 52 میلیون دالر است سهم مدیریت یکی بر چهار درصد است و در شرکت های معادن نیز این سهم به یک اعشاریه هشت درصد میرسد. فقط در شرکت های کوچک قسمت عمده سهام متعلق به دستگاه مدیریت است ... با توجه به سهام ناچیز مدیریت در شرکتهای بزرگ، آنچه در بالا درباره جدائی مدیریت از مالکیت گفته شد مدلل تر میگردد. اینکه چگونه مدیریتی که دارای سهام قابل ملاحظه ای نیست شرکت را کنترل و اداره میکند موضوع مربوط به جامعه شناسی و روانشناسی است که بعداً درباره آنها گفتگو خواهیم کرد (فاکتور دیگر است).

تحول دیگر سرمایه داری قرن 20 نسبت به قرن نهم از دیاد چشم گیر بازار مصرف است (یک مسئله تاریخی را سرمایه داری توانست جواب بگوید و آن محرومیت از وسایل مصرفی بود که در قرن بیست ارضا میشود). تمام دستگاه اقتصادی ما بر اصل تولید توده وار و مصرف توده وار استوار است. در حالی که در قرن نهم تولید بر تمایل و گرایش به پس انداز و امساک و صرفه جوئی استوار است. سیستم فعلی کاملاً برخلاف آن است. همه میخواهند بیشتر بخرند، بدون آنکه وجه خرید خود را از پیش پس انداز کرده باشند. آگاهی های تبلیغاتی و مسئله تحریکهای روانی سبب افزایش مصرف میشود و این گسترش دوش بدوش وضع اجتماعی و اقتصادی طبقه کارگر به پیش میرود (ناگفته هم نماند که غارت جهان سوم فاکتور مهمی است). به ویژه در ایالات متحده و همچنان در سراسر اروپا طبقه کارگر در تولید افزایش یافته سیستم اقتصادی سهمیم است. حقوق و مزایای اجتماعی کارگران به وی امکان میدهد تا به سطحی از مصرف برسد که درصد سال پیش بفرکش نمی گنجید. نیروی اجتماعی کارگر در کارخانه افزایش یافته است.

حال نظر دیگری به مهمترین عناصر سرمایه داری قبلی بیندازیم:

با از بین رفتن آثار و خصوصیات فئودالی، افزایش انقلابی تولید صنعتی، تمرکز روز افزون سرمایه، وسعت بازرگانی و دستگاه دولتی، افزایش تعداد اشخاصی که با ارقام و اشخاص سروکار دارند و جدائی مدیریت از مالکیت، پیشرفت سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر، روش های جدید کار در کارخانه و اداره و عناصر دیگر اجتماعی، از بین رفتن آثار و خصوصیات فئودالی را از جهات مختلف تشکیل دادند. از بین رفتن عوامل فئودالی به منزله زوال اقتدار بی منطق آنست. هیچکس از لحاظ تولد، مشیت الهی و قوانین طبیعی یکی از دیگری بدتر نیست. همه آزاد و برابراند. هیچکس را نمیتوان با اتکاء به قوانین طبیعت مورد استثمار قرار داد و بر او فرمان راند. اگر کسی بر دیگری فرمان می راند به این سبب است که کار و خدمت او را در بازار کار خریده است. اگر تنظیم و هماهنگ کننده بازار قرار داد است، بنابراین نیازی به حق و باطل و خوب و بد نیست. آنچه مورد لزوم است مناسب و درخور بودن است. آنچه مورد لزوم است حصول اطمینان از عملکرد آنچه مناسب و درخور تشخیص داده شده است میباشد. (در همین رابطه استثمار فئودالی به اساس اقتدار بی منطق مذهب و فئودالها است و اقتدار نامرئی سرمایه بازار است که همه چیز در اینطور یک مکانیزم انسانها را به گردش در می آورد بدون اینکه بدانند و اقتدار بی منطق هم ظاهراً شکسته).

واقعیت مسلم دیگر در قرن بیستم سه جزء تولید است. نیروی تسلط انسان قرن بیستم هزاران بار بیشتر از آن است که طبیعت به وی داده است. بخار، نفت و برق خادم و جور کش او شده است. انسان امروز بر قانون جاذبه پیروز شده و در آسمانها پرواز میکند، زمین های بایر را به زمینهای بارور تبدیل میکند و بجای مصلی رفتن باران میباراند که معجزه تولید به معجزه مصرف مبدل شده. هیچگونه مانع سنتی در برابر خرید چیزی که بشر امروزی به آن تمایل پیدا میکند وجود ندارد (زیاد تر فوکس عصر جوامع بورژوازی است) و کافی است پول داشته باشد تا بخرد. مردم

زیادی دارای پول هستند ولی نه برای خرید مروارید اصل بلکه برای خرید مروارید مصنوعی، اتومبیل فوردی که شبیه کادیلاک است، لباس ارزانی که گران قیمت می نماید و بالاخره برای خرید سیگارهایی که میلیونر و کارگر هر دو یکسان آنرا مصرف می نمایند. همه چیز در دسترس است، میتوان خرید، میتوان مصرف کرد. در کدام جامعه ای تا کنون چنین معجزه ای رخ داده است؟ انسانها با هم در جوار یکدیگر کار میکنند، هزاران نفر مانند سیل به کارخانه ها و ادارات سرازیر میشوند، با اتومبیل یا مترو یا اتوبوس یا قطار. طبق آهنگی که کارشناسان مقرر داشته اند کار میکنند نه زیاد سریع و نه زیاد کند. با همه هرکس جزئی از کل را بعهده دارد. طرف عصر بهمان نحو مراجعت میکنند، همان روزنامه را میخوانند، به همان رادیو گوش میدهند، به همان سینمائی میروند که برای اعلا وادنا، روشنفکر و کودک و بیسواد مشترک است. با هم تولید میکنند، مصرف میکنند و تفریح میکنند، بدون اینکه پرسش و اعتراضی داشته باشند. این است آهنگ زندگی بشر امروزی.

بنابراین جامعه ما به چه نحو انسانهایی نیازمند است؟ نقش اجتماعی درخور سرمایه داری قرن بیستم چیست؟ این سرمایه داری به انسانی نیاز دارد که در گروه های گسترده یک نواخت و مداوم کار کند، نیاز به مصرف هرچه بیشتر داشته باشد و سلیقه اش استندرد شده... باشد. به انسانی نیازمند است که خود را مستقل و آزاد حس کند، تابع هیچگونه اقتدار و اصل وجدان نباشد، ولی مایل به فرمانبری باشد، کاری را بکند که از او متوقع اند و بدون این حرکات در ماشین اجتماع بیفتد. انسان چگونه میتواند بدون زور هدایت شود؟ بدون پیشوا رهبری شود؟ بدون هیچگونه هدفی ترقی کند؟ جز اینکه حرکت کند، کار کند و پیش برود.

این تذکراتی بود که ولو برای رفقا وقتگیر بود ولی تحولات را نشان میدهد. قرن بیست نسبت به قرن نوزده که سرمایه داری منحیث یک رژیم در جامعه بشری ظرفیت یک قرن بیشتر عرضه خود را داشته. وقتی که مارکس و انگلس تمام نیرو و توانائی خود را صرف تئوریزه کردن رژیم سرمایه داری و ارائه الترناتیو برای آرمان بشریت که کمونیزم است میکنند حیات شان مطابق قانون طبیعت پایان می یابد. ادامه دهنده ها باید که کارش را پیش ببرند. بحرانهای جهانی در رژیم سرمایه داری پیروان مارکس را که انقلاب همه گیر سوسیالیزم به نتیجه نرسیده به دو گرایش متمایل میسازد. یک گرایش است که احزاب اروپای غرب پیش می گیرند. بهبود شرایط کار طبقه کارگر، شرکت با احزاب و دولتها و در پارلمان ها و در مجموع میروند به خط سوسیال دموکراسی که جهات انقلابی مارکسیزم را فراموش میکنند و طبق اصطلاحاتی که یادم نیست به گفته لنین با بورژوازی خود همگام می شوند و آن طوری میشوند. گرایش دیگری که از مارکسیزم بیرون می زند بالای وجهی تاکید دارد که طبقه کارگر به پیشآهنگی حزب خود در بحرانهای موجود پای یک انقلاب دموکراتیک و یا سوسیالیستی برود. قدرت سیاسی را بگیرد و رژیم سوسیالیستی را برقرار کند. وقتی که ما میگوئیم که ادامه دهنده ها در این دوخط میروند نفوذ عمیق مارکس را نشان میدهد که پیروانشان دیگر قدرت نقد را نسبت به این نواخ، آن چنان که باید از نفس ایده هایش بکنند، از دست میدهند.

نقطه نظرات مارکس در جهات سه گانه، که توضیح کردیم، جهت اقتصادی، جهت سیاسی و جهت اجتماعی است. جهت سیاسی ای که مارکس در انقلابات قرن نوزده فرموله میکند مجموعاً به تمرکز می انجامد. این را لنین میگیرد. البته عده ای [با ایده] تمرکز قدرت مارکس هم موافق نیست یا باید تذکر بدهیم که مارکس مسایل را بسیار عمیقتر میبیند و نه اینکه صرفاً قدرت تمرکز پیدا کند. تمرکز قدرت را لنین میگیرد و همین شاخه را تکامل میدهد با این انتقاد که پیروان مارکس در اروپای غربی با بورژوازی اروپای غربی همگام شده و از جهات اقتصادی مارکسیزم را مد نظر دارند. [لنین] نشان میدهد که رژیم سوسیالیستی را که ما ایجاد میکنیم تصرف قدرت سیاسی و هژمونی طبقه

کارگر تکامل اجتماعی و اقتصادی یک الگوی سوسیالیزم را می تواند در مقیاس ما پیاده کند. اگر سوسیال دموکراسی اروپای غربی جهت اقتصادی مارکسیزم را میگیرد و همانطور پیش میرود، لنین هم جهت سیاسی مارکسیزم را گرفته و تطبیق مارکسیزم را با فاکتور تمرکز قدرت در شوروی و در مقیاس جهانی نمایندگی میکند. ولی یک گپ تثبیت است که جهت اجتماعی و جهت اخلاقی و هومانستی ای که مارکس در سالهای 1840 به آنها پرداخته بود و در لابلای تحقیقات اقتصادی و سیاسی بعدی اش تحت تاثیر قرار گرفته بود از نظر هردو گرایش فروگذار شده است.

بناء سوسیالیزم انقلابی مارکسیستی را که لنین در مقیاس جهانی سمپل داد مدت شصت سال توانست با الگوهای خود نمونه های دیگر را به تعقیب خود بیاورد، تا جایی که ما امروز شاهد یک سیستم جهانی سوسیالیزم هستیم. در جهت مخالفش، جهت اقتصادی مارکسیزم را که سوسیال دموکراسی غرب پیش گرفته تا سرحد مستخدمین بورژوازی غرب تنزل کردند و رفتند. عجالتاً خامه هایی ازین مسئله در مقیاس جهانی مطرح است که آیا مارکسیزم آن سیستم ایدئولوژیکی است که در سوسیالیزم جهانی موجود عرضه شده یا آنچه که سوسیال دموکراسی غرب ادعا میکند که در غرب تطبیق شده است؟ یا مارکسیزم بر اساس این عدم توازن و عدم تکمیل [آن است] که ادامه دهنده ها باید در جهت اقتصادی، در جهت سیاسی و در جهت اجتماعی میگردند؟ این خالیگاه ها از نظر تاریخی موجب شد یک شاخه از پیروانش به آنطرف و دنباله رو بورژوازی شوند و شاخه دیگری برود به طرف اینکه یک سیستم استبدادی را بر خلاف آرزوهای انسانی که وجود دارد در مقیاس جهانی عرضه کند. سوسیالیزم موجود جهانی با تمرکز قدرت بدست حزب پرولتاریا که از روشنفکران است، با در دست داشتن اقتصاد دولتی، با در دست داشتن تمام نیازهای روبنائی و افکار تطبیق می شود. این خود یک پدیده بسیار طبیعی است که این تطبیق که در مقیاس جهانی بوجود آمده و ملت ما حد اقل ضربش را میخورد - امپریالیزم شوروی - با سیستم تمرکز قدرت یک نمونه منفی جهانی را عرضه کرد. نمونه بسیار روشنتر دیگر را می بینیم. انورخوجه یا شیخو رهبران بزرگ قابل تقلید هستند، در انقلاب می آیند، رشد می کنند و انقلاب را به پیروزی میرسانند. بالاخره شیخوی بزرگ توسط انورخوجه بزرگ به قتل می رسد. لنین نابغه با استالین بزرگ سوسیالیزم را و بلشویزم را، که همگی به حماسه های شان، چه بورژوازی و چه سوسیالیستها، انگشت حیرت به کلک میگیرند، [به پیروزی می رسانند]. همین بلشویزم با تمام خون بهایش با تمام کار و کوشش لنین و استالین میروود زیر پای خروشچف و برژنف می افتد. مائوتسه دون بزرگ و چوئن لای وده ها انقلابی بزرگ کار میکنند ولی حاصل کارشانرا تین هسیائوپینگ و سائر افرادی که عجالتاً هوبیت شان معلوم نیست میبرند طرف شان. کیوبائی که چهره های بزرگ چون چه گوارا و امثال آن انقلابیون در آن خونبها می پردازند یک چماق سرکوب برای جنبشهای آزادیبخش میشود. و بالاخره کار تا آنجا میکشد که دموکراسی، که یگانه مرحله ای است که در فضای آن اندیشه ها می تواند بارور شود، به فکر این شاخه از نظر می افتد.

وجه تمایزی که چه سنتی ما با تازه اندیشان در مارکسیزم - لنینیزم و تمامی عقاید پیشگامان بشریت دارند در یک وجه متمایز قرار میگیرد. من خدمت رفقا عرض میکنم دید این مکتب در نقص دموکراسی است و این نقص دموکراسی اشکال خاصش در مورد سوسیالیزم است. سوسیالیزم از دیدگاه چه سنتی تمرکز اقتصاد، سیاست و تمام روبناها به دست دولت و یک حزب است. تازه اندیش ها عدم توجه به نیازها و فعالیت های دموکراسی را قبول ندارند. یک گپ را عرض بکنیم که ارزش نوابغ از نظر ما درست است. لنین، خودم زیاد نمی فهمم، قرار شنیدگی ها خواستار جدی این مسئله بود که حزب پرولتاریا را باید معیارهایی یا اتحادیه های متسقل کارگری یا عوامل کنترل کننده

دیگر باید کنترل کند. کنترل باید وجود داشته باشد. من این گپ خود را از طریق شنیدگی های سالهای پیش می گویم. ولی سوسیالیسم چپ سنتی هیچگونه فعالیت نهاد دموکراتیک خارج از کنترل دولت و حزب را قبول ندارد. همه چیز را رهبری میکند و دولت هم بدست حزب است. میخواهد از طریق حزب و دولت تمام مجاری زندگی اجتماعی را کنترل کند. دیگر اینکه هژمونیزم حزب طبقه کارگر در رأس امور و به جز رهبری طبقه کارگر دیگر اصلاً معتقد نیست که بتواند سایر افکار دموکراتیک و پیشرو را که نه مخالف مارکسیسم بلکه علیه ارتجاع و امپریالیسم با آن هم جهت است، ولی مخالف خط سنتی ای است که نمب گذارد آنها هم نقش خود را داشته باشند و به این ترتیب هژمونیزم را اعمال میکند. عجالتاً شاید بحثها در آینده ها غنی شده برود، ولی چپ سنتی ما در رابطه با این مسایل نقاط گرهی خود را دارد.

فاکتی که وجود داشته [این است که] در رابطه با هژمونیزم، همان قسمی که در نوشته ها از اومانیزم یاد شد، برای تشکلهای و یا برای رژیمهای اجتماعی آینده و یا برای دولت پیش شرط ایدئولوژیک می دهند. مثلاً جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر. همان قسمیکه جمهوری اسلامی مکتبی اخوانی هم پیش شرط ایدئولوژیک میگذارد برای رژیم اجتماعی آینده. در جمهوری اسلامی باید مکتب اسلام در رأس قدرت سیاسی باشد. نمونه اش ایران. جمهوری دموکراتیک نوین در راسش طبقه کارگر باشد، نمونه اش چین. به این ترتیب با تذکرات پراکنده ای که من دادم برای تمام رفقا این روشن باشد که ما مخالف مارکسیسم - لنینیزم و کمونیزم نیستیم بلکه از موضع شک علمی به این مکتب برخورد میکنیم. و ای چه بسا که مارکس اصلی خدا ناکرده یکبار از طرف ما معرفی شود. ما شاید معتقد باشیم که چپ سنتی از مارکس پیامبر ساخته است. ولی جهات علمی مارکس باید این ترتیب معرفی شود. ما به آرمان کمونیزم، به ارمان بشریت کاملاً معتقد هستیم ولی سوسیالیسم موجود جهانی را که سوسیالیسم استبدادی است با سوسیالیسم دموکراتیک که هنوز در مقیاس جهانی تطبیق نشده جمع میکنیم. ما بحران در سیستم ایدئولوژیک مارکسیستی در مقیاس جهانی را منحصیث یک واقعیت پذیرفته ایم و تا زایش ایدئولوژی نوین در مقیاس جهانی جنبش های چپی در تمام کشورهای دنیا حق دارند مطابق ظرفیت معرفتی فکری خود در پی تدوین ایدئولوژی های متناسب با شرایط داخلی و جهانی شان باشند. ما هرگز در پی تخریب ایدئولوژی ها نیستیم بلکه معتقد هستیم که فقط و فقط در یک جو دموکراتیک این مسئله را می توانیم شگوفاً بسازیم.

وقتی که در کنفرانس تأسیس سازمان پویا علناً مخالفت خود را میگوید و از طرف شهدای ارجمند "ساما" مورد تحمل قرار میگیرد معنی اش این است که چپ افغانستان حالا به آن درجه از توانائی فکری رسیده که الگوی یک نهاد دموکراتیک را در جنبش چپ افغانستان عرضه کند که با وجود پرولریسم فکری در یک نهاد دموکراتیک تشکیلاتی منحصیث ابزار مادی در جنگ علیه ارتجاع و امپریالیسم میروند. به این ترتیب این برخورد چپ سنتی موجود در مقیاس جهانی را آنها تکرار نمیکنند که توجون چنین نظر غلط داری و این نظر در این قالب نمیگنجد و لذا تو حق نداری. [برعکس] میدان میدهند برای شگوفائی همچو اندیشه. پیشگامان تمام خط ها در "ساما" روی این مسئله تاکید داشتند که برای مسایل ایدئولوژیک بسیار وقت است. ما عجالتاً ابزار تشکیلاتی و مبارزات فکری خود را گسترش میدهیم و با سه شعار آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی پیش میرویم که در اعلامیه "ساما" ذکر است و در تکامل این "ساما" و در تکامل جنبش، ما این سازمان را ایدئولوژیک میسازیم. یا تازه اندیشان (ما) با تمام نواقص و عیب هائی که داریم توسط رفقای چپ سنتی تعدیل شده میروند و جلو ما گرفته میروند و ما هم برداشت های خود را گفته میرویم و کوارنده میشود و با هماهنگی در بستر یک کالبد مادی که تشکیلات است بطرف یک انسجام میروند.



نکته قابل تذکر دیگر این است که این مسایل هم در "ساما" و هم در جنبش چپ افغانستان سمارق وار بیرون نمی آید. وقتی که شعله جاوید تجزیه میشود طیف وسیعی از رهبران شعله جاوید دچار شک و تردید هائی نسبت به مارکسیزم میشوند که وقتی ما یک نظر اجمالی می اندازیم مثلاً "واصف"، "روئین"، "پویا صاحب"، "شاپور"، "قیوم قندهاری"، "دادفرصاحب"، "انجینیر صاحب عصمت"، "فرید" و "اشرف" و همین قسم ده ها تن و چندین صد نفر شک خود را نسبت به این مسایل پیدا میکنند. از تجزیه شعله جاوید [که] یک رقم نقش است و حالتی است که میخواهند چیزی بیابند. کسانی درین روند فکری میروند تا تروتسکی و ... و حتی مثل "واصف باختری" به دامن ارتجاع می غلتند. کسانی هم مثل روئین سردرگم می مانند، کسانی مثل قیوم قندهاری و محفل دور و پیشش نزد ارتجاع رجوع میکنند و نسبت نداشتن کار جمعی و ابزار مادی فرار را به قرار ترجیح داده به کشورهای غربی پناه می برند. عده ای از افراد دیگر هم بیک شکل دیگر. [درین میان] یک برخورد انقلابی وجود دارد توسط همین جناح تازه اندیش. هشت نفر [این جناح] را پایه گذاری کردند که یکی من عضو همان نشست فوق العاده شان بوده ام. درین نشست این جناح فیصله میکند که روی خط انقلابی خود را عیار بسازد. درین نشست پایه های برداشت های فکری خط انقلابی گذاشته شد و واقعاً پیشگام درین جهت "پویا" بود (استدلالش، گپش، سخنش).

من که خود عضو همان جلسه بودم پس از تیر شدن پنج سال از مبارزه عملی شاید حد اقل یکی دوسه سال دیگر هم کارکنم که پی ببرم به تمام آن برداشتهای فکری. زیرا وی لسان میفهمید، تمام دستگاه ها و کل گپهای مکاتیب فکری را خوانده بود و او سنتزی داشت ولی هنوز هم وقت کار داشت تا این شاخه روئیده پیوند بخورد با جنبش نقادی بین المللی. آرزویش همین بود که یکبار ابزار تشکیلاتی "ساما" جور شود برآنیم یکدفعه همین میوه های پر بار بشریت را بگیریم.

بناءً از ابتدا این مسایل مطرح بوده و تا به امروز ما نتوانسته ایم متأسفانه حد اقل از لحاظ فکری خود را انسجام بدهیم [و بگوییم] که رفقا ما از تیپ های ترسیده از ارتجاع نیستیم [و] چهار پیشگام ما [نیز]. اعلام مواضع را هم "شاپور آغا" نوشته کرده بود. البته کمبودها و نواقص آفتاب واری معلوم است. ولی بینش تدوین یافته توسط برنامه نوشته شده توسط شاپور آغا در همان کنفرانس قرائت شد و در کنفرانس های بعدی برای مؤسسين "ساما" پیشنهاد شده و داده اند. البته هادی خان قضیه را می فهمد. درینجا مطرح شد که ما ترسیده از ارتجاع نیستیم و چون اخوان مسلط است بناءً باید پیکره های فکری و فرهنگی خود را پارچه پارچه کنیم. طرح ما یک چیز باشد و تشکیلات ما دیگری چیز باشد، ولی مادامی که پیش روی مردم رفتیم آیت و حدیث بگوئیم و آنطرف تر که رفتیم هر قدر دشنام در ذهن خود [داشته] بگوئیم. این تناقضات هویتی برای ما از اساس مطرح نبوده. ما اعتراف میکنیم که درین پنج سالی که آمده ایم حد اقل مجال برای این نیافته ایم که حد اقل یک چهار کلمه گپ خود را بگوییم. کسانی که باقیمانده اند "داد فر صاحب" است و از هرات "انجینیر صاحب" است. ما [مجال نیافته ایم] که نظریات خود را تدوین کنیم و [در مقابل] سیل انتقادات و یک شورش عمومی علیه "مشی اسلامی" و "لیبرالیزم" و "انحرافات" ... حد اقل بگوئیم که رفقا ما مردم بد نیستیم. حد اقل شما ما را مجال بدهید یک چهار کلمه گپ خود را بگوئیم [و] بگوییم [که چهار تا رفیق دارید در "ساما" این رقمی هستند. استفاده جونیستند، مردم فرصت طلب نیستند، نوکر اشرافیت نیستند، ولی اگر شما بگوئید نواقص و کمبود داریم ما از شما بیشتر میگوئیم که آنقدر داریم تا که بفهمید. ولی جوهر انقلابی، جوهر یک نقد اندیشه وی برای ما وجود دارد و این مسئله را رفقای ما در زیر شکنجه، درمیدان عمل، در تداوم کار "ساما" که تا به امروز وجود داشته [نشان داده اند]. حسن نیت ما تا این سرحد [است] که بخاطر نپاشیدن "ساما" ما خود حاضر هستیم که [شما] رفقا ما را منحیث منحرفین طرد کنید تا "ساما" ی مورد ادعاهای

شما اصالت پرولتری خود را حفظ کند. هرکسی که معتقد به شما باشد برای ما بگوئید ما برای شان میگوئیم که درین تشکیلات بیایند. ولی چهار نفری هستیم که یک برداشت داریم. ما را اجازه بدهید، نه فکر ما را ترور کنید، نه خود ما را ترور کنید، بگذارید یک دفعه ایده های خود را بگوئیم، گپ خود را بگوئیم و به سمع جنبش برسائیم.

این تذکرات من بود که چهره واقیعت های فعلی را نشان میدهد.

تشکر.

**رهبر:**

### صفحه اول کمبود است

#### ادامه سخنان "رهبر" به ادامه صفحه مذکور

نکته اخیری را که به عنوان مقدمه ذکر میکنم عبارت است از این مسئله که: طرح این مسائل در کنفرانس در واقع بر خلاف گفته رفیق آرام است که ثمرات یک مبارزه چند ساله را بیار می آورد. [اما] من دو نتیجه متضاد را میبینم: یک نتیجه عینی و یک نتیجه ذهنی. ذهن ما خواستار وحدت بود و در تمام جاهائیکه میتوانستیم این ذهن خود را مسلط بسازیم و امتداد بدهیم حتی بسیار ناشیانه امر دادیم که مبارزات ایدئولوژیک را بس کنید، مبارزه ایدئولوژیک را به راه، نیندازید و از چندین جهت هم مورد انتقاد شدید بودیم که چرا اینچنین کار را میکنیم. ما خواستار وحدت بودیم، خواستار این بودیم و هستیم که رفقای سازمان در داخل این تشکیلات بر روی ضوابط و معیارهای کاملاً روشن، وطن سیاسی خود را پیدا بکنند. ولی در عین حال طرح این مسایل نتیجه یک وضع عینی هم هست و چیزی را که رفقا تصدیق میکردند عینیت قوانین اجتماعی و قوانین اجتماعی بر خلاف اراده ما وجود دارد، عمل میکند و مستقل از اراده ما تکامل پیدا میکند. بناءً مبارزات ایدئولوژیک در داخل سازمان ما بنا به تکامل عینی خود اکنون به آن مرحله ای رسیده که باید نسبت به اساسی ترین و پایه ای ترین قضایای انقلاب افغانستان و یا در تشخیص خود در مورد اساسی ترین مسئله وجود و هستی ما باید اظهار نظر کند. یعنی اینکه ما که هستیم، چه هستیم، چه می خواهیم، چگونه حرکت میکنیم و با که حرکت میکنیم؟ بناءً اگر از یکجانب این قضیه بد است، از جانب دیگر هم یقیناً بنا بر آن اصل فلسفی که ما عقیده مند هستیم، اصل دوی در یک، این نتیجه خوب را هم با خود حمل میکند. امید وار هستیم که بتوانیم نتایج بد این [مسئله] را به همکاری همه رفقا و بخصوص رفیق "آرام" و رفیق "سحر" آنچنان مهار کنیم که نقاط مثبت این مسئله بیشتر شود و نقاط منفی اش تا حد اقل تنزل پیدا بکند.

در مورد بحث، من بر خلاف رفقا که بحث خود را از قضایای مشخص سازمان آغاز کردند و بعد رفتند پای مسایل تئوریک و مجردی، نه تنها در قلمرو افغانستان بلکه در قلمرو بشری، [و] مسایل را مطرح کردند، من بحث را از جانب دیگر آغاز میکنم: از عمومیات، از مسایل عمومی بشری که درینجا مطرح شده آغاز میکنم و در اخیر میرسم به مسایل سازمانی خود ما و به این صورت فکر میکنم که ما بیشتر میتوانیم مسایل سازمان خود ما را درک کنیم و بهتر بتوانیم ریشه یابی کنیم و در عین حال هم برای علاجش بهتر بتوانیم عمل کنیم.

مسئله اولی که رفقا بالایش تماس گرفتند در واقع طرح بسیار ناقص و خامی از مارکسیزم و تکامل مارکسیزم درینجا ارائه دادند که ما تمام نقاط نظری را که بر روی این طرز تفکر استوار هست در درازای تاریخ خواهد دیدیم و پدران

این اندیشه‌ها را هم بیرون خواهد کشیدیم که این اندیشه‌ها را که گفته و چگونه تکامل کرده و در جامعه افغانستان ما چگونه رسیده، تا "تازه اندیشان" ما بدانند که در کجا کاوش میکنند.

مارکسیزم بعنوان یک تفکر علمی، جهان‌بینی علمی و متود علمی یعنی جهان بینی ماتریالیستی و متود و اسلوب دیالکتیکی در اواسط قرن نوزده تاجگذاری شد. ولیکن چنانچه بانیان این اندیشه و پژوهشگران درین اندیشه همواره تاکید میکنند از زمانی که انسان تاریخ مکتوب خود را نوشته با این افکار روبرو بوده و خامه‌های این فکر را در دورانهای متعدد تاریخ با خود حمل کرده. ما اکنون از جوامع ماقبل التاریخ و جوامع اول تاریخی که چگونه افکار سوسیالیستی ابتدائی در آنجا شکل گرفت و تکامل کرد و تحولش به افکار و اندیشه‌های دیگر فعلاً صرف نظر میکنیم و توجه خود را به آن جزئی معطوف میداریم که رفقا بر روی آن مکث کردند یعنی قرن نوزده و قرن بیست.

چنانچه میدانیم در قرن نوزده اندیشه‌های سوسیالیستی گوناگون در اروپا وجود داشت. اندیشه‌هایی که از افکار "اوون" از افکار "لاسال" و دیگران آب میخورد. در یک مرحله سوسیالیستهای تخیلی افکار و اندیشه‌های خود را برای تحقق آن عدالتی که بشر مدرن میخواست پیاده بکند بمیان آوردند و همچنین در پی تحقق آن عدالتی که بشر مدرن میخواست پیاده بکند بمیان آوردند و همچنین در پی تحقیقش رفتند. پدران سوسیالیزم تخیلی روشنفکران قرن هفده و هجده اروپا بودند که در واقع پدران فکری انقلاب کبیر فرانسه را میساختند، بخصوص اصحاب دائره المعارف. ولی بعداً در زمانیکه مارکس و انگلس هنوز جوانانی بودند که تازه از دوران دانشگاهی خود فارغ شده بودند و بعنوان هگلی‌ها مصروف فعالیت فلسفی سیاسی خود بودند، مبارزات سیاسی در بحبوحه انقلاب 1948 در آلمان آغاز میشود و مارکس و انگلس هم باید در مقابل انقلابات اواسط قرن نوزده، چه انقلاب 1830، چه انقلاب 1848، چه انقلاباتی که بعداً به وقوع می‌پیوندد، باید فعالیت‌های عملی سیاسی خود را با دانش تئوریک یکجا کنند. این فعالیت عملی با تحول در ساحه‌های ایدئولوژیک - فلسفی نیز همراه است که بگفته خود انگلس: «ما وقتی به فویر باخ میرسیم و افکار و نظریاتش را در انتقاد از فلسفه هگل میشنویم به یکبارگی همگی ما فویر باخی میشویم.» اینجا است که گرایش ماتریالیزم در وجود مارکس و انگلس پایه گذاران مارکسیزم علمی جان میگیرد تا آن که مارکس در رد فلسفه فویرباخ و با تزه‌های یازده گانه خود و انتقاد از تزه‌های فویرباخ، رابطه خود را با فویرباخ هم قطع میکند و با گرفتن از سه منبع به سه جز اندیشه خود میرسد، به بنیانگذاری یک فلسفه نو و یک سیستم نو و اینکه این فلسفه و این دانش باید مبارزات طبقه ستمکش جامعه اروپائی یعنی پرولتاریا را رهبری بکند. به این صورت است که همزمان با این پژوهش علمی اشتراک در انقلاب 1848، رفتن به فرانسه و دامن زدن انقلاب اجتماعی در آنجا، رفتن به انگلستان، بنیانگذاری کنگره اول انترناسیونال اول و مبارزات معروفش با لاسالی‌ها و بالاخره با باکونین و امثالهم که مظهر راست روی و چپروی در زمان پیدایش مارکسیزم بودند.

ولیکن مارکسیزم که در متن یک مبارزه عملی در متن مبارزات شجاعانه پرولتاریای جوان اروپا نضج گرفته بود باید راه بسیار پر پیچ و خمی را طی میکرد. تازه در اواخر زندگی مارکس بود که جامعه اروپائی از مرحله رقابت آزاد خود به مرحله امپریالیزم گام میگذازد، خوش خوشک گام میگذازد. در همان وقت است که تزه‌های انحرافی اولترا امپریالیزم و مسئله اینکه دیگر مارکسیزمی که مارکس گفته بود، اکنون دیگر کهنه شده [زیرا] افکار مارکس بیست سال پیش سی سال پیش بوده. باید "تازه اندیشانی" بوجود بیایند تا این تفکر را صیقل بدهند و جلا بدهند و انگلس باید در آستانه مرگ خود با این تزه‌های انحرافی و "نو آوری" در تاریخ مبارزات کمونیستی بنام رویزیونیزم (تجدید نظر طلبی)، که واژه دیگر یا نیمرخ دیگری از "نو آوری است"، باید مقابله بکند.

ولی وقتی ما وارد قرن بیست می‌شویم و در 1895 انگلس هم بدرد حیات می‌گوید مسایل بغرنج انقلاب بخصوص پدیده امپریالیسم و تحولات درونی ای که در مکانیزم سرمایه داری بوجود می‌آید، از طرز عملکردش، از موسسات و نهاد های متعددی که در آنجا آمده و از مناسباتی که میان این نهاد ها وجود دارد تعدادی از روشنفکران و حتی رهبران پرولتاریا را گیج میکند و در مقابل این بغرنجی اوضاع و این اوضاع نابسامان تئوریک و سیاسی است که بار دیگر زمزمه تجدید نظر طلبی در مارکسیزم بوجود می‌آید و از آنوقت است که مسئله دیکتاتوری پرولتاریا مورد توجه قرار می‌گیرد. آن تجربه ای را که مارکس در خلال کمون پاریس بدست آورد و در سه گانه معروف خود مطرح کرد، در همان وقت است که از قدرت زنده ماندن و تحول شگرف سرمایه داری در افکار کائوتسکی و برنشتین بنام تزاولترا امپریالیسم صفحات زیادی می‌یابیم که این سرمایه داری آن سرمایه داری میرنده ای که مارکس مطرح میکند نیست، بلکه این سرمایه داری دارای آنچنان قدرت خلاقیه ای است که از مرحله امپریالیسم خود به مرحله مابعد امپریالیسم جهش کرده و اکنون دیگر میتواند برای توده های وسیع بشری نه تنها یک انفجار تولیدی بلکه یک انفجار مصرفی را هم بوجود بیاورد. این چنین است که تزاولترا امپریالیسم در همان وقت توسط برنشتین پی ریزی میشود و از همینجا است فرق میان مارکسیزم - مارکسیزم انقلابی -، مارکسیزم وفادار به طبقات ستمکش، مارکسیزمی که واقعاً در خط دفاع از منافع پرولتاریا ایستاده و آن مارکسیزمی که فقط با دادن "تئوریهای نو" و "اندیشه های نو" می‌خواهد راه پرولتاریا و راه انقلابیون را از مسیر اصلی اش با کلمات فریبنده منحرف بسازد. این دو راه در تضاد و ستیز بیرحمانه قرار می‌گیرند تا آنجائی که انترناسیونال دوم، انترناسیونال کمونیستی دوم، بنام انترناسیونال زرد، بنام انترناسیونال ارتجاعی توصیف میشود و با آغاز یورش از جلسه دیمرول بر این انترناسیونال دوم، انقلابیون واقعی و این گرایشی که به تقدیس بورژوازی و تقدیس کاپیتالیسم رفته، راه خود را جدا میکنند.

ولی انترناسیونال دوم تنها در ساحة اقتصادی و در ساحة نوع آوریهای فکری محصور نمی‌ماند، چون هیچگاهی افکار، سیاستها، نوآوریها و کهنه اندیشی ها در ساحة تفکر باقی نمی‌ماند و حتماً نتایج عملی خود را دارد و این نتیجه [عملی] مالی مشخصاً در دادن اعتبارات مالی به جنگ غارتگرانه امپریالیستی 1914 خود را به نمایش می‌گذارد. در آنجا است که ماهیت اصلی کسانی که از تزاولترا امپریالیسم دفاع میکردند، کسانی که نو آوری میکردند و افکار مارکس و انگلس را زیر انتقاد قرار میدادند، نشان داده شد که پایه منفعتی این گونه افکار در کجا است و چرا از این ایده یا آن ایده، ازین فکر یا آن فکر، اینها حمایت میکنند؟ به این ترتیب بود که باید می‌رفتند و در خدمت اربابان امپریالیست خود قرار می‌گرفتند.

بناءً آن چنان نیست که یک بخشی از مارکسیزم به جانب اقتصادی بیشتر توجه کرده و جانب دیگری به جانب سیاسی، یکی بطرف سوسیال دموکراسی میرود و دیگری بطرف مارکسیزم - لنینیسم یا بطرف لنینیسم. این تفسیر تفسیر مشوب و خیلی غیر علمی و ساده لوحانه است که ما از مارکسیزم ارائه بدهیم. ما فقط و فقط افکار را، ایده ها را می‌بینیم، ولیکن پایه های مادی منافع طبقاتی این اندیشه ها را نمیتوانیم یا نمیخواهیم ببینیم که چرا و از کجا مارکسیزم با کائوتسکیزم و برنشتینیسم جدا میشوند و بر روی چه مسایل اساسی ای اینها از هم جدا میشوند. بر روی مسئله امپریالیسم. آیا امپریالیسم وجود دارد، تکامل میکند، یک تکامل انسانی را نشان میدهد یا یک حرکت زور گویانه خلاف روند تاریخ را؟ اینجا است اصل قضیه، اینجا است اصل اختلاف.

مارکسیزم - لنینیسم برین عقیده بوده و هست که امپریالیسم تکامل تاریخ بشری را به نمایش نمی گذارد، بلکه امپریالیسم آن حرکت غارتگرانه است که خلاف روند تاریخ است و باید محکوم به نابودی شود. بناء کسانی که علیه امپریالیسم مبارزه میکنند در اصل در روند پیش رونده تاریخ قرار دارند.

حالا بیاییم در جامعه روسیه. ما از بحث های بسیار عمیقی که در جریان انقلاب 1905 تا 1917 در میان سوسیال دموکراسی روسیه بود فعلاً [بخاطر جلوگیری از اطالت کلام] صرفنظر می کنیم و روی مسایل رویزیونیسم و رشد رویزیونیسم در شوروی دقیق می شویم. آیا این یک تصادف بود، آیا این فقط به توطئه و کودتای خروشچف مربوط بود، یا اینکه درینجا قوانین علمی حکم میکنند؟ قوانین علمی، قوانین عینی، باز گوکننده منافع طبقاتی است. لنین میگوید مسئله اینکه کی برکی پیروز میشود هنوز در جامعه ما باز است و یک مرحله تاریخی از مبارزه طبقاتی ضرور است تا به این سوال اساسی پاسخ گفته شود. فعلاً از حوصله این کنفرانس ما به دور خواهد بود که ما اسباب و علل بروز رویزیونیسم را در شوروی بصورت همه جانبه بررسی بکنیم و میگذاریم اینرا به سیمینار های بعدی ای که باید سازمان ما درین مورد خود را روشن بکند. ولیکن از میان مجموع عوامل اقتصادی، عوامل سیاسی و عوامل تشکیلاتی یک مسئله را باید متباز بسازیم و آن این است که رویزیونیسم در شوروی فقط در آن هنگامی تبارز میکند و بدست خروشچف و باندش تکامل داده میشود که هزارها هزار کمونیست شریف و واقعی در جنگ عمومی دوم طعمه آتش فاشیسم میشوند. فقط در غیاب آن عناصر بزرگ و پیش رونده تاریخ است که خروشچف و خروشچفیسست ها میتوانند بیایند و جای بگیرند و بالاخره به سردمداری برسند. تبارز این نقطه در تاریخ انقلابیون جهان باید بسیار به دقت مورد مطالعه قرار بگیرد تا ما بفهمیم که چگونه شد که خروشچف توانست رویزیونیسم را در شوروی بوجود بیاورد. صرف نظر از مبارزات خونینی که مبارزین کمونیست در شوروی از سال 1953 تا سال 1956 و حتی تا سال 1964 درین کشور داشته اند و تمام اینها توسط بورژوازی زخم خورده، بورژوازی ای که وقتی به قدرت میرسد و پرولتاریای مغلوب را میبیند از هیچ جنایتی صرفنظر نمیکند و چهره کریه خود را تا آنجا به نمایش میگذارد که تا سرحد غارت ملل دیگر - به شمول افغانستان ما - هم در تکامل خود به پیش میرود. این تاریخ غم انگیزی است ازینکه وقتی بورژوازی ای که «تاریخ می آفریند» و «هنوز ظرفیت دارد» و «هنوز تکامل میکند» و «همه مردم را بصورت مساوی نان میدهد، بصورت مساوی لباس میدهد، بصورت مساوی حقوق میدهد، چگونه وقتی منافعش از طرف پرولتاریا ضربت بخورد، وقتی از سروری به پائین بیفتد و دوباره به قدرت برسد، باز با چه خشونتی عمل میکند.

تحولاتی که در کیوبا، در ویتنام و یا حتی در چین رخ داده مسائلی است که اکنون و از حوصله این کنفرانس ما بیرون است و ما باید بصورت کلی پایه های ساختمان سوسیالیسم را در جهان مورد بحث قرار بدهیم و ببینیم که ساختمان سوسیالیسم یعنی چه؟ و مناسبات میان دموکراسی و میان سوسیالیسم چگونه باید باشد و چگونه بوده چه نقیصی وجود داشته و اکنون این جوامع به کدام سرحد خود قرار دارند؟ ولیکن آنچه واضح است این است که با شکستها و افت و خیزهایی که پرولتاریا و انسان زحمتکش و دوزخی در جهان دارد، این پویه حماسی قطع نمیشود. اگر در مرحله ای و در برهه ای از زمان شکست میخورد، یقیناً در برهه دیگر دوباره سر بلند میکند و شیوه های نو، جامعتر و کاملتری را بکار میگیرد. ولیکن پرولتاریا تاریخ خود را آگاهانه میسازد و هیچگاه ساختن تاریخ به معنی نقض تاریخ نیست و هیچگاهی شکست به مفهوم مرگ ایده نیست.

یکی از مسائلی که بعد ها ما در تطبیقات سوسیالیسم خواهد گفتیم یک متود غیرعلمی و احیاناً مغرضانه ای است که تطبیقات سوسیالیسم را با افکار و ایده های خوب مکاتب دیگر مورد مقایسه قرار میدهند. در حالیکه ما باید تطبیقات

را با تطبیقات، ایده‌ها و روشها را با ایده‌ها و روشها مورد مقایسه قرار بدهیم تا بفهمیم که کدام یک بهتر و خوبتر میتواند انسان را ازین لحظه مجبور سیاه‌روزی که در آن زندگی میکند- به گفته انگلس- بطرف ملکوت آزادی ببرد. ما در تطبیقات سوسیالیزم یک عنوان داریم ممکن است بیشتر بتوانیم روی این مسئله تاکید بکنیم.

اما مسئله دیگری که ..... جمع‌بندی بکنیم از مسئله مارکسیزم. بر خلاف آنچه رفقا اظهار میکنند که گویا مارکسیزم درینجا و آنجا شکست خورده، در افغانستان مارکسیزم حمله کرده، در افغانستان مارکسیزم شکست خورده، در افغانستان مارکسیزم قاتل خلق است، در کوبا مارکسیزم شکست خورده. اینجا است مسئله‌ای که رفقای ما می‌روند پای اتهام بزرگی که آن اتهام را امپریالیستها می‌زنند. دست در دست آن نیروهائی می‌گذارند که بجز از سیاه‌روزی و بدبختی چیزی برای جامعه بشری تا اکنون ندارند و دست‌شان هم اکنون تا مرفق در خود مردم رنگین است. ما با نیات خیر خواهانه خود نمیتوانیم تاریخ بسازیم بلکه با اعمال و کردار و آنچه می‌کنیم ما تاریخ می‌سازیم. این نه مارکسیزم است که در افغانستان قتل عام میکند، بلکه سوسیال امپریالیزم روس است. این چیزی است که سازمان ما گفته و ما بهش عقیده داریم. این نه سوسیالیزم است که در کیوبا سرمردم ظلم میکند، بلکه این وابستگی است، این انحراف از سوسیالیزم است. روسیه کمونیستی یا سوسیالیستی نیست که بر افغانستان و جهان تجاوز میکند، بلکه این انحراف از مارکسیزم و از کمونیزم است که در نتیجه خود به امپریالیزم میرسد.

ما وقتی قضایا را به این گونه خلط کنیم و بگوییم که مارکسیزم در جامعه ما کشتار میکند و به امحای دسته جمعی مردم دست می‌زند، در بهترین حالتش ما به دامن افکار توده‌ها پناه می‌بریم. توده‌های مردم می‌گویند کمونیزم ما را اینچنین کرده. بناءً ما نمیتوانیم بگوییم که ما پیش‌تاز خلق هستیم و ایدئولوژی ساز خلق هستیم و کار دیگری نداریم. باید در مورد این حقیقت تلخ که تا بحال به آن مشغول هستیم بسیار دقت بکنیم، در غیر آن نشود که ما هم به آن جائی دست دراز کنیم و به آن آبخوری دست دراز کنیم که میل نداریم.

مسئله دوم آزادی و تعبد است. رفقا در اول مقاله عمومی شان مطرح کردند که ما خلاف هر گونه تعبد هستیم، ما آزاد هستیم. مسئله ضرورت و آزادی در مارکسیزم بحث بسیار مفصلی است. مارکس، انگلس و لنین درین مورد بحثهای بسیار جالبی دارند و مناسبات میان ضرورت یعنی تعبد و آزادی را به این شکل مطرح میکنند که: انسان تاریخ خود را می‌سازد ولی نه آنچنان که در خیال خودش هست، بلکه مطابق به آن شرایط و اوضاعی که از گذشته برایش به ارث رسیده. وقتی مارکسیزم راجع به مسئله ضرورت بحث میکند، ضرورتهای اقتصادی، ضرورتهای اجتماعی، ضرورتهای ارزشی، ضرورتهای فرهنگی، ضرورتهای ملی و ضرورتهای بین‌المللی [را مدنظر دارد]. همه اینها قید و بند هائیکه دست انسان را گرفته و در همه احوال انسان نمیتواند بصورت مطلق آزاد باشد. آزادی و تعبد، آزادی و بند دو مفهوم نسبی است که یکی حالت موجود را تبرئه میکند و تقدیس میکند و دیگری هم به عنوان شورشگر، بعنوان انقلابی .... بناءً در ارتباط با همین مسئله- مسئله تعبد و آزادی- مسئله ضرورت و آزادی، ما فوراً گذر میکنیم به مسئله ساختن ایدئولوژی. آن ایدئولوژی‌ای که با ایدئولوژیهای موجود در جامعه خویشاوندی ندارد و فقط نام خود را مانده ایدئولوژی ملی انقلابی، ولیکن هیچ‌الگوئی در جهان ندارد، هیچ سابقه ندارد، پدرش معلوم نیست، ریشه اش معلوم نیست و اکنون میخواهد از عینیت جامعه الگو بسازد و از جامعه میخواهد ایدئولوژی خود را بسازد. اینجا است مکتب آزادی و تعبد، اینجا است که اینگونه آزادی در جهان موجود ما وجود ندارد.

انسانی که از قید و بند تمام ایدئولوژیها خود را نجات بدهد، انسانی که از قید و بند تمام نظام ارزشی جهانی خود را نجات بدهد، انسانی که از تمام فرهنگها خود را نجات بدهد و بتواند بدون طرفداری و جهتگیری این یا آن در پی

التقاط از جامعه بر آید تا بتواند با التقاط مواد مصالح از جامعه ایدئولوژی خود را بسازد و بگفته رفقا از عینیت جامعه الگو بسازد، در جامعه وجود ندارد و فقط و فقط میتواند بعنوان یک روش مطرح باشد که آن روش را هم در فلسفه همه رفقا میفهمند که بنام امپریزم یاد میکنند. فقط باید در جامعه برویم، هیچگونه سابقه ذهنی نداریم و به هیچ سابقه ذهنی دیگر هم عقیده مند نیستیم، بناءً میرویم، چرا؟ بعلت اینکه این ایدئولوژی - که بعد ها در اوصاف و خصلت هایش خواهد گفتیم - خصلتاً خجالتی است و فقط در تاریکی میتواند نشو و نما بکند، وقتی آفتاب بر رخس بتابد در آن صورت فاسد میشود، که ما این بحث را دوباره دامن خواهد زدیم و خواهد دیدیم که چگونه این روش عمل میکرده. ولیکن ما عقیده نداریم. این فقط و فقط به یک معجزه شبیه است تا ما بیائیم از تمام قید بند های تعبدی - ما آن ضرورت را بعنوان تعبد یاد میکنیم - تعبد (ضرورتی) که در جامعه وجود دارد، در سیستم وجود دارد و در تاریخ وجود دارد، [خود را نجات دهیم]. انسان فقط در مبارزه علیه این ضرورتهای فاسد میتواند ضرورتهای نوینی را ایجاد بکند. فقط درین صورت است که ما در ارتباط و در پیوند با ایدئولوژی ها ....

حال در صحبتهای غیر رسمی من شنیدم که چرا ما به ملت خود عقیده مند نباشیم، ما چرا از دیگران بگیریم؟ این دامن زدن عقبمانده ترین افکار و احساسات انسانی و ندیدن مرز میان اندیشه ها و میان افکار در پیش روی عده ای از پیشروان تاریخ افغانستان است که بنام کمونیست بنام مارکسیست لنینیست میخواهند پیشرو باشند. چنانچه ما امروز میبینیم که حتی اموال و کالاها حیثیت جهان وطنی پیدا کرده ولی قبل ازینکه افکار و کالا هم جهان وطنی نشده بود افکار، اندیشه ها، جهان بینی ها و ایدئولوژیها هیچگاهی در تاریخ بشر مرز نشناخته، هیچگاهی ما ایدئولوژی عربی، ایدئولوژی یونانی، ایدئولوژی آلمانی، ایدئولوژی فرانسوی، ایدئولوژی امریکایی، ایدئولوژی ایرانی و افغانی نداشته ایم، بلکه مکاتب فکری و ایدئولوژیها همیشه در جائی از زمین خدا بیرون بر آمده و توانسته که میلیون ها میلیون انسان دیگر را در جاهای دیگر تسخیر بکند.

چرا این افکار دامن زده میشود؟ چه منافی وجود دارد در ورای این که احساسات ناسیونالیستی و ملی افراد را دامن بزینیم؟ شما هر چیزی که باشید، شما لباس خارجی بپوشید، شما برق خارجی را بگیرید، شما حتی آن افکار خارجی را که به مذاق ما برابر است بگیرید، ولی آن افکاری که به مذاق ما برابر نیست بعنوان وارداتی [محکوم است]. مگر این منطق فندمینتالیستها نیست؟ مگر ما به عین منطق نگرویده ایم؟

بناءً مسئله ساختن ایدئولوژیها به نظر ما فقط و فقط در ارتباط تنگاتنگ با تاریخ بشری، با ایدئولوژیهای گذشته، با استمداد جستن از، و یا گرفتن از، پایه های فکری و اساسی یکی از ایدئولوژیها و ارتقای آنها تا آن سرحدی که دیگر گونه اش کنیم. اینست روش دیالکتیکی، اینست روش علمی. لیکن دوری گزیدن از تاریخ، دوری گزیدن از ارتباط تنگاتنگ با ایدئولوژیهای دیگر و طرح این مسئله که ما ایدئولوژی نداریم و ایدئولوژی را از جامعه میگیریم و الگوهای خود را هم از جامعه میسازیم. هیچگاهی اینچنین نبوده رفقای عزیز. سازمان آزادیبخش را میسازیم، الگو میگیریم، نامش را میگیریم الگو میگیریم، تشکیلاتش را که میسازیم الگو میگیریم، مناصب و مسئولیت های خود را تقسیم میکنیم الگو میگیریم، کارهایی که که میکنیم، اسلوبها و روشهایی که بکار میبریم الگو میگیریم. چرا مگر ما اینقدر الگو ساز هستیم؟ نه. این عبارت است از تاریخ معرفت بشری، تاریخ مبارزات بشری که نسل اندر نسل بما به میراث رسیده که باید یک سازمان را اینچنین ساخت، تشکیلاتش را اینچنین ساخت، راه و روشهای نظامی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی به این گونه است. حال ما هم وظیفه داریم، نه تنها وظیفه بلکه رسالت داریم که بر روی این تجارب چیزی بیفزاییم. ولیکن هیچگاهی نمیتوانیم بگوییم که ما میرویم بدنبال آن تشکیلاتی که در گذشته نبوده،

دنبال آن سازمانی که در گذشته نبوده، فقط از جامعه میسازیمش و بالاخره دنبال آن ایدئولوژی ای می رویم که هیچ نبوده و ما از جامعه الگوش را میگیریم.

مسئله دیگر از جمله مسایل مطروحه، مسئله دموکراسی است. امیدوار هستم کمال نشود. مسئله دموکراسی از جمله مسائلی است که بر خلاف مسئله آزادی - که علاوه از یک مسئله سیاسی یک مسئله ایدئولوژیک فلسفی هم هست - بیشتر مسئله سیاسی است. حال هر کسی از مسئله دموکراسی و از مفهوم دموکراسی برداشت معینی دارد. ما در طرح سازمان خود و در درون سازمان خود به نوعی دموکراسی ما پایند هستیم و وفادار هستیم که ما آنرا بنام دموکراسی درون سازمانی یاد میکنیم و بر پایه سانترالیزم دموکراتیک و انتقاد و انتقاد از خود استوار است. مناسبات درونی ما یا دموکراسی درون سازمانی ما بر روی این دو اصل استوار است. طرح مسئله دموکراسی جدا از این دو اصل اساسی تشکیلاتی یک سازمان انقلابی را به زائیده دشمنانش مبدل میکند. آن سلاح معنوی ای که عبارت است از انضباط تشکیلاتی، آن را از دستش میگیرد، پراکنده میسازدش، در راههای مختلف می بریدش، سوء تفاهمات را دامن میزند، توطئه را در داخلش دخیل میسازد و هزاران مرض دیگر.

در مورد مناسبات ما با دیگران، رفقا نامه ای را که ما به یکی از دوستان جبهوی خود در ارتباط با مسئله دموکراسی نوشته ایم و یکمقدار روی مسئله دموکراسی مکت کرده ایم، یقیناً همه شان خوانده اند [او دیده اند] که ما چگونه مسئله دموکراسی را مطرح می کنیم. اقلاً فهم کنونی ما اینچنین بوده، چه در روابط درونی ما، چه در روابط بیرونی ما، چه در روابط ما با امپریالیزم و چه در روابط با دیگر دنیا این چنین هست. حال تجرید بیاریم و بیائیم بگوییم که: دموکراسی در کشور های سوسیالیستی، دموکراسی در کشور های کاپیتالیستی، دموکراسی در کشور های ناسیونالیستی، دموکراسی در کشور های اسلامی، دموکراسی در [کشورهای] دیگر .... تمام تجارب دموکراسی ها را ما باید درینجا و آنجا مدنظر بگیریم.

بناءً ما به بحث بسیار بزرگی میرسیم که همیشه در تاریخ وجود داشته، خصوصاً در تاریخ معاصر که میگویند در کشورهای کاپیتالیستی دموکراسی سیاسی وجود دارد ولی دموکراسی اقتصادی وجود ندارد، ولی در کشورهای سوسیالیستی دموکراسی اقتصادی وجود دارد، دموکراسی اجتماعی وجود دارد، ولی دموکراسی سیاسی وجود ندارد. حال این بحثی است که یک عده از روشنفکران به این شکلش براه می اندازند. ولی مسئله بر سر این است که مسئله دموکراسی بدون جانبداری، جانبداری از کی و برای چه؟ مطرح نمی شود. دموکراسی متود یا روشی است که طبقات مختلف، نیروهای مختلف یا گروه های مختلف انسانی با هم دارند، چه در داخل یک کشور و چه در بیرون یک کشور. حال این روشها و این مناسبات که میان گروه های مردم بر قرار میشود، به نفع کیست؟ کی میخواهد ازین بهره بگیرد؟ اگر منافع، منافع انتاگونیستی باشد، بالاخره ما در صف کی قرار بگیریم؟ فرض کنیم منافع کارگر با منافع سرمایه دار در تضاد انتاگونیستی قرار گرفت، دموکراسی کارگر با دموکراسی سرمایه دار تضاد واقع شد، آنوقت از کدام طرفداری خواهد کردیم و در پهلوی کدام ایستاده خواهد شدیم؟ تا آن جایی که امکان یکجائی و یکدلی و یکسوئی شان وجود دارد که هیچ، ولی اگر وجود نداشت و در تناقض و تضاد انتاگونیستی واقع شد، سازمان سیاسی ای که وجود دارد، درین دموکراسی پهلوی کی برود ایستاد شود؟ اینجا است که دموکراسی در تحلیل نهائی خود مفهوم طبقاتی خود را ارائه میدهد. دموکراسی جدا از طبقات نمی تواند موجود باشد. دموکراسی جدا از طبقات را روشنفکری که مربوط به هیچ طبقه نیست میتواند عنوان قرار بدهد. یک نویسنده روشنفکر که فقط بر روی کاغذ میخواهد دموکراسی را متحقق کند یقیناً میتواند این نوع دموکراسی را تحریر کند، ولی وقتی که برایش بگوئی که بیا



این دموکراسی را در جامعه پر از تضاد و تناقض تطبیق بکن، در آن صورت مجبور است که این روشنفکر یا به اینطرف ایستاد شود یا به آن طرف ایستاده شود. در این صورت نمیتواند بگوید که من هم برای دزد حق قائل هستم و هم برای کسی که مالش دزدی شده. دموکراسی به این قسم نمیشود. دموکراسی این است که کسی که مالش دزدی شده باید مالش را برایش پس بدهیم و آن کسی را که دزد است باید مجازات بکنیم. این اصول دموکراسی وجود دارد. حال شما یا من یا یک کسی دیگری ممکن در روی کاغذ بگوئیم که باید برای هر دویس دموکراسی داده شود، ولیکن در ساحة عملی وقتی ما [پای] تطبیقات سیاسی این مسئله برویم، عمیقاً مفهوم طبقاتی پیدا میکند.

وقتی ما این مسئله را بکشانیم و بیائیم بگوئیم رفقای که معتقد به طبقه کارگر نیستند و معتقد به دورانسازی و رسالت طبقه کارگر نیستند، دموکراسی کارگری هم برایشان مطرح نیست... ما این افکار را دو سال قبل شنیدیم. در آن وقت میگفتند که طبقه کارگر اصلاً وجود ندارد و درین جامعه یک قشراست و اصلاً نمیتواند رسالت داشته باشد. این روشنفکر است که انقلاب میکند و روشنفکر انقلابی است و امروز در پیشاپیش مبارزات قهرمانانه خلق ما ایستاده است. بناءً ما دموکراسی را نه، دموکراسی کارگری را نه، فکر کارگری را نه و ایدئولوژی کارگری را نه بلکه همین قشر پیشروی را که هست حمایت می کنیم. اینجا است که وقتی [کسی] به این نوع دموکراسی یعنی دموکراسی قشر "پیشتازی" بنام روشنفکر برسد دچار موهوم گرایی میشود و نمیتواند خود را حفظ کند که حالا کدام طرف بروم؟ ممکن است در تکامل خود به همراه این طبقه یکجای شود یا به همراه آن طبقه یکجای شود. گاهی هم دست بدست ظاهر خان بدهد و گاهی هم دست بدست نیروهای انقلابی بدهد، ولی در هر حال این نوع فهمیدگی اش، این نوع احساس خوبش که گویا خدمتی به انقلاب میکند، فقط در آن خود مرکز بینی روشنفکری نهفته است که نمیتواند جدا از خودش، طبقات اساسی جامعه ما را ببیند.

مسئله دیگری را که رفقا بطور همه جانبه مطرح کردند، مسئله نیروهای مولده و رابطه اش با مسئله انقلاب است که در تاریخ مارکسیزم بنام تئوری نیروهای مولده معروف است. تئوری نیروهای مولده برای اولین بار در جریان انترناسیونال دوم مطرح شد. در آن وقت مسئله بر سر این بود که در کشور های عقبمانده ما نمیتوانیم از سوسیالیزم، کمونیزم و مسایل پیشرفته صحبت بکنیم. باید یک جامعه حتماً به کاپیتالیزم برسد، حتماً به سرمایه داری برسد و مرحله ای از سرمایه داری را هم پشت سر بگذارد تا بعد بتواند به طرف سوسیالیزم برود. چون اگر نیروهای مولده رشد نکند در آن صورت مناسبات تولیدی پیشرفته ای نمیتواند بوجود بیاید. این تز بنام تز نیروهای مولده بود که امروز بصورت مفصل مورد بحث قرار گرفت و در جامعه عقبمانده و بدبخت افغانستان تطبیق شد که جامعه ما کارگر ندارد و چون کارگر ندارد نیروهای پرولتری نیز نیست، باید ما برویم [ایدئولوژی ای بسازیم] که برای همه ملت باشد، چون ملت وجود دارد.

مسئله تئوری نیروهای مولده از لحاظ علمی غلط است و در واقع توسط خود مؤسسین تئوری مورد انتقاد قرار گرفته و سخت هم مورد انتقاد قرار گرفته. بعداً هم وقتی مسئله به لنین میرسد، بر خلاف آنچه در اواخر زندگی انگلس تئوری نیروهای مولده مطرح میشود، لنین با تطبیق خلاق مارکسیزم در روسیه میرسد به تزی که باید حلقه ضعیف امپریالیزم را شکست بدهد و به این صورت این تز لنینی دقیقاً در مقابل تز نیروهای مولده قرار دارد، یعنی پیروزی انقلاب در آن کشوری که نیروهای مولده هنوز به آن سطحی از رشد نرسیده که بطرف سوسیالیسم مستقیماً حرکت کند. طرح مسئله پیروزی سوسیالیزم در کشور واحد مطرح شده که بعد ها ترسکیستها هم در مقابل آن به مقابله برخاستند. تروتسکیزم با تز انقلاب جهانی اش پیوند میخورد با تئوری نیروهای مولده و در نتیجه می آید و برخلاف

پیروزی سوسیالیسم در یک کشور واحد رأی می‌دهد و مبارزه می‌کند. به این صورت مسئله نیروهای مؤلده در دیگر جای‌ها هم مطرح می‌شود. گویا در چین هم مطرح می‌شود، هم قبل از انقلاب فرهنگی و هم بعد از انقلاب فرهنگی و تا اکنون مسئله مطرح است، یعنی مسئله نیروهای مؤلده و نقشش در تاریخ. ولی چیزی را که مارکسیسم بهش اعتقاد دارد آن است که ... البته باید ذکر کنیم که رویزیونیستها هم به نوعی به تئوری نیروهای مؤلده معتقد هستند، یعنی رویزیونیستهای معاصر یعنی رویزیونیسم روس. اینها هم بخصوص ایدئولوگ‌های نوشان به این اعتقاد دارند که باید ما در هرجائی که می‌رویم نیروهای مؤلده را رشد بدهیم و این نیروهای مؤلده می‌تواند راه را برای سوسیالیسم باز کند. بهمین خاطر است که راه رشد غیر سرمایه داری خود را بر اساس تز رشد نیروهای مؤلده یا ساخت گرائی بنا می‌کنند. در برما، در هند، در مکزیک و در کشورهای همانندش نیروهای مؤلده را رشد می‌دهند تا راه رفتن بطرف سوسیالیسم هموار شود. [درینجا] خویشاوندی انترناسیونال دوم، تروتسکیسم و رویزیونیسم معاصر را [می‌بینیم] که همگی دست بدست هم می‌دهند و از یک چیز جلوگیری بکنند و آن آگاهی انسانی است که می‌خواهد شرایط بد را تغییر بدهد و این شرایط بد را می‌خواهد با در نظر داشت شرایط و اوضاع موجود و عینی ولیکن تجاوز از شرایط موجود، نه سجده کردن در مقابل شرایط موجود، تغییر دهد. [به این ترتیب] از نقش آگاهی انسانی، از نقش اندیشه پیشرو و از نقش حزب انقلابی [جلوگیری می‌کنند].

سلسله مسائلی که درینجا بوجود می‌آید، نقش هژمونی پرولتاریا و غیره، در ارتباط تنگاتنگ با تئوری نیروهای مؤلده قرار دارد. درین صورت می‌بینیم این سیستم کامل می‌شود. نقش آگاهی، نقش پیشروی، نقش انسان آگاه، نقش اینکه انسان آگاه می‌تواند در شرایط بدی هم مبارزه بکند و می‌تواند هم اوضاع موجود را مد نظر بگیرد ولی هم از اوضاع موجود تجاوز بکند. انسان پرولتر همیشه همینطور بوده. هیچگاهی همگام با اوضاع و شرایط خود در هیچ انقلابی حرکت نکرده، بلکه انقلابات همیشه در جهش‌های خود چند قدمی از اوضاع موجود جلوتر حرکت می‌کرده. در اصطلاح علمی اش می‌گویند که انقلابات همیشه راه را برای نیروهای مؤلده باز می‌کنند یعنی، یعنی اینکه مناسبات تولیدی با جهش انقلابی خود آنچنان پیش می‌رود که نیروهای مؤلده کنونی به سطحش نیست تا بالاخره بهمین سطح برسد و بتواند خود را تکامل بدهد. اینجا است که مسئله آزادی انسان، مسئله حزب آگاه، تشکل آگاه و بالاخره انسان آگاه در تاریخ به نمایش گذاشته می‌شود. در تئوری نیروهای مؤلده بصورت کامل نقش انسان آگاه نفی می‌شود، نقش سازمان انقلابی نفی می‌شود و سازمان انقلابی آگاه باید فقط کیفیت تسجیل‌کننده وضع موجود را داشته باشد، در مقابل وضع واقعی کنونی باید سجده کند ولیکن نمی‌تواند این وضع را تغییر بدهد. توده‌ها فقط می‌توانند در متن وضع کنونی حرکت بکنند ولی ما قادر نیستیم که توده‌ها را تنظیم بکنیم و احياناً تغییر بدهیم. این تجاوز یا پیشرفت و ترقی یکی از نقاطی است که تئوری نیروهای مؤلده در تضاد مطلق با این قضیه قرار دارد.

[در مورد] سلسله مسائلی که از طرف رفیق سحر مطرح شد [یعنی] مسایل اقتصادی و مسایل سیاسی در نزد مارکس و کمبود اومانیزم در نزد او:

موضوع کمبود اومانیزم در مارکسیسم تقریباً بیست سال است که در اروپا مطرح است. مثل عنوان کردن مسئله دموکراسی به این شکل که ما باید دموکراسی را درین مناسبات ظالمانه وارد کنیم. این جریان فکری در اروپا تقریباً بعد از پیروزی خروشچف در روسیه خود را جمع می‌کند و تا به امروز مشغول به فعالیت است. لب و لباب این افکار از کجا می‌رسد؟ از دومکتب فکری، مکتب فرانکفورت و مکتب پراگماتیستی امریکا، بخصوص مارکوس یا آور مارک و هوبن و امثال‌شان در آلمان از مکتب فرانکفورت و مارکوز از پراگماتیستهای رادیکال امریکا. آنها عین همین مطالب

را با همین شکل و شمایلش مطرح میکنند و اینها جویده و قتیکه ترجمه میشود، به ایران میرسد و بعد از هفت هشت سال ده سال بعد از آن به افغانستان میرسد و روشنفکر افغانستان ما هم وقتی که بعد از پانزده سال بیست سال به این مسایل میرسد و این چیزهای "تازه" را میبیند فکر میکنند به گنجینه ای از تجارب بشری دست پیدا کرده است، غافل ازینکه این مسایل در زادگاه خودش دیگر دفن شده و چیزی ازش باقی نمانده.

بیائیم ببینیم مسئله اومانیزم را در نزد مارکس، که آنرا بیشتر طرفداران مکتب فرانکفورت مطرح میکنند و این افکار تاثیراتش می آید در آبروکمونیزم، در کمونیزم اروپائی، که جدیداً بعد از سالهای هفتاد در اروپا یک مقدار مسایل مطرح شده است. کمونیزم اروپائی بعد ازینکه از دیکتاتوری پرولتاریا صرف نظر کرد و گفت که من قبولش ندارم و مسایل دیکتاتوری یک طبقه را هم حذف میکنند، مسایل اخلاقی، مسایل اومانستی، مسایل دموکراسی، مسایل به قدرت رسیدن، تمام این مسایل را به یکبارگی مطرح میکنند تا بتوانند در حکومتهای موجود در آنجاها اشتراک کنند و بتوانند ازین خوان یغما فیض ببرند. نمونه اش حزب کمونیست فرانسه است. اینها علمبرداران کمونیزم اروپائی هستند که بیشتر افکار فلسفی خود را از همین دومکتب می گیرند، بخصوص از مکتب فرانکفورت. ولی آیا اومانیزم در نزد مارکس مطرح نبوده است؟ برای اولین بار مارکس جبرهای اجتماعی و طبیعی را مطرح میکند و این ظلمی را که بالای افراد بشری صورت میگیرد، چه بصورت طبیعی و چه بصورت اجتماعی، و با این مسائل از خود بیگانگی طبیعی و اجتماعی را مطرح میکند ..... ..

در اروپا زیاد مد شده که مارکس جوان را با مارکس پیر مقایسه کنند و افکار مارکس جوان را بیارند و با افکار مارکس پیر مقایسه کنند. مارکس در دوران جوانی از زیر تاثیر افکار هگل رهائی نیافته بود و بعنوان هگلی های چپ فعالیت داشته. آن افکار و آن نوشته ها را بیرون میکشند و میگویند که حالا که این مارکس قبول نمی شود بیائیم افکار دوره جوانی مارکس را ببینیم و مارکس جوان را به کله مارکس پیر بزنیم تا مگر یک چیزی از پیشش جور شود. روی این مسایل زیاد کار شده و یکی از چیزهایی را که مطرح میکنند این است که مارکس در نوشته های دوران جوانی خود بیشتر به مسایل عاطفی و به مسایل اومانستی توجه داشته [ولی] و قتیکه پیر میشود به این مسایل توجه ندارد و به مسایل سیاسی و به مسایل اقتصادی توجه میکند. در حالیکه ما در اول بحث خود از پیدایش مارکسیزم و تکاملش و چگونگی در آمدن مارکس در حلقه هگلی های جوان تا بالاخره به مسئله تدوین مانیفیستش در 1848 رسیدیم. ما میبینیم که چگونه این افکار تغییر میکند.

بهر حال اومانیزمی که مارکس مطرح میکند اومانیزم مجرد نیست. مارکس صریحاً موقف خود را نسبت به اومانیزم بورژوائی اظهار میکند. تنفر خود را نسبت به این اومانیزم، اومانیزمی که اصلاً پایه و اساس طبقاتی برایش قابل نیست اظهار می کند. به این صورت می آید پای اومانیزم به مفهوم انقلابی اش، به آن چیزی که مارکس تعهد دارد. مارکس پیشوای پرولتاریای بین المللی بود و وقتی هم اومانیزم خود را مطرح میکند این اومانیزم نمیتواند جدا از طبقه بالنده بین المللی باشد و جدا از طبقات مجبور و دوزخی تاریخ. در آنصورت اومانیزم وی شامل کارگران، شامل سرمایه داران، شامل گردنکشان و شامل آنهایی که بهره کشی بین المللی میکنند (امپریالیستها) نمیشود. یقیناً در مقابل آنها مارکس و انگلس شدیداً تنفر نشان میدهند و به این صورت است که اومانیزم انقلابی هم ..... ما هم اومانیزم داریم ولی اومانیزم ما ..... ما نسبت به ببرک نفرت داریم، نسبت به روس هم نفرت داریم. با همه کسانی که به خلق ما خیانت میکنند مخالفشان هستیم. ما نمیتوانیم در مقابل آنها از احساس اومانستی استفاده بکنیم. ما این احساس بسیار ظریف انسانی خود را نمیتوانیم در طبق اخلاص پیش کسانی که

ملتها را میکشند، ملتها را استثمار میکنند و خلقها را غارت میکنند بمانیم. به این صورت است که اومانیزم است تا اومانیزم. اومانیزم برای کی؟ اومانیزم به نفع کی؟ و این اومانیزم هم در اشکال و روشهای معینی متبلور میشود، خواه اینکه هنوز پرولتاریا به قدرت نرسیده و خواه اینکه پرولتاریا به قدرت رسیده. اومانیزم ما نشان میدهد که ما دارای چه آرمانهای بزرگی هستیم، چنانچه یک انقلابی خود را بالای یک بمب می اندازد تا اینکه دیگران از مهلکه نجات پیدا بکند. یک انقلابی در سخت ترین شرایط می رود دشمن را ضربت میزند و به این صورت وظیفه انقلابی خود را انجام میدهد. بنظر ما [انقلابیون] عالیترین اومانیزم را در تاریخ بشری به نمایش میگذارند. بالعکس وقتیکه یک سرمایه دار با شکم گنده خود یک شانزده پولی را بدست یک گدا میدهد اومانیزمش گل میکند ولی هیچوقت حاضر نیست که بچه خودش دست خود را بطرف انسان دیگر دراز کند و در خاک و گل نشسته باشد. او هیچوقت نمیتواند بگوید که این طفل کوچک هم باید اساساً درین جامعه حق داشته باشد. اینجا است که مسئله اومانیزم هم باید دقیقاً مورد نظر ما باشد.

کمبود مسایل اجتماعی هم بعنوان یک مسئله در نزد مارکس مطرح شد. بنظر ما این تهمت بسیار بزرگی است نسبت به مارکسیزم که مارکسیزم نسبت به مسایل اجتماعی توجه نکرده. ما وقتیکه می آئیم میبینیم که در اسناد و در روشها و در تحقیقات رهبران پرولتاریا حتی تا مسایل جمال شناسی و زیبایی شناسی، حتی تا مسایل اخلاق، حتی تا مسایل ادبیات و هنر و حتی تا مسایل اجتماعی است. به این صورت ما نسبت به این قضیه زیاد مکث نمیکنیم بخاطریکه میدانیم اگر مسایل سیاسی و مسایل اقتصادی در متن یک اجتماع مورد مطالعه قرار نگیرد.. آره بجایی نخواهد برد. باید بگوییم که مارکس تازه در اواخر زندگی خود به مسایل اقتصادی شروع میکند، قبل از آن اساساً یک سوسیولوگ است، اساساً عالم اجتماعی است، اساساً به مسایل اجتماعی میپردازد و مسایل اجتماعی را بررسی میکند. وقتی هم مسایل اقتصادی را بررسی میکند [می بینیم که] کاپیتال یک کتاب اقتصادی مکتبی نیست که در مکتب خوانده شود بلکه در آنجا تحلیل جامعه سرمایه داری است. در آنجا اناتومی جامعه سرمایه داری را از لحاظ علم الاجتماع مورد بررسی قرار میدهد. جامعه سرمایه داری را با تمام کنه اش از لحاظ احساسات، از لحاظ روشها، از لحاظ عملکردها، از لحاظ هنر و تمام مسایلش مطرح میکند. کاپیتال کتابی نیست که در آنجا صرف روی قوانین اقتصادی بحث کند. ما شنیده ایم که کاپیتال یک کتاب اقتصادی است، ولی وقتی ما کاپیتال را بخوانیم میدانیم که کاپیتال در چه ساحات و قلمروهایی بحث میکند و اگر حتی آنرا هم نخوانیم و به نوشته هائی که لنین میکند در مورد مارکس و مارکسیزم در همان اول کتاب خود و در مجموعه آثار خود، به آن هم اگر برویم، یکمقدار مسایل را مطرح میکند. چه ساحاتی نیست که مارکس در آن ساحات تحقیق نکرده. امروز تمام دنیا به این عقیده است که مارکس و انگلس دو شخص تئوریک یونیورسل بودند، دو شخصیت دایره المعارفی بودند، دو شخصیتی بودند که در تمام ساحات علوم جدید ترین مسایل را که تا آنوقت تحقیقات بشری بهش رسیده بود دنبال میکردند. به این صورت طرح این مسئله که ما در مارکسیزم مسایل اجتماعی را نمی یافیم فکرمیکنم که یک طرح بسیار ناقص است. ما بیشتر درین مورد مکث نمیکنیم. سلسله کتابهائی هم که مارکس نوشته، آنها را بیاییم مطالعه کنیم ببینیم که چگونه به مسایل اجتماعی برخورد شده.

مسئله ای که درینجا بسیار مطرح شد مسئله انقلاب زودرس در اروپا بود که رفقا به عنوان یک مسئله ای که مارکسیزم را میبینیم که چگونه کهنه شده. این یک گپی است که مثل طعنه بینی واری در هر جای دنیا که شما بروید هرکسی که یکی دو ورق از مارکسیزم خوانده باشد، در اروپا بروید، در آسیا بروید، در افغانستان بروید، در ایران بروید، تمام مخالفین مارکس و مارکسیزم مسئله انقلاب زود رس اروپا را بعنوان یک مسئله ای که مارکس

اینچنین یک دروغ بزرگ گفته مطرح میکنند. بعد به همین خاطر بود که لنین خودش مجبور میشود که در ارتباط با این مسئله تماس بگیرد و بگوید که چگونه شد که انقلاب زودرس اروپا، که مارکس آنقدر سرش تاکید میکرد یا مارکس و انگلس سرش تاکید میکردند، نرسید. ولیکن آیا مسئله مارکسیزم مسئله انقلاب زودرس اروپا بود؟ آیا همین مسئله بود که مارکسیزم را بعنوان مارکسیزم، بعنوان یک مکتب، در سراسر جهان معرفی کرد؟ یا اینکه مارکسیزم اساساً چیز دیگر است؟ حالا ما هم وقتی به این ایدئولوژی به این جهانبینی می رویم، از تمام این ایدئولوژی، از تمام این جهانبینی فقط همین قدر را میدانیم که انقلاب زودرس اروپا را پیش بینی کرده بودند ولی در اروپا انقلاب زودرس نرسید. یا اینکه ما بعنوان یک بنیان وسیع فکری سیاسی ای که امروز اکثریت مطلق بشری در زیر تاثیر این ایدئولوژی قرار دارد [مطرح می کنیم]؟ با اینچنین یک فکر روبرو هستیم. با این طرز تفکر روبرو هستیم که در خلال 130 سال 150 سال اکثریت مطلق بشرامروزی به این صورت یا به آن صورت مستقیم یا غیر مستقیم تا این حد یا آن حد در زیر تاثیر مارکسیزم قرار دارد و همگی به این عقیده هستند، حتی کاپیتالیستهایی که سخت با مارکس کینه و نفرت دارند عقیده مند هستند که در دنیا و در تاریخ مکتوب بشری اینطور شخصیتی سراغ نداریم که تاریخ بشری و انسانها تا این حد زیر تاثیر افکارش رفته باشند. به جهان خود ما نظر کنیم، تمام ادیان گذشته را هم مدنظر بگیریم، تمام افکار انقلابی ای که در سراسر تاریخ بشری بوجود آمده مد نظر بگیریم و بعد بیاییم و از انقلاب زودرس اروپا این فکر را استنباط بکنیم که ما در مارکسیزم "نو آوری" میکنیم، "تازه اندیشان" هستیم، ما این چیزها را قبول نداریم.

سلسله مسایلی است که بعنوان اصول و پرنسیپهای مطرح شده که لنین مطرح میکند و میگوید که مارکسیزم بعنوان یک بنای عظیم اگر شما خشتی را هم ازین بنای عظیم بردارید این بنا ناقص است، یعنی اینکه این یک سیستم است. یا این سیستم را قبول دارید یا در مقابل این سیستم قرار میگیرید. حال کوششهای زیادی صورت گرفته، سوسیالیزم افریقایی بوجود آمده، سوسیالیزم آسیائی بوجود آمده، سوسیالیزم عربی بوجود آمده، سوسیالیزم اروپائی بوجود آمده، یا کمونیزم اروپایی بوجود آمده و سوسیال دموکراسی هم از مارکس استنباطات غیره و غیره ای دارد. همگی ازین [سیستم] استنباطاتی دارند ولیکن باید دید که موقف ما در کجا است؟ ما در کجای تاریخ هستیم؟ در پهلوی مارکسیزم یا اینطرف مارکسیزم یا آنطرف مارکسیزم؟ ما [باید] موقعیت خود را درین تاریخ درک کنیم که ما در کجای تاریخ هستیم؟

مسئله انقلاب زودرس اروپا را گفتیم که کیست که رد نکند و نگوید و به اصطلاح گفتیم بعنوان طعنه بینی مطرح نکند؟ ایدئولوژیهای بورژوائی هم انقلاب زودرس اروپا را مطرح میکنند، سوسیال دموکراسی هم انقلاب زودرس اروپا را مطرح میکند و تروتسکیستها هم مسئله انقلاب زودرس اروپا را مطرح میکنند. همه اینها درین نکته با هم یکجا هستند و در زدن آن چیزی که بنام "مارکسیزم رسمی" یا "چپ سنتی" است یکی هستند. حالا میبینیم که رفقا اینجا با چه گروهی یکجا هستند و با که یکجا حرکت میکنند و افکار خود را از کجا می گیرند؟

مسئله دیگر مسئله تفقر است. تئوری تفقر را مارکس مطرح کرده است. در نوشته ای که سحر صاحب از جایی استنساخ کرده بودند آمدند و مطرح کردند که تئوری تفقر درست نیست. در مانیفیست گفته می شود که سرمایه داری جامعه را قطبی میسازد. یعنی بورژوازی یکطرف میشود، پرولتاریا یکطرف میشود و طبقات وسطی فرو می ریزد. در نتیجه هر قدر جامعه به پیش برود فقر توده های میلیونی مردم بیشتر میشود. [این تیوری] بنام تئوری تفقر یاد میگردد. تئوری تفقر مارکس برای اولین بار توسط برنشتین مورد حمله قرار گرفت و از برنشتین به آقای

کائوتسکی رسید و امروز وارث اصلی این مسئله سوسیال دموکراسی هست. سوسیال دموکراسی غرب طرح های استراتژیک خود را بر روی زدن تئوری تفقر مارکسیزم میریزند که یکی از نقاط اختلاف برنشتین با اسپار تاگیست ها هست. بعد ها همراهی انترناسیونال سوم دقیقاً روی این مسایل هست، روی طرح های اولترا امپریالیزم و غیره و غیره که آنهم به تئوری تفقر می رسد. درین مورد از همان وقت تا حال آگاهانه کوشش میکنند که از همین مکانیسم جلوگیری بکنند، بمفهوم اینکه همیشه طبقات وسطی را دامن میزنند و کلانش میکنند. کاری می کنند که خرده بورژوازی بزیاد تا جامعه را از قطبی شدن و از حاد شدن نگهدارد.

شما امروز در آلمان مثلاً میبینید که برای هوتلها و برای خرده بورژوازی- در کلیتش- میلیونها میلیون مارک بعنوان تقاوی داده میشود. کمکشان میکنند و از سرمایه دارهای دیگر میگیرند. در امریکا قانونی بنام قانون ضد تراستها وجود دارد که معروف است. قانون ضد تراستها هم یکی از قوانینی است که بعد از اقتصاد پولیزی اقتصاد وظیفوی بوجود می آید. در آنجا کینز دقیقاً مطرح میکند که بخاطر اینکه ما بتوانیم از بحرانات سرمایه داری جلوگیری کنیم، از تفقر جلوگیری کنیم، باید دولت خودش بعنوان سرمایه دار وارد شود. برعکس تئوری های سرمایه داری در زمان ریکاردو و آدام اسمیت و امثالش. آنها میگفتند بهترین حکومت آن است که در مسایل اقتصادی مداخله نکند، ولی بعد از بحرانهای عمیق بیست و سی قرن حاضر اقتصاد وظیفوی مطرح می شود. اقتصاد وظیفوی اش در پی این است که تفقر را بزند و تا به امروز هم اقتصاد سرمایه داری اساساً بر روی تئوریهای کینز استوار است. یکی ازین تئوریها هم مسئله زدن تفقر است یا بوجود آوردن خرده بورژوازی که دولت خودش به عنوان سرمایه دار و معامله گر در آید و وظیفه اش این است که این تفقر یا این قطبی شدن را بزند. حال در ارتباط با تئوری تفقر مارکس عقیده ما بر این است که از یکطرف مکانیسمی که مارکس پیش بینی کرده بود آن مکانیزم تا به امروز در جامعه سرمایه داری عمل میکند. سرمایه داری بطرف مونوپولی انحصاری میرود. این یک قانون اقتصادی است. انحصاریگری بطرف قطبی شدن جامعه میرود، قطبی شدن جامعه بطرف تفقر میرود. این یک قانون است که خارج و مستقل از اراده ما است و این تزی است که مارکس آنرا مطرح کرده. ولی از جانب دیگر هم سیاست هائی است که اکنون سرمایه داری برای حفظ و بقای خود بکار می برد. بسیار چیزهائیست که سرمایه داری اجرا میکند. یکی از راه هایش استثمار به اصطلاح جهان سوم است و یکی دیگرش هم این است که خرده بورژوازی را تقویت کند. میفهمد که مکانیسمی که مارکسیزم گفته عمل میکند و اینها باید به اصطلاح چل دفعش را بزنند.

[بنابراین] مسئله بر سر اصل تئوری، اصل مکانیزم، اصل چیزی که مارکس در قوانین اقتصادی خود مطرح کرده نیست. این مکانیزم و قانون تا به امروز هم به قوت خود باقی است. اما اینکه سرمایه داری در تمامی ساحات شیوه های نوینی را برای استثمار خلقها و برای ادامه زندگی خود بکار گرفته و میگیرد، یکی از راه ها و شیوه هایش هم مبارزه وسیع و همه جانبه علیه قانون تفقر است.

در مسئله تطبیقات سوسیالیزم ما گفتیم که تطبیقات سوسیالیزم در کشورهای مختلف بوجود آمده و مسایل مختلفی مطرح شده، هر کشوری برای خودش خصوصیت خودش را دارد و مشکلات خودش را دارد و در آنها هم سوسیالیزم تا این حد یا تا آن حد پیش رفته و به شکستها و عقب گشتهائی هم مواجه شده. در مسئله تطبیقات سوسیالیزم یکی این است که ما این کشورها را و انقلابات سوسیالیستی ای که [در آنها بوجود آمده مورد بررسی قرار بدهیم و با جامعه قبلی اش مورد مقایسه قرار بدهیم و ببینیم که با آمدن انقلابات سوسیالیستی درین کشورها مسئله آزادی انسانها چطور شده، مسئله دموکراسی شان چطور شده، مسئله حقوق شان چطور شده و مسئله امنیت

و زندگی اجتماعی آنها چگونه و در کجا متوقف شده؟. اینکه متوقف شده، آیا این در ذاتیت خود سوسیالیزم وجود دارد یا اینکه مسایلی بوجود آمده و اینرا ه را سد کرده؟ ما را عقیده برین است که سوسیالیزم به عنوان یک روش جهانی، به عنوان یک فکر و به عنوان یک اندیشه انقلابی راه خود را در تاریخ بشری باز کرده و در هر کجائی هم که در آمده خدماتی برای بشریت انجام داده، در همان کشورها انجام داده، ولی در بسیاری از کشورها این متوقف شده. این توقف بنا بر عواملی است که در خود آن کشورها و در مجموع اوضاع بین المللی وجود داشته و اینکه مسئله کی بر کی پیروز میشود هنوز باقی است و هنوز باز است. این مبارزه جریان خواهد داشت و هنوز خیلی زود خواهد بود که ما بیائیم بگوییم سوسیالیزم بعنوان یک طرح فکری ایدئولوژیکی سیاسی شکست خورده و ما باید برویم برای یک طرح نوین برای جهان نو. ما مواد و مصالحش را هم متاسفانه نداریم.

در مورد مسایل تطبیقی در سازمان خود ما خواهد آمدیم و بررسی خواهد کردیم که چگونه این مسایل انقلابیون ما را از مسایل اساسی انقلاب دور میکند و چه نقایصی را در بر دارد و چرا مطرح میشود و با چه انگیزه هائی مطرح میشود؟ ولی بهر حال وقتی با مکاتب فکری دیگر مورد مقایسه قرار میگیرد یک چیز را ما همیشه برای رفقا پیشنهاد میکنیم. برای تمام مخالفین سوسیالیزم، خواه مخالفین سوسیالیزم علمی تئوریک یا سوسیالیزم تطبیقی هر کدام که باشد، ما یک خواهش از پیش شان داریم که همیشه تطبیقات سوسیالیزم را با تطبیقات دیگرایده ها و دیگر افکار مورد مقایسه قرار بدهند. وقتی هم پای ایده ها می آیند ایده ها را با ایده ها مورد مقایسه قرار بدهند. درین صورت است که ما وقتی بخواهیم حکم عادلانه تری نسبت به پیشرفت بشری، ایده ها، افکار، تطبیقات، کوششها و تپشهای انسانی بکنیم بهتر میتوانیم بفهمیم که کدام تجربه تا اکنون برای بشریت خدماتی انجام داده و کدام تجربه برای بشریت خدماتی انجام نداده است؟ کدامش بیشتر بر روی سینه تاریخ سنگینی میکند و کدامش بر روی سینه تاریخ سنگینی نمیکند؟

دیکتاتوری پرولتاریا یکی از اصول مارکسیزم است. لنین میگوید که مسئله [مارکسیزم] پذیرش مبارزه طبقاتی نیست زیرا تمام بورژواها، تمام بورژوازی در هر سطحی که هست، مبارزه طبقاتی را قبول دارد و این چیزی نیست که مارکس کشف کرده باشد. بلکه آن چیزی که مربوط به مارکس هست خود مارکس هم اعلام میکند و میگوید که چیزی که مربوط بمن است این است که من مسئله مبارزه طبقاتی را تا سطح دیکتاتوری پرولتاریا ارتقا دادم. اینکه دیکتاتوری پرولتاریا عبارت است از دیکتاتوری حزب، عبارت است از دیکتاتوری چند فرد و غیره دقیقاً رفقای عزیز بیابید که برویم پیش تروتسکی بررسی کنیم. تروتسکی و رفقای دیگرش تا به امروز هم هستند ارنست مندل نماینده بسیار معروفش هست، بنام حزب و طبقه کتاب معروفی دارد، کتاب کلانی است و در آنجا افکار تروتسکی را بیان میکند، در آنجا عمیقاً مطرح میکند. وقتی تروتسکی هم می آید راجع به مسئله بلشویزم مخالفت خود را با استالین اعلان میکند، دقیقاً از همین تز پیروی میکند. میگوید دیکتاتوری پرولتاریا غلط است با همینطور استدلالی که امروز صورت میگیرد. دیکتاتوری پرولتاریا بخاطر این غلط است که این دیکتاتوری دیکتاتوری طبقه نیست، بلکه دیکتاتوری حزب بر طبقه است و در حزب هم دیکتاتوری کمیته مرکزی بر حزب هست و دیکتاتوری منشی عمومی بر مجموع کمیته مرکزی. به این صورت این نوع افکار آبخور خود را از آنجا پیدا میکند و بعد این مسایل میرسد در وضع کنونی ما که مسئله دیکتاتوری پرولتاریا بعد از تحولاتی که صورت گرفته و بعد از مشکلاتی که در جنبش جهانی کمونیستی در سالهای 60 و 70 بخصوص بوجود آمد و بخصوص بوجود آمدن آبروکمونیزم یا کمونیزم اروپائی [مورد انکار قرار می گیرد]. در کشور های اروپایی بخصوص حزب کمونیست فرانسه رسماً و علناً اعلان کرد که ما دیکتاتوری پرولتاریا را دیگر قبول نداریم و حزب کمونیست ایتالیا هم در ارتباط با سوسیال مسیحی ها یا

دموکراتهای مسیحی ایتالیا اعلان کردند که ما اگر به قدرت برسیم ما دیگر دیکتاتوری اعمال نمیکنیم، دیکتاتوری طبقه را، بلکه می‌خواهیم مردم را داشته باشیم. تمام اینها بعد از اینکه کمونیزم اروپایی بوجود آمد مطرح شد. بعد از [آن است] که کمونیزم اروپایی خود را بسیج میکند.

حال بیاییم سر مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا. دیکتاتوری نزد رفقا بمفهوم بدش مطرح میشود. دیکتاتوری یعنی زور گوئی، یعنی بی منطقی، یعنی ظلم کردن سر دیگران؛ در حالیکه دیکتاتوری ای که مارکسیزم مطرح میکند صرفاً یک نوع مناسبات را مطرح میکند، چنانچه دموکراسی هم یکنوع مناسبات است. قبلاً ما عرض کردیم که مسئله دموکراسی مسئله باج دادن نیست که اگر تو هم می‌خواهی گپ بزنی و همگی باید گپ تان را بزنی، ولی وسایل آن را ندارید. به این ترتیب این دموکراسی نیست، چون مناسبات خدشه دار میشود. به این ترتیب دیکتاتوری هم یکنوع مناسبات است و دقیقاً میگوید که دیکتاتوری علیه دشمنان خلق و دموکراسی برای خلق، دیکتاتوری علیه کسانی که استثمار میکنند و دیکتاتوری علیه اجنت های امپریالیزم. اینکه در تطبیق این چگونه دچار اشتباه میشوند و چگونه دچار اشتباه میشوند یقیناً سوابق تاریخی دخیل است. ولی این طرح را که آیا علیه اجنت های امپریالیزم آدم از جبر و زور استفاده کند یا نکند، آیا برای وی هم حق بدهد که علیه خلق یک کشور هر چه می‌خواهند بکنند؟ یا اینکه با آنها یکنوع مناسبات دیگر داریم؟ آیا ما با پرچم و خلق وقتی که اینها مغلوب شوند در جامعه افغانستان [چگونه] مناسباتی [خواهیم داشت؟] خود ما در داخل یک سازمان [مناسباتی] داریم که با مناسباتی که با مردم خود داریم فرق میکند. این خودش مسایلی است که فکر میکنم اگر ما یکمقدار دقیق شویم میدانیم که ما عملاً در یکنوع مناسبات دیگر قرار داریم. وقتی ما طالب ترقی اجتماعی و عدالت اجتماعی میشویم ما نمیتوانیم در مناسبات خود با کسانی که عدالت اجتماعی را نقض میکنند دارای عین مناسباتی باشیم که با مزدورها و با عمله و با فعله داریم. حتماً مناسبات ما فرق میکند. مناسبات ما با کسانی که تهیدست هستند با کسانی که بالا دست هستند و فرا دست هستند فرق میکند. این مناسبات را ما صادقانه میگوییم مناسبات دموکراتیک هست و آن مناسبات مناسبات دموکراتیک نیست. ما آنها را دیگر حق نمیدهیم که مردم را به زور استثمار کنند. ما آنها را حق نمیدهیم که مردم را اغوا کنند، ما آنها را حق نمیدهیم که مردم را به خاک و خون بکشند، ما آنها را دیگر حق نمیدهیم که ملتها را علیه یکدیگر تحریک کنند، حق نمیدهیم که بالای خاک مردمان دیگر تجاوز کنند. این مناسباتی است به مفهوم زور یا بمفهوم دیکتاتوری. اینکه چرا پرولتاریا این چیز را مطرح میکند بحث بسیار طولانی است و من در مورد دیکتاتوری پرولتاریا زیاد نمیخواهم صحبت کنم تا بحث بالای چیزهای دیگر برسد.

چپ سنتی یا مارکسیزم - لنینیزم به عدم توجه به فعالیتها و نهاد های دموکراتیک متهم می شود و او ادعا می شود که [بالاخره به سوسیال امپریالیزم میرسد. وقتی ما بیاییم روی تجارب صحبت کنیم من فکر میکنم رفقائیکه این طرح ها را میدهند این طرح ها را اولاً از کجا میگیرند؟ چرا که ما گفتیم ریشه های این افکار را معلوم می کنیم که از کجا می آید و چگونه بصورت بسیار خامش عرضه میشود و البته کوشش بسیار مجبور و مشهوری رفقای ما کرده اند. منتهی ما توجه شانرا جلب میکنیم به این که اگر بتوانیم در همراهی کردن با اینها و جلب توجه شان به یک سلسله مسایل اقلاً وظیفه خود را انجام دهیم.

مسئله عدم توجه به فعالیتها و نهادهای دموکراتیک مسئله ای هست که بیشتر سوسیال دموکراسی اروپا مطرح میکند. سوسیال دموکراسی ای که امروز در اروپا هست بیشتر به اتحادیه های کارگری مستقل، که یکی از نهاد هایش هست، و همچنان نهاد های دیگری توجه میکند. تجربه خود نشان میدهد که در مارکسیزم یا سوسیالیزم،



درهرجائیکه بوده، نهاد های دموکراتیک بعنوان یک مسئله ممنوعه مطرح نبوده است. مثلاً در شوروی میبینیم. امروز شوروی چگونه هست؟ ما قبلاً گفتیم که ما اصلاً معتقد نیستیم به اینکه درمورد شوروی فعلی از سوسیالیسم صحبت کنیم، بلکه امپریالیستی است و اگر بعنوان یک الگوی امپریالیستی سرش بحث کنیم ما حاضر هستیم سرش صحبت کنیم. اگر مرحله لنین و استالین را مد نظر بگیریم و تمام نهاد های دموکراتیکی که در آن وقت وجود داشته آنها را مورد مقایسه قرار بدهیم میبینیم که چگونه هست؟ ما هرکشوری را که با کشورهای دیگر مورد مقایسه قرار میدهیم باید رشد تاریخی اش را ببینیم، باید مشکلات طبیعی اش را ببینیم و باید ببینیم که در کدام موقعیت قرار دارد. ما نمیتوانیم از یک کشور عقبمانده قرون وسطائی که در آن هیچ چیز نبوده حتماً این تقاضا را داشته باشیم که در یک ضربت بتواند آن نهاد های دموکراتیکی را که کشورهای پیشرفته در آن موارد تجارب زیادی دارند عین آن تجارب را تکرار کنند. ولیکن [باید] ببینیم که در آنجا چه چیزهائی بوجود آمده؟ اتحادیه های کارگری بوجود نیامده؟ اتحادیه های دهقانی بوجود نیامده؟ اتحادیه های روشنفکران بوجود نیامده؟ اینها تماماً نهادهائی اند که طبقات مختلف را میتوانست بسیج کند. در چین ببینیم. از سال 1921 یا 1922 که حزب بوجود آمده تا سال 1949 که اینها به پیروزی رسیده اند تا به امروز هم جبهه متحد ملی اش در دوران ساختمان سوسیالیسم به فعالیت مشغول هست و نهاد های [اموکراتیک] به فعالیت مشغول هستند. حالا رفقا ممکن بگویند که شکلی است و تشریفات است. این مسئله در کشور های کاپیتالیستی هم همینطور هست. آنچه ما از سطح تشریفات پیشتر رفته نمیتوانیم. ما هزار و یک دلیل داریم که در آنجا همه نهاد های دموکراتیک [یا حداقل] اکثر نهاد های دموکراتیک فاقد عملکرد لازم هستند. در آنجا هم تا این حد یا آن حد وابسته به سرمایه داران هستند، در رابطه با اراده هائی هستند که به اصطلاح پالیسی میکر هستند. ولی بهر حال مسئله بر سر بود و نبودش هست که این چیز وجود دارد و ممکن کمبود هائی هم داشته باشد. این مسئله بعنوان یک کمبود میتواند مورد بررسی قرار بگیرد ولی هیچگاهی در تمام تجارب آدم نمیتواند مسئله را مورد بحث قرار دهد.

مسئله هژمونیزم طبقه کارگر [بحث دیگری است]. ببینیم کی هژمونیزم نمیخواهد؟ آن طبقه ای که در انقلاب و در پیشرفت اجتماعی هژمونیزم نمیخواهد آن کیست؟ تا ما هم بگوییم که مارکسیستها هم بعنوان نماینده طبقه کارگر هژمونی طبقه کارگر را نخواهند. ما اگر ببینیم که بورژوازی نخواهد، ما اگر ببینیم که فئودالیزم نمیخواهد، ما اگر ببینیم که امپریالیسم نمیخواهد، ما اگر ببینیم که طبقات مخالف مردم و طبقاتی که تا این حد یا آن حد با مردم هستند اینها هژمونی نمیخواهند، در آنصورت حق دارند که بگویند پرولتاریا بسیار خراب هست و هژمونی میخواهد. مارکس در همان اثری که رفقا [از آن] نقل و قول کردند: "نقدی از فلسفه حقوق هگل" یاد میکند که بورژوازی وقتی به قدرت میرسد با تمام جامعه اعلان برابری و برادری میدهد تا با این اعلان برابری و برادری بتواند هژمونی خود را تأمین کند. تقریباً در آغاز رساله خود مارکس این مسئله را مطرح میکند. حال ببینیم فرقی که وجود دارد بین پرولتاریا و بین مجموع طبقات این است که دیگر طبقات هژمونیزم را اعمال میکنند ولی نمیگویند و پنهان میکنند. پرولتاریا این هژمونی را خواستار هست ولی میگوید. فقط صداقت پرولتاریا و حزب پیشاهنگ پرولتاریا، آنها را مورد اتهامات گوناگون قرار داده، اگر نه هیچکس نیست که نخواهد. ما متیقن هستیم که نماینده های بورژوازی همیشه خواستار هژمونی هستند، همیشه خواستار این هستند که جلو پرولتاریا و حزب پرولتاریا در دستشان باشد. وقتیکه پرولتاریا بگوید من هژمونی خود را خودم میگیرم و حتی هژمونی ترا هم من میگیرم در آنصورت هست که بر آشفته میشود. ما عقیده نداریم که طبقه اجتماعی ای درین دنیا وجود داشته باشد که طالب هژمونی نباشد و هژمونی خود را در طبق اخلاص با دیگران تقسیم نکند یا خودش از آن بگذرد. تفاوتی که وجود دارد این است که پرولتاریا

صادقانه اعلان میکند و طبقات دیگر با فریب می‌خواهند هژمونی خود را در قالبها و هاله های تقدس مذهبی عرفانی و فرهنگی وغیره وغیره بیوشانند و مردم را مجبور به قبول هژمونی خود بکنند.

در مورد پیش شرط ایدئولوژیک نیز یک اتهام دیگر بالای چپ سنتی وجود دارد و آن این است که وقتی سازمان خود را میسازد پیش شرط ایدئولوژیک میگذارد، وقتیکه حزب خود را میسازد پیش شرط ایدئولوژیک میگذارد، وقتیکه دولت خود را میسازد پیش شرط ایدئولوژیک میگذارد و همه چیز خود را که میسازد یک پیش شرط ایدئولوژیک میگذارد. فکر میکنم درینجا در گذاشتن و نگذاشتن پیش شرط ایدئولوژیک بیشتر مسئله اراده باشد. مارکسیزم برای حزب خود پیش شرط ایدئولوژیک نمیگذارد، برای دولت خود هم پیش شرط ایدئولوژیک نمیگذارد، بلکه به یک مسئله معتقد هست و آن این است که هیچ پدیده اجتماعی ای در دنیا وجود ندارد که مهر طبقاتی نخورده باشد، خواه این حزب باشد، خواه سازمان باشد، خواه دولت باشد، خواه هر چیزی که باشد، حال چون مهر طبقاتی خودش خورده و پرولتاریا هم آگاهانه تاریخ خود را میسازد، حال چگونه دولت را که میسازد؟ در مورد دولت پیش شرط ایدئولوژیک وجود ندارد، هیچگاهی مارکسیزم یا مارکسیستها جائی نگفته اند که دولتی را که ما ساختیم درین دولت، در قلمرو ما کسانی که مخالف ما هستند آنجا زندگی نکنند. حتی کسانی که مخالف ایدئولوژی شان هستند یا اگر مخالف نیستند موافقش هم نیستند، دقیقش را بگوییم آنها تا رهبری دولت هم رسیده اند و مدتها کار کرده اند. مثلاً کسانی در چین از سال 1949 تا سال 1983 و هنوز هم در کابینه آنها هستند که مربوط حزب گومیندان هستند. بناءً ما میبینیم که این مناسبات وجود دارد و مثلاً رئیس پارلمان شان تا دوسه سال قبل زن سون یاتسن بود. در روسیه هم همین قسم. ما وقتی که می آییم انقلاب را در روسیه می بینیم هم عین چیز بوده. تعداد زیادی از عناصری که مربوط حزب بلشویک نبودند آمدند و وظایف بسیار بزرگی را گرفتند. تروتسکی آدمی است که تا انقلاب اکتبر همراه لنین و همراه بلشویکها نبوده و بعد از آن می آید و به انقلاب می پیوندد و فوراً کمیسار جنگ میشود و ساختن ارتش سرخ برایش سپرده میشود. به این صورت ما میبینیم که در دولت مسئله پیش شرط ایدئولوژیک مطرح نیست. منتهی چیزی را که مارکسیزم مطرح میکند این است که ما دولتی بدون خصلت طبقاتی نمی شناسیم. ما نمیتوانیم بگوییم که دولت وجود دارد ولی پایه طبقاتی ندارد. این یک دید است و یک بینش طبقاتی است نه پیش شرط ایدئولوژیک که این دومی مسئله نباید عوض شوند.

در مورد حزب مسئله به این شکل مطرح است که یک حزب حرکت آگاهانه پیش آهنگ پرولتاریا است و بنا بر تجارب [در مورد حزب] از زمان مارکس انگلس تا امروز، درین ظرف 120 - 130 سال، تجارب مختلفی که داشته میگویند که یک انقلاب پیروزمند را، یک انقلاب پیشرونده و مترقی و انقلابی را فقط می تواند یک حزب انقلابی رهبری بکند و بدون یک حزب انقلابی که از لحاظ ایدئولوژیک، از لحاظ سیاسی، از لحاظ تشکیلاتی بر پایه ها و موازین و ضوابط پرولتری استوار باشد، نمی توان یک انقلاب عظیم را به پیروزی رساند. درینجا هم مسئله بیشتر یک مسئله بینشی است که بینش ها بالاخره به ضابطه ها می آید. ولی ما که بحث میکنیم باید بینشها را مورد بحث قرار بدهیم، که آیا این بینش درست هست یا درست نیست؟ اگر درست نیست چرا درست نیست؟

بالاخره پرولتاریا در سطح بین المللی امروز به این عقیده رسیده که وقتی میخواهد انقلاب کند به ابزار تشکیلاتی خود نیاز دارد. این ابزار تشکیلاتی اش باید وحدت سیاسی - ایدئولوژیک داشته باشد و باید این وحدت سیاسی - ایدئولوژیک خود را [در] تشکیلات پرولتری لنینی نمایش بدهد. آن تشکیلاتی که همان شش خصلت لنینی خود را داشته باشد، در غیر آن ما نمیتوانیم از یک حرکت انقلابی پرولتری صحبت کنیم.

حال این برداشت هایی است که در خلال تاریخ مسجل شده و تا اکنون هم کسی دیگری نتوانسته تجربه خلاف این را برای ما ثابت بکند. بنا بر آرزوها یا بنا بر افکار این فرد یا آن فرد متأسفانه قادر به دست زدن به همچو ماجراجویی نیستیم که بگوییم ازین افکار تجربه شده بشری که در طول 120 سال حقانیت خود را به اثبات رسانده، پیروزمندی خود را در کشورهای مختلف به اثبات رسانده، حالا ما بیاییم تجربه نوری را درینجا بوجود بیاوریم که پرولتاریای افغانستان باید یک سازمان بدون ایدئولوژی بوجود بیاورد، یک سازمان چند تشکیلاتی بوجود بیاورد، یک سازمان پرولریست سیاسی بوجود بیاورد و این تجربه ای است که ما سر خود میکنیم. همان مثال است که میگویند نیک بخت سر دیگران میبیند و بدبخت سر خود. ما این بدبختی بزرگ را در امر انقلاب چگونه ممکن است سر خود تطبیق بکنیم؟ آیا اینکار خوب است یا نه؟ در حالی که پیش روی ما تجارب بزرگ بشری وجود دارد. رفقای عزیز! ما به کجا میرسیم اگر این تجربه ها را راه بیندازیم؟ این [کار] بنام نو آوری می آید ولی بیشتر ما را بند میکند، به همان لادریت ایده آلیستی. این فکر که ما از تمام تجارب پرولتاریا باید چشم پوشیم و فقط بخاطر گل روی خود و گل روی دیگران بیاییم یک پرولریزم سیاسی - ایدئولوژیک - تشکیلاتی را بیاوریم و خود را نماینده پرولتاریا هم بگوییم، پایه دیگری [جز لادریت ایده آلیستی] ندارد. به این صورت بگوییم که ما هستیم که اینچنین هستیم. چقدر آدم باید پر توقع باشد که در یک کشور عقبمانده، با روشنفکر عقبمانده، با بی تجربگی، با بی علمی، با اینکه هنوز یک صفحه از تجارب مبارزات پرولتاریا را نخوانده ایم؛ بالاخره بیاییم پرولتاریای افغانستان را و روشنفکرافغانستان را که ازین پرولتاریا دفاع میکند بیاریم درین گمراهی ها و در بیابان سوزان گمراهی بیندازیم. بیاییم اینچنین یک تجربه را بکنیم بخاطر اینکه ما عشق ما کشیده که ما میخواهیم یک تجربه نو درین جامعه تکرار بکنیم، اما تمام تجاربی را که در [تاریخ] بوجود آمده مدنظر نمی گیریم، یعنی آن چیزی را که در زبان عربی بنام وجدان یاد میکنند. وجدان یعنی جمع شدن تجارب نسلهای متوالی. مگر ما وجدان خود را از دست داده باشیم تا این کار را بکنیم. ما تجارب بزرگ پرولتاریا را مدنظر نگیریم و فقط برویم روی خواست این و آن فرد.

مسئله قدرت سیاسی را که رفیق آرام مطرح کردند که گویا چپ سنتی افغانستان که قدرت سیاسی را بگیرد چپ از لحاظ سیاسی با استعمارگروس پیوند می خورد. دیشب هم [روی] این مسئله یکمقدار بحث شد، به اشکال مختلف بحث صورت گرفت که امیدوار هستیم در بحثهای آینده بتوانیم این را سر سازمان خود ما تطبیق کنیم. فکر میکنم که در بهترین حالتش شکل گرائی است و در بدترین حالتش یک ظلم است، یک ظلم تاریخی. ما سر یک جریان فکری - سیاسی ای که هزارها هزار نفر خود را بنام کمونیست و بنام انقلابی از دست داده و حتی رفقا اشرف و پویا وغیره هم بهمین نام "چپ افراطی" در زیر گیوتین جلاد رفتند و کشته شدند و صمیمانه از ایدئولوژی و از این خط و از این سیاست خود دفاع کردند. ما به همه این کسان افتخار میکنیم، چه کسانی که در سازمان ما بوده باشند یا در سازمان ما نبوده باشند. مگر نه این است که ما وقتی از سیاستها و از ارتباط سیاستها صحبت میکنیم بیشتر روی محتوی، روی ریشه و روی پیوند صحبت میکنیم. از کجا پیوند میگیریم؟ ریشه اش از کجا است؟ بالاخره بکجا میرود؟ آیا ما فقط بخاطر اینکه سوسیالیزم میگوییم و روس هم سوسیالیزم میگوید باید لزوماً به تئوری سیاسی روس بغلطیم؟ تمام اعمال ما، تمام کردار ما، تمام سیاست هائی را که ما کرده ایم و دور نرویم موقوف ما در مقابل تسلیم طلبی را در همین کنفرانس ببینیم که ما عزیز ترین رفقای خود را مورد شتمات و ملامت قرار دادیم. [آیا] همه اینها نشاندنده این نیست که تئوری انقلابی آنچه شما چپ سنتی میگویید در تضاد ماهوی با امپریالیزم روس قرار دارد؟ و امروز در جامعه افغانستان [نیروی دیگری] استوار تر از سازمان "ساما" و از سامائی ها دیگر علیه استعمار روس نیست و نخواهد بود. چگونه ممکن است که این "ساما"، این چپ انقلابی بتواند در تئوری سیاسی خود برود با

استعمارگر یکجا شود. اگر اینچنین باشد باید بگوییم این روشی که روش ملی هم هست با آن روش ملی ای که مثلاً در فلان جای اینچنین کرد، آنچنان کرد، زبان ما لال، شباهت دارد و از آنها نمایندگی میکند. این روشها بخاطر نزدیکی ای که از لحاظ فکری با هم دارند، اینها هم دموکراسی میگویند، آنها هم دموکراسی میگویند، اینها هم ملی میگویند، آنها هم ملی میگویند، اینها هم چنین میگویند آنها هم چنین میگویند، [یک چیز هستند]. این نوع برخورد بسیار ظالمانه است و بریدن جریانات سیاسی از بستر اجتماعی مشخص شان هست. یک تجرید غیر علمی است. هیچگونه با علم سروکار ندارد. امیدوار هستم درین مورد بسیار صحبت کنیم.

در مورد "دموکراتیزم پیگیر و انقلابی" اعلام مواضع. ما در مورد اعلام مواضع بحث زیادی خواهد داشتیم که آیا اعلام مواضع ما دموکراتیزم پیگیر و دموکراتیزم انقلابی را آورده و یا نه آورده و ما چه انتقاداتی داریم.

حال انتقاداتی را که رفقا در [در مورد] اعلام مواضع خود آوردند: آیا امروز هم همان انتقادات هست یا اینکه انتقادات دیگری بر سرش داریم؟ ما با یک نظر مختصر ممکن است بتوانیم بگوییم که اعلام مواضع که اینجا هست اعلام مواضع نیست. ما برای رفقا قبلاً گفتیم ما انتقادی که سراعاً اعلام مواضع داریم این است که این اعلام مواضع، اعلام مواضع نیست. در جامعه افغانستان هزارها مسئله است، مسئله دموکراسی، مسئله اقتصادی، مسئله استثمار، رابطه ما نسبت به دیگر احزاب، رابطه ما نسبت به جنبش های دیگر، نسبت به مرحله انقلاب، نسبت به ابزار و وسایلی که ما کار میکنیم، مسایل جبهوی، مسایل توده یی وغیره. هزارها مسئله است که باید اعلام موضع در موردش صورت میگرفت. ما تا به امروز مثل شرافت خود [از اعلام مواضع] دفاع کرده ایم. ما در نامه هائی داریم که به کسان دیگری نوشته کرده ایم و در جلسات متعدد بین المللی از این سند بعنوان سند سازمانی خود دفاع کرده ایم و سخت هم دفاع کرده ایم. ولی اکنون در یک جلسه سازمانی و کنفرانسی برای شما میگوییم شما این [سند] را بخوانید و ببینید که یک شبنامه سازمان که نشر شده آیا به همین حد هست؟ به زبان دیگر بگوییم آیا میتواند حتی تا سرحد یک شبنامه سازمان مسئله افغانستان را مطرح کند؟ بیایید "خروش رعد در پکتیا" را همراه این اعلام مواضع [مقایسه کنیم]. بیاییم "روس در سراسیمب سقوط و تباهی" را با این اعلام مواضع [مقایسه کنیم]. اینجا است که ما میگوییم که "اعلام مواضع" اصلاً در مورد قضایای بزرگ انقلاب افغانستان اعلام موضع نکرده، به این خاطر ما بالایش انتقاد داریم. ثانیاً رفقای عزیز! این "اعلام مواضع" را بخاطری انتقاد میکنیم که حتی از لحاظ ادبیات خود غلط است. رفقای که میگویند ما بنیان گذار اینچنین [خط] و آنچنان [خط] هستیم املا و انشای شان غلط هست. ما برای رفقا گفتیم که این یک عقب گشت بسیار بدی در مورد ادبیات سامائی است و مسایل خود را [از لحاظ ادبی] به سطح و سوئے "ساما" مطرح نمیکند. وقتی ما جمله ذیل را بخوانیم شما میفهمید که چگونه هست؟:

«این نقشه ننگین روس بخاطر فریب تباه کن مردم افغانستان و تحکیم حسابگرانه استعمار آنچنان پیریزی میشود که گویی نعشهای فاسد و بی گور و وطن را در راه دولت مداری شان به خطا اندر میداند.»

رفقای عزیز! معنای این جمله چیست؟ خوب باز میگوید که:

«یا للعجب ازین شعبده بازی تهوع انگیزی که روز تا روز توان مقاومت جانبازانه و حماسه های گلگون قبای مردم ما را به ارمغان می آورد.»

رفقای عزیز! مسایل اینطور مطرح میشود که ما انتقاد داریم. سطح و سوبه "ساما" اینطور نبود. بعد از آن هم مسائل دیگری را که مطرح میکنند بسیار است. [اگر] سر تا آخرش را بخوانید و تمام جملاتش را بخوانید، باز رفقا میفهمند که تمام مسایلی را که در اینجا مطرح کرده اند چه هست. چه مسایلی را مطرح کرده اند و چگونه مطرح کرده اند؟

از جانب دیگر مسئله دولت جمهوری اسلامی مردمی است. از نظر ما "ساما" فقط حق داشت در چار چوب جبهه متحد ملی خود جمهوری اسلامی خود را مطرح کند، [البته] بعنوان یک رابطه ارگانیک با دیگر طبقات و اقشار و برود پای ساختن دولت آینده افغانستان. ولیکن "ساما" قبل از اینکه طرح جبهوی خود را تحویل بدهد ده قدم دیگر از طرح جبهوی خود عقب نشینی کرده. ما این موقف "ساما" را از لحاظ اصولی غلط میدانیم، از لحاظ تاکتیکی اشتباه میدانیم، مناسبات میان ما و میان دوستان جبهوی ما را خراب کرده، یعنی طرفداران جبهوی ما و دوستان جبهوی ما در موفقگیری خود چپ تر از "ساما" هستند. در حالیکه "ساما" وظیفه تاریخی اش این است که جنبش را بطرف رادیکالیزه شدن، بطرف بلند رفتن و بطرف آگاهی ببرد، نه اینکه ما با این اصل و با این پرنسیپ موافق نباشیم، مخالف باشیم. ما درین مورد نظرات خود را در همه جاها گفته ایم. ولی اینکه "ساما" از طرح جبهوی خود کرده پایین تر حرکت میکند ما با این نوع سیاست خوش نیستیم، مخالف هستیم.

تمام موادی که در اینجا [(در اعلام مواضع)] آمده موادی است که از برنامه نقل شده در هر جایی که هست فقط کلمه کارگوش زده شده. ما اگر یک مقایسه بین برنامه و اعلام مواضع بکنیم (هرکس حق دارد این کار را بکند، ما کرده ایم) مثل اینست که یک چیز را بگیریید قیچی کنید. ما میگوییم رفقا میتوانند این افکار خود را با مقدار زیاد تری صرف وقت انجام دهند. حال در مورد اینکه در سازمان ما چگونه آمده، انتقادات ما در مورد اعلام مواضع در این حدود است رفقا. به همین خاطر هم بود که من در ماه اسد سال 1359 وقتی به پشاور آمدم برای مرکزیت سازمان نوشتیم که اعلام مواضع تانرا مردم سرش انتقاد بسیار زیاد دارند، من توجه شما را نسبت به این قضیه جلب میکنم که اگر از همین حالا بتوانید چیزکی تهیه بکنید برای اعلام مواضع آینده که چیز موزون تر و متین تر و ثابت تری باشد و این مسایل را مدنظر بگیرید ما در آینده بنام اینکه کم وقت داشتیم دچار اشتباه نمی شویم. این رفقا گفتند که اگر شما چیزی داشته باشید برای ما روان بکنید ما هم همین کار را خواهد کردیم. رفقای عزیز! برخورد ما نسبت به اعلام مواضع اینچنین بوده، اینچنین دلسوزانه بوده. حال مسایل بسیاری در سازمان رخ میدهد که ممکن است چیز دیگری باشد، ولی موقف فردی که [اینک] پیش روی شما نشسته در ارتباط با اعلام مواضع در چهار نکته که دوسال قبل برای خود رفقا گفته ام، برای خود رفیق آرام گفته ام و برای رفقای دیگر گفته ام که اعتراضات ما سر این موضوع سر این نکات دور میزند.

حال بیائیم سر قسمت دوم کار خود که مسئله خود سازمان هست. ولی قبل از اینکه به قسمت دوم برویم یک مسئله بسیار جالب هست که رفقا بعد از این بحثی که در ارتباط با تمام مسایل مارکسیزم می اندازند و با این فهم شان از مارکسیزم و با این برخورد شان نسبت به مارکسیزم باز هم میگویند که ما مخالف مارکسیزم - لنینیزم نیستیم. این را دیگر به خود جلسه می گذاریم که اینها ببینند که رفقای ما وقتیکه این مسایل را مطرح میکنند و با این دید نسبت به قضایا برخورد میکنند، در آن صورت آیا مخالفت شان با مارکسیزم - لنینیزم و عدم مخالفت شان با مارکسیزم - لنینیزم تا کدام حدود است و چگونه میتوانند ادعا کنند که ما هستیم یا نیستیم، مخالفت میکنیم یا نمیکنیم. این مسئله بخود شان ارتباط دارد و ما امید وار هستیم با این تفصیلات خود یک گوشه های از این قضیه را برای اینها فهمانده باشیم که مارکسیزم - لنینیزم چه میگوید یا اقلا فهم ما از مارکسیزم لنینیزم چیست؟

قسمت دوم کار ما مربوط است به مسئله تاریخ سازمان. درین مورد ما مجبور هستیم خود را در یک پولیمیک با رفقا قرار بدهیم.

درینجا اولین مسئله ای که هست بررسی اوضاع سازمان از نگاه تاریخی است. من البته نظرات خود را یک سال قبل [در مورد] این مسایل بیان کرده ام و پیش روی خود رفیق آرام بیان کرده ام و در مجالس متعددی بیان کرده ام و بیشتر مسایلی را که امروز در اسناد شان آمد، در واقع یا من از آنها گرفته ام یا آنها از من گرفته اند. حال ما باهم موافقت داریم در بسیاری ازین مسایل. ولیکن در کلیتش وقتی که می بینیم سیر پژوهش اینها با سیر پژوهش ما در دو نقطه متضاد قرار میگیرد. ولی قبل از آنکه ما به بررسی اوضاع سازمان از لحاظ تاریخی بصورت مختصر بپردازیم، [باید بگوییم که] اکثر رفقای که اینجا هستید یا کست های مرا در ارتباط با گذشته سازمان شنیده اند [میدانند که] من نظراتم را گفته ام. وقتی با رفقای حوزه در صحبت بودیم در آنجا هم در حضور رفیق آرام مسایل خود را مطرح کرده ام که آن وقت البته رفیق آرام هم مؤید این مسایل بود و میگفت که فکر های من فرمولبندی نشده است.

ما در بررسی سازمان دو نوع متود داریم. متود اول متود فردی است. متود فردی به این معنی که ما افراد را بیاریم و بگوییم که فلان فرد اینطور میگفت، فلان فرد اینطور میکرد، فلان فرد اینطور میکرد، فلان آدم اینطور میگفت، فلان آدم اینطور میگفت. به این صورت ما بیاییم و تاریخ کرونولوژیک جنبش را بدهیم. از لحاظ کرونولوژی، از لحاظ تاریخی بیاییم و بگوییم که [کسی] در فلان روز اینطور کرد، در فلان روز اینطور شد، در فلان تاریخ اینگونه شد، در فلان تاریخ آنگونه شد و قضایا را به این صورت بررسی کنیم. از نظر ما این طرز بحث و بررسی قضایا به عنوان اینکه حوادث را میرساند، یک تصویر میدهد؛ ولیکن واقعیت قضایا را آشکار نمیکند. از نظر ما این نوع متود در بررسی مسایل نادرست است. متود دیگری که وجود دارد این است که ما هر مسئله را، هر قضیه را، هر فرد را و هر شخصیت را در فیصله هایش، در موقف گیری هایش، در آن جو مادی و سیاسی که این فرد قرار دارد و در مجموع زندگی مبارزاتی اش و افکارش باید بررسی کنیم. بعد از آن است که ما بصورت گویا می فهمیم که فلان شخص آنوقت چگونه برخورد داشته و چرا اینچنین برخورد داشته؟ به این صورت است که ما میتوانیم از تاریخ سازمان خود هم تاریخ گویایی از انسان هائی که از خود تاریخ داشتند، از خود فکر داشتند، از خود ایدئولوژی داشتند، از خود سیاست داشتند و عمل میکردند و مطابق این پرنسیپ ها میرفتند و در یک تقابل، تضاد، وحدت و مبارزه قرار داشتند و عمل میکردند. ما بیشتر در بررسی خود به این متود دومی توجه خواهد داشتیم نه به متود اولی و اگر متود اولی را بکار بگیریم فقط در خدمت متود دومی خواهد بود.

وضع جنبش چپ در آغاز کودتای هفت ثور، چنانچه رفیق آرام هم میگفتند، وضعی است متشتت و پراکنده و جنبش شعله جاوید در آستانه کودتای هفت ثور به گروه های متعدد خورد و ریزه ای تقسیم شده که بر علاوه آنچه که رفقا گفتند یک تعداد زیاد اینها مدتها مدتها در تحت جو حاکم در زمان داود خان از مبارزه و فعالیت برای انقلاب دست کشیده بودند و به زندگی شخصی خود پناه برده بودند. تبارزاین نکته و کلان ساختن و روشن ساختن این نکته در این مرحله بخصوص ارزیابی جنبش ما از اهمیت به سزایی برخوردار خواهد بود که ما ببینیم مسیر این نوع گرایشها، این نوع پراتیک و عدم پراتیک در جنبش ما چگونه خود را در سیاستها و در ایدئولوژی ها بازتاب می کند؟ ولیکن چیزی که واضح بود این است که جنبش از لحاظ ایدئولوژیک در ابهام قرار داشت، از لحاظ سیاسی در پاسیفیزم قرار داشت و از لحاظ تشکیلاتی در تشتت بود. ولیکن یک چیز واضح بود. مسئله جنبش وحدت طلبانه ای که بعد از کودتای هفت ثور بوجود می آید جنبش وحدت طلبانه ای میان مارکسیست - لنینیست های افغانستان یعنی میان

افراد جنبش شعله جاوید، به شمول رفیق مجید، است. این واقعیتی است که باید بر رویش کاملاً تأکید کنیم که این جنبش وحدت طلبانه میان ملیون افغانستان نبوده، جنبش وحدت طلبانه میان افراد ضد روسی افغانستان نبوده، جنبش وحدت طلبانه میان افرادی که فقط به آزادی افغانستان عقیده مند باشند نبوده. اگر ما ازین ساحه جنبش شعله جاوید پا را فراتر میگذاشتیم، ان وقت بسایر امکان داشت که این جنبش پایه های وسیعتری برای خودش بگیرد. [اما] تمام کسانی که درین [جنبش] بودند، به شکلی از اشکال با جنبش شعله جاوید در قدیم ارتباط داشتند. استثناء هم البته وجود داشت. گروپ هایی بعد از جنبش شعله جاوید تازه به مارکسیزم - لنینیسم جلب شده بودند یا افراد معینی مثل ما که افتخار همراهی با جنبش شعله جاوید را نداشتیم ولی خود را شور میدادیم که ما هم همینطور در یک صف ایستاده ایم. در غیر آن اکثریت کسان یا تمام کسانی که درین جریان وحدت طلبانه اشتراک داشتند [شعله یی ها] را تشکیل میدادند.

من خودم که در اوایل آن [جنبش] بودم چهار ماه مکمل با رفیق شب و روز یکجا بودم و شب و روز تقریباً تمام گذارشات را، بجز از مسایل تشکیلاتی، میشنیدم و در بحث های شان اشتراک میکردم، نظر خود را میدادم، مشورت میدادم و معلومات میگرفتم. مسئله بر سر این بود که نیروهای انقلابی مارکسیست - لنینیست افغانستان چگونه وحدت میکنند؟ اینکه انگیزه های این [جنبش] چه بوده و علتش چه بوده؟ ممکن متفاوت باشد.

انگیزه [های] ترس و اصولیت و قدرت را که آرام صاحب مطرح کردند ممکن از جهات انگیزه ای درست بوده باشد، ولی از لحاظ علت بنظر من علت قضیه نبوده. علت قضیه در واقع در خود جنبش و وضع جنبش نهفته بوده. کودتای هفت ثور بعنوان یک واقعه سیاسی جامعه ما را تکان داده و عکس العمل مردم بصورت ناخود آگاه و بعضاً آگاهانه را دامن زد. آمدن آن درگوش روشنفکران چپ و تضاد ماهوی ای که بین انقلابیون کمونیست او کودتا گران وجود داشت، از ما دعوت کرد که درین طرح های شان اشتراک کنیم. آخرین جلسه ای که رفیق مجید در شکرده همراه تعدادی از رفقای صاحب منصب داشت [مربوط به] طرحی بود که باید در 6 جدی عملی شود یا در واقع بعد از 6 جدی عملی شود. در آنجا برای شان میگویند که شما چه میخواهید؟ رفیق مجید برای شان میگویند که من هیچ چیز نمیخواهم. من فقط از شما یک چیز میخواهم که وقتی شما کودتا میکنید هر قدر افرادی را که من گفتم مسلح بسازید تا ما ارتش ملی خود را بسازیم و آنها میگویند که شما میخواهید که ارتش توده یی بسازید باز ما را سرنگون کنید. رفیق مجید میگوید که ما دوست هستیم، ما رفیق هستیم، با دوستان خود هیچ وقت اینکار را نمیکنیم. ولی ما متیقن هستیم که شما وقتی کودتا بکنید شما را قدرتهای بزرگ نمیمانند. حال شما که در خط مردم حرکت میکنید و مخالف امپریالیستها هستید باید نیروی انقلابی ای درین جامعه وجود داشته باشد که از شما در قدرت نمایندگی بکند و اگر احیاناً شما هم شکست بخورید یک نیروی توده یی برای حفظ و برای حمایت شما وجود داشته باشد و آن نیروی توده یی را ما در سرتاسر افغانستان داریم. بنابراین برای ما مسئله [اینطور] مطرح است. عمق تفکر رفیق در مورد قیامها را این [گفته ها] بیان میکند [و نشان می دهد] که مسایل قیام برای سازمان چگونه مطرح بوده.

جالب تر اینکه ما در تمام دوران به اصطلاح پادشاه گیری ها - که رفیق شریف بعضاً مذاق میکرد و میگفت که ما به

پادشاه گیری مصروف هستیم - یک قیام را هم از جمله قیامها سازمان آزادیبخش مردم افغانستان یا خود رفیق سازماندهی نکرده. هیچ رفیق از رفقای "ساما" گفته نمیتواند که رفیق شهید در فلان وقت یک قیام را سازماندهی کرد و این قیام شکست خورد. همیشه این قیامها توسط دیگران ارگانیزه میشد، سازماندهی میشد، پیشبرده میشد و بالاخره هم ضربت میخورد و یک تعداد از نیروهای ما هم در پهلوی ضربت میخوردند. بناءً امیدوار هستیم که

ارفا] در طرح مسئله کودتا قیام این مسایل را در ارزیابی خود از آن مرحله سازمان مدنظر بگیرند. وقتی هم ما آن مراحل را ارزیابی میکنیم باید دقیقاً پای آن اوضاع و شرایطی که این مسایل را بوجود آورده و نقش مثبت و منفی سازمان ما درین قضیه و اشتباهات ما در اینجا، برویم. نشود که ما وقتی از یک جریان دور میشویم بالاخره در نقش تاریخی خود بگوییم که من و تو دشمنان همیم.

ادر مورد مسئله سازمان ملی و دموکراتیک و طرح سازمان ملی و دموکراتیک، فکر میکنم که این بسیار چیز طبیعی بود که در جریان جنبش وحدت طلبانه اختلاف نظر هایی میان کسانی که درین جنبش وحدت طلبانه اشتراک کرده بودند در مورد مسایل تفصیلی وجود داشته و این چیز بسیار طبیعی است. دوری [منسویین] جنبش از یکدیگر [طی] سالهای متمادی و عدم دیالوگ فعال و خلاق در میان جنبش بالاخره خودش مرزهای فکری سیاسی وغیره را بوجود می آورد و وقتی که دوباره پای وحدت جنبش میروند نمیتوانند که بزودی زود به وحدت برسند. اما کار برای ایجاد یک سازمان ملی دموکراتیک نبوده، به چند دلیل:

دلیل اول اینکه در سازمان ما وقتی کمیته انسجام بوجود می آید و کمیته انسجام کمیته های دیگر خود را ایجاد میکند و کمیته تحقیق و تئوریک باید روی یک سلسله مسایل تئوریکی که [مورد] اختلاف است و [آنهم] اختلافات متباز و ادامه اختلافات دوره شعله جاوید، [کار نماید]. رفیق پویا صاحب وهادی خان محمودی از دوران شعله جاوید جنجالهایی دارند و حالا هم وقتی می آیند و در یک سازمان واحد نمیتوانند بر آن تناقضات خود غلبه کنند، باید یک مجرای برایش پیدا شود. جنبش عملی هم روز تا روز هست. [پس باید] یک کمیته تحقیق تئوریک بوجود بیاید که این دو نفر بنشینند باهم و مسایل خود را حل کنند. وقتی هم که این مسایل در کنفرانس ماه سرطان، که بنام کنفرانس موسس یاد می کنیم، مطرح میشود، بصورت صریح و قاطع مطرح میشود که اساساً درینجا مسئله مشی پرولتری مطرح است نه چیز دیگر و تمام رفقا، بشمول رفیق پویا، بشمول رفیق اشرف که تازه پایش به این مسایل کشانده میشود، نسبت به این قضیه اعتقاد جازم دارند و هیچ گونه شک و تردیدی درین مورد وجود ندارد. تنها شاپور است که برنامه اسلامی خود را درانجا می آورد، یعنی برنامه ملی دموکراتیک خود را که بنام برنامه اسلامی شهرت یافته و از طرف جلسه با قاطعیت رد میشود، نه اینکه برای رفیق داده میشود که توحیدش کنید. [آن برنامه] با قاطعیت رد میشود. ولی برنامه های دیگری که در آنجا داده میشود، برنامه هایی است که به رفیق سپرده میشود. یعنی اینکه برنامه داده شده از طرف رفیق شاپور بصورت قاطع از طرف جلسه رد میشود و بالاخره در همان مجلس گفته میشود که برای ما اساساً ساختن یک سازمان پرولتری مطرح است، یک مشی پرولتری مطرح است و نه چیز دیگری.

حال مسئله تطبیقی این [طرح] چگونه تکامل پیدا میکند و در کدام ساحات و کی چه فکر میکند؟ راست است که رفقای آنوقت دارای این حوصله و بردباری و فراخی سینه بودند که در مسایل تطبیقی خود ببینند که تجربیات و احیاناً ابتکارات عظیمی که محصول تجربه و دانش رفقای شان هست بیاورند و [به میدان بپردازند]. اینکه کدامش انتخاب میشود، آن هم مورد سوال است.

در مورد مسایل مشی سازمان، برای ما اسنادی که وجود دارد شبنامه های دوران حیات رفیق شهید، از اولین اعلامیه سازمان تا "در سنگر اعتصاب ببر انقلاب خفته است"، هست. در اینجا است که ما نمونه یک دموکراتیزم استوار و پیگیر را میبینیم. بنا بر همین قضیه بود که من در جمعبندهای خود گفته بودم که در سازمان ما از اول دو مشی انحرافی دگماتیزم و لیبرالیزم در مقابل هم قرار داشتند و این دو گرایش سنتز خود را در مشی دموکراتیزم استوار



رفیق مجید میداد و جز این چیز دیگری هم نمیتواند باشد. ما نمونه های زیادی داریم، بسیار چیزهایی از رفیق داکتر محمودی می آید و رد میشود و بسیار چیزهایی از جانب دیگر می آید و رد میشود، ولی آنچه مورد پذیرش و قبول دو طرف، بعنوان سنتز این نظرات، قرار میگیرد مشی دموکراتیزم دموکراتیزم استوار و پیگیر پرولتری است که ما طرز عملش را در جامعه افغانستان درین شبنامه ها میبینیم. ولی آنرا متاسفانه ما در دیگر جاها دیده نمیتوانیم. ما وقتی از دموکراتیزم پیگیر و استوار یاد میکنیم، منظور ما آنچنان دموکراتیزم استوار و پیگیری است که در آن شبنامه ها، در یک مرحله کوچک از جنبش، انعکاس پیدا کرده و اگر رفیق مجید زنده میبود یقیناً با تکامل جنبش میتوانست آنرا تکامل بدهد. ولی افسوس و صد افسوس که این مشی که بعنوان سنتز دو گرایش انحرافی در درون سازمان ما توانست راه خود را باز کند، به علت گرفتاری رفیق شهید هنوز استحکام نیافته بود که رفیق شهید گرفتار میشود و رفقای باقیمانده هم هیچکدام نمیتوانند این مسایل را اصلاً نمی فهمند. عده ای از روستائی هایی هستند که نمیفهمند که مشی چیست، روش چیست و سیاست چیست. فقط همینقدر میفهمند که ما در راه انقلاب صادقانه روان هستیم و بعد ها پیامد هایش را در مسایل تشکیلات و مسایل بیروی سیاسی میبینیم. بناءً در سازمان ما از اول هیچ مسئله ای بنام سازمان ملی - دموکراتیک مطرح نبوده، بدلیل اینکه خود رفقا میگویند که رفیق شهید یکوقت میخواست که در پهلوی "ساما" یک سازمان ملی - دموکراتیک بوجود بیاورد و حتی عده ای از رفقا میگفتند که [او می گفت] من شما را برای کار "ساما"، برای کار کمونیستی، رها میکنم و خودم یک سازمان دیگر می سازم، سازمان ملی دموکراتیک که رفقا یادش میکنند. وای بحال رفیق مجید که اگر او "ساما" را بعنوان سازمان پرولتری ای میساخت که در آنجا چندین ایدئولوژی و چندین سیاست و چندین تشکیلات باشد و در پهلویش میرفت و "سازمان امت" را هم میساخت. بنظر من این قسم کار را کس نمیکند.

سوم اینکه ایجاد جبهه متحد ملی بعنوان پویشی از ایدئولوژیهای مختلف و از سیاستهای مختلف و از تشکلات مختلف خود بیانگر این است که رفیق مجید نمیخواست یک سازمان چند طبقه ای در "ساما" بوجود بیاورد و یک سازمان چند طبقه ای هم در جبهه متحد ملی بوجود بیاورد. این آشفته فکری از نظر ما غیر منطقی جلوه میکند و ما این را به رفیق شهید و یا به رفقای دیگری که در آن وقت بودند، به رفیق اشرف، به رفیق پویا و رفقای ارزنده ای که آنها عمرشان در تشکیلات و در کار تشکیلاتی گذشته، نسبت نمی دهیم که آنها این چنین میخواستند. ما به این عقیده نیستیم، ما معتقد هستیم که برای "ساما" همیشه سازمانی مطرح بوده که در آن یک ایدئولوژی واحد، یک سیاست واحد، یک تشکیلات واحد [مطرح باشد]. اما اینکه کی برکی پیروز میشود باز است و [باید] تعاتی افکار وجود داشته باشد، مبارزه سالم وجود داشته باشد و هر کسی که پیروز شد کسانی که پیروزمند نیستند و مورد پذیرش قرار نمیگیرند باید بعنوان عنصر تابع تا آن حدی حرکت بکنند که بتوانند مجموع "ساما" را یا اکثریت را دوباره قانع بسازند و ما تا اکنون هم به همین اصل وفادار هستیم. [ما] در مقابل نظرات دیگران کاملاً حوصله داریم، چنانچه در کنفرانس کنونی ما برای رفقا موقع میدهیم که نظرات خود را مفصل بگویند، استنتاجات خود را بگویند، ولی به شرط اینکه ما پای یک سازمان واحد برویم و هرکسی اکثریت سازمان را پشت سر خود داشت مشی مسلط و غالب سازمان را همان تعیین کند. اقلیت راه مبارزه برایش باز است، کانالهای کاملاً مطمئن برای مبارزه اقلیت بوجود می آوریم تا اینها بتوانند مبارزه خود را بکنند، ولیکن راه فرکسیونیزم، جدایی و غیره و غیره در داخل "ساما" درین کنفرانس باید بسته شود، ما رنج زیادی ازین ناحیه کشیده ایم.

رفقای عزیز! در مورد برنامه و اعلام مواضع یک مسئله است. تا وقتی که رفیق شهید زنده است، یعنی بیرون از زندان قرار دارد، هیچگاهی مسئله ای بنام اعلام مواضع نداریم و باری هم بنام اعلام مواضع مطرح نمیشود. هیچ مسئله ای

هم بنام اینکه برنامه سازمان برنامه درونی و اعلام مواضع برنامه بیرونی باشد، اصلاً مطرح نیست. این مسایلی است که بعد از اینکه رفیق شهید گرفتار میشود بعنوان مسایل عملی [مطرح می شود]. تحلیل من از این موضوع این است که با رفتن رفیق شهید سازمان آن وزنه سیاسی اجتماعی لازم را که میتوانست این برنامه و روش انقلابی خود را ببرد از دست داد و مجبور به یک سلسله عقب نشینی ها شد. من بیشتر این را در مسایل عملی میبینم، تا در مسایل اینکه رفقا برایش ریشه های تاریخی بتراشند. در آن صورت در واقع آدم باید یا سه چهار بار فکر بکند که درین سازمان واقعا چیزهای عجیب و غریبی وجود داشته. من این را بکلی در مسایل عملی میبینم و حتی وقتی که رفیق شهید گرفتار میشود ما میبینیم که مرکزیت همان وقت یعنی نماینده بخش های مختلف باهم جلسه نه نفره می گیرند و بحث ایدئولوژیک فوری در بین شان در می گیرد. بعداً ما میبینیم که میگویند برنامه تان را بدهید و میگویند این است برنامه من و فردایش هم برنامه می برآید، یعنی چیزی که بنام برنامه دوم یا برنامه اسلمی معروف است و ممکن رفقا دیده باشند. تقریباً [با] "اعلام مواضع" [مشابه است]، البته یک کمی مفصل تر و منسجم تر است یعنی منطقی یک ذره منسجم تر است نسبت به اعلام مواضع. ولی میبینیم که این "برنامه" توسط کادرها و فعالین سازمان با شدت و تنفر عجیب رد میشود و سراسر سازمان این را رد میکند تا آن حدی که طرح کننده هایش دیگر جرئت "ارائه اش را در کنگره سازمان ندارند.

به این صورت است که ما یک کوشش دومی را هم [می بینیم] که مثل کوشش اول در کنفرانس موسس است. کوشش دوم هم متعاقب زندانی شدن رفیق صورت میگیرد، ولی میبینیم که این هم نمیشود. حال باید از یک راه دیگر اعلام مواضع [مطرح گردد]. چنانچه میگویند که نتیجه بحثها و کاوشها و نمیفهمم چنین و چنان و آنچه چیزها است متاسفانه که این چنین نیست، بخاطر اینکه بگفته خود رفیق آرام برای رفیق آرام و رفیق تیمور وظیفه داده میشود که اعلام مواضعی برای سازمان نوشته کنند و رفیق آرام و رفیق تیمور نماینده دو روش متضاد سازمان هستند. رفقای بسیار صمیمی هم هستند ولیکن روشهای شان روش های متضاد هست. نمونل کار رفیق تیمور را شما در قطعنامه پولینوم دوم میبینند و در نوشته هایش در ندای آزادی میبینند و عمدتاً رفیق تیمور موظف میشود که اعلام مواضع را نوشته کند [و انهم] نه بعنوان آلتر ناتیو فکری. وقتی هم در کنگره می آیند و برنامه تصویب میشود توسط رفقای که در کنگره اشتراک داشتند و بعد از آن میگویند یک اعلام مواضع هم بدهید. میگویند خوب است. یکی دوفتر را میگویند بروید اعلام مواضع را نوشته کنید، آن را مینویسند و می آورند. همگی خسته اند، میگویند اعلام مواضع را ما تصویب کرده نمیتوانیم، بدهید برای پولینوم تا پولینوم تصویب نماید. رفقای عزیز! اعلام مواضع به این شکل تولد میشود. اکنون ما در ورای آن و در نوشته رفقا یک ایدئولوژی و سیاست و تشکیلات را میبینیم و خوش هستیم. این تکامل را نشان میدهد.

ولی در برنامه سازمان ما می بینیم که مسایل بصورت بسیار صریح مطرح میشود. در هر فقره ای از برنامه سازمان که شما بخوانید، نمیتوانید این برنامه را از حزب و طبقه جدا کنید. مگر آدم چقدر ساده باشد گویا چقدر هوشیار باشد که بتواند این برنامه را از طبقه اش جدا کند.

«ساما در جهت وحدت اصولی و رزمنده سازمانها و محافل انقلابی کارگری و برقراری پیوند ارگانیک با جنبش های توده یی همزمان مبارزه میکند. تأمین وحدت اصولی سازمانهای انقلابی کارگری مستلزم مبارزه سالم ایدئولوژیک و ...»

«گذشته از آن هزاران هموطن وطنپرست ما در سراسر کشور بدون تعلق سیاسی به نیروهای سیاسی که بسیج آنها در سازمانهای توده‌یی و رهبری درست شان بر عهده عناصر آگاه و در قدم اول سازمانهای پیشاهنگ کارگری است».....

کجایش را بخوانیم برای تان. این برنامه سازمان ما است. برنامه سازمان با این اصل حرکت میکند، با این روش حرکت میکند و با این صراحت حرکت میکند. حال چگونه ما این برنامه را می‌پذیریم و کسانی طرفدار برنامه میشوند و کسانی طرفدار اعلام مواضع. در آئین نامه سازمان هم صریحاً گفته میشود که شرط عضویت در "ساما" پذیرش آئین نامه و برنامه سازمان است. پذیرش اعلام مواضع بعنوان شرط عضویت در "ساما" نیست. ما بسیار عناصر اخوانی یا نیمچه اخوانی داریم که خواستار پذیرش اعلام مواضع بودند و گفته اند ما را در همین "ساما" بگیرید، در اعلام مواضع تان بگیرید و یقیناً ما میتوانستیم و باید هم در صورتیکه ما این وفاداری بدون قید و شرط را نسبت به آرمان خود و نسبت به برنامه خود داشته باشیم در ورای اعلام مواضع و اسناد مشابه آن توده‌های وسیع مردم را بعنوان اعضای توده‌یی و طرفداران توده‌سی خود در اشکال متعدد توده‌یی جلب و جذب بکنیم. ولیکن هیچگاهی این به معنی زدودن مرزها نیست. چیزیکه من همان وقت مسئله را با مرکزیت مطرح کردم [این بود] که اول جدا کردن مرزها بعد وحدت. مرزها را از دیگر طبقات جدا کنید، بعد وحدت تانرا با دیگر طبقات اعلان کنید. این روش لنینی است، روش مارکسیزم-لنینیسم، راه دیگری وجود ندارد.

در مورد گرفتاری رفیق شهید و برخورد افراد باید بگوییم که تبلیغات البته از هر طرف میشود و ما هیچ وقت این تبلیغات را جدی نگرفته ایم. من خودم در ارتباط با این قضیه نظریه‌ای داشته‌ام و آنوقت‌ها یقیناً احساسات و عواطف من هم بسیار جریحه دار بود و رفقا مرا میبخشند. من وقتی اینجا آمدم در اولین نامه‌ایکه نوشته کردم برای رفقای مرکزیت، نوشته کردم رفیق شهید قربانی ریاست جویی رفقای خود شد و من با وجود اینکه هیچ چیزی را تغییر داده نمیتوانم ولی حیفم می‌آید که از چیز بد و ننگین نفرت نداشته باشم. رفقا گفتند که در مورد برداشت شما نسبت به قضیه‌های رفیق، ما هم با شما هم‌منظر هستیم. نامه‌شان هست [که گفته اند] ما در قطعنامه دومین پولینوم مسئله را بررسی کرده ایم و موضعگیری کرده ایم. حال مشکلی که وجود داشته و همیشه رفقا روی آن تاکید می‌کنند و یاد میکنند آنچه مربوط به مرکزیت است و یا عده‌ای از مرکزیت است مسئله‌ای است که مرکزیت سازمان ما همیشه برای کادرها میگفت که رفیق را نمیکشند و مثال می‌آورند از موگایی که موگایی را سالهای سال زندانی کردند و نکشتند و رفیق هم یک شخصیت ملی است و او را نمیکشند و به این صورت یک توهم نادرستی را در پیش تعداد زیادی از رفقا خلق کردند. حال اینکه کسی این کار را بصورت قصدی و عمدی کرده باشد من فکر نمیکنم. یک رگ هم از مجموع رگ‌هایم چنانچه رفیق سحر در مورد رفیق شهید فرید یاد کردند من اصلاً یک بار هم در زندگی‌ام این فکر حتی در کله‌ام نگشته که کسی رفیق شهید را قصداً به گیر داده باشد یا قصداً سهل‌انگاری کرده باشد. شرایط و اوضاع همانطور بود و همانطور شد، حال ما چه پشتش بگردیم. ولیکن این چیزها بوده و مردم علاقمند هستند به مجید و وقتی این چیز را میبینند همیشه گریبانم را گرفته و اولین سوال شان از من این بوده که رفیق شهید مسئله اش چطور بود؟ من مجبور بودم در موردش از موضع دفاع از سازمان قرار بگیرم. بالاخره رفقای ما طرفدار مجید هستند.

در مورد مسایل کنگره و پراگندگی‌های بعدی اش ما به این عقیده هستیم که کنگره سازمان یک دستاورد داشته و آن تصویب برنامه سازمان بوده. [در مورد] کنگره و پراگندگی‌های بعدی اش ما به این عقیده هستیم که کنگره

سازمان با وجود اینکه مشکلات داشته و کمبود های زیادی آنرا احاطه کرده بود، ولی بهر حال توانست در همان شرایط بحرانی کارهایی بنماید. برنامه سازمان را تصویب کرد و ارگانهای معینی را بوجود آورد که این ارگانها متأسفانه بنا براینکه بر روی یک بستر عینی استوار نبودند، دوازدهم شاریدند. ولیکن چیزیکه ما همیشه بر آن اشاره کرده ایم این است که اساساً از نظر ما مسئله دائر شدن کنگره در آن شرایط مسئله اساسی نبوده است. سازمان در آن شرایط دو وظیفه داشت که یکی رهایی رفیق بود و یکی حفظ وحدت سازمان و نسبت به هیچگدام این دو قضیه نتوانست برخورد درست بکند. حال چه عواملی بوده، چقدر ناگزیر بود، چقدر ناگزیر نبوده، اینش بما غرض نیست، ما امروز صرف تحلیل خود را میکنیم. ممکن است دو سال بعد بالای ما هم تحلیل هایی بدهند، تحلیلهای بسیار بد و اینطور فکر نکنند که ما در چه حال بوده ایم. تحلیلی که ما امروز میدهیم یا یک سال قبل داده ایم همین بوده. اشتباهاتی هم که بعد ها صورت گرفت چه در ارتباط با مسایل تشکیلاتی و مسایل عملی و غیره و بیشتر ناشی ازین بود که در سازمان انشعابی که بوجود آمد ناشی ازین بوده که سازمان در آن وقت نتوانسته وظایف اصلی خود را پیدا بکند [بلکه] وظایف اصلی خود را فراموش کرده و پای مسایل دیگر رفته. ولی در کنگره یکمقدار پراگندگی هایی بوجود آمد که در ارتباط با این پراگندگی ها هم نظر دیگری نداریم. معتقد نیستیم که یک بخشی از سازمان و یک روشی از سازمان سازماندهی کرده و افراد خود را روان کرده به اینطرف و آنطرف. مثلاً بر آمدن رفیق سحر و رفیق فرید و رفقاییش را در آن وقت یک حرکت غیر اصولی میدانیم. اینها را ما در ایران هم دیدیم، من همانوقت برایشان در مرکزیت سازمان هم گفته بودم، مرکزیت سازمان هم برای من جواب نوشته بود که اینها اشتباه کرده اند

.....

من فکر نمیکنم درین مورد پای رفیق پویا دخیل بوده باشد. در مورد حکیم هم که همراهی بچه حاجی آمده بود و همیشه ادعا میکرد که مرا پویا صاحب گفته که بیا برو و بیرون روان کرده ما را. ما برای مرکزیت سازمان نوشته کردیم که شما حکیم را خلع ید کرده اید و چنین و چنان. گفتند که او به دل خود رفت و ما را تنها رها کرد و حالا شکایت هم میکند، گناه خودش هست اگر نه ما میتوانیستیم که این رفیق را مسئولیت بدهیم. حالا در مجموع نسبت به حرکتی که در همان وقت صورت گرفته و یک تعداد روابط سازمان بدون اجازه سازمان این ادعا را کردند که ما در ایران میتوانیم کار و مبارزه سیاسی بکنیم، سازمان را ترک کردند رفتند در ایران، در آنجا هم چیزی نتوانستند و بعد دوباره پس طرف کابل رفتند، [باید بگوییم که] یک حرکت نا سنجیده و غلط و یک تخطی بزرگ بوده، بخصوص آدمهایی مثل معاون منشی سازمان که رفیق حکیم باشند و دیگر رفقای شان. بهر حال دوران پراگندگی این چیزها را دارد. این اشتباهات را دارد و رفقا زیاد ترشان رفتند دوباره بداخل افغانستان و در آنجا در پراتیک عملی خود را انداختند. آینده شان و تکامل زندگی شان نشان داد که به سازمان وفادار هستند. تا اکنون که می آییم، بسیار متأسف هستیم که باز رفیق ما سحر درینجا از دوری صحبت میکند و از اختلافات عده ای صحبت میکند که این مایه تأسف ما است.

در مورد فیصله هایی که جلسه اضطراری میکند فکر میکنم که یک سلسله این فیصله ها بر پایه عدم تجربه و عدم سنجش استوار است، عدم سنجش به این معنی که ما بدون اینکه یکمقدار فکر کنیم در شرایطی که ما در شهر کابل ضربت خوردیم رفتیم بطرف کوهدامن. در آنجا هم مجبور شدیم که فوراً دست به یک کار بزنیم. بجای اینکه ما از مجموع سازمان استمداد بجوییم فقط کادرهای کوهدامن با تشکیلات کابل مینویسند و میخواهند که رهبری سازمان را به دست بگیرند و این نوع کار و این سبک کار پایه مقدار زیادی مشکلاتی است که بعد ها متأسفانه پیدا شد.

اینگونه کارهای ما اگر بدون سنجش و بدون فکر کردن استوار بود، بدون اینکه ما آمادگی داشته باشیم کاری میکنیم و میگوییم بعد در کنگره [اصلاح] میکنیم و در قالب می آوریم که در قالب جور نمی آید.

بهر حال رفقا از تکامل یک تز و یک مشی در درون سازمان صحبت میکنند که ما هم به این عقیده هستیم که در داخل سازمان بخصوص بعد از گرفتاری رفیق شهید یک گرایش بوجود می آید ولی این گرایش بالاخره بعد از پولینوم دوم خود را تا سرحد یک مشی میرساند و این گرایش بعد ها دیگر یک مشی سیاسی است. این گرایش بعدها مشی سیاسی خود را ارائه میدهد که در ساحة ایدئولوژیک منظور ایدئولوژی زدائی سازمانی بود که امروز میگویند در سراسر سازمان پخش کردند و در ساحة سیاسی پرولریزم و در ساحة تشکیلاتی ما آنوقت فراکسیونیزم میگفتیم؛ حال بگفته رفقا یک پرولریزم تشکیلاتی بوجود می آید. این خودش از یکطرف یک رونق موقتی را در سازمان بوجود آورد ولی این رونق موقت نمیتوانست پایدار و استوار و دوامدار باشد، چنانچه در همین دوران سلسله شکستهای بسیار بزرگی را سازمان متحمل شد که بزرگترین ضربت آن بی باوری ایدئولوژیک بوده که در سازمان بوجود آمد. بهر حال ..... قوانین اجتماعی بگفته خود رفقا از عینیت برخوردار است بدون اینکه ما اراده این و آن فرد را دخیل بسازیم این قوانین عمل میکند، تطبیق میشود و نتایج خود را هم بیرون میدهد. این مسایلی است که در سازمان ما به ظهور رسیده.

ما در اخیر میگوئیم که در طی دوسالی که من با رفقا همکار بوده ام، خود این یک تاریخ علیحده دیگری دارد. همینقدر میگوییم با وجودیکه دردناک است برای سازمان که اینطور گرایشی در آن پیدا میشود ولیکن از یکطرف دیگر هم ما بسیار خوش هستیم. واقعاً بالاخره این فکر و این گرایش خود را نمایش داد و به این صورت امکان مبارزه سازمانی را در درون سازمان "ساما" بوجود می آورد. امیدوار هستیم آنچنانکه رفقا با حسن نیت آغاز کردند، با نیت انقلابی آغاز کردند، ما هم بتوانیم تمام ضوابط انقلابی را در مبارزه با این گرایش نادرست از نظر ما، به پایان برسانیم و بالاخره به استنتاج واحدی با رفقا برسیم. یا ما را قناعت بدهند که ما نادرست میگوییم یا اینکه خودشان قناعت کنند که اینها اشتباه میکنند.

اما در مورد مسئله اخیری که رفیق آرام مطرح کردند: ما این مسئله را با این رفقا مطرح نکرده ایم و بصورت مطلق مطرح نکرده ایم، من مثلی که قبلاً اشاره کردم میگویم که برای ما مسئله اخراج رفقا به این صورت مطرح نیست و مسئله طرد رفقا به هیچ صورت مطرح نیست، ولو که رفقا یک نفر در مجموع سازمان بمانند. من بارها گفته ام که مسئله انقلاب برای من به عنوان یک مسئله کمیتی مطرح نیست. یک نفر باشند، دو نفر باشند، هر قدر که باشند ما حاضر خواهد بودیم که همراهی شان به عنوان اقلیتی که درینجا افکار مخالف اکثریت را دارند برخورد بکنیم و تمام کانالهای مطمئن را برای اینکه افکار اینها برای مجموع سازمان برسد بوجود خواهد آوردیم. منتهی به شرط اینکه این رابطه یکطرفه نباشد و این رابطه رابطه دوطرفه باشد؛ یعنی اینکه آنچنانکه ما به اقلیت احترام میگذاریم رفقا به اکثریت احترام بگذارند. همان قسمی که ما کانالهایی را برای جریان افکار اینها بوجود می آوریم، کانالهایی هم برای اراده اکثریت بوجود بیاید. خصوصاً تمام این چیزها را ما در یک سازمان واحد غیر قابل تجزیه می بینیم، یعنی به اصطلاح معروف تمامیت سازمان را ما به هیچ صورت خدشه دار نخواهد کردیم. ما خواهان یک سازمان غیر قابل تجزیه هستیم. یک سازمان فدرالی، سازمانی که تجزیه شده باشد، برای ما غیر قابل قبول خواهد بود. امیدوار هستیم رفقا هم اینطور نکنند که آنها سالهای سال در اقلیت خود بالای مجموع سازمان حکمروایی کردند. اکنون که اکثریت سازمان میخواهد که اینها را در موقعیت مناسب و در جای مناسب شان قرار بدهد و با اینها بعنوان یک

اقلیت خوب مبارزه بکند، خوبی که قبولش ندارد، اینها بگویند نی با ما اینگونه برخورد نکنید و ما دیگر میرویم. این به نظر من غیر عادلانه است.....

## ولید:

در قدم اول به عنوان نماینده فکری رفقای هرات و در قدم دوم [به عنوان] سخنگوی فکری حوزه غرب سازمان صحبت می نمایم. ....

ما در حوزه غرب از مسایلی که رفقا مطرح کردند بی خبر بودیم، ولی از زبان این و آن نجاهایی شنیده میشد که در داخل سازمان آزادیبخش مردم افغانستان گرایشها و احیاناً مشی هایی است. در حد گرایش مسئله برای ما طبیعی جلوه میکرد، ولی در حد مشی سازمانی که [سازمان] دوشمی داشته باشد به اعتقاد ما [سازمان] ظرفیت و گنجایش آنرا نداشت. وقتی حضوراً به پشاور راه یافتیم و با رفقای افتخار صحبت پیدا کردم و چیزهایی اینجا و آنجا می شنیدیم و افرادی بنام نماینده های گرایش های معین برای ما معرفی میشد. سخت کوشیدیم و تلاش کردیم که رفقای صاحب افکار مختلف در حلقهات اصولی و سازمانی که خود پیشنهاد کرده بودیم، مسایل خود را مطرح کنند و با حل مسایل سمت یابی درست و اصولی این افکار در درون سازمان را بیافند و مبارزات ایدئولوژیک سازمان پیشاهنگ پرولتری را براه بیندازند.

در همین زمان و در همین تلاش هیچ زمان و هیچوقت از ارائه افکار و نظرات خود دریغ نکرده ایم و تاجائیکه هم صحبت رفقا بوده ایم در هر زمینه ای که مسایل مطرح شده با رفقا به توافق رسیده ایم و با چیزی بنام مشی غیر پرولتری در "ساما" مواجه نشده ایم. دیروز وقتی در جلسه مقدماتی مطرح شد که رفقای نظراتی دارند برای ما واقعا به این شکلش جالب بود و ما پیشنهاد فوریت این مسئله را کردیم و با رفقا پذیرفتیم که این مسایل ادر کنفرانس مطرح شود.

سخت انتظار داشتیم که رفقا میوه تازه و نورس را در طبق بی نظیری پیش ما بگذارند تا ما بتوانیم از آن استفاده بکنیم و هر آن جایی که ..... به محک افکار این رفقا بیازمائیم. ولی چیزی را که رفقا اینجا مطرح کردند به نظر من آش شله قلمکاری است که در ظرف کهنه شکسته ای از موزه تاریخ گرفته اند و بنام ماده تازه اینجا عرضه شده. من در کلیت صحبت این دو رفیق، در مجموع صحبت این دو رفیق، یک اکلکتیزم یا التقاطی را میبینم که موادم از کندوهای پنهان شده در پسخانه های اینجا و آنجا که میراث مانده از اموات مرحوم ومغفوری که جسد مومیایی شده شان هم فعلاً جایی نیست، [گرفته شده است]. ولی بهر حال از یک جهت متأسفم که بعد از اینقدر همه رنج و زحمت سامائیهها، بعد از خونریزی صدها و هزارها کمونیست سامائی بعد از نثار خون صدها سامائی ما به همچو مسئله ای بجای تازه اندیشی مواجه میشویم. سخت بخود می بالیدیم که بعد از این تجربه گرانبها رفقای ما دستاوردی را تدوین میکردند و به پیشگاه جمع سامائی گذاشته، بخاطر آرمان "ساما"، بخاطر آرمان خلق خود پیش میکردند تا ما میتوانستیم ازین دستاورد که با آن تجربه سخت گرانبها و با نثار خون صدها هزاران مارکسیست - لنینیست بدست آورده بودیم، راه روشن خود را بیابیم. ولی بهر حال بازهم خوش شدیم. من جداً خوشحالم ازینکه بالاخره تکامل مبارزه در درون "ساما" توانست افکاری را که مثل شب پره و خفاش به گوشه و کنار از آفتاب درخشان مارکسیسم به هراس بوده، امروز جبراً و قهراً بیرون داد و ما با فرمولبندی های معینی مواجه هستیم که متاسفانه ما را در یک عقبگرانی معین نشان میدهد. اولی [از جانبی کارما را سهل و ساده ساخته

که مبارزه با همچو سیستم التقاطی یا اگنوستی سیستی از پیش در تاریخ صورت گفته و ما فقط اینجا کاری را که میکنیم، مثلی که رفیق ما حاجی صاحب جمعبندی کردند اشاره و ارائه شکی از اینها را یاد دهانی و آن را برای رفقا ترسیم کنیم.

من بحث را در مجموع و در نقطه به نقطه صحبت‌هایی که این دو رفیق مطرح کردند نه تنها در خود زاید میبینم بلکه بحث رفیق ما حاجی صاحب را کاملاً کافی میدانم و تایید خود را [از] خط مشی صحبت ایشان در مجموع اعلان میکنم. ولی چیزی را که به عنوان متمم صحبت میخواهم به عرض برسانم این است که همچو افکار در طول تاریخ ناشی از جن روشنفکرانه است و در جامعه ما، بویژه درین مقطع در سازمان ما، از یک غرور روشنفکرانه بیجا ریشه میگیرد. در گذشته مواردی از جن روشنفکرانه در بطن اجتماع را تاریخ بیاد دارد که این جن به شکل اینکه فلان جبهه نمیرود تبارز نمیکند، بلکه جن نجات نسل خودش را، جن مرگ نسل خودش را ما در موارد مختلف میبینیم. مثلاً وقتیکه جنبش در روسیه تزاری فروکش میکند و در آنجا دیکتاتور یا عامل کشتار و سرکوب جنبش کشیسی میشود، خدا سازها از درون جنبش بیرون می برآید و جنبش انقلابی روسیه و بخصوص سوسیال دموکراتها و در راس آنها لنین ریشه هایش را دقیقاً در ماتریالیزم و امپریوکریتیسیم نشان میدهد و با این انحراف ایدئولوژیکی که در پهلوی عوامل دیگر مخفی میشود [در می افتد] و با نشان دادن راه، حزب بلشویک را قهرمانانه رهبری میکند. نهیلیستها اساساً با نفی همه چیز خواستند جان بدر ببرند و خود را از امواج توفانی مبارزات طبقات مختلف که در یک انانگونیزم ریشه دار تاریخی قرار داشتند کنار بکشند.

نهیلیسم امروز به شکل نفی هر گونه اندیشه، تشکیلات و سیاست تبارز میکند و چیزی نیست جز اینکه [نشان دهد که] ما از همه مبارزات طبقاتی داغ و جوشان مردم خود و از مبارزات ملی داغ و جوشان مردم خود، که در وجود طبقات معینی شکل گرفته، هراس داریم. نه این و نه آن و نه این و نه آن. دلایلش روشن است. جنبش پرولتاریائی در یک ضعف عمومی به سر میبرد و احتمال حفظ ما در وجودش نیست. سابقه ما و گذشته ما که به نظر من ارزش افتخار دارد، از نظر روس، از نظرات تجاع سیاه حاکم و از نظر به اصطلاح سرخ حاکم مورد ضربت قرار میگیرد. بناءً درین دامن ها هم جای نداریم. پس چه باید بکنیم؟ آن طبقات متوسطی که ما روشنفکران خرده بورژوازی متزلزل و نوسانی را میتواند در قلب خود بیوراند، نیرویی درین جامعه نیست که ما بتوانیم به پیشاهنگ آن تکیه بکنیم و طبقه ای ازین میان برای خود پیدا بکنیم. بناءً پشتوانه ای درین جامعه برای ما نیست. طرح این جن که روشنفکر در افغانستان جای ندارد منطقاً نهیلیزم را بار می آورد. نفی هرگونه ایدئولوژی، نفی هرگونه تشکیلات و ارائه این که باز ضعف خود را [از طریق] ارائه یک آش شله قلمکار بیوشانیم.

[در] تاریخ یک دفعه دیگر هم باید برگی از سر بگردد تا بما بفهماند که این گرایش ها گرایش خاص ما نیست. همچو اندیشیدن ها را ما تازه اندیشان مبتکرش نیستیم. ما تازه اندیشها با ارائه این ظرف کهنه و لب شکسته کهنه، کج اندیشانی تبلور میکنیم که بالاخره وقتی ریشه های فکری ما را در درون جامعه برسانیم، زبانم لال عوض اینک از قلب جامعه خود، از بطن جامعه خود، از آغوش پر مهر خلق خود برآییم، سر ما از گریبان بد کیشان خواهد بر آمد.

ما نطفه های فکری ایدئولوژی ملی را در جلسه قوس 1357 نمی بینیم. ما پیدائی نطفه های ایدئولوژی ملی را در دوره داود خان می بینیم وانتقال آن را از وزارت معارف در "واصف باختری" و در "روئین" و انتقال آن را در درون جنبش چپ و بخصوص در بخش مزار از طریق اینها می بینیم. این ایدئولوژی از آنجا نضج گرفته. رفقا! وقتی پای ریشه یابی میرویم، حساسیت نشان ندهید. صحبت من هم که، همیشه گفته ام، با گلوئی که رگهایش برجسته

است به معنی عصبانیت نیست. اینجا ببینیم که وقتی انحطاط روشنفکری دامنگیر کسی میشود و روشنفکر سر درگم اینور و آنور میگردد، چگونه میرود در کانون قدرت میخواید خود را توافق بدهد، با سیستم حاکم و از آنجا چگونه ریشه های ایدئولوژی در مغزش نطفه گذاری میشود. این را در آن گرایش می بینیم که ایدئولوژی ملی در داود خان از کجا بوجود می آید. ایدئولوژی داود خان در نتیجه درک اشتباه تاریخی خودش [شکل میگیرد و] از دامن یک ارباب به دامن ارباب دیگر پناه میبرد. اینجا است که باید زمینه های گرایش ایدئولوژیکش را پیدا بکنند و ایدئولوژی سازهای داود خان [آن را بسازند].

من پایه گذار این ایدئولوژی انحرافی رفقای قهرمان خود را نمی بینم. به نظر ما رفیق "یویا" بنیان گذار این طرز تفکر التقاطی تاریخ زده نیست. بنیانگذاران این ایدئولوژی در جای دیگری هستند. ممکن است رفقای خوب انقلابی و قهرمان ما در شرایط معینی خود آگاه یا ناخود آگاه تحت تأثیر گرایشهای معینی قرار بگیرند. ایدئولوژی سازان داود خان با ترکیبی از روشنفکران جناحهای مختلف چپ و راست و فراری ها از اردوگاه های مبارزه، این ایدئولوژی را بمیان آوردند که در آن یقیناً دست امپریالیزم دخیل است. نتایجش هم در همان ابعادش روشن هست.

رفقا به یک تعداد از افراد جدا شده از گروه های جدا شده از شعله جاوید اشاره کردند که تازه اندیشی [در آن ها] نفوذ کرده بود. سید قیوم فرار ملکهها میشود، واصف باختری مستقیماً به دامن ارتجاع میرود، رؤین را خود شان میگویند چه کار میشود. این نتیجه منطقی همچو افکار است. امروز نه فردا، فردا نه پس فردا، من و این و آن هم سرنوشتی جز این نداریم.

رفقا وقتی "نقطه های مشترک ایدئولوژیک" چپ سنتی [با سوسیال امپریالیزم روس] را [از نظر خودشان] بر می شمردند و هراس خود را از این وجه تشابه تبارز میدهند، [باید] به این نقطه گرهی توجه کنند. ما مارکسیست-لنینیستها به صراحت اعلام میکنیم که هیچ وجه ایدئولوژیکی با خلقی و پرچمی و روس نداریم. ولی در افکار التقاطی مطروحه که طراحش شما نیستید وجه اشتراکی طبقات حاکمه نه تنها افغانستان که سیستم استعمارگر جهانی را میبینیم و این را به عنوان زنگ خطر از همین لحظه به عنوان رسالت خود به صدا می آوریم که رفقا آگاهانه حرکت کنید.

پهلوی دیگرش غرور روشنفکری ما است. دقیقاً بخاطر دارم که داکتر صاحب رسول در صحبتی که با بعضی از رفقا داشتند بسیار زیبا تصویری از روشنفکران دست اول شعله بی را بیرون دادند. ایشان میگفتند ما روشنفکران شعله بی بعنوان شخصیت های پوقانه ای در تاپ حوادث قرار گرفتیم، بعد از انفجار شعله و بخصوص بعد از کودتای 26 سرطان و کودتای هفت ثور از جنبش عقب ماندیم، ولی آن کارهایی که بما کلان بود در سر می پروراندیم. جز کارهای کلان بکار خورد تن در نمی دادیم و همین بود که به جنونهای روانی مواجه شدیم. ولی میگفت من حالا دریافته ام که باید به کار های خورد هم دست زد. من امید وارم که درک خود را در عمل پیاده کرده باشند که ایشان کرده اند. ولی این را به رفقای دیگر گوشزد میکنم که کارهای کلان با توانمندی ما، آنهم تازه اندیشی در سطح بشریت، که تازه اندیشی نیست یکاش تازه اندیشی میبود [چون نمی آید]. تقلید کورکورانه از تاریخ زده ها بعنوان تازه اندیشی و بخاطر اینکه ما کار کلانی کرده باشیم ما را به گمراهی میبرد. ممکن است در سخنرانیهای خود با این غرور مسایل را دراماتیک عرضه کنیم، اما نهایت آن قابل توجه است.



ما روی خطوط کلی مسئله، چگونگی رزمندگی، پاک‌ی و بی‌آلایشی مارکسیزم-لنینیسم بخود حق نمیدهیم درین جمعی که همه رفقا از ما بهتر میدانند صحبت کنیم و سیر تاریخی اندیشه‌ها را، حد اقل این دو طرح را که رفیق محترم ما حاجی صاحب مطرح کردند، من کافی میدانم. چیزهایی را که من میخواهم اشاره کنم مقداری در ارتباط میشود با صحبت‌های ما و کارهای ما در درون سازمان و در پیش از سازمان.

رفیق ما میگویند اساساً این طرح در جلسه هشت نفری مطرح شد که ما میرویم پای یک خط مشی انقلابی و طرح و تدوین یک خط مشی انقلابی و در آنجا ما خط دموکراتیکی را که بعداً انقلابی ملی نام گذاشتیم تدوین کردیم. در آن جلسه از افرادی نام بردند که یک عضو خود رفیق سحر است و عضو دیگرش که قابل بحث من است رفیق شهید و قهرمان ما انجینر قدوس است. بلی ما مطرح کردیم که میرویم پای یک طرح انقلابی و ملی در جنبش دموکراتیک. ما پای این طرح رفتیم، میرویم، باز خواهد رفتیم و من برای رفیق آرام همیشه گفته‌ام که من اعتقاد دارم که ما باید یک طرح ملی و دموکراتیک برای جنبش بدهیم. در جلسه کمیته سیاسی هم من گفتم که سازمان ما باید اعلام مواضع در جنبش ملی و آزادیبخش بکند. اما تفسیر این مسئله [به این صورت] که ما مشی انقلابی ملی بر مبنای ایدئولوژی ملی میسازیم، تفسیر من در آوردی است. وقتی این رفیق به جلسه هشت نفری شرکت کرد خط مشی ما، سنگ بنای خط مشی ما را که در آن وقت متاسفانه بنام رفقای هرات نامزد شده بودیم تدوین کرده بودیم و این را رفقای معینی که در

همین جلسه شرکت دارند خوانده‌اند. ما همان زمان اعتقاد داشتیم و فعلاً به آن اعتقاد راسخ هستیم که مشی یک مسئله جهان بینی است و مجموع سیاست‌ها، تاکتیک‌ها، عملکردها، وظایف و اهداف یک سازمان را از ابتدای تدارک و برپایی تا به نهایت وجود سازمان در خود حمل میکند. این اعتقاد را در همان اثری که در میزان 1357 تدوین شده به جنبش ارائه کردیم و بر مبنای همان مشی مدون بوده که پای وحدت جنبش انقلابی رفتیم، پای وحدت مارکسیست لنینیستها رفتیم، طرح ایجاد سازمان و حزب را مطرح کردیم و دقیقاً آنجا ذکر شده که ما با اعتقاد به مشی پرولتری و برآمد و پوشش دموکراتیک و رادیکالیسم اسلامی [حرکت می‌کنیم]. صادقانه میگویم که در آن زمان برای ما برآمد و پوشش فرمولبندی نبود ولی بعداً در عملکردها و نوشته‌هایی که رفقا بیرون دادند - که چندین تا بدسترس است - و رفیق "آرام" خوانده‌اند برای رفیق "حاجی صاحب" هم داده‌ام و خوانده‌اند، مسئله برآمد و پوشش را مشخص ارائه کرده ایم که پوشش چه هست از نظر ما و ما پوشش رادیکالیسم اسلامی را عیناً طرحی می‌بینیم که در جبهه متحد ملی میخواهیم ارائه بکنیم. حال ما میرویم پای تدوین یک خط انقلابی ملی، مثلاً اعلامیه جبهه متحد ملی، مثلاً اعلام مواضعی که سازمان آزادیبخش مردم افغانستان آن را برای رفتن به جبهه متحد ملی به جنبش عرضه میکند و از این طریق میتواند که ارتش خود را بسازد. توده‌های وسیع مردم را در آن پوشش جلب کند و رهبری اش کند. در جنبش و برای رفقا این مسئله از همان آغاز مطرح بود و برداشت خلاف آن برداشت نادرست است و ارائه خلاف آن تحریف تاریخ است و یا خدای نا کرده غرض و مرض. بناءً ما در آنجا با این طرح آمده بودیم و قبول داریم که نشسته بودیم و طرح یک مسئله دموکراتیک را هم ریخته بودیم. منتها در مورد چیزی که تدوین شده بود رفیق سحر نگفتند با چه فرصت زمانی و در چه شرایط زمانی این مسئله را تدوین کرده بودند و چه فیصله‌هایی درباره اش کرده بودند؟ این مسئله گرچه تخینک موضوع است، ولی درین مقطع جان کلام است. رفیق سحر بیاد دارند که جلسه طولانی‌ای داشتند و سخت بیدار خواب بودند و وقتی انرا نوشته کرده بودند در سطح آن جلسه به شکلی تصویب کرده بودند که هر نماینده محفل نقلی از آنرا ببرد و بعد از جمع آوری نظر رفقای خود پس بیاورند به این جمع و این جمع بعد از آن در باره اش فیصله میکند. آن نوشته آمد و ما شصت و سه مورد رویش

انتقاد کردیم و این نوشته را برای رفیق ما انجنیر قدوس دادیم. از آن مسایل هیچ ذکری نکردند. بعد از آن جلسه دیگر دائر نشده، یا این مسایل دیگر مطرح نشده و تدوین نشده و یا طرح بدون در نظر داشت این مسایل به کمیته تحقیق ارائه شده. شاید بر اساس آن خصایلی که آن رفقای قهرمان و رزمنده و انقلابی ما واقعاً داشتند؛ چه تو بگویی چه من بگویم برای شان مسئله نبوده و این صفت را همه مان معتقد هستیم. وقتی که بدست شان آمد و دادیم، مسئله ای نیست. نقطه نظر مانرا بهر جای که ارائه میکنیم او برود ارائه بکند یا برین مبنا یا اگر مبنای دیگری داشتند دلیل دیگری داشته اند من توجیهش را نمیدانم.

رفیق ما وقتی از ساخت "ساما" و جمع کردن نیروها صحبت میکنند، شاید اشتباه لفظی کرده باشند که از محافل و گروه هایی یاد میکنند [که اصلاً وجود نداشته]. از آن جمله محفل دادفر مطرح میشود. این ممکن است ظاهراً در خود چیزی را نداشته باشد، ولی من فکر میکنم که باید درست بکار برود. داد فر محفلی نداشت، دادفر شخصیت منفردی بود، رفقای برایش مراجعه کردند، صحبت های مقدماتی ای داشته اند، محلش جای رئیس سرک دارالامان، خانه پدری داکتر. با آن صحبتها به توافقاتی رسیدند. بعد پای صحبت رفقای دیگری که دادفر می شناخت یا کسان دیگری میشناختند مثل شاپور و رفیق اشرف و اینها رفتند. در آنجا به هیچ صورت دادفر مشی ملی - انقلابی - غیرازمارکسیزم نداشت. من وقتی دادفر به ایران آمد صحبت کردم که رفیق! ما و شما رویاروی با هم صحبت کرده بودیم مشی اسلامی یا ملی یعنی چه؟ ایدئولوژی ملی یعنی چه؟ ایدئولوژی اسلامی یعنی چه؟ گفت در آن زمان که ما و شما صحبت کرده بودیم من واقعاً همانطور می اندیشیدم، ولی واقعیاتی که من درک میکنم باید این رقم رفت. بهترین جمله ای که او همیشه اتکا میکند و رفقا آنرا شنیده باشند میگوید که من نمیتوانم به مردم خود دروغ بگویم. وقتی میگویم پوشش اسلامی باید مسلمان باشم. این جان کلام دادفر است. به این اعتقاد دادفر از سال 59 - 60 رفته و من او را در ایران به همین شکل [دیدم]. وقتی صحبت کردیم که ما و شما بحث کرده بودیم که چرا میرویم پای پوشش اسلامی بخاطری که دیالکتیک زمان ما آن را ایجاد میکند، وقتی میرویم روی دیالکتیک زمان، تحلیل ماتریالیستی تاریخ، تفسیر مادی تاریخ و ارتباط قضیه ها با هم، که دیالکتیک است، و ماتریالیزم و دیالکتیک را پهلوی هم میگذاریم ما را به این استنتاج میرساند، چرا از این تفسیر بد میکشید و استنتاج غلط میکشید؟ برای من میگفت که من همین لحظه در حالت روانی ای هستم که بحث روی این مسئله کرده نمیتوانم. نمیتوانم ماتریالیزم دیالکتیک و تاریخی را رد بکنم، ولی لا اقل این را می فهمم که به مردم و خود من نباید دروغ بگویم. بناءً وقتی

میگویم اسلامی، مسلمان باید باشم. دادفر تا روزی که به ایران آمد، اینطور می اندیشید.

از اینجا میخوام نتیجه بگیرم که پایه گذار ایدئولوژی ملی دادفرها، پویاها و اینها نیستند. این برچسپ است بالای شان. ایدئولوژی ملی بالاتر از اینها پایه گذاری شده.

وقتی روی کنفرانس صحبت میشود رفقا از کنفرانس چهره دیگری را بدست میدهند. در کنفرانس مؤسس دقیقاً روی خط پرولتاری حرکت شده و روی تشکیلات پرولتاری تکیه شده. درست است [که] رفیقی نظر مخالف ارائه کرده ولی پذیرفته که با دفاع ازین نظر تبعیت از اکثریت میکند. ما این را دقیقاً در دموکراتیزم پرولتاری میبینیم و پرولتاریا این دموکراسی را برای هر نظر غیر پرولتاری داده و رفقا این را چرا بعنوان بهترین نوع دموکراسی کتمان میکنند؟ ما این دموکراسی را داده ایم. حال [اقلیت] چه نوع مبارزه ای کرده؟ من معتقدم که به هیچ صورت پویای قهرمان و شهید ما معتقد نبوده که در درون تشکیلات پرولتاری بخزد و از آنجا برای خود تشکیلاتی بسازد. پویا به سامای متحد معتقد

بود، پویا به تشکیلات و به سانترالیزم دموکراتیک "ساما" اعتقاد داشت، به تبعیت اقلیت از اکثریت اعتقاد داشت. نمونه اش کنگره است. وقتی پویا به برنامه ملی - دموکراتیک رأی داده بود و نوشته کرده بود، چرا طرحش را به کنگره نیاورد؟ بخاطر اینکه اراده اکثریت را در نظر بگیرد. او دقیقاً این دموکراسی را در نظر داشت، ورنه طرح برنامه دموکراتیک [دادن] قبل از کنگره و آن را عامل کنار رفتن هادی خان ساختن و بعد از آن ارائه نکردنش به کنگره جز صداقت انقلابی و اعتقاد به دموکراسی [چیز دیگری نیست]. هر تفسیر دیگری یا جنون است و یا غرض. این است اعتقاد پویا. اعتقاد پویا احترام به ایدئولوژی اکثریت و مبارزه اصولی در بطن این و با همین صداقت و اصولیت که من رویش تأکید میکنم. اگر من فورمالیست هستم رفیق ما پویا این فورمالیزم را در نظر گرفت. با در نظر داشت این فورمالیزم بود که در رأس سازمان قرار میگیرد و رفقا برایش اعتقاد عمیق و انقلابی دارند و ما هم تا زنده ایم این اعتماد را برایش جاودان حفظ میکنیم. پویا بنیانگذار این رقم یک راه بود. پویا به این رقم یک دموکراسی تعلق دارد، پویا هرگز به کنگره ادعا نکرد که من روند ملی و دموکراتیک یا اسلامی هستم و شما اکثریت هم روند مارکسیستی، بناءً یکی شما یکی من، شما برنامه، من [اعلام مواضع] و دوبرنامه بیاید در یک سازمان؛ رأی شما از آن برنامه، رأی من ازین برنامه. مگر نمیتوانست این کار را بکند، اگر به این اصل اعتقاد میداشت؟ ولی پویا این کار را نکرد زیرا به این رقم یک دموکراسی اعتقاد نداشت، باور نداشت. این دموکراسی به پویا برچسپ زده میشود و این من در آوردی است. اگر رفقا در بحث کنفرانس اسنادی دارند بیاورند؛ تا روی صورت جلسه های کنفرانس جمع دیگری کار کند و تحقیق کند.

[یقیناً] اسناد بعدی کاملاً بیانگر و تشریح کننده نظرات کنفرانس مؤسس [خواهد بود] که کنفرانس موجوده "ساما" عصاره و سنتزش هست. ما چگونه میتوانیم بپذیریم که دومشی مطرح شد، یک مشی در برنامه تبلور کرد و [یک مشی در اعلام مواضع]. [اما] رفقا به خطا میروند. وقتی در کنگره اعلام مواضع بعنوان پرچم بیرونی سازمان مطرح میشود، نه سند درونی، نه برنامه، رفقا میخواهند توجیه کنند که در خستگی نتوانستند [رویش] کار کنند، به پولینوم انتقالش دادند و بعد از آن تصویبش کردند و اعلام "برنامه" کردند. هرگز پویا با چنین سیاستهایی آشنا نبوده. این اشک تمساح ریختن برای کسانی است که خدای ناکرده آگاهانه یا ناآگاهانه بعداً جسدش را تکه تکه کنند. ما درینجا تخریب پویا را میبینیم، بهر دلیلی که باشد، با هرانگیزه ای که باشد. رفقا با مشی ای که پدرش به گفته حاجی صاحب در موزه تاریخ گذاشته شده میخواهند پویا را چیزی نمایش بدهند و ما این حق را برای هیچ کس به تنهایی نمی دهیم. ما این طور هم نمیگوییم که شما رفقای سامائی وارث پویا نیستید، یعنی تنها شما وارث نیستید. پویا وارث های فداکاری دارد که در هر لحظه بخاطر آرمانش جان میدهند و درین صداقت رفقائی که ما را می شناسند شک ندارند، بخصوص رفیق آرام.

پارچه سازی مشی، برنامه، برآمد و پوشش عاملش بن بست روشنفکری ما توجیه میشود. باز هم آبشخور این طرز فکر همان آش شله قلمکار است، یعنی چه چگونه ممکن است یک سازمان سیاسی، چگونه ممکن است یک سازمان پیشاهنگ در یک جامعه با انواعی از تضادها و موجودیت طبقات مختلف و گوناگون با تسلط افکارمعین بیاید در مبارزه و تاکتیک های معینی را وضع نکند؟ اصلاً پیش از پیش دست خود را با یک چیز ببندد. اینجا است تجرد، اینجا است عبودیت، اینجا است سنت گرایی که متأسفانه ما مطرح [کننده اش] میشویم. ما میگوییم مارکسیزم خلاق است و کار برد خلاقانه بکار دارد. مارکسیزم علم است و تکامل میکند. انگلس خودش میگوید که اگر دیالکتیک خود را با پیشرفت هرگونه تکامل همراه نسازد عقب مانده دیگر آن دیالکتیک ما نیست. این باز به معنی این نیست که ما برویم به جنبش خود بخودی کرنش بکنیم، سر فرود بیاریم در برابر خواست های نا مشروع و عقب گرایانه توده

ها و باز نامش را بگذاریم که ما از ملت خود و بر مبنای وضع عینی حرکت میکنیم؛ از ملت خود هستیم و بر مبنای وضع عینی حرکت میکنیم. توده ها بسیار چیزها مطرح میکنند و میگویند و میخواهند از ما که خواسته های ناسالم شان هست. توده ها از نظر ما خواست ارتجاعی و انقلابی دارند. همین لحظه در جنبش ما سوختاندن مکتب یک خواست ارتجاعی توده ها است، برویم پایش؟ امثالش زیاد است (رفیق ناظم تذکر دادند که از اطالت کلام جلو بگیریم) ما روی این مسایل لازم نمی بینیم زیاد بحث بکنیم و داکتر هادی خان یک گپ بسیار شوخی را در همین زمینه میزنند که کلتور توده ها مناسبات بدی را بین بعضی مردم دارد. ما میتوانیم برویم به آن هم تن در بدهیم؟ نه! ما به آنها تن در نمی دهیم. ما خواسته های ارتجاعی توده ها را می زداییم، همایش مبارزه میکنیم، با شیوه های سالم [مبارزه می کنیم] اینجا است که به بر آمد و به پوشش نیاز داریم و خواسته های انقلابی توده ها را از سطح توده گرفته ارتقا میدهیم و این سیاست سالم مارکسیستی است و این تکاملی است. این منطبق با شرایط عینی است و این علم است، این دور از تجرد است، این ضد عبودیت است، این آزادی است.

درین نکته که تئوری سیاسی چپ سنتی به اصطلاح این رفقا به استثمارگر می انجامد فقط همین کلمه را یاد میکنم که رفقا دقت کنند. جالب تر از آن اینکه سازمانهای چپی و منجمله "ساما" در جنبش ما منشاء عملیات ضد دموکراتیک میشود. این عینا گپی است که نیروهای ارتجاعی میزنند و ما رفیقانه خواهش می کنیم یک دفعه سر در گریبان [خود] کنید و طرف رفقای تان نگاه کنید. آیا آنها واقعا منشاء عملیات ضد دموکراتیک شده اند؟ آیا رهبران "ساما" مثل مجید، مثل پویا، مثل آذر و سایر انقلابیونی که همه سر دادند، اینها همه منشاء عملیات ضد دموکراتیک شده اند؟ این چه نوع رفاقت است؟ چه بگوییم ما به این گفته و چه جوابی بگوییم؟ چگونه انتقال بدهیم این را به صفوف که یا این طرح یا بپذیرید یا علیه ان الترناتیو بدهید.

من میخواهم صحبت خود را کوتاه بکنم تا برای رفقای دیگر، که اکثر شان دست شان بالا است و علاقمند صحبت هستند نوبت برسد.

یک چیز دیگر را هم به آخر میگویم که رفیق ما سحر خودشان میگویند که طرح ما هنوز بسیار خام است. افکار ما در نهایت خامی اش [قرار] دارد. کدام روش علمی به کسی حق میدهد که افکارش در نهایت خامی وجود داشته باشد [ولی] به نفی اندیشه هائی که محصول قرن ها تلاش انسانها است برسد؟ [این] کدام روش علمی است؟ پیغمبر که 1400 سال قبل از ما زندگی میکرد و نماینده عقبمانده ترین جامعه همان عصر خود بود، در همان منطقه او گفته که روی مسئله ای که شما معلومات ندارید صحبت نکنید؛ بگذاریم از مارکسیست ها، بگذاریم از علم که درین زمینه چه میگوید. شما فکر کنید که ما نقل قول از مطالبی می آوریم که شنیده ایم، معلومات ما در حدود صحبت هایی است که از دیگران گرفته ایم و در نهایت آخرین کتابی که کتاب هفتم یا ششم بوده خوانده ایم. [در چنین وضعی] به نفی یک سیستم اندیشوی انسانها برسیم و یا پا را فرا تر بگذاریم، سیستم های فکری انسانها را که با خون قوام یافته و سخت عرق ریخته اند و رنج کشیده اند و [در حالی که] امروز انستیتوهای مارکسیولوژی بنیان گذاشته میشود، نه تنها مارکسیزم را [بلکه] هر نوع اندیشه را رد کنیم و بعد از آن برویم در جهت تدوین یک ایدئولوژی تازه پا. با همین افکار خام؟

اعلامیه ذیل به تاریخ 15 سنبله 1370 یعنی تقریباً شش سال بعد از وقوع انشعاب خزان سال 1364 در "ساما" انتشار یافته بود. ولی از آن جایی که متن آن در واقع تا حد زیادی مربوط به انشعاب مذکور می باشد، انتشار مجدد آن در قسمت اسناد بخش غرجستان "ساما" روی دست گرفته شد.

## اعلام گسست از "ساما"

انشعاب خزان سال 1364 در "ساما" حادثه ای بود که رویدادهای مثبت و منفی زیادی را بدنبال خود داشت. صرفنظر از اینکه در جریان تصادمات بعد از انشعاب هر یک از دو طرف قضیه تا چه حد از لحاظ شخصی و شیوه برخورد میتواند مورد انتقاد باشد، سیر مبارزات در طول چند سال گذشته عملاً و نظراً نشان داد که از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی مواضع کدام طرف درست و اصولی و مواضع کدام طرف اپورتونیستی و غیر اصولی بوده و هست.

اکنون که نتیجه گیری هایم از مسایل متذکره تکمیل گردیده و به وسیله این نوشته خارج شدنم را از "ساما" اعلام می نمایم، لازم می دانم به علت موقعیت خاصی که در جریان انشعاب مذکور و حوادث بعد از آن داشته ام کم و بیش به شرح وقایع مربوطه پرداخته و دلایل خارج شدنم را از "ساما" مختصراً توضیح نمایم.

جلسه ای که "اعلامیه بخش غرجستان ساما" (اعلامیه انشعاب) را ترتیب و تنظیم نمود مجموعاً از هشت نفر تشکیل شده بود که هفت نفر در جلسه حاضر بودند و یک نفر در غیاب نمایندگی گردید. درین جلسه فردی که عضو کمیته مرکزی "ساما" بود و جلسه را دعوت نموده بود اعلام کرد که دیگر حاضر به پیشبرد فعالیت های سیاسی - تشکیلاتی مشترک با "رهبر" و رفقاییش نیست و در هر حالتی ولو اینکه به تنهایی نیز باشد مواضعش را درینمورد کتباً اعلام خواهد کرد. اما سایر افراد شرکت کننده در جلسه اقدام فردی وی را رد نمودند و همگی در مورد انتشار اعلامیه انشعاب بنام بخش غرجستان "ساما" موافقت نشان دادند و در نتیجه متن اعلامیه بنا به توافق عمومی تهیه گردید.

هنوز اعلامیه بخش غرجستان "ساما" (اعلامیه انشعاب) وسیعاً پخش نشده بود که چهار نفر از شرکت کنندگان جلسه فوق الذکر - به شمول خودم - بنا به دلایل مختلف و منجمله به علت متاثر شدن از تبلیغاتی که علیه نویسندگان اعلامیه بخش غرجستان از طرف افراد وابسته به "رهبر" و رفقاییش دامن زده شده بود، در قبال قضایای مطروحه موضع "تحقیقی" گرفتیم. نکته اصلی در تبلیغات آنها این بود که فرد مذکور نسبت به مبارزه انقلابی بی باور شده و قصد دارد به امریکا فرار نماید.

من بر اساس این باور که انشعاب فقط روپوشی برای فرار از مبارزه انقلابی است، دوسیه و اسناد کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی را که معاً اسناد دیگری نزد من به امانت گذاشته شده بودند، مخفیانه از مسئول آن کمیسیون در

اختیار گرفتیم. "مسئولیت" این کار قبلاً از جانب "رهبر" و رفقاییش برعهده فرد دیگری گذاشته شده بود، اما وی قادر نگردیده بود "مسئولیت" خود را اجرا نماید. موضوع خارج ساختن اسناد کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی از دست مسئول کمیسیون مذکور همان موقع به اطلاع چند نفر از مخالفین انشعاب و بویژه شخص "رهبر" رسانده شد. "رهبر" درین مورد دو دستور مشخص صادر کرد: یکی اینکه اسناد کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی را نزد خودم نگه دارم تا وی خودش مدتی بعد آنها را تسلیم شود و دیگر اینکه موضوع مصادره پنهانی آنها کاملاً مخفی نگه داشته شود.

جلساتی که من و سایر افراد دارای موضع "تحقیقی" با "رهبر" و رفقاییش داشتیم عملاً و نظراً به جلسات موضوعگیری علیه انشعاب و موافقت با مخالفین آن مبدل گردید. پنج تن از افراد غرجستانی "ساما" - به شمول خودم - در جلسه کادرها و فعالین "ساما" شرکت کردند و اعلامیه این جلسه را مبنی بر خیانت خواندن انشعاب و خائن خواندن نویسنده اعلامیه انشعاب یکجا با دیگران مورد تأیید و تصدیق قرار دادند. اما اعلامیه ای که بنام واحد تشکیلاتی غرجستان "ساما" به عنوان اولین اعلامیه علیه انشعاب منتشر گردید در اصل توسط فردی نوشته شده بود که در آن مقطع اصلاً مربوط به این واحد تشکیلاتی نبود و در حقیقت هیچ یک از افراد مربوط به بخش غرجستان در تهیه این اعلامیه ذیدخل نبودند. این اعلامیه با وجودی که در اصل مورد تأیید افراد دارای موضع تحقیقی در بخش غرجستان واقع شد، اما نکات معین و مشخصی از متن آن و برعلاوه نحوه تهیه و انتشارش از طرف من و فرد دیگری مورد انتقاد قرار گرفت. ما تقاضا کردیم که این اعلامیه نباید بصورت فعلی اش منتشر شود، اما موقعی که این تقاضا به عمل آمد کار از کار گذشته بود و اعلامیه مذکور بدون اطلاع ما پخش گردیده بود.

یکی از نکات قابل مکت در اعلامیه های صادره علیه انشعاب این بود که علیرغم اطلاع "رهبر" و بعضی از رفقاییش در مورد چگونگی وضعیت اسناد کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی، مطلب مطرح شده در اعلامیه مسئول آن کمیسیون در مورد اسناد مذکور واضحاً مورد انکار قرار گرفت. هدف از این کار چنانچه بعدها معلوم گردید تنها مردود اعلام کردن اتهام وارده بر خود نبود، بلکه مهم تر از آن خاک اندازی کامل روی قضیه تسلیم طلبی در "ساما" بود.

در جلساتی که افراد دارای موضع تحقیقی از بخش غرجستان با "رهبر" و رفقاییش داشتند، آنها وعده دادند که به زودی کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی را باز سازی خواهند کرد تا نتایج تحقیقات آن تا بهار سال آینده (بهار سال 1365) به سویه جنبش نشر و پخش گردد. درین جلسات "رهبر" مفصلاً در مورد تئوری سه جهان به بحث پرداخت و گویا علیه آن موضوعگیری نمود. اما داشتن روابط حسنه سیاسی با چینی ها را بنا به دلایل معین سیاسی موجه جلوه داد.

نکته قابل تذکری که در مورد حادثه به وجود آوردن تعقیبات پولیسی برای نویسنده اعلامیه بخش غرجستان و اعضای فامیلش وجود دارد این است که "رهبر" و رفقاییش این کار را یک امتحان عملی آشکار در مورد ایجاد کننده حادثه، مبنی بر مخالفت وی علیه انشعاب، می دانستند. اما پس از آن که حادثه بوقوع پیوست و یکی از اعضای فامیل نویسنده اعلامیه بخش غرجستان توسط پولیس کشور خارجی دستگیر شد، مسئول منتصب شده "رهبر" در واحد تشکیلاتی غرجستان "ساما" نسبت به عواقب قضیه دچار اضطراب گردید.

برخورد ها و تصادمات بعد از انشعاب میان موافقین و مخالفین بعدی اعلامیه بخش غرجستان تا حدودی نتیجه شیوه های برخورد نادرست دوطرف متذکره در واحد تشکیلاتی مذکور بود. اما تحریکات لومپنانه و حتی ضد انسانی

گماشتگان "رهبر" و رفقاییش جو برخورد و تصادم را به شدت تقویت نمود. علاوه‌تاً حرکات تفرقه افکنانه و استفاده جویانه یکی از نیروهای شامل در جبهه متحد ملی که به علت سیاست های انحلال طلبانه "ساما" کاملاً در میان روابط بخش غرجستان داخل شده بود، نیز نقش معینی را در جهت تقویت جو تصادم و برخورد بازی نمود.

علیرغم اینکه من و افراد دیگری در بخش غرجستان پس از مدتی بر نادرستی مواضع سیاسی مان در مخالفت علیه انشعاب پی بردیم، اما فکر می کردیم که به علت بروز درگیریها و کشمکش های بعد از انشعاب راه برگشت به طرف کسانی که در موضع دفاع از اعلامیه بخش غرجستان باقی ماندند و پیش رفتند، کاملاً بسته و مسدود است. بدین جهت با وجودی که هیچگونه دلگرمی ای در مورد "ساما" وجود نداشت ارتباطات کجدار و مریز ما با آن سازمان مدتها دوام نمود. سوء ظن و برداشت ذهنی من آنچنان نیرومند بود که حتی بعد از تأمین مجدد تماس با مدافعین انشعاب در سال 1366 که دیگر در چوکات "هسته انقلابی کمونیست های افغانستان" فعالیت میکردند، نیز برای مدتها دوام آورد.

فقط پس از آن که سیر مبارزات چندین ساله، ورشکستگی ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی "ساما" را کاملاً روشن ساخت، روابط باقیمانده بخش غرجستان را به صورت مکمل از هم پاشاند و بخشی از نیروهایش را به دامان کثیف سازمان "رهائی" انداخت و از طرف دیگر شگوفائی روز افزون و پیشرفت مداوم و پیگیر مدافعین انشعاب از "ساما" در همراهی با سایر افراد و دسته های انقلابی کمونیست به روشنی مبرهن شد، دیواره های ضخیم سوء ظن هایم به فرو ریختن آغاز کردند.

از جانب دیگر برخلاف برداشتهایی که من داشتم در مجموع برخورد های رفقای هسته انقلابی کمونیست های افغانستان و بعداً سازمان کمونیست های انقلابی با من پس از تأمین تماس مجدد با ایشان حوصله مندانه، توأم با سعه صدر و مبتنی بر پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی اصولی پیش رفت.

اینک که پس از مدتها دودلی در مورد بریدنم از "ساما" به مواضع و تصمیم قاطعی درین مورد دست یافته ام، دلایل خارج شدنم را ازین سازمان بصورت خلاصه تذکر می دهم:

1 - "ساما" تمامی جروب‌های مفصل و مداوم بخش غرجستان، هسته انقلابی کمونیست ها و سازمان کمونیست های انقلابی به شمول "نامه به وطندار محترم" را در مورد مواضع ایدئولوژیک - سیاسی خود بیجواب گذاشته و حتی در قالب چند سطر مختصر نیز به جروب‌های درین مورد نپرداخته است. (\*) این سکوت ممتد و پایدار و طفره روی کامل از مباحثات هیچ دلیل دیگری ندارد جز این که مواضع ایدئولوژیک - سیاسی "ساما" در یک مباحثه صریح علمی قابل دفاع نیستند. من بنوبه خود هیچ دلیلی نمی بینم که تمامی انتقادات وارده بر "ساما" از سوی بخش غرجستان، هسته انقلابی کمونیست ها و سازمان کمونیست های انقلابی را مورد تأیید قرار ندهم. در طول دو سه سال گذشته من بارها تقاضا کردم که مسئولین "ساما" به پرسشها و انتقاداتم پاسخ گویند، اما آنها هرگز حاضر نشدند حتی یک جلسه بحثی ایدئولوژیک - سیاسی با من داشته باشند. این امر نیز نشاندهنده درستی مواضع درینمورد می باشد.

2 - وعده "ساما" در مورد بازسازی کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی بعد از انشعاب بخش غرجستان نه تنها جامعه عمل نپوشید، بلکه روی قضیه تسلیم طلبی کاملاً خاک انداخته شد و از لحاظ تشکیلاتی موقعیت های مهمی در "ساما" بصورت کاملاً آشکاری در اختیار تسلیم طلبان معروف قرار گرفت. تلاش بخاطر بالا بردن پرستیژ افراد

تسلیم طلب آنچنان پیش رفت که مثلاً وسایل دست داشته طباعتی بخش غرجستان را "پیکار" (امضاء کننده پروتوکول تسلیمی به دولت مزدور) از سوی رهبری "ساما" در اختیار گرفت. شاید به همین سبب "رهبر" نتوانست بعد ها از من مطالبه نماید که اسناد کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی را در اختیارش قرار دهم. قسمتی از این اسناد را سه سال قبل نویسنده "اعلامیه واحد تشکیلاتی غرجستان ساما" (یکی از اعلامیه های ضد انشعاب) که یکی از مفروورین در غرب است به بهانه مطالعه از من گرفت و دوباره مسترد نکرد. اما قسمت دیگر این اسناد تا همین اواخر نزد من باقی ماند و سرانجام تصمیم گرفتم آن را در اختیار کسانی قرار دهم که به علت اقدام من برای مدت چند سال بی جهت از دسترس شان خارج ساخته شده بود.

3- روابط نزدیکی که فعلاً "ساما" با سازمان رویزیونیستی "رهائی" برقرار کرده و در واقع به دنباله حقیق آن مبدل گردیده است خود به گویا ترین شکلی نشان میدهد که "ساما" علیه رویزیونیست های چینی و مزدوران وطنی آنها مخالفتی ندارد. موضع گیری های "رهبر" و رفقاییش علیه آنها فریب و نیرنگی بیش نبوده و نمی باشد.

4 - "ساما" در حقیقت فعلاً یک سازمان فاقد برنامه است. برنامه تصویب شده در کنگره اول "ساما" دیگر کاملاً کهنه شده است، اما حتی بر مبنای شرایط زمان تدوین و تصویب آن نیز انتقادات اصولی بیشماری بر متن آن وارد میباشد. در چنین حالتی حتی اعضای کمیته مرکزی "ساما" بصورت کاملاً آشکاری بیان می نمایند که قادر نیستند برنامه جدیدی برای "ساما" تدوین نمایند.

5 - "ساما" مدافعین انشعاب را به فرار طلبی و داشتن قصد گریز به اروپا و امریکا متهم مینمود. ولی آنچه در ظرف چند سال گذشته عملاً بوقوع پیوسته است موج فرار طلبی و گریز روابط و کادرها و حتی اعضای کمیته مرکزی "ساما" به کشورهای غربی می باشد. مبلغین آتشین و پروپاقرص فرار طلبی نویسنده اعلامیه بخش غرجستان هم اکنون خود در دیار غرب بسر می برند و لابد با برخورداری از زندگی مرفه و فاقد خطرات امنیتی و با رها کردن دیگران در میدان، به فراغ خاطر و انبساط دماغی مورد خواست شان دست یافته اند.

6 - مدافعین انشعاب نه به غرب فرار کردند و نه میدان مبارزه را ترک گفتند. برعکس، این رفقا مواضع شان را در جهت اصولیت انقلابی بطور روز افزونی مستحکمتر و عمیقتر نمودند و یکجا با کمونیست های انقلابی دیگری هسته انقلابی کمونیست ها را پی ریزی کردند و مبارزات آن را پیش بردند. پس از آن توانستند با "املا" بخش مائوتسه دون اندیشه به وحدت برسند و با انتشار سند معتبر، وزین و پیشرو، یعنی اعلام مواضع سازمان کمونیست های انقلابی، موجودیت آن سازمان را اعلام نمایند. اکنون این رفقا دوشادوش سایر انقلابیون کمونیست در جهت اعلام موجودیت و ساختمان حزب کمونیست افغانستان گام بر می دارند.

امیدوارم نیرو و توانم را در سنگرهای مبارزاتی حزب کمونیست افغانستان بخاطر خدمت به انقلاب کشور و انقلاب جهانی به کاراندازم و این توفیق را به دست آورم که دوشادوش کمونیستهای انقلابی دیگری سرباز فداکار جنگ خلق باشم.

زنده باد انقلاب!

زنده باد کمونیزم!

از طرف "اسد" سابقاً یکی از کادرهای بخش غرجستان "ساما"

پانزدهم سنبله 1370



سند ذیل ("اعلام مواضع ساما") برای اولین بار توسط "هسته انقلابی کمونیست های افغانستان" در ماه اسد سال 1365 به عنوان یکی از ضمایم نشرات "هسته..." منتشر گردیده بود. ولی از آنجایی که درینجا کل متن سند "پاسخ ما به دشنامنامه رهبر و شرکاء" در زمره اسناد "بخش غرچستان ساما" بازتحریر و نشر گردیده است، "اعلام مواضع ساما" نیز به عنوان یکی از ضمایم نشرات "بخش..." بازتحریر و نشر می گردد.

هیئت تحریریه شعله جاوید

25 میزان 1396

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# اعلام مواضع

## سازمان آزادیبخش مردم افغانستان

رؤیای دیرین کهن تزاران روس با دستیاری چاکران زبون و تاریخزده آن فاجعه خونین و اسارتبار کودتای هفت ثور را در حریم مقدس و مردخیز کشور گرامی ما بمنصه اجرا در آورد.

عروسکهای دست آموز امپریالیسم روس با نعره های پیروزمندانه و انقلابی نما دست از آستین کین بسوی مردم ما دراز نموده گویی میخواهند با کشتار وحشیانه مردم دلیر و جوانان رزمجوی میهن گرامی ما بر مقدم نامیمون اربابان خود صحنه گذارند و در زیر جفای سوجدویانه آنان استقلال و آزادی ما را تا ابد قربانی نمایند. ولی روح رزمجویانه و شکست ناپذیر مردم آزاده و با شهامت افغانستان با وجود دستگیری های جوقه جوقه و همه روزه، کشتارهای فردی و دسته جمعی، شکنجه های بالاتر از قرون وسطایی و با همه غل و زنجیری ایکه مظهر مغز بیمارگونه استعمارگران روس و جلادان بومی آن میباشد- تسخیر ناپذیر بوده و مژده پیروزی و افتخار شانرا نمیتوان از صفحه تاریخ زدود و پاکیر کرد.

بلی! اولین شلیک استقلال طلبانه و رزمجویانه مردم ما از میان دره ها و کوهپایه های نورستان بصدا درآمد. هنوز نشئه پیروزی خدعه گرانه روس و معامله گران بومی آن از سر فرو نرفته بود که نائره جنگ آزادیبخش در چهار کنار افغانستان بلند آوازه شد و تب لرزه مرگ آفرین مغز بیمار کرملمین را به هذیان درآورد و چون گاو وحشی در حلقه

محاصره آتش دشمن سوز جبهات گرم پکتیا، هزاره جات، بدخشان، هرات، پنجشیر، فاریاب، جوزجان، سمنگان، بلخ، لغمان، بادغیس، کاپیسا و ... به تنگنا افتاد.

اوج خشم و نفرت مردم بلند همت ما تازه به نردبان قیام عمومی رسیده بود که طراحان روس با ساز و برگ نظامی و سیل قشون اشغالگر همچو دزدان دریایی به کشور ما هجوم تاراجگرانه نمود.

نقشه ننگین روس بخاطر فریب و تغافل مردم افغانستان و تحکیم استعمار حسابگرانه آن چنان پیریزی میشود که گویی نعش های فاسد و بی گور و وطن را در راه دولتمداری شان بخطا اندر میداند.

یا للعجب! زین شعبده بازی تهوع انگیز که روز تا روز توان و مقاومت جانبازانه و حماسه های گلگون قبای مردم ما را به ارمغان می آورد.

بلی! مردم ما سوگند خورده و پیوند خون بسته تا در رزمگاه جهاد کبیر ملی به پیشواز جنگ نابرابر با غول استعمار میروند.

ما این خشم رزمجویانه و قهرمان آفرین را در وجنات صغیر و کبیر که طلوع پیروزی را مژده میدهد می نگریم چنانچه مظهر زنده و شورانگیز آن را دختران و پسران جوان و پر آرمان ما به طارم رسانده و با شعار "یا مرگ یا آزادی" پیکره پوسیده سران کرملین را بلرزه درآورده اند.

درین فرصتی که آزادی از کشور ما رخت بر بسته و حرم پاک مردم نام آور ما به مذبح جوانان، مردان و زنان مبدل شده، درین هنگامی که هزاران جوان پاکباز در میان تونل ها، سلول های نمناک و تاریک به امید افق روشن فردای زندگی گرسنه بسر میبرند،

در این آوانیکه مدرسه و پوهنتون کانون خشم جوانان رستگار شده و دسته دسته با گردن فراز و غرور ملی بسوی باستیل ها میروند،

در این ایامیکه جام شهادت پیک آزادی شده و هزاران مادر داغدیده بین سایه روشن های بیم و امید بخاطر نجات وطن و رهایی جگر گوشه های شان دقیقه شماری میکنند،

در این روزگاریکه خانه و کاشانه و سر و مال مردم دستخوش هوسهای شوم و بیمارگونه روس شده...

با یک کلام راه اگر دشوار است، جنگ اگر نابرابر، اگر غم و اندوه مردمگیر شده و مشکلات اگر بزرگ است بگذارید باشد.

عزم آهنین و غیرت ملی ما دشمن نابرابر و غرق در سلاح را مأیوس، گریزان و سرافکنده ساخته.

در این زمانیکه جنگجویان ما همچو پولاد ناب در برابر حوادث و قتل عام خدشه ناپذیر شده به استقبال مرگ شرافتمندانه چنان میروند مثل ماه بسوی تاریکی.

پس بر ما است که جنگ آزادیبخش ملی را با حماسه های ابتکاری آن که از باور تاریخ و داستان بیرون جهیده باید با خط زرین به افتخار و سرفرازی بر سر کارنامه های رزمی جهان زنیم تا بدانند که بودیم و هستیم.

هموطنان! با پشتیبانی و ستایش از مقاومت شجاعانه مردم و گروه های ملی در مبارزه دلیرانه و جانبازانه در این جهاد کبر ملی تمام مردم را بسوی وحدت ملی، ایجاد جبهه متحد به امید پیروزی محتوم در جنگ آزادیبخش ضد امپریالیسم اشغالگر روس دوستانه و دردمندانه دعوت می کنیم.

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان تعهد میسپارد که در راه ایجاد جبهه متحد ملی سرتاسری بخاطر همسویی بخشیدن نبردهای شکوهمند و حماسه آفرین مردم دلیر و غیور کشور بپاخاسته خود لحظه ای درنگ را جایز ندانسته و برای برآوردن این مأمول سعی بلیغ بخرچ خواهد داد.

لذا سازمان آزادیبخش مردم افغانستان با پیش کشیدن اهداف زیرین، با توجه و اتکاء خواست ها و آرمان های مردم ما پس از اخراج ارتش اشغالگر امپریالیسم روس و سرنگونی دارودسته میهن فروش "خلق و پرچم" به یمن بازوان پر توانایی مردم دلیر کشور- در راه تحقق آن مبارزه میکند.

## اهداف

### در زمینه سیاست داخلی:

«- تأسیس دولت جمهوری اسلامی مردمی که انعکاس دهنده راستین خواسته ها و آرمانهای ملی و دموکراسی مردم افغانستان باشد.

- دعوت مجلس مقننه مرکب از نمایندگان مردم از طریق انتخابات مساوی، سری، مستقیم و عمومی.

- تفویض صلاحیت تدوین قانون اساسی، نامگذاری دولت و تعیین آرم و بیرق ملی و توظیف نظارت هیئت حکومت به مجلس نمایندگان مردم.

- تأمین استقلال قوه قضائیه.

- مبارزه در راه بسیج تمام امکانات مادی و معنوی کشور در جهت مبارزه پیگیر علیه امپریالیستهای جهانخوار مخصوصاً امپریالیسم روس بخاطر دفاع از تمامیت ارضی و تأمین استقلال اقتصادی و حاکمیت ملی کشور.

- تأمین و دفاع از حقوق و آزادیهای سیاسی و مدنی افراد اعم از آزادی عقیده، مذهب، بیان، مطبوعات، اجتماعات، شغل، تجارت، حق تشکیل احزاب سیاسی و اتحادیه های صنفی، تحصیل، کار، مسافرت، مصئونیت مسکن، مکاتبه و مخابره.

- مبارزه در جهت تحکیم و تکامل همه جانبه و سالم وحدت داوطلبانه ملیتهای برادر کشور- که هم اکنون در جریان پیکار آزادیبخش ملی با خون قوام یافته است - با اعتقاد صادقانه برحق تعیین سرنوشت ملل؛ بر اساس مبارزه پیگیر و متحدانه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی برای ایجاد یک افغانستان مستقل، واحد، متمرکز، نیرومند، پیشرفته و شگوفان.

- تأسیس اردوی ملی و انقلابی برای دفاع و تضمین دست آورد های مبارزات مردم و دفاع از تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی و استقلال ملی کشور.»

### در زمینه سیاست خارجی:

- دفاع و پشتیبانی همه جانبه از جنبشهای اسلامی ضد امپریالیستی و نهضت های آزادیبخش ملی و مردمی در سراسر جهان.

- مبارزه علیه استعمار کهن و نوین و ارتجاع جهانی در رأس آن امپریالیسم مخصوصاً امپریالیسم روس.

- افشاء و طرد دسته بندیهای نظامی، مسابقات تسلیحاتی، جنگ افروزی، توسعه طلبی، تجاوز، مداخله، تهدید و توطئه های سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی.

- مبارزه علیه سیاست ننگین اپارتاید و نژاد گرایی و صهیونیسم.

- برقراری مناسبات سیاسی با تمام کشور های جهان بر مبنای پنج اصل همزیستی مسالمت آمیز و منشور ملل متحد.

- برقراری مناسبات اقتصادی و فرهنگی بر اساس منافع متقابل ملتها.

- ایجاد روابط حسنه و همکاری نزدیک با کشورهای همجوار و منطقه بر اساس مبارزه مشترک علیه ابرقدرت ها.
- الغای تمام قرارداد های خاینانه ای که با منافع مردم و حاکمیت ملی ما در تضاد باشد.

## در زمینه اقتصادی:

### (بخش زراعت):

- اصلاحات عادلانه زمین به نفع دهقانان کم زمین و بی زمین بنا بر درخواست آگاهانه و دواطلبانه مردم بمنظور افزایش تولید زراعتی و پایه ریزی اقتصاد مستقل ملی.
- اسکان کوچها و ارتقا سطح زندگی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی آنان و تهیه زمین برای دهاقین ملیتهای کم زمین از طرق اعمار بندها و آبادانی اراضی بایر.
- ماشینی کردن و عصری ساختن زراعت با اتکاء به صنایع داخلی بموازات رشد صنعت در داخل کشور.
- ایجاد سازمانهای مالداري، حفاظت و توسعه چراگاه ها، اصلاح نسل حیوانات و انکشاف و ترنری به نفع پیشرفت اقتصادی جامعه.
- حفاظت و توسعه جنگلزارها و بهره برداری معقول از آن به منظور بهبود سطح زندگی زحمتکشان محلات مجاور و تقویت اقتصاد جامعه.

### (در بخش صنعت):

- ایجاد صنایع سنگین، بسیج و بهره برداری از منابع سرشار طبیعی و انسانی کشور و جلب کمکهای مساعد خارجی که ناقض حاکمیت ملی و مانع رشد سالم اقتصادی جامعه ما نباشد.
- توسعه و تنوع صنایع سبک و استهلاکی از طریق اختلاط سرمایه های خصوصی ملی و سرمایه دولتی و رهنمایی سرمایه های خصوصی در مجاری صنعتی.
- حمایت از صنایع داخلی در برابر کالاهای رقیب خارجی.
- پشتیبانی از صنایع دستی و پیشه وری با فراهم ساختن مساعدت های مالی، تکنیکی و تجاری به آنها.
- بخش تجارت و مالیه:
- تنظیم و نظارت تجارت داخلی و خارجی به نفع اکثریت جامعه.
- تطبیق مالیه مترقی و مستقیم.

### عمومیات:

- ملی ساختن تمام سرمایه های اسارتبار امپریالیستی و مؤسسات خارجی که ثروت های ملی ما را به یغما می برند.
- گسترش و تعمیق پلانگذاری دولتی مطابق به نیازمندیهای شگوفایی اقتصاد مستقل ملی و در جهت رهایی از زنجیر وابستگی های امپریالیستی.

## در زمینه اجتماعی:

- تأمین و تساوی حقوق زن و مرد.
- وضع و تطبیق قوانین عادلانه ای که حق کار، شرایط مساعد کار، حق بیمه های صحی و اجتماعی، حق تشکیل اتحادیه های صنفی، اعتصاب، مظاهره، نشرات و داشتن نماینده در جریان بازرسی و فیصله دعاوی مربوط به مسایل کار را برای عموم مردم تضمین نماید و وضع اقتصادی - اجتماعی آنها را بهبود بخشد.

- مبارزه علیه بوروکراسی و فساد اداری با برقراری و گسترش سیستم نظارت مردمی و قایل شدن حق انتقاد رهنمایی و طرد مأمورین خود سر و استفاده جو بموازات تفتیش جدی از بالا و فراهم ساختن امکانات زندگی شرافتمندانه بخصوص برای کارمندان پائین رتبه.
- تعمیر و افزایش خدمات صحتی بصورت متوازن و عادلانه در سراسر کشور.
- تخصیص کمکهای لازم برای حمایت طفل و مادر، معیوبین و مخصوصاً خانواده های شهدای راه آزادی.
- اعمار منازل صحتی و ارزان قیمت و واگذاری آن به هموطنان خانه بدوش با شرایط مساعد.
- فراهم ساختن امکانات تفریحات و سرگرمی های سالم برای عموم افراد جامعه و مبارزه علیه انحرافات و مفسد اخلاقی و اجتماعی.

## در زمینه فرهنگی:

- تحصیل اجباری ابتدائی و متوسط در سراسر کشور.
- فراهم ساختن امکانات عملی تحصیل ابتدائی و متوسط به زبان مادری فرزندان ملیتهای کشور.
- مسلکی ساختن تحصیلات ثانوی.
- مهیا ساختن زمینه تحصیلات عالی و تخصصی به خرج دولت.
- ایجاد شرایط مساعد ادامه تحصیل بعد از وقت برای کسانی که بنا به عللی نتوانسته اند تحصیل خود را تکمیل نمایند.
- مبارزه وسیع و همه جانبه علیه بیسوادی، بینش های خرافی و جهل سیاسی.
- احیاء و شگوفایی فرهنگهای اصیل ملیتهای کشور و تکامل همآهنگ آنها.
- اعطای مساعدتهای مالی به پیشتازان جبهه فرهنگ ملی.

--

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) برای نجات کشور از چنگال اهریمن استعمار و نوکران دست نشانده اش تلاش پر شکوه و هدفمند خویش را دنبال نموده و برای تحقق این هدف با تکیه بر نیروی عظیم ملت بپاخاسته افغانستان با طرد هرگونه وابستگی و خارج کردن کشور از مجرای رقابت ابرقدرت ها در رزمگاه ملت قهرمان خود جانبازانه سنگر جهاد مقدس و کبیر ملی را آتشین نگهداشته؛ با درک مسئولیت و دین تاریخی خویش وحدت رزمنده و شورانگیز تمام میهن دوستان را در یک صف واحد فشرده و آهنین بر اساس مصالح و منافع والای مردم آرزو میکند.

شهدای راه آزادی! به روان پاک تان قسم که درفش جهاد مقدس را برافراشته تر و سنگر رزم تانرا گلگون تر و پرفروغ تر میداریم.

پس بیائید، عزیزان دلوران که با پخش این اعلام مواضع خود جهاد عظیم و برحق ملی مردم به پا خاسته خود را شگوفاتر ساخته بر سرومال عاریتی و دست انداز روس خط بطلان بکشیم.

بلی، ما میگوییم! روسها باد کاشتند ولی توفان درو میکنند!

یا مرگ یا آزادی!

[www.sholajawid.org](http://www.sholajawid.org)

[sholajawid2@hotmail.com](mailto:sholajawid2@hotmail.com)

<http://www.facebook.com/896077590481875>

**وبسایت شعله جاوید :**

**ایمیل آدرس شعله جاوید:**

**فیسبوک شعله جاوید:**